چھ ہزار سال کے مسلسل سن وار

واقعات کشمیر

کا دلچسپ مرقع

تاریخِ کشمیر

اعظمی

مصنفہ

خواجہ محمد اعظم دیدہ مری

حسب فرمائش

غلام محمد نور محمد تاجرانِ کتب

مہاراج گنج بازار سری نگر

مائسمہ بازار امیرا کدل سرینگر کشمیر

Persian — 600 years of history

Kh. Azam Dedamari

Tarikh-i-Kashir Azami
تاریخ کشمیر اعظمی

Sh. Mohamad Noor Mohamad Esqr.

296 Pages

۷۸۶
سلسلہ مطبوعات نمبر ۱۸۰
غلام محمد نور محمد تاجران کتب

تاریخ کشمیر اعظمی

مصنفہ

سیادت پناہ سجادہ نشین جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول عارف باللہ
مولٰنا خواجہ محمد اعظم شاہ رحمۃ اللہ تعالیٰ رحمۃ واسعۃ
بتصحیح جناب مولوی محمد شاہ صاحب مفتی سعادت ۔ مورخ کشمیر ساکن
سرینگر

پبلشر
غلام محمد نور محمد تاجران کتب
مہاراج گنج بازار ۔ شاخ
مائسمہ بازار امیراکدل سرینگر
کشمیر

قیمت مجلد
ایک روپیہ آٹھ آنہ
عہ ۸/۱

صابر الیکٹرک پریس لاہور میں باہتمام منشی ذاکر حسین منیجر چھپکر غلام محمد نور محمد نے مائسمہ بازار امیراکدل سرینگر سے شائع کیا

۲

الله

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

زینت صفحات دفتر ابداع وایجاد و نزہت طبقات منظر عالم کون و فساد بنام مالک ملکیست کہ دیمومیت بقا لازمۂ ذات اوست و قیومیت اشیا یکی از صفات او یگانہ ایست کہ تاریخ ازلیت و ابدیتش بیگانہ است از نسبت غرہ و سلخ واز بہار فیض او بسیط غبرا یک گل زمینی استچہ عرب چہ عجم چہ کشمیر و بلخ

نظم ؎ ز فیضش بشگفد گلہای اسرار ✤ ز موزون مصرعی بے معنے خار ✤ کتاب قدرت او را المعنے ✤ بود سرو خیابان یک الف ہے ✤ سکان مکونات را کہ سیراب بحار نعمت وجود سر سبز بہار افضال وجود اند چہ یارای او ای رشحی از شکر و سپاس قطان علویات را کہ باریابان محفل انس و تماشائیان مجلس قدس اند در ہوائے ادراک نشان ہویتش حیرت و سرگشتگی بیقیاس راہ روان بادیۂ سلوک کہ در شہود وحدتش زندہ و مردہ اند ہرگز پے بہ حقیقت ذاتش نبردہ اند

نظم در ہیچ پردہ نیست نباشد ہوای تو ✤ عالم پر است از تو و خالیست جای تو ✤ ہر غنچہ راز حمد تو جزوی بیست در بغل ✤ ہر خار میکند بزبان ثنای تو ✤ در مشت خاک من چہ بود لایق نثار ✤ ہم از تو جان ستانم و سازم فدای تو ✤ غیر از نیاز و عجز کہ در درگہ تو نیست ✤ این مشت خاک تیرہ چہ دارد سزای تو ✤ نثار نور و شمائم فیض و سرور نثار ہوا داران خاکبوس بارگاہ روضۂ قدسیہ و رشہرستان ظہور سرمایۂ محتاجان نزدیک و دور جوہر آئینۂ قدم گوہر خزینۂ کرم۔ قافلہ سالار فوج رسالت نیر سیارۂ اوج جلالت چہرہ پرداز شاہد وحدت وسیلۂ ابراز عالم کثرت سرمایۂ بیکسان ضراعت کیش سرشکن گردنکشان کفر اندیش

بیت ؎ محمد کہ بی دعوی تخت و تاج ✤ ز شاہان آفاق بستد خراج ✤ چہ گویم زباغ جمالش خبر ✤ چہ جویم ز بحر کمالش خبر ✤ کہ خورشید برگے ز بستان اوست ✤ فلک یک حبابے ز عمان اوست ✤ ہر بامداد و بام. و در مدینہ بامداد فیض او از ہجوم مقتبسان انوار خورشید

زارست هر شام از جوش خون آشامان فراقش کوچه و بازار شفق آثار در عرض حال بکمال اضطرار مترنم باین اشعار **نظم** ❊ بر سریر لی مع الله تا ابد سلطان توئی ❊ ور دیار قم فانذر صاحب فرمان توئی در گلستان فاوحی طیر خوش الحان توئی ❊ قالب بیروح ما را در دو عالم جان توئی ❊ مخزن اسرار گنج علم القرآن توئی ❊ مطلع دیباچهٔ والنجم والرحمان توئی ❊ مرهم زنبور دل ریشم که دردم بیدوا ست ❊ سینهٔ مجروح ما را مرهم و درمان توئی ❊ صلوات الله وسلامه علیه و علی آله الطیبین الطاهرین و اهل بیته و عترته و اصحابه اجمعین ❊ به تخصیص بر آن چار رکن رکین دین یعنی حضرات خلفاء راشدین که از کمال اتحاد عین یکدیگر بودند واز غایت غیرت عین غیریت را دور نمودند از اتفاقات صدق این دعوی آنکه سر اسم هر چهار خلیفه بر حق که چشم کونین اند حرف عین ست زیرا که نام اصلی حضرت صدیق اکبر عبد الله ست واز جناب سرور اهل تحقیق آن رفیق شفیق مخاطب به عتیق ست و عینیت حضرات ثلاثه محتاج به بیان نیست **لراقمه**

همین چار تن نائب سرورند ❊ همین چار تن خاص پیغمبر اند ❊ همین چار تن والی ملک دین ❊ همین چار تن خلق را رهبرند ❊ شده از حسد چشم اغیار کور ❊ که این چار تن عین یکدیگرند ❊ رضی الله عنهم و رضوا عنه **نظم** ❊ ای ابوبکر تو بر اوج خلافت آفتاب ❊ وی بدوران عمر اسلام را صد فتح باب ❊ کرده قرآن ترا عثمان بخون دل خضاب ❊ در صف گردنکشان تیغ علی مالک رقاب ❊ تا قیامت بهر نور دیدهٔ ان دو جهان کباب گر زمین و آسمان از دیده خون بارد رواست ❊ صلوة و سلاما یعم برکاتها الی یوم التناد **اما بعد** این مجموعه ایست در بیان احوال اعجوبه صنایع خالق قدیر زیباترین نقوش نگارستان تقدیر یعنی بلدهٔ کشمیر جنت نظیر که باتفاق عامهٔ ارباب سیاحت و کافهٔ اصحاب درایت در نزهت و صفا و امنیت و لطافت هوا از اکثر بلاد عالم ممتاز بلکه بی انباز ست بعضی حالات آنرا در زمان سابق مؤرخان هنود قرنا بعد قرن بقلم می آوردند و برآن خدمت از سرکار سلاطین وظایف می بردند و تواریخ آنها موسوم براجه ترنگ چون بسبب اختلال احوال سلاطین کشمیر وظایف آنها موقوف شده دست از تحریر آنها باز داشتند و بعضی مسلمین قدری از تواریخ آنها بزبان فارسی بطرز ترجمه برنگاشتند و تا زمان خود ها حالات و واقعات را اجمالا بضبط در آوردند از انجمله خدمت ملا حسین قاری علیه الرحمه تالیفی باجمال ساخته و بعد آن حیدر ملک چادوره بتحریر احوال کشمیر پرداخته اما اکثر جا ها بذکر آبا و اجداد خود کوس خودستائی را نواخته و ضروریات وقایع در داد ادوار را از قلم انداخته و دو سه قرن دیگر گذشته بعض ارباب کمال کتب مسطوره را در نظر داشته تا عهد قدیم خود ضم نموده رسائل درین باب بهر قرار داده قریب بهمان عهد هندوی هم بکمال اجمال و اختصار نسخه نوشته چون

این همه نسخ حاوی احوال حضرات اهل کمال مشروحاً نبود و درین قرنها حوادث و وقایع عجیبه رو دی نمود بخاطر احقر الامم محمد اعظم ولد خیر الزمان خان رسید که ورقی چند در احوال این بلده دلپسند مشتمل بر وقایع کلیه که در هر وقت ظهور کرده اجمالاً بسوید رساند و در ضمن این وقایع تذکار اسامی حضرات صوفیه و علماء و عرفای هر عهد بصفحه تحریر بگذراند امور کلیه که درین قرون درین بلده سانح شده است ایجاز امر قوم سازد و نیز مذکورات شعرا و ارباب سخن در قرون اخیره که در هیچ نسخه مضبوط نبود حتی المقدور برنگارد تا برای متتبعان حالات یادگاری باشد و ارباب عبرت را تذکاری بود چون شروع این رساله در سال هزار و یکصد و چهل و هشت رو داد ۱۱۴۸ تاریخش بنام واقعات کشمیر اتفاق افتاد و منه المبدء و الیه المعاد لراقمه پر مخزن فیض ست تاریخ کشمیر ۴ تا دور جهان بادشاهان کشمیر ۴ شد سال شروع واردات کشمیر ۴ با نام کتاب واقعات کشمیر ۴ افتتاح این رساله واقع شد در زمان سعادت اقتران بادشاه سکندر جاه دارای مملکت آرای سلطنت خورشید کلاه فرازنده لوای صاحبقرانی فروزنده چراغ کشورستانی چهره پرداز شاهد عدل و احسان طراوت بخش گلشن بر و امتنان مرجع و ملجای سلاطین هفت کشور خاقان جوان بخت روشن اختر مهر سپهر دادرسی و چاره سازی بحر محیط فیض بخشی و عاجز نوازی ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و هذا دعاء لا یرد فانه صلاح لاصناف البریه شامل ترتیب این رساله بدین نمط ست مقدمه و سه قسم و خاتمه مقدمه در بیان احوال و صفات این شهر قسم اول در حالات ارباب حکومت که پیش از دور ظهور اسلام درین ملک حکمرانی کردند قسم دوم در حالات سلاطین که بعد سطوع فروغ اسلام بسلطنت رسیدند و از کشمیر برخاستند قسم سوم در ذکر سلاطین دودمان علیه چغتائیه که متصرف این شهر شدند خاتمه در بیان بعض عجائب و غرائب که خاصه این شهر ست حرسها الله عن النوائب

مقدمه در احوال و صفات کشمیر بطریق اجمال مخفی نماند که کشمیر ولایتی ست قریب حاق وسط اقلیم چهارم واقع شده چه اول آن جائیست که عرضش سی و سه ۳۳ درجه است طولش از جزائر خالدات صد و پنج ۵ درجه باین جهت آنرا داخل بلاد خراسان میشمارند عرصه آن ولایت طولانی افتاده از جمیع جوانب مملوست بر واسخ جبال گردون مثال کوهستان جنوبی او بجانب هند و زمین شمالی بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربیش بصوب هواضعی ست که مشهور به پهکلی ست و الحال محل اقامت

اقوام افاغنه است و طرف شرقیش منتهی میشود بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آن ولایت
آنچه هموار است از حد شرقی تا جانب غربی قریب چهل و نه فرسخ است و عرض آنها از جانب جنوبی تا حد شمالی
بیست فرسخ در نفس آن دشت هموار که در میان کوهسار واقع شده هزاران هزار قریه معمور است مشحون
به چشمه‌سار خوشگوار و آب سبزه و لاله‌زار زبان زد مردم عوام چنانست که در تمام آن ولایت سوار کوهستانها و هامون
در ازمنه سابقه چند هزار قریه محل عمارت و زراعت بوده و به حوادث و نوازل که بجای خود قدری مرقوم خواهد شد
اکثری نمانده از شواهد صفای آب و هوای این دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان آنجا در السنه
سخنوران قدیم ضرب المثل شده و در کوه و دشتش انواع و اقسام درختان میوه‌دار و شکربار رست و اثمارش بغایت
خوب و پاکیزه و امزجه سازگار اما چون هوایش میل به سردی دارد و برفهای عظیم میبارد بعض میوه‌های مثل ترنج
و لیمو و انبه و نیشکر و خرما و تیرلیغه و موز و جامن و بهار سبز نمیشود لیکن از بلاد گرم سیر که نزدیک است نقل میکنند در وسط
آن هامون بر یک فرسخ از طرف شرقی و غربی تا بکوه شهری در زمان سلاطین سابقه خیلی عمارت و آبادی داشت
در نفس شهر بصورت بغداد نهری عظیم جاری است که مقدار آبش زیاده تر از دجله بغداد میگذرد و عجب آنکه چنان
آب قوی ابتدا از یک چشمه برمیخیزد و منبع اصلی آن ویرناگ است که در لطافت و گوارایی آب ضرب المثل
اولو الالباب است حکیم طالب کلیم گفته بیت انتخابی کرده ام از گرم و سرد روزگار ٭ اشک چشم خویش آب چشمه
ویرناگ را ٭ و بعد از ان از ینابیع متعدده مدیده و امکنه قریبه و بعیده جویبارها که از کوه و دشت می آید
جدا شده بآن نهر می پیوندند و بهت میگویند و در زمان سابق بر سر آن نهر قریب بیست جسر از کشتی زنجیر بسته بودند
و راه گشاده هفت جسر در سرینگر که مرکز ولایت و محل حکام و در قدیم الایام بوده تا انقضای دور
سلاطین کشمیر موجود بوده است و این آب بعد از ان که از حد کشمیر میگذرد و از راه پنجاب و اطراف پشاور از
بالای ملتان میگذرد و بدریاهای دیگر متصل میشود و بسندی می پیوندد و همه آب سند میگویند و از زمین
ٹهٹه بدریای محیط میرود و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع و حکم والقینا فیها رواسی شامخات قلاع
محکمه و حصون مفخمه از راسیات جبال پیرامون آن عرصه فسیح المجال کشیده که اهالی آن سرزمین بآن
حصون از شیون تعرض اعادی همیشه مامون بودند و بی آنکه مردم آنجا موافق و متفق باشند کسی را از بیگانه
ها با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تصرف این ملک نیست معظم راههای عامه این ولایت سه طریق
یکی بصوب خراسان و آن راهیست بغایت دشوار یکی از پرگنه کوهامه که براه گلگت میرود و به بدخشان میرسد
دوم براه ازدو که صعب و قریب تر است اما حمل احمال و اثقال از آن طریق بر پشت دواب میسر نمیشود و مردم آنجا
که باین کار معهود شده اند آنرا بدوش گرفته بچند روز بجای میرسانند که بر چهار پای بار توان کرد راه سیوم بصوب

هندوستان دارد بر همین منوال بلکه ازان سخت تر بوده است قدری در زمان سلاطین کشمیر و اکثر بعد تصرف پادشاهان
چغتائیه تیموریه صاف و هموار شده و طریقی که بصوب تبت واقع شده ازان دو راه آسان ترست و راه تبت خورد
خالی از صعوبت نیست چند روزه راه علف بسیار هست که طبیعت هر دارد و سوار از اعبور ازان دشوار ست
که چهارپایان تلف میشوند این هر دو راه بکاشغر و ختن ولایت میرسند و ازانجا به چین و ماچین و ترکستان
و توران میرسند از مابین جنوب و مشرق بر طرف دکن هم راهی نقل میکنند اما معمول بلکه معلوم نیست درین
محدود مذکوره تمام اراضی مسطوره اش بر چهار قسم منقسم میشود زراعت آبیست یا للمی یا باغ گلزار باشد
یا میوه زار یا میدانهای هموار سبز که و در بهار یاسمن و لاله و ریاحین و بنفشه و انواع گلها در کنار
رود خانها کوهسارات فقط درین مقدار زمین از جهت رطوبت زراعت نمیشود و باین صوب بصورت گلزار
عشرتگاه اهل روزگار مانده است و آن خود یکی از لطایف اوست حرارت هوای کشمیر در تابستان در کمال
لطافت ست چنانکه احتیاج مروحه در اکثر اوقات نمیشود و بر سبیل دوام نسیمی میوزد که شمیم آن نفحه روح
بمشام ساکنان آرد و از نسائم لطافت شمایم آن علی الاستمرار نکهت صبا چون دم روح الله خاصیت
تحیا دارد و در بهار و خزان اوراق ازهار ازان ریزان و دستان سرایان بلابل و عنادل بزبان حال من
یحیی العظام و هی رمیم خوانان عماره که از شعرای قدیم و ملازم سلاطین سامانیه در ایران در سه صد
هجری بود بتقریب گفته است **بیت** جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود ٭ ز مرد آمده بگرفت جای
توده سیم ٭ نگار خانه کشمیریان بوقت بهار ٭ بباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم ٭ ملا عرفی که از
شعرای متاخرین ست و ذکرش می آید حسب حال گفته است **بیت** هر سوخته جانیکه بکشمیر درآید ٭
گر مرغ کباب است که با بال و پر آید ٭ یکی از سلاطین گفته **بیت** کشمیر بگو رشک پری خانه چین ست ٭
القصه بهشتیست که بر روی زمین ست ٭ و شعرای عالم قسمی که بنظم و نثر در تعریف این شهر داستانها
پرداخته اند معلوم نیست که عشر عشیری در حق غیر آن بلد بحیز بیان آورده باشند و هوای زمستانی او
در نهایت اعتدال بی مضرت و اختلال چنانکه باوجود کثرت برف بپوستین محتاج نمیسازد بلکه برودت
آن حرارت غریزی و مزاج طبیعی را در جلوه می آرد چون تاب شعله خورشید عالمتاب نباشد طبایع آن سکنه
زبده صنایع را حاجت بآتش باده می افتد **بیت** گردون غبار دارد و طبعم مشوش ست ٭ امروز روز باده
و خرگاه آتش ست ٭ در کشمیر چنین روزی گاه گاه میشود مولانا شرف الدین علی یزدی باوصف آنکه
بکشمیر نرسیده است داستانی در تاریخ خود در اوصاف کشمیر که از مردم شنید بصفحه تحریر کشیده خدمت
میرزا حیدر که چندی متصرف این ملک گردیده و خود دیده را در کتاب خود برقم رسانیده رشحه ازان

درین نسخه مکتوب بشود اینست از هوای بهار او نحوای فَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی ظاهر و از شمیم
جانفزایش آیت یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ باهر سبزهٔ صحرای او آبروی از چمن جنت برده و از ازهار
اشجار او گلستان ارم پژمرده و انهار جادهٔ او در حدایق معجزات یاد از تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ داده
و گلهای آتشین او طعنه بر آتش خلیل زده **بیت** بطرف باغ قدش قامت طویل کشید ٭ بروی گل
بچمن آتش خلیل کشید ٭ سوسن باغی بهزار زبان گلهای کوهی آنجو در روی طعنه زده و طاغی خوانده
و سوسن کوهی سر زبان طعنه کشاده میگوید **بیت** درین چمن چه زنی طعنه ام بخود در روی ٭ چنانکه
پرورشم میدهند و میرویم ٭ گلها را که از باران رحمت سیرآب و در زمین با رفعت بی اسباب سر زده
در نظر اولوا الالباب شگفته او را چه نسبت با گل باغبان باشد **مصراع** خود رسته دگر باشد و بربسته دگر
گل سوری که دامن عصمت از خار اغیار پاک نساخته از وی چه اعتبار **بیت** بهر یک گل صد جفای
خار میباید کشید ٭ چون بدل خاری خلد ناچار میباید کشید ٭ هرگز به چشم اعتبار بر نرگس خودبین نظر
نباید کرد که چون چشم بید روان از اشک عاری با قدح خالی در نظر اولوا الابصار در آید بنفشه خود ازین
خجالت سر بالا نتواند کرد معهذا گلهای باغی بخون جگر مردم پرورش یافته و پردهٔ عصمت ادرهم دریده
و از غنچه عفت بر آمده و از دست هر نااهلی بدست هر نامحرمی دستگردان شده و اوراق بیوفائی را از
بی برگی و نوای در دست و پای خلایق ریخته **رباعی** یک لاله رخی که مهر افزاید نیست ٭ در مهر و وفا چنانکه
می باید نیست ٭ در باغ زمانه گل بسی هست ولی ٭ آن گل که از و بوی وفا آید نیست ٭ و قلهای جبال او
از بس سرسبزی سر بر افلاک افراخته و دامن کوههای او از غایت نزاهت پای طراوت را از چمن حدایق
در دامن لطافت کشیده و لطافت آبها که از جبال فرو ریزد غلغله در عالم انداخته **رباعی** آبش چو گلاب
هر طرف گشته روان ٭ خاکش ز زمین جنت آورده نشان ٭ گلنار روی ست نار موسی کلیم ٭ بادش بمثال
نفخهٔ روح روان ٭ حاصل الفحوا آنکه در نزاهت و سرسبزی باغ و صحاری و جبال و در لطافت هوای فصول
اربعه در کمال اعتدال چون کشمیر جائے دیده نشد بلکه شنیده نگشته **بیت** در جستجوی چو تو طی
کرده عالمی را ٭ مثل تو کس ندیده و نے از کسی شنیده ٭ در شهر و اعمال آن عمارات عالیه بسیار است
از چوب ساج که اکثر آن اقلاو پنج آشیانه است و هر آشیانه مشتمل بر بیوت و حجرات و ایوانها و غرفات
و مخارجات مطبوع طبایع هر چند در بیان آن سعی نموده آید میسر نمیشود و نمایش آن از بیرون است بحد
که هر کس را در نظر آید اول انگشت تحیر بدندان تعجب گیرد و در غرایب آن حیران ماند اما درون آن مقدار
بیرون زینت ثمر ایواق و کوچهای شهر بتمام فرش سنگ تراشیده کرده اند و اهل حرفه هر کس در گوشهٔ خانهٔ خود

کار میکنند وجمعیت آن شهر بکثرت شهرهای کلان برابری میکنند وازفواکه سیب وناشپاتی وبه وتوت و
گیلاس وآلو بالو تمام فواکه میباشد اما سیب وناشپاتی خوب میشوند وفواکه دیگر مثل انگور وعناب انار وخوبانی وشفتالو
وفندق واز عجایب احوال یکی آنست که در کشمیر توت بسیار می باشد چونکه از برگ آن ابریشم میگیرند از ان
خوردن او رسم نیست بلکه عیب است دیگر میوه در وقتش بحدی بسیار میشود که رسم خرید وفروخت کمتر است باغدار
وغیر باغدار برابر اند در باغات او دیوار نمیباشد واز گرفتن فواکه کسی را منع کردن رسم نیست تحقیق نماند
که تا اینجا کلام میرزا حیدر است بنهجی که دران وقت بود نوشته میوه ها که در وقت ایشان نبود در سلطنت
سلاطین تیموریه یعنی حکام خصوص ظفر خان همه اش رسیده وبحدی وافر شده بهایم ودواب امیر است
چه جای انسان وابریشم مستعمل از توت که نوشته اند الحال بجهت ظلم حکام موقوف شده وآن توت
که خاصه کشمیر بود بسبب وفور اقسام توت دیگر که بهتر ازان شده است نیز برهم خورده وعمارات قدیم
بطرزی که خدمت میرزا نوشته اند بتخصیص عمارات سلاطین بکیفیت سابق نمانده وصورت
بازارها بقالیه عطاریه وصرافه وبزازه در وقت ایشان کمتر بود وصباغه که بازار رنگریز است هرگز
ومتفرد نبود وبعد آن بمرور دهور طرح جدید گرفت از بتخانه ها بنا بر ظهور نور اسلام وغلبه دین
راسخ الاحکام نام ونشانی نمانده مگر در موضع مارتند ویکدو جای دیگر علامتی چند ویران برای عبرت
اهل خبرت تا حال موجود است همه عجایب وغرایب این شهر با تفصیل پرگنات در خاتمه این کتاب
مرقوم میشود انشاء الله تعالی بالجمله اختصاص کشمیر در لطافت آب وهوا ونزهت وصفا از جمیع بلاد
معموره عالم محتاج باثبات نیست امن وآرام وارزانی غلات هم بهمین درجه بود وهر چند از چندگاه
بسبب کفران نعمت مردم خودش رو بفتنه وفساد آورده امن وآرام وارزانی رخت ازین
شهر بدر برده گویا مصداق این آیه کریمه شده وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا قَرْیَةً كَانَتْ اٰمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً
یَاْتِیْهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّٰهِ فَاَذَاقَهَا اللّٰهُ لِبَاسَ الْجُوْعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوْا
یَصْنَعُوْنَ گردیده است اما از فضل جزیل خالق بی عدیل رجا واثق است که عاقبت متوطنان این
شهر به عفو ورحمت کردگار مقرون گردد جناب ابو الفقرا حضرت بابا نصیب که از اجله مشایخ
این شهر اند در اول رساله منقبت خلفای اربعه بتقریب رباعی در احوال این بلده وساکنانش مرقوم
فرموده اند وآنرا منسوب بجناب شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نموده
انشاء الله تعالی مقرون بصدق خواهد بود وآن رباعی این است **رباعی** کان الکشمیر ساکنیها
جنات عدن هی للمومنین ۞ قد کتب الله علی بابها ۞ داخلها کان من الآمنین۔

داخلها

ساکنها کان من الآمنین ٭ درینصورت اهل این دیار از فضل پروردگار و نفس پیران بزرگوار طرفه
امیدے دارند چون رشحی از احوال مجمل کشمیر مرقوم کلک بیان شد وقت آنست که شروعی باجمال بیان
حالات سلاطین آنجا بطریق ایجاز رود ادا احوال راجهای هنود بسبب امتداد قرون و بعد دهور و عدم ترتب
فائده در غایت اجمال نوشته شد بعد آنکه نوبت بظهور اسلام رسید تفصیل حالات را که مشتمل بر وقائع عجیبه
است ضروریه خصوص احوال حضرات سادات و مشائخ که بعد شیوع اسلام بظهور آمدند و علت غائیه
تحریر این کتاب آنست **قسم اوّل** در ابتدای بنای این صوبه و سلطنت بعض راجها که درین شهر حکمرانی
کردند و مورخان هنود و نگارندگان کارخانه هست و بود در تصانیف خود چنین آورده اند که کشمیر پیش از
عمارت ستی سر نام داشت ستی نام زنیست و سر حوض کلان را گویند گویا عالم آب بود و جای برآمدن نداشت
و در میان آب جلدیهو نام دیوی آدم خوار سکونت ورزیده علم تسلط و تغلب می افراشت اطراف و
جوانب آن سیر کرده هر جا چیزے می یافت برده خورده ویران کرده می آمد مدتی برین منوال
گذشت اتفاقاً کشف نام عابدی پسر ناریچ که بعقیده اکثر هنود نبیره برهماست وقتی بزیارت معابد
میرفت بکوهے سمیر نام رسیده آن ولایت را خراب یافت و در تحقیق و تفحص سبب آن شتافت مردم
اطراف گفتند که جلدیهو نام دیویست در میان ستی سر که از آنجا برآمده مردم را می کشد و هلاک
می سازد کشف بر حال آن مردم بدرد آمد و هزار سال در موضع نوبندن که مکانی مشهور نزدیک به
هیره پور است عبادت کرد و مهادیو که باصطلاح هنود پروردگار را گویند از کثرت عبادت و ریاضت او
برحم آمد و مدعای او را پرسید او استدعای دفع شر جلدیهو کرد مهادیو وشن و برهما را که از کارکنان
باقتدار مهادیو بودند بدفعش فرستاد وشن تا صد سال با جلدیهو جنگ کرد بنابر شدت آب و
کثرت سیلاب دستبرد نیافت آخر الامر حیله انگیخته در نواحی باره موله لختی از کوه را کنده بدر رو
آب بهم رسانید زمین سطح شد و آن دیو را بدست آورده بجان کشت و مکانی وسیع از آب خالی
شد ظاهر گردید و مسمی به کشب میر شد زیرا که میر نام زن کشب بود باختلاف السنه کشمیر نامزد گردید بعد
ازان وشن مزبور برهمنان را از اطراف و جوانب هندوستان آورده در آن مقام صورت زراعت و
عمارت ساخت و طرح آبادی از هر قسم انداخت اکثر را عقیده آنست که این صورت بعد طوفان
حضرت نوح پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام واقع شده ازان وقت باز کشمیر عمارت یافته بالجمله
این مردم برهمن قبائل و اولاد و ذریات بهم رسانیده ارباب جمعیت شده اند و همواره مشغول عبادات
و ریاضات خالق البریات بر طبق آئین خود بودند و میلے بدنیا و تمتعات فانیه کمی نمودند شاعری

بمدعای آنها گفته است بیت سرگشتگان کوی بتان را تویی مراد ٭ مقصد یکیست کعبه رو دانه را اگر
صد اند ٭ چون ذریات و احفاد آنها بوفور رسید و کار بکثرت خلقت کشید بحکم لولا السلطان لاکل
بعضهم بعضاً محتاج سرداری که حاکم قضایای آنها باشد گردیدند مشورت و صلاح پرسی بعد کنکاش
بسیار و قیل و قال بی شمار براجه جمو بنابر اتصال رجوع آوردند راجه مزبور پسر خود را به کشمیر تعیین نمود و حاکم
مستقل گردانید و پنجاه و پنج کس از ینها بطناً بعد بطن حکومت کرده اند زمان حکومت این پنجاه و پنج
نفر تاریخ نویسان هنود هزار و هفتصد و نوزده سال می نویسند اما تفصیل اسامی آنها را اصلاً در راجه
ترنگ کسی از مورخان هنود و مسلمین ننوشت پس حکومت بکوران و پانڈوان که از ساکنان این شهر
بودند رسید و ایام سلطنت اینها بقول همان احوال نویسان دو هزار و سیصد سال بود در زمان پانڈوان
آبادی کشمیر بغایت رسید کسی بر پانڈوان غالب نگردید و اقتدار و شدت قوت آنها هنوز بر السنه خاص و
عام دایر است کارهای عجب که از آنها بظهور آمد از حیطه طاقت بشری بیرون است چون دور حکومت آنها گذشت
باز نوبت حکمرانی براجهای دیگر انتقال یافت کسی از ارباب این تواریخ در میان این ازمنه ضبط اسمای
راجها نکرده چه جای کوران و پانڈوان که در هیچ تاریخی نام آنها مرقوم و مذکور نیست القصه چون از میان راجهای
مسطور نوبت حکومت براجه اوگنند رسید از آن باز ضبط اسمای اینها نموده اند و ابتدای تحریر حالات راجها
از راجه اوگنند شد اوگنند بضم همزه و واو ساکن و فتح کاف فارسی و نون مفتوح بر نون ثانی زده و دال
موقوف نزد بعضی منسوب براجهای جمو است و بعض ارباب تاریخ او را از راجهای متهرا میدانند و متهرا قریه
مشهور است متصل اکبر آباد چون بعد از انقضای دور پانڈوان در کشمیر ملوک و طوائف شدند او را از مسکن
خود برآورده بحکومت نشانیدند و بسیار مردانه بود هفده سال حکمرانی نمود چون برای مدد راجه کرشن
کار فرمای متهرا که آنوقت پای تخت هند بود متوجه گردید اوگنند روزی چند تک و دو نموده
بعد محاربات بسیار از دست راجه کرشن کشته شد راجه دمودر پسر راجه اوگنند باتفاق اهل
کشمیر بعد فوت پدر حکومت یافت مدتی به حکومت پرداخته و بهر جانب لوای سرکشی افراخته
اکثر راجها از تسلط و غلبه او متردد شده بتقریب عروسی راجه قندهار از دست جادوان باشتاه
راجه کرشن بقتل رسید چون پسری شایسته نداشت بعد از مردن دمودر رانی جسوتی نام زن دمودر
بامر سری راجه کرشن به حکومت رسید جسوتی بفتح جیم بر سین زده و واو مفتوح و تای مکسوره
بر یا زده سرانجام لوازم ملکداری نموده در انصرام امور مملکت کارهای مردانه فرموده چون
حامله از راجه دمودر بود بعد از انقضای مدت معهود پسری آورد دیال گنند نام بمشوره ارکان دولت بعد

اوگونند

بلوغ بحکومت رسید چندی به نیکنامی و نظم و نسق گذرانید و آخری دور او اصحاب و اعیه از هر جانب سرکشی کردند و فتنه بطول انجامید تا آنکه بر دست قومے از بقیه پانڈوان که درین شهر موجود بودند کشته شد پس انقضای عهد سلطنت آن طبقه باز فلک بکام طایفه پانڈوان که درین شهر باقی مانده بودند شد و مدتی مدید سی و هفت نفر از نسل پانڈوان بنوبت لوائے حکومت برافراختند اما بتحریر احوال ایشان مورخین نپرداختند تا آنکه نوبت براجه لو نام شخصی از طبقه راجهار رسید راجه لو بر سریر ملک رانی نشست ایام ظلم کوتاه نموده قلعه لولور آبادان فرموده و لولو بضم لام بواو زده و فتح لام ثانی پرگنه مشهورست در کامراج که در آنوقت شهرے داشت و معموره بود مدتے به حکومت و رعیت پروری و عدالت گستری بسر برده درگذشت میگویند که در عهد او در لولو بیست لک و هشتاد هزار و چهار صد خانه بوده راجه کشن نام پسرش بعد فوت او حاکم شد و در اندک مدتی ورق حکومت چیده رفت و راجه کلگندر پسرش بحکومت نشست کلگندر بکاف عربی و لام زده و کاف دوم فارسی و نون زده و دال مفتوح و رای زده کاکاپور که نهنوره را معمور ساخت و پای تخت نمود این زمان هر دو مکان از دهات مشهوره بنا کرده اوست در اندک زمانے ایام حیاتش کوتاه شد پسرش راجه سندر بادل سین مضموم و نون زده دال مفتوح و رای زده بر سریر سلطنت نشست و در ایام حکومت دو موضع آبادان کرد یکے موضع سودددم شوروت نام وقف محتاجان ساخت غیر از یک دختر اولادے نداشت و این دختر در عقل و حسن و جمال و اقسام کمال شهره آفاق بود آوازه احوالش بتقریب اظهار سوداگری که جواهر فروخته بود بایران و توران رسیده بهمن اسفندیار که در آنوقت فرمانروای ایران دیار بود بخواستگاری او حکیم جاماسپ را ارسال نمود راجه سندر بعد استرضای دختر با نفائس معتبر او را همراه حکیم روانه ایران ساخت بهمن اسفندیار چند سال طبل عیش و عشرت با منکوحه مسطوره نواخت آخر الامر بنا بر غداری و تغلب لولو نام شبر برادرزن مملکت خود را در باخت بعد چند سال لولو هم بسزا رسید چون سررشته حیات راجه سندر که فرزندی نداشت منقطع گشت حکومت به جای دیگر منتقل شد راجه کودهر تاج و تخت حکومت رانی یافت نسب او را کسے از ارباب تاریخ ننوشت موضع استهیل و موضع گوهرپوره مشهور شوره و آباد کرده اوست و این هر دو موضع به فقرا بخشیده درگذشت و راجه نسترن نام پسرش بجایش یافت جوی سرن آورده اوست و پرگنه آدون از آن آب آبادان شده است آثار نیکنامی و رعیت پروری او تا مدت مدید یادگار بود ایام سلطنت را بسیار بے شر و شور گذرانید در کمال نیکنامی باجل موعود درگذشت راجه جنبک پسرش بهره حکومت خورده بدستور پدر ایام نیکنامی

شوروت

بدیترین

نسترن

سنجی نر

بسر برده در پرگنهٔ کامراج دو موضع آباد کرده هر دو را جانور نام نهاده و در گذشت جسنک بجیم و نون مفتوح و کاف زده بزبان قدیم پدر را گویند در بذل و عطا بی نظیر بود و راجه سنجی نر آن پسرش بعد از و قایم مقام شد و در پرگنهٔ کوتهار موضع شوانگس نام و پرگنهٔ دهی آبادان ساخته در ایام حکومت بضبط و نسق پرداخته باجل معهود پدر رود عالم فانی نمود راجه اشوک نام برادر زاده او که پسر خسکونت تصرف ملک کرده موضع لکلپ و بتوت را آباد کرده قلعه سیر تعمیر کرده اوست مشهور است که شش لک خانه در زمان او آنجا معمور بود چون فرزندی نداشت و طوایف هنود و مذاهب مختلفه شایع کرده هر جا تغلب می نمودند اکثر ولایت کشمیر ویران گشت راجه مذبور از دست متغلبان عاجز شده در قلعه لار انزوا اختیار نموده و بعبادت مشغول شد فرد کافر و ترسا جهود و گبر و مغ * جمله را روسوی آن سلطان الغ

راجه جلوک پسر راجه اشوک چندگاه جلوس کرده رفع ظلم نمود و از سر نو آبادی کشمیر صورت پذیرفت در فن کیمیاگری و دیگر علوم نادره میدانست حتی که در ساعتی چندی مواضع را طی نموده بجهت عبادت اصنام تا باره مولا میرسید و در ایام حکومت باستقلال تمام بسر برده پارهٔ از هندوستان نیز تسخیر نموده از ان سرزمین مردم اهل حرفه بولایت کشمیر رسانید تا زمان او در کشمیر بندوبست کارخانجات ملکی نبود ابتدا تعین خدمات از مخترعات اوست یکی را بجهت داد و ستد امور ملکی مقرر نمود که عبارت از دیوانیست دوم برای ضبط بیت المال که متعارف بخان سامان است سوم بجهت محافظت اسلحه که داروغه قورخانه است چهارم از برای سرداری سپاهیان که بخشی است پنجم برای استصواب و طلب مشورت یعنی وزارت ششم برای تقسیم خیرات که الحال و را صدر گویند هفتم برای سزا ولی سپاهان که نقیب است این راجه در درستی و راستی عدل و احسان و رعیت پروری بی مثل بود حکایت عورتیکه از و خیرات خواسته او قبول نموده آن زن بصورت دیوی ظاهر شد تکلیف گوشت آدم کرد راجه بقتل او راضی نشده خود را تسلیم او کرد او بعد امتحان صدق او دست بازداشته بشارت داد مشهور است اکثر معابد و بتخانه ها بکمال زینت و تکلف و دیگر آنکه زیارتگاه هنود بنا کرده اوست راجه دمودر از اولاد راجه اشوک فرمانفرمای ملک شده بعبادت و زهد مشهور بود میگویند دو برهمن با او دوچار شد از وی طلب چیزی نمودند راجه گفت تا از بهت غسل کرده نیایم دست بکاری نه کنم گفتند آب بهت را همانجا پیدا کنم در ساعت چنین کردند می بینند که دریای بهت در پیش راجه است قبول ناکرده سوار شد و گفت مسافت راه بهت بسیار است شما سحری کردید گفتند اگر برنمیگردی ترا دعای بد کنیم تا بصورت ماری خواهی شد از راه بیم جان راضی شده برهمنها گفتند تا آنچه گفتیم برنمیگردد مگر آنکه کسی باشد که تمام فلان کتاب که در بیان خواص اشیا و دعیه است

جلوک
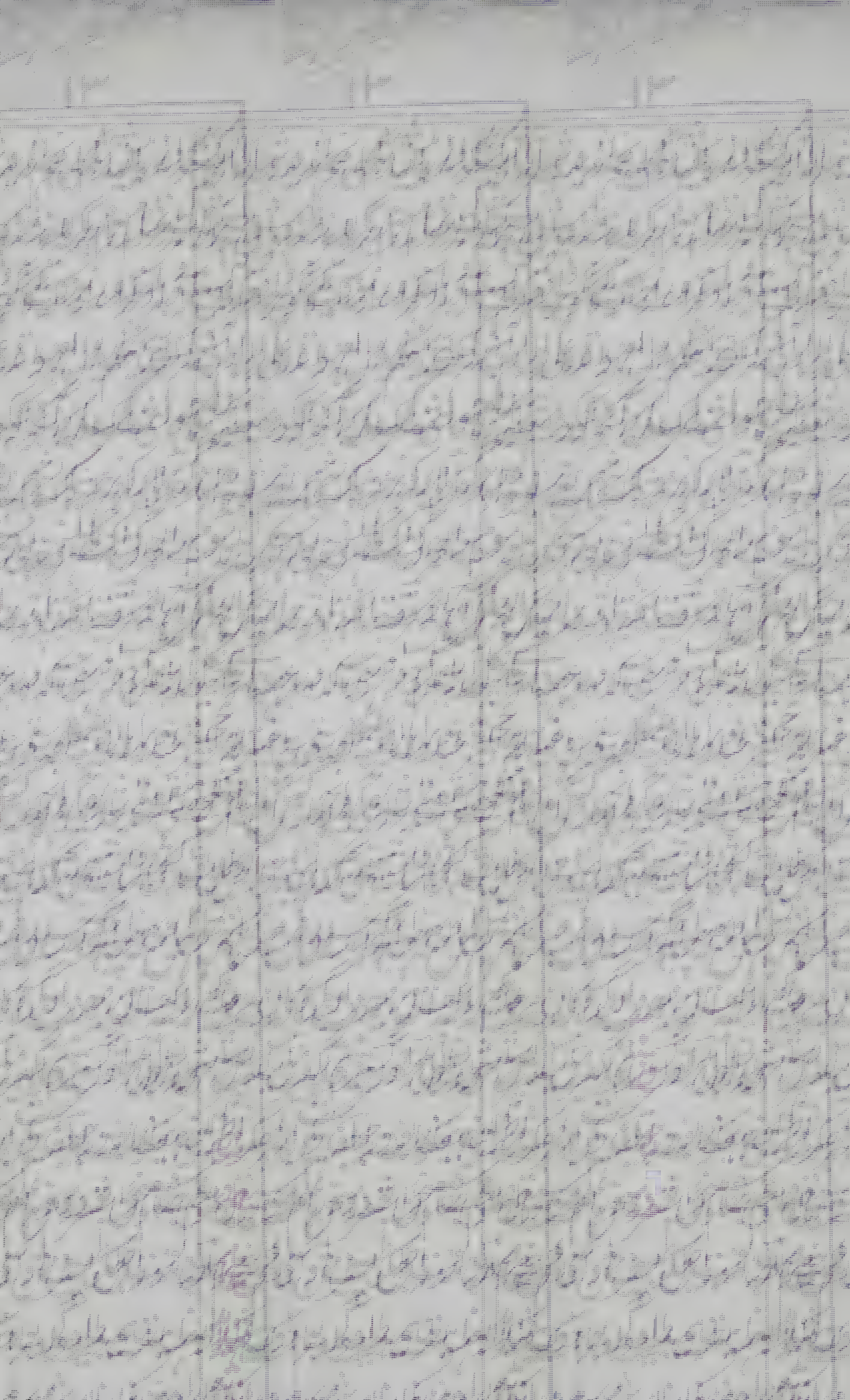
خلیفه الرحمن بتقریب مذکور زیون انشاء الله تعالی نوشته شود و **راجه سده** در وقت حادثه
پدر همراه شیر مادر بود و در موضع بجیاره رسیده وازان حادثه محفوظ مانده بعد از حادثه مردم جمع
شده آوردند و بمرتبه حکومت رسانیدند بر خلاف پدر همت را صرف احسان و رعیت پروری نمود
و خود را بر السنه خاص و عام ساخت پس از حکومت شصت سال از میان خلق غایب شده رفت

اوت پلاس

راجه آوت پلاس پسر راجه سده بجای او نشست و قدم به قدم پدر نهاد و داد و سخاوت و رعیت
پروری بدرجه کمال داد و هرن پور آباد کرده اوست حالا بر نیل مشهورست که یکی از مواضع معتبره
است سی سال و هفت ماه حکومت کرده در گذشت **راجه هرن کل** پسر آوت پلاس بجای

بشن کل

پدر نشست و تا مدت شصت سال حکومت راند **راجه بشن کل** پسر هرن کل شصت سال سلطنت
داشت و همت و اوقات را بر تعمیر و آبادی ملک گماشت راجه مهر کل پسر هرن کل تاج حکومت
بر سر نهاد لیکن خونریز و سفاک بود و انواع جور و ستم و اقسام محن از دست او بمردم رسید

کندرکن

و در حین کندی جوی گندکول سنگی بر آمد و هیچ چاره بر نخاست مردی معتبر گفت اگر زن
معصومه دست بر آن سنگ نهد بجا گردد هر قدر که زنان دست بر آن سنگ رسانیدند بجا
نشد باین تقریب هم خونریزی بسیار کرد و مردم را به تهمت عدم عصمت رنجانید و بقتل رسانید
مورخان در شمار مقتولان مبالغه زیاده نوشته اند القصه بعد قتل و خونریزی بسیار زن کوزه گری
دست خود بآن سنگ رسانیده بجا کرد و آب روان ساخت اقسام ظلم و تعدی آن سفاک نه
بمرتبه ایست که بقید تحریر آید بلکه تحریر آن شاید آخر همای تسخیر بر آمده به تقریبی که در تواریخ
مشهورست تا سنگال دیپ رسیده و انواع بلاد و اقسام ولایات مسخر نموده وقت مراجعت
ازان طرف در کوهستان از بالای بلندی پای فیلی لغزید و در حین افتادن فیل آوازی کشید
که بطبعش خوش آمد بعزم نمود تا صد فیل ازان بلندی نوبت بنوبت بزیر انداختند که باواز آنها
خوش می شد آن موضع هنوز هستی و بنج مشهورست مخفی نماند که حکایت رفتن راجه هرکل بتقریب
دیدن صورت راجه سنگال دیپ بهند و ازانجا بکشتی نشستن و تصرف جزایر کرده راجه آنجا را
بقتل آوردن کسی از مورخان هند بقلم نیاورده واقع از مبالغه خالی نیست عاقبت کار که ظلمش
بکمال رسیده بود مرضی صعب وی گرفت که علاج احدی مفید نیامده از راه لاعلاجی آتش افروخت و
خود را در آن بسوخت مدت حکومتش هفتاد سال بود فلعنة الله علی القوم الظالمین **بیت**
آتش سوزان نکند با سپند ٭ آنچه کند دود دل دردمند **راجه زنک نام** پسرش جای پدر گرفت

وبرخلاف پدرداد عدل واحسان ودر نیکی وداد گستری بکشاد ومراتب رعیت پروری رابفزود دو
در عهد او جوگی زنی بکوتی نام که در فن جادو وساحری بی‌نظیر بود بهم رسید وبانواع ریاضت مشغول
گردید باغوای ارباب عناد وسحر وجادو ومال راجه برد وزن وفرزندش را بجان کشت غیر از یک زنی
که حامل بود زنده نگذاشت شصت وسه سال ایام حکومت راجه مینو بسند راجه انند کنت نام پسری
از زن راجه زنک که حامله بود متولد شد حکومت این ولایت بنام او تقرر یافته باتفاق ارکان دولت
جریان امور سلطنت وپادشاهی بود سی سال پادشاهی کرد راجه کتا نند پسر راجه انند کنت بعد او بسلطنت
رسید تا مدتی حکومت راند ورفت راجه وس نند پسرش بر مسند حکومت استقرار یافت مردی دانا بود
ودانایان را بغایت اکرام واعزاز مینمود در فنون علوم وزبان سنسکرت هوسی داشته پنجاه ودو سال حکومت
کرد وبگذشت راجه نر نام پسرش قائمقام شد وسلطنت باو انتقال یافت ومدت شصت سال
بعدل واحسان گذرانید راجه اج نام پسرش بعد از وبر سریر سلطنت نشست مدت شصت سال
رعیت پروری وحکومت ورحلت گزین شد راجه گوپانند پسر راجه اج تاج پدر بر سر نهاد وبهر جا
معابد وبتخانه‌های بسیار ساخته از انجمله دهیره مشهور بالای کوهی که الآن آنرا تخت سلیمان گویند
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بنا کرده اوست از زبان بعضی اسلاف مسموع است که یکپایه تخت حضرت
سلیمان ع برین کوه می‌نشست لهذا به تخت سلیمان موسوم شد ودر بعض کتب مرقوم است که تخت
سلیمان پیغمبر علیه السلام اکثر اوقات در جبال خراسان سیر داشت وکشمیر هم داخل خراسان است
والعلم عند الله راجه مسطور شصت سال وشصت روز داد حکومت داد ودر گذشت راجه گوکرن
پسر نش حاکم شد وتا مدت پنجاه وهشت سال بکامرانی در جهانبانی گذرانید راجه جلد شیر معروف
باندہ پسر راجه نرانند حاکم شد چون کورچشم بود او را بزبان هندی اندہ میگفتند معهذا از باطنی
راه ظلم وتعدی وفسق وفجور بسیار کشود وجیا کی چشم ورظاهرش نبود چون ظلم وتعدی از حد گذرانید
مردم اطراف بعقیده این ولایت قدم برداشتند وارکان دولتش با مردم سپاه اتفاق نموده
قصد حاکمی دیگر کردند آن کورچشم چون این را بشنید با چند کس مقرب خود روی بهندوستان
آورد وراجه آنجا او را شناخته بند نمود وهمانجا درگذشت چهل وهشت سال حکومت کرده بود
از راجه اگنده سوم تا راجه اندہ بیست ویک راجه تا مدت یکهزار وچهارده سال ونه ماه پادشاه
بودند بشامت این کورچشم بظاهر وباطن سلطنت از نسل ایشان رفته واهل کشمیر اتفاق نموده یکی
از اجداد راجه بکرماجیت را از ملک مالوه برنا بارت نام آورده بحکومت این ولایت نشانیدند

سندہ گپت

معزمن او

گوپانند

جلد شتر

راجه نرانند این راجه ...

پرتاب ادت

راجه برنابارت تا مدت سی و دو سال پادشاهی نمود و باعث آبادی و رعیت پروری شد
و ظلمات و ستمگاری بلکه انده را بنور عدل و دادرسی مبدل ساخت و مدتی عام و خاص را باقسام
احسان بنواخت چون رحلت نمود راجه جلوک نام پسرش بر تخت نشست و عدل و احسان
بهتر از پدر نمود پس از مدت بیست و دو سال که با دادرسی بکمال گذرانیده رحلت کرد راجه
سنجر پسرش حکومت یافت باتفاق زنش که داک شنا نام داشت رعیت پروری نوعی نمود
که مافوق آن متصور نبود ناگاه در حین پختن مزروعات کثرت برف در غیر موسم چنان شد
که محصولات ناپخته روی بعدم نهاد و قحط عظیم در شهرها روی داد و مضمون اکل البعض بعضهم بظهور
رسید خرمن خرمن اندوه و انبار انبار غم اهل شهرها بر خود گرفته و هزاران نقد و جنس لعل و جواهر که داشت
به محتاجان صدقه داد باوصف آن اصلاح قحط نشد میخواست که خود را بسوزد زنش مانع آمد شبی
باتفاق همان زن پاکدامن بدعا و زاری نوعی ملتجی و متضرع شد که تیر دعا بهدف اجابت رسید
دعای کافر مضطر بحدیث نبوی صلی الله علیه و سلم مستجاب ست هر صبح در پیش هر کس دو کبوتر حاضر میشدند
و بهر نوعی که میخواستند دفع جوع خود مینمودند وقت پختن غله بابرکت شد ان مع العسر یسرا از روی
نمود و از استدراجات دیگر امری عجیب نقل کردند که در موضعی آب درختها نشانید و فی الحال سبز شده
بار ور گشت والعهدة علی الرواة مدت سی سال حکومت رانده امر ناگزیرش پیش آمد چون از نسل
او کسی نماند راجه سیجی ل را به حکومت برداشتند او از اکابرزاده های شهر و از نسل راجهای عمده
بود غیر از نسل راجه مذکور سیجی ل تا مدت هشت سال حکومت کرد راجه بچندر نام پسرش جانشین
شد وزیر خود صدمت نام را بسبب تقصیری بند کرد از احوال مورخان عجب حکایتی نوشتند چون
خالی از مبالغه و غرائب نیست تحریر می آید وزیر مذکور همیشه میگفت که تخت نصیب من ست
راجه پاره بسعایت مردم و پاره بمذکورات وزیر مع شئ زاید باو میرسانیدند بهانه جسته بعد ضبط
خانمان وزیر را بدار کشیده مدتی بردار بود برهمنی بر آمد در جبین وزیر بردار کشیده نگاه کرد
نوشته بود که پادشاه خواهد شد تعجب بر برهمن رو داد که الحال چه صورت پادشاهیست بهر حال
بعد چندی برهمنان آمده اعضا او را جمع نموده کلان تر آنها دعا کرد زنده شد و رفته رفته به
سلطنت نشست بعضی تاریخ نویسان هنود ایراد این قصه را تکذیب نموده نوشتند که
بعد کشته شدن وزیر مزبور بردار راجه بسطور را مرضی بهم رسیده بهمان در گذشت چون فرزندی
نداشت اعیان دولت یکی از اولاد وزیر مزبور را بسلطنت برداشتند راجه اری راجی نام داشت

سدمت

بسیار بعدالت واحسان سلوک با مردمان کرد وانصرام مهمات ملکی به حسن تدبیر و راستی نمود پس از مدتی میل او بترک پادشاهی شده پوست آهوی پوشیده بدر رفت تمام این قصه در اصل تاریخ مذکور است و از اعتماد عقل دور و بالجمله مدت حکومت راجه بجیند رسی و هفت سال بود از زمان راجه تامات تا این راجه شش نفر بودند بعده به نبیره راجه نونده جید شتر حکومت رسید گوپال و نیب نام داشت مشهور بمیکه واهن راجه میگواهن مورخان کشمیر در احوال او عجب امور غریبه بقلم آوردند از الجمله اینکه در اوائل حال آواره دشت ادبار و اختلال بود بحالت غربت و کمال کربت در ملک خطا رسید در آنوقت راجه زاده های عالم برای خواستگاری دختر راجه خطا که شهره حسن و جمال بود حضور داشتند تاجی مرصع بر سر راجه میکواهن و در صف نعال پریشان حال نگرانی داشت در همان اثنا باران بوفور تمام تقاطر نمود و همه را ازین سبب ترددی رسید ناگاه در عین بارش از میان آنجماعه ابری مخصوص بر سر راجه میکواهن سایه گستر شد و موجب تعجب حاضران گردید دختر راجه خطا چون اینحال دید از میان آن همه راجه زاده هیکواهن را پسندید بسعی و اهتمام کارکنان پدرش بحکومت و راجگی کشمیر سرافراز گردید و در عهد خود منع کشتن جانوران کرد و صیادان و قصابان را وظیفه مقرر نمود تا طمع در کشتن جانوران نکنند گویا عمل باین شعر کرد شعر ترک حیوانی به حیوانات جان بخشیدنست * خویش را محروم میداری ازین دولت چرا * میگویند که راجه قصد تسخیر هندوستان نمود تا بسورت منصرف شد آنجا در کشتیها نشسته قصد جزائر کرد تا مدت سی و چهار سال بعدل و احسان حکومت راند عجائب و غرائب بسیار بظهور آورده در گذشت مورخان در احوال ملک گیری و سیر بر و بحر او مبالغها نوشتند که قابل تحریر بلکه اعتماد نیست والعهدة علیهم پسرش راجه سرساین به تخت نشست و تا مدت سی سال حکومت راند و تمام مملکت پدر خود را بحیطه ضبط در آورده و بر رخت و این راجه بسا دو پسر ماند یکی هرن راجه و دیگر پورن مان راجه هرن به حکومت نشست و پورن مان وزارت اختیار کرده و در میان اینها چیزهای عجیب و غریب گذشت راجه هرن مدت سی سال و دو ماه حکومت کرده در گذشت چون از نسل راجه هرن کسی نماند اهل کشمیر رجوع براجه بکرماجیت که پادشاه ادجین و مالوه بود آوردند او کسان خود فرستاده کشمیر را در ضبط خود در آورده و بعد از مدتی مدید برهمن جابر کنت نام از کشمیر بخدمت راجه بکرماجیت رفت راجه بعد چندی برهمن را واقف ناساخته فرمان حکومت کشمیر سربسته بوی تفویض نمود و رخصت کرد و برهمن مغموم دار بوطن رسید بدستور قاصدان فرمان باهل شهر رسانید چون مضمونش

نده جید شتر

گوپال دت

احسان

ماتر گپت

مطلع شدند بخدمت برهمن رجوع نمودند و سریر حکومت بوی مسلم داشتند رعیت پروری و ملک رانی
بسیار کرد تا ایام حیات بکرماجیت حاکم بود چون خبر فوت راجه رسید برهمن رخت به بنارس کشید
هر چند که راجه پرورسین پسر راجه بکرماجیت معذرت خواست و ملک بوی گذاشت قبول خاطرش
نیفتاد و رفت مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود پرورسین بن پورنا بر سریر سلطنت نشست
میخواست اوجین پای تخت راجه بکرماجیت را بتصرف آرد باین قصد برآمده بود که خبر فوت راجه رسید
بعد ازان ولایت دیگر گرفته و پنجاب را بتصرف خود آورده در کشمیر آمده نشست بعد دو سه سال که لشکر خود
معمور دید باز قصد تسخیر هندوستان کرده بر راجهای بسیار تسلط نمود و در اوجین و مالوه رفته تخت
بکرماجیت در خاطر آورد **بیت** هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه ؛ همچنین در بند اقلیم دگر ؛
چون پسرش سیلاوت نام مغلوب و محبوس اعادید مخالفان تیر و ترکش خالی کرده او را خلاص ساخته
بر سریر و تخت پدر بنشاند تفویض بعض شهر بوی کرده باز مراجعت بوطن نمود آنجا قصد بنای
پای تختی داشت مورخان هنود نوشته اند که باشاره غیبی در نواحی کوه ماران خطی کشیده دید مسافت
چهار کروه بقر نمود که معماران بنای عمارت و آبادانی در انجا سازند گویند سی و شش لک خانه تعمیر
نمود سوای عمارات امرا و وزرا و سایر مردم که از حیطه شمار بیرون بود چنین آورده اند که در آن
عهد چون کشمیر در تعمیر و آبادی و کثرت خانها هیچ جای نشان نمیدادند نامش سرینگر نهاد و بسبب
حادثات متواتره و آفات متکاثره خصوصا واقعه زد و لجو که مجمل خود مرقوم کلک حیرت سلک میگردد
اکثر اطراف او بویرانی آورد و آن همه معموره گویا که بالکل برهم خورد **بیت** مستعار است ملک و مال
جهان ؛ نتوان کرد اعتماد بران ؛ الغرض شهر مسمی سری نگر که در تعمیر مجدد آباد ماند همان شهر است
که الیوم معمور و مشهور است حاکم نشین و آب بهت در میان دارد اگرچه اطرافش منهدم شده است
لیکن اصل شهر بحالت القصه راجه مذبور بجهت طغیان آب بهت که اطراف سری نگر خراب شده و
سد ناده پوره که ویرانه بود برپا کرد دل عظیمی بنا نمود مدت سلطنت راجه شصت سال بود چون
ایام حیاتش بآخر رسید پسرش راجه جید شیر بر سریر سلطنت نشست سی و سه سال و سه ماه
حکومت کرده دست از تصرف حیات خویش بیفشاند و راجه لچمن پسرش به حکومت نشست و
تا مدت سه سال بتصرف ولایت کشمیر بود چون از میان برفت حکومت برادرش راجه زنادت
درین ولایت جاری بود دیرانحسر تر میگفتند بغایت شجاع و باجود و خیرات فهم و خرم از جود تو
نان بر سر خوان دگران ؛ روزی از ابر خورد گرچه صدف در دریاست ؛ دار الشفاء مرضای مخترع

سوخیال

حد بستمتی

اوست وغیر این آثار خیر میگذاشت عمرش به صد سال رسیده بود مخفی نماند که ظهور موفور النور
حضرت سید الاولین والآخرین علیه الصلوة والسلام در زمان او بود و هجرت نبوی صلی الله علیه وسلم که بعد
تاریخ عربیت بعد دو صد و پنجاه و هشت سال از ایام راجه نریادت واقع شده چون عمرش بآخر
رسید راجه با زن خود باتفاق لشکر در غاری در آمده که دیگر کسی اثری از ایشان نیافت ع رلت
خود عابد و زاهد بود شعر هندو که ز عشق بت پرستند * هر صبح دعای میفرستند * پسرش راجه بکرم وبان
بر سریر سلطنت پا برنشست و شفقت و مرحمت پدرانه بر عامه خلق الله و تمام برایا داشت از خدا
خواست که کسی در عهد او نمیرد چنین بوقوع آمد هنود را عقیده اینست چون بمرد حکم به سوختن خود
میکرد و بعد از سوختن بگنگا فرستادند آب گنگا اعضای سوخته وی نگرفت و بباد هوا بر رفت
تا حال بهواست والعلم عند الله والعهدة علی الراوی **بیت** هر چند قلزم عشق بر یک هواست
دائم * در هر سری خیالی از شوق او هوائیست * و مدت ایالت او چهل و دو سال بود بعد از آن
برادرش راجه بالادت نام جبانند نیز گویند آخرها که بعضی از دانش بهره مند شد باسم بیادت
مشهور شده در اندک مدت تمام ولایت کشمیر را گرفته با مضافات قصد تسخیر ولایت هند نمود چون
براه هند در آمده بود نه هزار و نه صد نه که بهندی یک کم لک گویند تصدق داد و بتقریب اراده
تسخیر خطا و ختن عرض لشکر دیده بود سه لک سوار را جائزه گرفت و بیست و پنجهزار اسپ کتل بود بنابر
سببی عزیمت مزبور موقوف نموده در کامراج تاپر نام قریه بنا کرده و پای تخت خود ساخته بود و
شهری آباد آن بود که الآن هم مشهور است در سمت بارهمولا میگویند در عهد حکومتش سوداگری آمده بود
روزی که راجه ضیافتش کرد گفت از دود چراغ شمع درد سرم گرفت پس آن سوداگر ضیافت راجه
کرد بجای شمع لعل شبچراغ در مجلس آورده تمام مجلس را روشن ساخت و بوفور اسباب سرور عجب طرح
نشاطی دران بزم انداخت **نظم** ز ذوق تماشای آن بزمگاه * در آغوش مژگان نگنجد نگاه *
رخ میکشان غیرت لاله زار * کف ساقیان ابر خورشید بار * راجه ازان سوداگر بصدق تملق
کنیزکی گرفته از بطن او چهار پسر آورد و مدت حکومتش پنجاه سال بود در عهدش عجایب و غرایب
بوقوع آمده چون بمبالغه نوشتند تحریر آن را درین رساله مناسب ندید عمری بود در رعیت پروری
و احسان دست داد بوصیت او پسر کلانش راجه چندرانند حاکم شده بغایت محسن و سخی بود و عجایب
روزگارش که در عدالت و رعیت پروری بوقوع آمده در کتاب اصل برای تازه رنگ مکتوب است
چون اکثر حکایات از قاعده عقل بیرون است تحریر آنرا غیر از طول کلام فائده ندید تا مدت هشت سال

وینادت

نردعات

جیشت

چندرا پید

وهشت ماه حکومت کرده درگذشت راجه رماجیت نام برادرش بعد از ان جا گرفت و بسیار
ستمگر و ظالم پیشه بود لاجرم بمرضی سخت گرفتار آمده بود و برفت بیت بشارت ده مظلومان که ظالم چون
چنار آخر شد قوی چون گشت افتد آتشی از خویش در جانش ٭ راجه للتادت نام برادرش بر تخت نشست
بنیاد عدالت و رعیت پروری نمود للتاپور را که در آن وقت ولایتی بود پای تخت ساخته و بسیار
آباد فرمود و خراب کردهای برادر خود را تعمیر آورده رو بهندوستان و پنجاب کرده هر جا راجه مقابلش پیش شد
مغلوب و محکوم ساخته بولایت دیگر میرفت میگویند که گجرات کلان و بندر سورت و بنارس و دکن و
بنگاله و سراندیپ را تسخیر نموده بعد از ان بولایت رفته با والی بخارا جنگ کرده و غالب شده بخطا
و ختن رفته از راه تبت بکشمیر آمد و عمارات عالی ساخت و موضع پرسپور ساخته او بست در
آنجا یک ستون از یک لخت سنگ پنجاه و چهار گز قائم نموده است و از ولایات تحفه و هدیه بسیار آورده
بود کیمیاگری را آشنا شده باهتمام او طلا می ساخت و خرج عمارات و لوازم سلطنت میکرد و هر
عمارات را کم از لک تولچه طلا صرف نمیشد چون راجه بنگاله عهد شکنی کرده بکشمیر آورده کشت کسان
راجه بنگاله بلباس فقیری آمده در شهر سری نگر اقامت نمودند پس از مدتی دست تصرف راجه کشمیر را
شکست بشهر را آتش کشیدند و دیهات بسیار ویران نموده اند آخرهای عمر للتادت با جمعی کثیر
طرف شمال کشمیر گوشه گیری رفته از انجا پیغام فرستاد بالفعل من خواهان سلطنت و حکمرانی نیستم
یکی از پسران من راجگی اختیار کند پسر کلانش گوپانند حکومت کرد مدت حکومت للتادت
سی و شش سال و هفت ماه بود در کیفیت مردن للتادت مردم را اختلاف است اکثری میگویند که از کمال
انفعال خود را زنده سوخته پسرش خزائن بسیار که بظلم جمع نموده بکارهای بد صرف کرده تا مدت دوازده
سال حکومت کرده درگذشت و راجه ستنگرنند بن پرمانند بجای او بر تخت نشست هفت سال
حاکم بود از انتقال او راجه پرهسپت بن للتادت تاج و تخت یافت و دوازده سال حاکم بود بعد
از ان راجه اجانند سلطنت یافت و تا چهار سال حکومت کرد راجه رستنکا بن سنگرانند
سه سال بود پس راجه انند آنند بسلطنت رسید او آخرین راجهای کارکوتیت مدت حکومت او
دو سال بود مجموع ایام حکومت کارکوتیان که هفت نفر بودند از اول تا آخر دویست سال و پنجماه و
بیست روز بود تا سنه دو صد و بیست و نه هجری بعد از ان بخمارا انتقال یافت اول آنها راجه
اونتی ورما بن سکهتو نابعی در زیر خود شد و ورما بر تخت نشست و مخالفان را از پای در انداخت و رعایت
قواعد حرب مرعی داشت و خزائن حکام ماضی و ظروف طلا و نقره و چینی و ظروف مس ریزه ریزه کرده

گوپانند

اونتی ورما

صرف محتاجان نموده خوردن آن را باسنها کرده میداشت مدت حکومتش بیست و هشت سال
و سه ماه و سه روز بود چون در گذشت راجه سودرما بر سریر کامرانی نشست بعد از تسخیر ممالک
جمعیت تمام بهم رسانید و عرض لشکر دید صد هزار سوار و نه لک پیاده و سی صد فیل داشت از راه
دمتور حرکت کرده از گجرات تا دکن متصرف گردید باز به کشمیر آمده بتعمیر عمارات مشغول شد
آخر به بدکاری و بدنامی شهرت یافته در جنگ گاهی تیری البرش رسید کارش را تمام ساخت
بیت هر که بدی کرد به بد یار شد ٭ او به بد خویش گرفتار شد ٭ مدت حکومتش هژده سال و
هفت ماه و نوزده روز بود راجه گوپال ورما بن سودرما بجایش نشست پرباکر دیو نام وزیر ظالم
داشت تمام خزائن راجه را دزدید پوره که آباد کرده او بود فرستاد و لکوره نام خویش خود را که شاهراج
خطاب داده بود حاکم آن قصبه گردانید شاهراج بکارش آمده و قابو یافته بدریا هلاکش ساخت و راجه
به بیماری صفرا درگذشت مدت حکومتش دو سال بود راجه سنکت که از برادر اعیانی او بود در حقیقت
برادرش بنیت بر تخت نشست و همگی ده روز حکومت نمود پس از آن سکند مادر راجه گوپال بسلطنت
رسید چون نظر بر کدورت مزاج بعد دو سال خود را مخلوع ساخته راجه پارته بن پرجت ورما پدر پارته
راجه حاکم شد و یکسال حکومت کرده درگذشت راجه چکر ورما بن پرجت بوصیت پدر سلطنت یافت
و در میان این دو برادر جنگها شده و مدت حکومتش دو ماه بود بعد از آن راجه شور ورما بن پرجت بحکومت
رسید چون بدعمل بود مخلوع شده کرت دوم چکر ورما بن پرجت شد بسبب اینکه سنگرام ڈامر را
که باعث سلطنتش بود بی تقصیر کشت طایفه دانگریان جمع شده او را به قتل آوردند **بیت** بر نقش
پای مور باهستگی خرام ٭ زنجیر فیل هست مکافات پاره است ٭ حکومت سودرما از اول تا آخر
دو سال و دو ماه و چکر ورما سه سال بود راجه سنکر ورمن بعد از آن بحکومت نشست مدت حکومت
او سه سال بود پس راجه المت بن راجه پارته به حکومت نشست مردی بیباک و سفاک بعد و بواسطهٔ
تحقیق تشریح بدن شکم مرد و زن بسیاری درید و برای امتحان حدت شمشیر خود مردم را می کشت
و اقسام ظلم بخلایق میکرد مدت حکومتش دو سال و یکماه بود و بعد او شور ورما بار دیگر به حکومت
نشست درین نوبت یکماه حاکم بود آخرین ملوک خاندان خمار است مدت حکومت این طایفه که
یازده نفر بودند هشتاد و سال و چهار ماه بود و بعد از ایشان سلطنت بخاندان دیگر انتقال نمود ٭
راجه جشکر دیو نام مقربی از مقربان راجه سودرما بن پرباکر دیو تخت و تاج باتفاق برهمنان
یافت و بر تخت نشست صاحب فراست و عدالت بود راه دزدی در عهد وی بمرتبه بند شد که مردم بازار

راجه شنکر ورما او نشنا

دکانهای شبانه وا میگذاشتند و مسافران با مال و متاع در شوارع و معابر مامون بودند در باب عدالت و
و فیصل معاملات و عجائب و غرائب از وی منقولست مدت حکومتش نه سال بود چون بنا بر ناپایداری
دنیا غدار ترک حکومت کرد زانت دیو بن رام دیو را ولیعهد خود ساخت بعد عزل او از سلطنت راجه
سنگرام دیو بن جشن دیو تخت حکومت یافت و مدت حکمرانی وی شش ماه و هفت روز بود بعد ازان
راجه دیو رو گپت بعرصه آمد و یکسال و چهار ماه حکومت کرد راجه کهیم گپت بن پرو گپت بجای
پدر نشست و بنا بر بدعملی بمرضی صعب و سخت گرفتار آمد در باره موله در گذشت و مدت حکومت او
هشت سال و شش ماه بود راجه ابهمن بجای پدر تخت و افسر یافت و پای تخت وی لته پور که
در آنوقت عمارت و شهرت داشت بود و اختیار حکومت بدست مادرش و ددا رانی نام بود چون
سرداری از شهر پرسپور با لشکر گران بر رانی آمده با امرا و رانی با جمعیت افواج و خزانه حاضر شد و فتح
نمایان نمود مدت حکومتش چهارده سال بود آخر با رانی از راه شامت نفس پسر مذکور را نوعی کشت
که کسی ندانست مصراع وای فرزندی که زینسان خصم باشد مادرش ۞ پس راجه نند گپت پسرش
بجای پدر نشست بدیدن حادثه پدر و رانی دلش سرگشته بر آبادی آخرت مشغول شد حکومت
او یکسال و یکماه و نه روز بود بعد ازان پرتهوی برادرش بر تخت حکمرانی نشست بعد از مدتی از دست
رانی او هم کشته شد بیت ای برادر مادر دهر از خورد خونت مرنج ۞ چون ترا خون برادر همچو شیر
مادرست ۞ مدت حکومت او دو سال بود راجه بهیم بن ابهمن بحکومت رسید چهار سال و سه ماه حاکم بود
و رانی بعد ازان به حکومت نشست و وزیر مدار المهام او نرسنگ نام که بپای تربیت یافته او بود بکره راجه
نام برادرزاده رانی را امرا و وزرا بر تخت نشاندند نرسنگ وزیر راجه را پنهانی هلاک ساخت و باز
تصرف یافت راجه راجور بر رانی باغی شده رانی بامداد و اعانت نرسنگ بر راجه راجوری غالب
آمده بعد ازان سنگرام بن ادی راج برادرزاده خود را ولیعهد ساخت بیست و سه سال و شش ماه
حکومت کرد از راجه جشن گرنا رانی دوازده نفر در مدت ششصد و چهار سال و بست روز حکومت کردند
پس راجه سنگرام بن ادی راج بسلطنت رسید و نرسنگ نام وزیر خود ساخت و درین اثنا
همیر نام ترکی آمده با نرسنگ جنگید و خلل در ولایت راجه انداخت و راجه بمرض بدهضمی در گذشت
حکومتش بیست و چهار سال و دو ماه بود پس هرراج بن سنگرام بجای پدر نشست و از مهربانیهای او
مردم آسوده شدند و بیست و دو سال حکومت کرد و ممالک خود و راجهای اطراف در ضبط خود
نگهداشت پس راجه اننت بن هرراج به تخت پدر رسید در زمانی راجه بلو هرکت رسیده بود

پرو گپت

ابهمن

و ددا رانی

نه لوهر کوٹ

عموی بکرہ راج غالب بود بلوہرکت متصرف شد راجہ باعانت ہا در آتش بسمت اعدا کشید یک کس
خلاص نشد چون فتح کرد شکرانہ آن نود و شش کرور زر کشمیری بمردم انعام داد حکومت او پنجاہ و سہ سال
بود آخرہا بعبادت مشغول شدہ تخت حکومت خود بہ پسر خود کلش نام داد و او مردے مفلس بود خزانہ
پل سیاہ شخصی را متصرف شد نگرکوٹ و سیالکوٹ و نیلاب را گرفتہ بود در عہد او آب بہت بمرتبہ
یخ بستہ کہ لشکر بر آن می گذشت مدت حکومت او بیست و شش سال بود ۔ راجہ اسکرس بن
کلش بجای پدر نشست پای تخت محلہ ناشوان را ساخت نجی ل از ولایت آمدہ محلہ ناشوان را
بسوخت راجہ نوہمی کہ از زن داشت خود را ہلاک نمود مدت حکومت او ہمگی بیست و دو روز بود راجہ
ہرش بن کلش بعد ازان بہ حکومت نشست و از ہر چہار طرف حویلے زنجیر جرس آویختہ بود تا مظلوم
دست بہ جرس زند و خود بداد مظلومان برسد در دیوانخانہ اش ہزار مشعلہ و فانوس میسوخت و سی صد
و شصت زن داشت و ہر شب با یکے صحبت میداشت بسبب بلاہت بسیار و سفاہت
بیشمار کہ در طبعش بود مردم بازیگر مقدمات ابلہ فریب وا نمودہ او را مفلس ساختند دوازدہ سال حکومت
کرد و در گذشت راجہ یابل باستصواب دانکریان سلطنت نشست و رعیت پرورے بسیار نمود
دار الشفای قرار داد و ادویہ و اغذیہ برائے علیلان مہیا میداشت و در جامع عید وغیرہ بقرہ بالش جنگ
سپاہی را متاذی میساخت دہ سال و چہار ماہ و دو روز حکومت کرد بعد ازان راجہ دوین
کہ نویسندہ راجہ باجل بود و بوزارت رسیدہ بر تخت نشست و امرای راجہ باجل را بقتل رسانید
گگہ چند نام یکے از امرای راجہ باجل از لار بایلغار آمدہ و او را مغلوب ساختہ دفع نمود مدت حکومت
او یک شب و یکروز بود راجہ اسس بن کل ل برادر خورد راجہ کہ از مادر جدا بود و بسعی گگہ چند بر تخت
نشست از غرائب آنکہ یکشبانروز سہ راجہ بیلغار طمع سلطنت نمودند راجہ باجل و راجہ دوین کہ
ہر دو بقتل رسیدند و راجہ اسس بہ حکومت رسید چون مردم را تردد او بود برادر حقیقی راجہ اجل را
از لوہرکت آوردند اسس با راجہ مقاومت نمودہ نزدیک بارہ مولہ محاربہ بطرفین روی داد و
غالب و مغلوب یکدیگر شدہ قرعہ حکومت بنام راجہ بکھاجر بن راجہ ہرس افتاد راجہ اسس با او ہم
منازعت نمود و بعد از محاربات قوی باز حکومت یافتہ راجہ بکھاجر بمدد راجہ راجور باز
غالب شد و راجہ اسس را کشت و درین بین بکھاجر را ہم تیری رسیدہ در گذشت و سلطنت کشمیر بہ
راجہ جی سنگہ منتقل گردید او دست مشہور برزہ سہم دیو کہ اکثر تواریخ فرس ابتدای حکام کشمیر بنام او
کردند حکومت راجہ بکھاجر بن راجہ اسس پسر اجا نشین کرد مخفی نماند کہ کلمن پنڈت نام برہمنی تاریخ

اسکرس

کلہن

راجهای کشمیر را بزبان هندی نوشت ورازه ترنگنی نام نهاد ابتدا از راجه آگند کرده تا راجه جی سنگه
احوال راجهای کشمیر که در مدت سه هزار و پانصد و نود و شش سال گذشتند تا تاریخ پانصد و
سی و پنج هجری نبوی صلی الله علیه وسلم نوشت بعد از انقضای این قرن در ولایت نگرکوت
راجه وستهم چند نام در رعیت پروری و غریب نوازی و مسکین دوستی و سپاه شناسی بی بدل بود
چون ازین عالم فانی ایام رحلتش قریب شد پسر خود ملچند نام را بر سریر سلطنت نشانید رفقا
و اهل قرب او نظر بر بی پروایی و سفاهت او التجا به پادشاه هندو دهلی برده انواع محن بر
سر او آورده اند طرفین محاربات رستمانه به کار بردند آخر ملچند پای قرار بر فرار نهاده التجا
بوالی کشمیر زیه سهم دیو معروف به جی سنگه که سابقه راه مراسلات در میان بود آورده با پانصد
سوار مع اهل و عیال بملازمت زیه سهم دیو رسید و لاین لار مع مضافات بجاگیری وی داد و برای سپه
سالاری نگهداشت چون مردم مغل به جنگ سهم دیو از ولایت آمدند باتفاق ملچند متوجه جنگ
و جدال شد ملچند رشبی تبدیل لباس نموده به لشکر مغل درآمد بر سر سردار ایشان رسیده و بربالین
وی خطی گذاشته مضمون خط آنکه ای غافل آسایش طلب ملچند سپه سالار سهم دیو مسلح
بر سر تو رسیده بنابر رعایت توره سپاهگری بر حال تو رحم نموده که ترا زنده گذاشته برگشت
ملک دیگری چگونه بگیری اگر این نصیحت بشنوی بهتر ورنه سم اسپ هیمه آتش غضب سوزان
بسر سرداران شما بی تردد مهیاست سردار مغلان خبردار شده طرح صلح انداخته رفت و تا
مدت بیست و شش سال و یازده ماه و شش روز حکومت کرد ملچند با وصف اقتدار نظر بر حقوق
راجه غایت اطاعت می نمود حکومت باو مسلم داشت راجه زیه سهم دیو در سال پانصد و
پنجاه و هشت وفات یافت هر چند ملچند برعایت حقوق راجه زیه سهم دیو رایت مملکت بنام
پسرش پرسی رانت برافراشت و استقلال پادشاهی بوی داده اما چون خبر فوت راجه باطراف
شایع شد مردم پکهلی و کشتواڑ و تبت و جمو سر مخالفت برآوردند و پای اطاعت از دامن انقیاد
و فرمان پرسی بیرون بردند طبایع را منغص بیاخت بتاریخ پانصد و شصت و سه ملچند
ازین دار بیقرار قدم بیرون کشید و راجه پرسی با نوقر سفاهتهای خود بماند نه سال و شش ماه و ده روز
پادشاهی کرد و در تاریخ پانصد و شصت پسرش ونته دیو بحکومت نشسته ایام دولتش نه سال
و دو روز پای تختش موضع وانتهی پوره بود آنجا تعمیر دهیرها نمود که هنوز باوجود ویرانی آثار و
علامت آنها موجود است و در تاریخ پانصد و هفتاد و هفت ازین عالم رحلت گزین شد پسرش بوپه دیو

او بخشند

سوسرم چند

پرسی رانو

به حکومت و ایالت رسید بصورت سالی چند حکومت راند بر خلاف مرضی خلایق که از سفاهتش
همه بدر آمده بودند تا مدت نه سال و چهار ماه و هفده روز حکومت راند یکی از انواع سفاهات او
چنین می‌آورند که روزی بسیر کشتی بر آمده بود عکس روی خود در آب بدید خنده کرد از آن طرف هم
خنده بر قاعده انعکاس ظاهر گردید و برروی عکس طپانچه زد و انگشتری از انگشتش بدر رفت و در آب
افتاد چون بخانه خویش باز گشت مقربانش استفسار نمودند نقل مذکور در بیان آورد و گفت من در
آنجا خطی بر آب کشیدم تا انگشتری را از آنجا طلب نمایند و قس علی هذا در تاریخ پانصد و هشتاد و هشت
دست از حیات فانی افشاند پسرش نره دیو تاج و تخت یافت و وزیرش قصد تسلط داشت
مردم لون که صاحب لوس بودند اعانت او نمودند از تغلب وزیر محفوظ ماند و چون برهمنان را رعایت
نمود و صاحب اقتدار ساخت آنها قدرت یافته طمع تخت و تاج نمودند مردم لون متفق شده
غلبه کرده برهمنان را به پایه اصل رسانند که اصل آنها گدائی بود نره دیو هژده سال سیزده روز حکم
رانی کرده و در تاریخ ششصد و چهار بیک اجلش در رسید راجه جگدیو پسر جسن دیو بر سریر سلطنت
مقرر شد عامه رعایا از خلق وی راضی و شاکر بودند و بعض سپاه مردم آزار را مستاصل ساخت امراو
سرداران لشکر به طمع فاسد راجه را از شهر بر آوردند بعد چندی باشاره و سعی وزیر خود باز مراجعت نمود
و بحکم الهی بر مخالفان غالب آمد و همه را هزیمت داده بدستور قدیم مملکت حکومت یافت و در داد و دهش
شهره آفاق بود بحسب تقدیر پدم نام حکیمی که در آن عهد مشهور بود از راه حرام نمکی قابو یافته زهر
داده راجه را بکشت مدت ایالتش چهار سال و دو ماه بود در تاریخ ششصد و هژده عمر وی بآخر
رسید و رخت حیات بر کشید و پسر وی راره دیو جانشین شد در زمان وی از نسل چندان
کلچند ولد ملچند سپه سالار بود در راره ترنگ حوال چندان که اصحاب دولت و ایالت کشمیر بودند
و سالی چند به قناعت گذرانده اند باجمال آورده مورخ لایق تحریر شاهنامه ندید کلچند بتاریخ
شش صد و سی و هفت درگذشت و پسر وی بلاد چند جانشین شد لیکن راره دیو از بیم پدم در قلعه
سلس فته متحصن شد و پدم محاصره نمود و از طرفین تا مدتی در جنگ و جدال بود تا روزی سوداگری
پاپوش منقشی به هدیه پدم آورده بتماشای آن مشغول بود که ناگاه پیاده از عقب سر از تن او
جدا ساخته پدم را ه دوزخ گرفته راجه مستقل شده اکثر گردنکشان را مطیع و منقاد خود کرده چنانچه سرداران
قوم و امثال آنها در عهد او زراعت کشتی و بار برداری مینمودند درین اثنا بلاد چند ابن کلچند که راجه
نگرکوٹ بود از دست خصمان بستوه آمده پناه بوالی کشمیر آورده پرگنه لار وغیره در وجه اخراجاتش مقرر نمود

پلادچند روز بروز تسلط یافته و با برهمنان که از دست راجه متالم بودند ساخته بالجمله راجه
بیست و سه سال و چهار ماه حکومت کرده در سال ششصد و چهل و یک قضا کرده و مقام در پرگنه دیوسر بنا
کرده اوست یکی راجوری دوم رجلو همگی حکومتش بیست و سه سال و سه ماه و بیست و هفت روز پسرش
سنگرام دیو بر سریر سلطنت نشست و در ایام ایالت وی بلادچند صاحب اقتدار بیشتر شده سوراج نام
برادر سنگرام او را اغوا نموده در قصد راجه سنگرام برادر خود افتاده راجه بعد تردد بسیار برادر خود را گرده بعذاب
کشت بلدیمبر که محله مشهور است و موضع سنگرام بنا کرده اوست بلادچند در سنه ششصد و پنجاه بقضای
خود بمرد سنگرام چند پسرش سرداری یافت کلسن نام یکی از خویشانش سرکشی کرده شهر را ویران
ساخته بر راجه غالب آمدند راجه براجه راجور که دوستش بود ملتجی شد و بحمایت او خود را مستقل ساخت و مدت
حکومت او شانزده سال و ده روز بود بتاریخ ششصد و پنجاه و هفت باجل رسید پسرش راجه رام
دیو بجای پدر نشست و مخالفان پدر را بقتل رسانید و برتهی راجه رام نام یکی از مقربان خود را وزیر ساخت
موضع تاپر بر کنار آب لیدر ساخته اوست چون فرزندی نداشت لچمن نام برهمن پسری را به فرزندی
برداشت و او را ولیعهد خویش ساخت و درگذشت مدت حکومتش بیست و یکسال و یکماه و دوازده
روز بود در تاریخ ششصد و هشتاد و هشت اجلش در رسید و لچمن مذکور قائم مقام شد چون پست فطرت
و گدا طبع بلند پرواز بود امور سلطنت را بسر انجام نتوانست داد کچل نام ساحری طلسم دان بشهر در آمده
اقسام طلسمات بروی نموده تمام شهر را به تسخیر خود درآورد و خلل در بادشاهی وانداخت **قطعه**
هیچ سودی نکند تربیت ناقابل + گرچه پر ترنهی از خلق جهان مقدارش + سبز و خرم نشود از نم باران هرگز
خار خشکی که نشانی بسر دیوارش + مدت حکومت راجه سیزده سال و سه ماه و دوازده روز بود و در عهد
راجهای مذکور سنگرام چند ولد بلادچند سرخیل و سردار لشکر بود و در تاریخ ششصد و هشتاد و پنج
پسر خود رامچند قائم مقام و جانشین خود ساخته در تاریخ ششصد و نود و یک لچمن دیو ازین دار
بیقرار بیرون رفت و پسری سیهه دیو که سردار پرگنه دچن پاره بود حکومت نشست گویند
سنگرام چند از پرگنه لار بایلغار آمده در سری نگر بجنگ وی ایستاد و او را بقتل رسانید سیهه دیو بعد از آن
حاکم شد و کچل ساحر را از شهر اخراج نمود و در عهد وی بگناه دختر فاحشه پدر را حبس نموده جرمانه میگرفتند
روزی راجه از مطربه ادا کلی نام ترانه ای میشنود و نهایت خوش شده فرمود هر چه خواهی بطلب وی رفع
این بدعت خواسته راجه ازین بدعت باز ماند آخرها باعمال بد مبتلا شده و مدت حکومتش چهارده
سال و پنجماه و بیست روز بود و تاریخ هفتصد و پنج رخت حیات برکشید و پسرش سیهه دیو بجای او مقرر

گشت ایام سلطنت او نوزده سال و سه ماه و پنج روز بوده است سپه سالار او رام چند بود و در عهد
پادشاهی او شهمیر نام مردیکه از اولاد سلاطین سواد و کبر بود و اکنون مشهور است بسلطان شمس الدین بولایت
کشمیر آمده باعث آمدنش این بود که جد او قورشاه نام مردی صاحب کرامت و خوارق و عادات بود
و مرجع مردم بروزی گفت که الهام رب الجلیل بمن در رسید که از فرزند تو پسری بشود شهمیر نام پادشاه
ولایت کشمیر باشد و از نسل او چند کس بر تخت خواهند نشست شهمیر مذکور بر کرامات جد خود اعتماد
نموده در باره موله با اهل و عیال خود سکونت کرد چون خبر سکونت او براجه رسید حکم نمود که بقریه دواره
دیر سکونت کند و حاصلات آنرا در وجه کفاف خود صرف نماید مصرع عدو شود سبب رزق چون
خدا خواهد داد ❊ جد سلاطین اسلام که در کشمیر بنوبت پادشاهی کردند اوست که بنوبت به تفصیل مرقوم
میشود و نیز در عهد او شنکی چک که جد چکانست از ولایت دارد با اهل و عیال آمده در کشمیر سکونت
کرد در نسب او عجب حکایات است که عقل آنرا باعتماد نمیدارد والعلم عند الله از جمله واقعات عظیمه
که در عهد او بظهور آمد آمدن رنجوست که از تبت آمده در ملک کشمیر قرار گرفت اعدای پدرش جلاوطن
نموده بودند درین ولایت آمده التجا برامچند سپه سالار راجه نمود و رامچند جای بودن او گگنه کیر
پرگنه لار تعین فرمود مدتی در عزلت و قناعت می آسود دیگر مشکلترین حادثات که بر کشمیر و
مردم کشمیر در آنوقت نازل شد آمدن زولجوست واقعه زولجو معروف به ذوالقدر خان مردم
کشمیر چون کفران بسیار کردند از جاده حیا و آدمیت قدم بیرون نهادند بلای ناگهانی بقضای
آسمانی روی نمود و زولجو نام ترکی از ولایت ترکستان از راه باره موله با هفتاد هزار سوار شمشیر زن
که در سفاکی و خونریزی داد بیباکی میدادند ظاهر از فرقه منسوبان هلاکو خان بود بیت رفتارشان
چو آتش و گفتارشان چو جنگ ❊ دیدارشان عقوبت و ادوارشان ذفیر ❊ در باره موله فرود
آمد نه تدبیر ملک گیری و نه روی ترحم داشت سکنه این ولایت صغیر و کبیر زن و مرد دست و پای خود
گم کرده و راجه با وزرا در فکر و تدبیر و تحیر در مانده اند چون چاره ندانستند راه گریز پیش گرفتند
و اکثری به کشتوار و تبت رفتند زوالجو مرد و بمجرد آمدن فرمود که بملاحظه همه را بقتل رسانند
و زنها و اطفال را اسیر نمایند و غله را بسوزند و عمارات را ویران و منهدم سازند و تمام شهر را آتش بر کشند
نظم ز آواز اسپان و گرد سپاه ❊ نه خورشید تابنده روشن نه ماه ❊ به جنبش در آمد زمین و زمان ❊ تو
گفتی بخواهد پرید آسمان ❊ آه و فغان ساکنان از هفتم آسمان در گذشته تا آنکه نام و نشان نوع بنی آدم
ازین شهر برداشته و بیخ و بن نباتات و اشجار هم نگذاشتند شهریکه از قرون آباد و معمور بود بیابانی بی خبر آبادان از آن و

تیر

ازره روی

وامان دور گردید بیت صولت صیت جلال ملک جهان را گرفت * خدمت سلطان قهر تیغ
سیاست کشید * اگر می نائرهٔ قهر و غضب او تا ایام برودت سرمای این شهر که مدت هشتماه باشد در حدت
بود چون اشتداد موسم زمستان شد مردم ترک لباسی که رفع حر و برد نماید و خوردنی که موجب احتفاظ
نفس باشد نیافته در فکر مراجعت افتادند و از مردم اسیر کیفیت راه و روش از کشمیر بجانب هندوستان
پرسیدند و اینها از راه بانکل که به پیر پنج میرسد دلالت نمودند چون دهٔ پای کوه رسیدند بحکم
ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و بفرمان واتقوا فتنة الا به آسمان در گریه شد و با دموسم
بمکافات بشدت و زبد برف و ژاله بمرتبهٔ بارید که تمام لشکر زیر برف هلاک شد و همه بخاک یکسان
نمود حتی که یک کس برای اخبار سرگذشت آنها زنده نماند نظم بهر تار موی سر بیگناه * هزاران سر
سروران شد تباه * بهر نیم جو نقره کان فتاد * بسی خرمن زر گران شد تباه * مردم شهر بعد حصول
اطلاع از رحلت آن شیاطین اتباع بامید آنکه کسی از قبایل و اندکی از عمارات و زراعات شاید بحال
مانده باشد از اطراف و جوانب آمدند تمام مرز و بوم را خراب دیدند بوی از آبادی نشمیدند بعد از مدتی
جابجا احدی از الوف آمده در شهر قرار گرفت پس از مدتهای مدید فی الجمله شهر رو بآبادی آورد تا نیل سلطنت
سلطان زین العابدین معروف به بدشاه اکثری معمور شد و تا هنگام عهد یوسف شاه معمورتر گردید لیکن
بحال اصلی نرسید بالجمله در حادثه زولجو خلقی که گریخته بودند از الجمله رنچو و رامچند بود که جانب کشتوار
اختیار فرار نموده اند بعد مراجعت چون رنچو دید که مردم خال خال جابجا قلعها ساخته متصرف اند
یکی بدیگری اطاعت ندارد قصد ملک گیری نمود چون جمعیت رامچند که در قلعه ولایت لار با قوام و
تبار متحصن بود بیشتر دلبسیار دید از پرده نتوانست بر آمد حیله گری کرده در زی جلفروشان
در آمده جلها در کال تنتی بدرون قلعه میرسانید و درمیان آن آلات حرب میگذاشت
روزی با جمعی از سپاه قابو یافته رامچند را کشت و راون چند پسرش را مع اهل و عیال دستگیر نمود و
متصرف ولایت کشمیر شد و در سال هفتصد و بیست و پنج هجری جلوس نمود چون بیگانهٔ این شهر
بود مدارا و ملایمت را ملازم شد دختر رامچند خواهر راون چند را به عقد نکاح در آورد و راون
چند را اقسام رعایت نموده با خود متفق ساخت و پرگنه لار مع تبت در جاگیر او مقرر نموده عهده
سردار لشکر خود ساخت و او از دعوی و خیال پدر کشی بر انداخت سیهه دیو که در هرج و مرج زولجو جانب
کشتوار فرار نموده بود بامید سلطنت موروثی باز معاودت فرمود چون زنگ تقدیر بر خلاف
مدعا دید باطاعت رنچو که ادنای او بود تن در نتوانست فرود آورد و طاقت مقاومت هم نداشت از راه

پیرپنج

نه سرکشان

فصل بیان ابتدای شیوع اسلام در کشمیر

قسم دوم در احوال سلاطین اسلام در این کشمیر زینت نظام زیاده بر دو صد و هشتاد و دو سال باعث نظام شده

لاعلاجی فرار نموده باز به کشتوار رفت و رنتجو باستقلال بر تخت نشست تا زمان رنتجو که مدت چهار هزار سال و سی صد و کسری از آبادی کشمیر گذشته احوال اجمالی بقلم آمد بجهت اینکه راقم این حکایات را در تفصیل حالات راجها که همه در کفر بودند و رسوم قدیمه بر خلاف شعار شرع و اسلام شیوع داشت و اکثر حکایات بمبالغه بی اندازه مذکور بود چندان فائده معتد به منظور نبود لهذا اکتفا بر مجرد مدت حکومت هر کدام افتاد که امر سلطنت بوجود رنتجو شاه زینت یافت و باعث مبدا اسلام درین شهر عهد او ست اگر عنان قلم تحریر بر حالات سلاطین و بزرگان دین از علما و سادات و مشائخ و متقین که درین شهر بظهور آمدند بجانب شرح بسط مفیدی بر خلاف تواریخ دیگر مائل گردد از مراعات وظیفه تاریخ نویسی بعید نیست مخفی نماند که در عهد رنتجو شاه اگر چه تمام مردم یک ملت کفر داشتند اما تعدد و اختلاف مشارب و تنوع و تکثر مذاهب بسیار بود یکی ره مذهب و عقیده دیگری مینمود و رنتجو شاه درین امر متردد شده هر چند تامل فرمود بنابر فطانت رای و رزانت تدبیر صوب تمامی هیچ دینی از ادیان اینولایت قبول خاطرش نیفتاد چندانکه مردم هر طائفه بموجب کل حزب بما لدیهم فرحون ادله ملت و مذهب خود را بمحاسن تاویلات و مزاعف تفصیلات فراوان در معرض بیان می آوردند اما پسند همت عالیش نمی افتاد شب و روز در تحقیق و تفحص ادیان و ملل بود و لمحه ازین غم نمی آسود و دست دعا با دل هر یا بخالق البرایا برداشت و همت صدق طویت را بر حصول دین قویم و وصول آئین مستقیم بگماشت اکثر شب بسوز و گداز و عجز و نیاز بروز رسانید ناگاه بحکم سعادت ازلی در دلش ریختند که هر که صبح پگاه اول در نظرش آید این طالب صادق حیران به ملت و دین او گراید آنشب عجب حالتی براو گذشت بکمال شوق و عزام گویا مترنم این کلام بود نظم یارب امشب انخواهد بود روز ٭ یا مگر شمع فلک را نیست سوز ٭ می بسوزم امشب از سودای عشق ٭ من ندارم طاقت غوغای عشق ٭ صبح آنجا بر منظر خود نشسته و بکمال جانکاهی دل بر فضل و عنایت الهی بسته نظر اولش بر سمت قبله جانب دریا افتاده می بیند که بزرگ عالیمقداری فرشته دیداری بر مصلای سنگین با کمال تمکین بالای منبری در غایت ادب بر قانون دین سنیه مصطفویه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام ادای نماز بکمال نیازی کند این طریقه برگزیده را دیده بسیار پسندید و بملازمت آن بزرگوار شائق خواهان گردید بنا بر دریافت خدمتش به تعجیل دویده بعد ادای لوازم ادب و خدمت از حقیقت دین و آئین پرسید آن جناب بیان ملت مصطفویه علیه السلام فرمود و بعد توضیح مبانی شرع و ایجاز مقدمات اصول و فروع تلقین دین اسلام نموده و باز معجزات حضرت سید البریات مفخر الکائنات علیه افضل الصلوات

والتسلیمات برای ترغیب شاه مذکور بیان فرمود تا بصفای و پاکی اعتقاد بسعادت اسلام مشرف شد
و همان لحظه اهل بیت خود را هم باین سعادت رسانید بیت از افق مکرمت صبح سعادت دمید
دعوت اسلام را وقت اجابت رسید و روز دیگر برادر آن و چند سرداران سلطنت و عامه خلایق
فوج فوج بر دست حق پرست آن قدوه کرام بشرف اسلام تشریف کرامت یافتند اسم مبارک آنجناب
قدوة الواصلین امام العارفین مروج الاسلام کاسر الاصنام حق آگاه مؤید الدین حضرت بابا بلبلشاه
قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور بطی مکان از وطن بر آمده همانوقت
درهمانجا حاضر شد و در بعض کتب دیده شد که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازین ایام در زمان سیهه دیو
دریجا
بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلافست اکثری از ارباب تواریخ آنجناب
را منسوب بجناب حضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والملة والدین السهروردی قدس سره میکنند بلکه
متبنای آنحضرت می دانند جمعی از متوسلان و فرزندان معنوی جناب شاه نعمت الله ولی که از منسوبان و مخصوصان
حضرت شیخ الشیوخ است می نویسند اما احقر الانام محمد اعظم راقم این حروف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ
در سال ششصد و سی و دو متفق علیه است و ظهور حضرت بابا بلبلشاه در سال هفتصد و بیست و پنج در کشمیر
اتفاق افتاده بود یکصد و سه سال درمیان فاصله است بر این تقدیر توسل ایشان بلا واسطه با آنجناب بظاهر
بعید مینماید والعلم عند الله تعالی بعد تقلید اسلام رینچوشاه و تبعه او بحکم پیر بزرگوار خانقاهی بر کنار
دریا بنا نهاده و این اول خانقاهیست که در کشمیر بنا یافته و تعیین مواضع چند برای مطبخ و اخراجات
دیگر مقرر نمود تا پادشاهی کشمیریان برپا بود فقرا و محتاجان بسیار بهره ور و راتبه خوار بودند
ازینجهت محله مدفن آنجناب را بلبل لنگر میگویند دیگر برای جمعه و جماعت خود مسجدی جامع بنا نموده حاضر
می آمدند خود در جائیکه حالا مقبره مبارک سید السادات حضرت میر ویسی بابا است می بود حویلی بس بلند و
می گشد
مکلف داشت و سنگها که آنرا دیوره کنی بزبان کشمیری گویند در آن خانه و خانقاه خرج رفته بود که الحال هم آن
سنگها از ته خاک بر می آیند خانقاه حال ظاهرا بنای دوم است بعد از آن آن مسجد جامع مزبور بسوخت و
بجای آن مسجدی خورد بنا نمودند که سنگهای آن مسجد در آن نمایانست مشهور بمسجد رینچوشاه که الآن هم آباد
است و پنج وقت نماز مردم در آن بقعه دائم میخوانند مدت حکومت رینچوشاه دو نیم سال بوده
در تاریخ هفتصد و بیست و هفت شربت کل نفس ذائقة الموت چشیده از دار الفنا بدار البقا رحلت
گزین شد زهی زیست و زهی رحلت که بموجب من سن سنة حسنة ثواب دائمی همراه برده و
بنیاد سنت اسلام درین شهر مستحکم نموده بخدای خویش پیوست قبرش بطرف جنوب خانقاه بیرون

صفه مزار حضرت بابا ست رشحی از احوال حضرت شیخ الانام سراج الاسلام مرقوم میشود و
مخفی نماند که جناب حضرت بابا را بعضیها شاه بلبل موسوم کردند و بعضی ها شاه بلال میگویند
عالم بودند بفنون علوم صوری و معنوی و سیاحت بسیار کرده و بظاهر و باطن تفرید و تجرید داشتند
میگویند سید شرف الدین نام اصلی ایشان است اکمل عرفای وقت بودند و در تجرید و تفرید و توکل نادره
روزگار مشهور است که میفرمودند که حقتعالی مرا قدرت داده است که بی قوت و اسباب تعیش بگذرانم و بهمین
بدن بی انقطاع روح بدار البقا بروم و بهمین بدن با توانم تا ابد الآباد محافظت کرد اما هر سه امر چون موافق
سنت نبوی نیست مرتکب نمیشوم اقامت و اطاعت سنت نزد من بهتر از هزار کرامت و عبادت
خلاف سنت است در احتیاط ماکولات و مراعات اوقات کمال مبالغه می فرمود در سال هفتصد و بیست و
وهفت بدار الجنان رحلت نمود و از کمال تواضع عقب قبر رفیق خود مولانا احمد علامه قدس سره
جای دفن مقرر فرمود وقت تحریر این احوال حضرت بابا تاریخ وصال آنجناب بخاطر این احقر که از
پروردهای جوار ایشان است ریختند خاص آله چون کسی تا حال تاریخ آنحضرت بقلم نیاورده بجهت سعادت
خود توسلاً و تشفعاً بقلم آورد تاریخ سال تاریخ وصل حضرت شاه بلبل قدس گفت خاص آله
رضی الله تعالی عنه کمال الرضا و جزاه عنا خیر الجزا و قبر حضرت بابا بلبل طرف دریای بهت جانب شرق بر
تربت سنگی قرار است و قبر مولانا پیش روی آن و قبور اصحاب و بعض معتقدان امرا و غیره بالای مزار
ست از ملفوظات آنجناب است سالک را تا دل خالص و زبان سالم بدرقه نباشد عنان این راه در یک
منزل نگذارند که برسد ایضاً فرمودند که از حرام چنان نفور باید بود که از مار در کوهسار و از شبهه باید گریخت
چنانکه از مردار بازار از حلال قدری باید تناول کرد که در مخمصه از مردار متقی تا از بعضی حلال پرهیز نه
کند از شبهه و حرام نتواند گرفت حضرت شیخ مظهر کرامات و بحر کمالات بود میل با ظهار کمتر داشتند
حقوق آن پیر روشن ضمیر بر تمام مردم کشمیر ثابت و لازم است که ادای شمه از آن بدعا و فاتحه کنند
و رینچن شاه که باعث اسلام فرقه انام است به حکم سابقیت بر سهم یاد آوری بفاتحه و خیرات یاد آرند
ان السابقون السابقون اولئک المقربون در بعض تواریخ دیده شد که این رینچن شاه از جناب حضرت بابا
مخاطب بسلطان صدر الدین شد مخفی نماند بعد رینچن شاه حلیله او دختر رامچند که کوته رین نام داشت
برادر سیهه دیو او دین را که در خطرات زد و لجو فرار نموده بود از سواد اکبر طلبید بعقد نکاح او در آمده ملک رانی و
رعیت پروری میکرد و سپهسالار لشکر خود دو شخص را مقرر ساخت یکی شهمیر که ذکرش بالا رفت دیگر بچه بت
کاکاپور که از سرداران آن عهد بود حیدر خان پسر رینچو تربیت و رضاعیت شهمیر و کوته رین که از دست او دن

دیو ست تربیت و رضاعیت از بیچه بت مذکور یافته درین اثنا ترکی باجاه و حشم اوردون نام از راه
هیره پور بولایت کشمیر در آمده خلل در حکام اینولایت انداخت درین عهد در ولایت کشمیر در پرگنه جات
هر کس فرصتی یافته باستقلال حکومتی داشتند کوته رین از راه نیک اندیشی و پیش بینی برای مردم متغلب
پرگنه جات نامجات نوشت که در صورت بی اتفاقی هم هزیمت دشمن کامیست و هم باعث خرابی
عیال و اطفال و بدنامی چنانچه درین نزدیکی از دست زدلجو گذشت آنچه گذشت بعد ازین باید که باتفاق
یکدیگر قوم مخالف بصدمه جنگ ازین ملک برآریم دیگر بهر صورتی که ایام بسر میبرند مسلم ست و الا
همه ملک را در فتنه آویختن و خود را کشتن و آبروی خود ریختن کار مردان نیست همه مردم متسلط
اطراف آزاد باش و اشراف بعد اصغای این کنکاش اتفاق نموده بجنگ و جدال ترک مسطور را زیر کرده
بصلح ازین شهر بیرون کردند و کوته رین اودین دیو را که وقت آمدن ترک از راه بی حسی و بیشرمی گریخته
بود از تبت باز آورد لیکن آن عزت و تمکین نیافت که قبل ازین داشت و اکثر امور مملکت باستصواب
شهمیر سرانجام می یافت خصوصا در اخراج ترک که کوته رین بصواب دید شهمیر عجائب تدبیر بظهور
آورد مصراع نه هر زن زنست و نه هر مرد مرد ⁂ درین اثنا در تاریخ هفتصد و چهل و دو هجری از
گردش گردون جام حیات اودین دیو واژگون شد مجموع حکومتش پانزده سال و دو ماه و دو روز بود
بعد از ان کوته رین بطرف اندر کوت رفته باتفاق هر دو برادر مذکور خود پادشاهی میکرد درین اثنا
شهمیر را حرف جد بزرگوار خود یاد آمد و قصد ملک نموده به کوته رین تکلیف تزویج فرمودی نظر بر
کوتکی و رضاعیت او از قبول آن ابا کرد شهمیر لشکر کشی کرده و مردم کار را باخود متفق ساخته کوته رین
را در اندرکوت بند ساخت و برادرش راون چند بقضای خود درگذشت و بیچه بت کاکاپوری را
که صاحب جاه و حشم بود اطاعت نمیکرد بجان کشت و بشهر آمد چون از حسن سلوکش مردم رضامند
بودند بی تردد مطیع و منقاد گشتند کوته رین به قلیلی از مردم در اندرکوت می بود شهمیر او را باکراه
تمام راضی به نکاح خود نمود در راه بیرنگی که موجب غیرت و عبرتست موت کوته رین به وقوع پیوست
و مردم مشهورست که عند الفجر خود را بخنجر کشت **بیت** ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ⁂ ازین
فسانه هزاران هزار دارد یاد ⁂ و نیز مشهورست که چون در مجلس عروسی که بسیار زیب و زینت
آراسته بودند در آمد کارد بر شکم خود زده روده ها را بر آورده در پیش روی شهمیر انداخت و گفت
که قبولیت من اینست و همان ساعت جان بحق تسلیم نمود و العلم عند الله الملک المعبود در آنوقت
گویا بر زبان حال خطاب شاه خاطب باین بیت مناسب کرد **بیت** آنقدر باش که تا از سر جان

برخیزم ؛ چون نجم خانه ام ای بنده نواز آمده ؛ برگزیده خالق قدیر شهمیر بحکم خالق قدیر بی تردد و
تشویر در تاریخ هفصد و چهل و سوم هجری بسلطنت نشست و خود را به سلطان شمس الدین ملقب
ساخته مدت ۳ سال و پنجاه حکومت کرد جد سلاطین کشمیر که زیاده از دو صد سال آن انتام و استقلال
کامران و کار فرما بودند و بند و بست و سلطنت و ترویج دین و ملت نمودند از دست در سنه هفصد و
چهل و هفت ساقی اجلش جام شراب حسرت چشانید و نفس نفیسه ندای ارجعی را لبیک خواند
لاشه خود را خوابانند عقب وی دو پسر ماند یکی سلطان جمشید دوم سلطان علی شیر مشهور بسلطان
علاء الدین جمشید بعد واقعه پدر جلوس بر تخت سلطنت فرمود یکسال و دو ماه حکومت راند بعد
ازان برادرش علی شیر خروج کرد و محاربات رو داد آخر الامر سلطان جمشید در قریه زینه پوره
که محاربه در میان بود از دست برادر خود کشته شد در سنه هفصد و چهل و هشت در عهد سلطنت او
خلاص هن و پلاسمن و یاسمن سه برادر بودند که در دور ظهور اسلام اعلام مجاهده برسم ریشیان
افراخته اند و بکمال ریاضت و عبادت خود را از سائر صلحا ممتاز ساختند از سه برادر که کلان و کامل است
خلاصمن بوده عمر بسیار یافت و هرگز براه حرص و هوا نشتافت و یکموی ریش او سفید نشد
بعده پلاسمن که عمرش قریب بعمر برادر بوده واند کی مو سفید کرد و بدستور برادر مستقیم الحال گذرانیده
بعده یاسمن که هم موی اسفید کرد و هم عمر کمتر داشت موافق قصه مشهوره از دست زنی نام لولی
فریب خورد **بیت** این بار غم عشق که برداشته ایم ؛ خفا که اگر کوه بود از کمر افتد ؛ آخر الامر
باز تائب شد و نند یرا هم جذبه کرده براه حق آورد سلطان علاء الدین که علی شیر نام داشت
بعد کشتن برادر در سال مزبور بر سریر سلطنت و کامگاری نشست علاء الدین پوره آباد کرده او است
چون زیاده بر پدر فرصت یافت براه اصلاح امور شتافت قدری تعمیر و آبادی شهر که از عهد زدلجو رو به
بویرانی داشت نمود در سنه هفصد و پنجاه و هشت به بیماری در گذشت و هم قبرش در محله علاء الدین پوره
و قبری چند معدود نماند بفاصله پنج شش گز کلخن حمام و مسجد زمستانی عام محله است جای حسرت و محل
عبرت شده و مدت حکومتش دوازده سال و هشت ماه بوده است کل نفس ذائقة الموت شنیده بملک
اصلی رفت سلطان شهاب الدین پسر سلطان علاء الدین بعد فوت پدر بزرگوار بمشوره امرای
نامدار بر تخت نشست که پیش از جلوس در زمان پدر عالی مقدار طرف جنگلی بتقریب شکار رفته بود
و از مجذوبه کالده و پیاله شیر خورده و بشارت سلطنت یافته بود گویند که آن مجذوبه لله عارفه
است دو رفیق همراه داشت یکی چندر دام دوم رشی راول آن مجذوبه این هر دو کس را بدستور بعد

عطای حصه شیر و بشارت وزارت داده و فرموده که علامت صحت این اخبار آنست که آخته جی سلطان
که بهره شیر نیافته بود پیش از رسیدن بخانه خواهد مرد بالجمله چون بعد واقعه پدر عالیقدر بر سریر
سلطنت و تخت پادشاهی نشست و عهدهٔ وزارت را بر ذمه هر دو رفیق بست و دو نسته را اول در تدبیر
امور ملکی پیش قدم بود اکثری امور رسوم سلطنت و مقدمات باج و خراج او مقرر کرده است که تا
دو سال سلاطین چغتائیه باقی بود مخفی نماند که سلطان شهاب الدین نوعی ملک رانی نموده و ضبط و ربط
و فتح قلاع و تسخیر بقاع فرمود که مورخان ماضی و حال بنابر خوف تهمت مبالغه نویسی و اغراق گوئی
دست از تحریر آن باز داشتند و قلم را از تفصیل آن نگاهداشتند بواسطهٔ ظهور امور بدیعه و
صدور حالات غریبه عهد او از غرائب و عجائب روزگار بوده است مدت نوزده سال حکومت کرد پرگنه
جات را که اختلال پذیرفته بود اصلاح کلی نمود و سرکشان را بقتل آورده اهل تاریخ نوشتند که بعد تسلی امر
ضبط کشمیر از راه باره موله با پنجاه هزار سوار و پنج لک پیاده بر آمد و پکلی و دمتور و سواد کبر را گرفت و
و نعمان و کابل را نیز در تصرف آورد و بدخشان را تسخیر نمود و از انجا به تبت که در دست پادشاه کاشغر بود رفت
بعد از جنگهای عظیم که مردم کاری بکار آمدند تبت را بجمند تصرف خود در آورد و بعد از ان کشتوار و نگرکوت
گرفته متوجه هند شد فیروز شاه در آن ایام پادشاه دهلی بود لشکر کشی کرده با سلطان محاربات و جنگهای
عظیم نمود طرفین در شجاعت و دلاوری تقصیر نکردند یکی بر دیگری غالب نشد انه سرهند تا
کشمیر به سلطان شهاب الدین و آنطرف از ان فیروز شاه مقرر شده برین صلح مراجعت به کشمیر نمود
این حکایت را اکثر تواریخ بقلم آورده اند الا صاحب تاریخ دهلی که در حالات فیروز شاه است اصلاً التفات
باین قصه نکرده است بهر صورت بعد مراجعت در شهاب الدین پوره پای تخت خود قرار داد و آنجا
مسجدی کلان جامع بنا کرده هنوز بنای مسجد مذکور بحالت است اما آثار پای تخت چیزی موجود نیست
سلطان انهدام بتخانه ها بسیار نموده و بتخانه بجباره که کلان تر بود و غیره ویران ساخته تذلیل کفر و
کفره نموده در تاریخ هفتصد و هشتاد لشکر اجل بشهرستان وجود سلطان روی آورده در محله بلدیمر بر
کنار دریای بهت خوابگاه یافت ثانی الحال مزار سلطان زین العابدین در جوار آن بنا یافته و بر قبر شهاب
الدین گنبدی مرتفع بر داشتند که الآن جمیع اطراف مزار زیر عمارات مردم آمده جز جای گنبد نمانده و
یکطرف گنبد افتاده است ذکر عارفه کامله لله مجذوبه ظهورش در زمان سلطان علاء الدین بود
اول گرفتار قید عقد شخصی شده بتاهل و خانداری در افتاده در همان اثنا او را جذبهٔ الهی رو داده
دل بانقطاع و انزوا نهاده چندی بسر خفای میگذرانید و کسی از خویش و پیوند پی بحالت باطنی

آن مجذوبه در وهمند میبرد اتفاقاً روزی سبوی پر آب بر سر شوریده خود بخانه می آورد شوهرش که
گاهی بر حرکاتش اعتراضی داشت آن سبو را به چوبی شکست و آب بر سر آن مجذوبه خانه خراب معلق ماند
و از همان آب همه کوزهای خانه را پر کرد و باقی را در صحرای انداخت و نالای عظیم ساخت از این حرکت
شهرتی یافت و روی از خانداری بر تافت مرجع مردم ..... شد و از این تنگدلی سر بصحرای جنون زد و
عریان و گریبان در برف و باران بی خورد و خواب و دل بیتاب و چشم پر آب سیر بیابان میکرد شعر بے بدرقه
لطف جنان نتوان یافت ؛ زیرا که درین بادیه باشد خطرے چند ؛ و در زمان سلطان شهاب الدین
از عالم درگذشت کیفیت رحلت آن مجذوبه محبوبه مختلف ست مسلمین و هنود مذکورات بسیار دارند
مشهور است که در جائیکه الحال برکنج مسجد جامع بجباره است وقت انتقالش رسیده در عین انقطاع نفس
بدن عنصری مثل روح تا علان پریده و غیر از شعله که هزار و چیزی بنظر حاضران نیامد و غیره
این هم مذکورات ست که دو کوزه سفالی طلبیده گفت بالحال ستو میشویم و آن دو کوزه را بر بالای هم
نهاده خود در میان آن آمده چون کوزه را بر داشتند او را جای نیافتند و قصه حضور او در ایام نزول
رایات ارشاد حضرت قطب ربانی علی ثانی رضی الله عنه نزد ارباب تحقیق ثابت نشد و از جمله فیوضات
و برکات که در زمان سلطان شهاب الدین کشمیر را مشرف و مفتخر ساخت اینست که جناب مقرب
درگاه ربانی عارف سبحانی سید حسین سمنانی با بزرگواران دیگر از سادات کرام که قرابت تام
بآنجناب داشتند بامر حضرت علی ثانی به جهت تحقیق راه و احوال سیرت و ملت شاه بکشمیر تشریف
آوردند کیفیت این مذکور در صفحات آینده مشروحاً مرقوم میشود سلطان قطب الدین برادر
سلطان شهاب الدین در سنه هفتصد و هفتاد هجری بر سریر سلطنت نشست و ابواب فتنه و فساد
را بالکل بر روی خلائق بست در محله که مشهور به قطب الدین پوره است پای تخت قرار داد و دست بنای
لطف و احسان بر سر خلائق بواقعی نهاده باوجود شغل ملکی میل کمالات علمی بسیار داشت و
اکثر شعر میگفت از اشعار اوست رباعی ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه ؛ وز لب شیرین تو
شوریست در هر خانه ؛ من بچندی آشنائی میخورم خون جگر ؛ آشنا را حال اینست وای بر بیگانه
قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن ؛ عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه ؛ و تا مدت شانزده
سال پادشاهی کرد در سنه هفتصد و نود و شش چون باجل طبعی در گذشت خوابگاهش در جوار مسجد
جامع کلان مشرف به جوئبار که الآن آنرا باجه برین گویند و مزار شاه قطب الدین نیز مشهور است [illegible]
اتفاق افتاد در میان صفه از طرف قبله مدفون است احاطه سنگین داشت الحال اکثر مزار پامال مردمان است الا

قبر شاه که بر پاینده ی واقعست از برکات و عطیات خاصه الهی که در زمان همیمنت اقتران او فائز
بکشمیر شد قدوم سعادت لزوم جناب جمع اکتساب و لاین انتساب سیادت مرتبت قطب الاولیا محبوب سبحانی
حضرت میر سید علی همدانی نور الله مرقده که در شهور سنه هفتصد و هشتاد و یک نزول اجلال در
کشمیر جنت نظیر فرموده بودند تاریخ مقدم شریف او مقدم شریف اوست چنانچه جناب حضرت سید
محمد خاوری که ذکرش درین اوراق می آید این ابیات شیرین تر از نبات در باب قدوم آنحضرت
سیادت مآب گفته اند قطعه میر سید علی شه همدان ٭ سیر اقلیم سبعه کرد نکو ٭ شد مشرف ز مقدمش
کشمیر ٭ اهل آن شهر از هدایت جو ٭ سال تاریخ مقدم او را ٭ یابی از مقدم شریف او ٭ به تحقیق پیوسته
که از رفقا و سادات او خدمه قریب هفتصد کس همراه آنجناب بودند و خاص و عام این ولایت را بارشاد و
هدایت رهنما بوده اند فرود کش جناب آنحضرت در محله علاء الدین پوره در رباطی که در انجا بود شد و برای
خمس الاوقات بر لب دریا بهت صفه مربعی که الحال خانقاه فیض پناه آراسته بودند و آنجا نماز میخواندند
و سلطان باخلاص درست بخدمت خدام عالیمقام میر سید آداب ارادت و محبت بجا می آورد و
نصح و نصایح ازان جناب شنیده بکار می برد چنانچه عقد دو خواهر که بنا بر جهالت معاً به نکاح
آورده بود بر هم زد چون علم شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم در ینجا هنوز رنگی کمتر داشت و مسلمانان هم
کمتر و احکام اسلام و شریعت هنوز بخوبی شایع نشده بود و سلطان هم لباس کهره می پوشید
آنرا بامر و نهی حضرت سید ترک داد و اوامر آنحضرت را بدل و جان بجا آورد جناب حضرت سیادت
دستگاه قطب الاولیا شاه قطب الدین از راه کمال لطف و کرم کلاه مبارک عطا فرموده بودند سلطان
آداب قبول آن بجا آورده بر تاج خود تعظیماً و تکریماً نهاد و این سنت و برکت تا آخر سلطنت
فتح شاه در اولاد ایشان بود فتح شاه آنرا در کفن خود پیچید و برد خدمت مولانا آنی که در عهد
فتح شاه علامهٔ عارف روزگار بود گفت که برکت و سلطنت را از بر زمین برد بعد آن پادشاهی اولاد
قطب الدین خلل پذیرفت تا رفته رفته بجدی رسید که انتقال بقوم چکان نمود چنانچه این مذکورات
بتقریب مشروحاً بمحل خود مذکور میشود در تواریخ قدیمه قدوم مبارک آنحضرت را در هفتصد و هشتاد
یک و مراجعت در هشتاد و شش نوشته اند اما کسی قائل نیست باینکه آنجناب پنج شش سال در کشمیر
توقف کرده باشند پس عقل حکم میکند به تعدد قدوم چنانچه مشهور است که سه سال این بلده را از مقدم مبارک
مشرف کرده اند سیر سه باره ربع مسکون آنحضرت موید این معنی ست و قاضی ابراهیم ولد حمید الدین که
قریب آن عهد بود در تاریخ خود این معنی را نوشته علی الحال لای صفه در جاییکه این وقت حجره خاص

تقدس

محمد نعمانی

مرقوم

ست اکثر اوقات سکوت میفرمودند و میگویند نه بتجلی ذاتی دران مشرف بودند چون قصد
رحلت ازین شهر فرمودند بالتماس سلطان قطب الدین مولانا محمد قاری را که همراه بودند حکم اقامت
فرمودند چون بسواد کبر رسید ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک بگوش سید مرغ روح
ولایت بخش ایشان بسایه عرش الله پرواز نموده انا لله وانا الیه راجعون سنه هفتصد و هشتاد و شش
ششم ذی الحجه چون وقت انقطاع نفس بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک رانده بودند و همین
تاریخ شد شیخ محمد سرائی که از صلحای بلغار وقت بود چنین گفت قطعه تاریخ مفخر عارفان
شه همدان ٭ که زدمش باغ معرفت بشگفت ٭ مظهر نور حق که روش را ٭ عافیت از جهانیان
بنهفت ٭ عقل تاریخ سال رحلت او ٭ سید ما علی ثانی گفت ٭ در میان مردم کشمیر و اهل ختلان
و والی پهکلی که سلطان محمد بود بجهت دفن نزاع شده هر طائفه بجانب خود میخواست بعد غسل و جنازه
شیخ قوام الدین بدخشی که از محرمان خاص و ملازمان با اختصاص بود گفت از هر قوم کسی که تابوت
مبارک را تواند برداشت بآن طرف ببرند هر کدام سعی کرده بودند و کسی نتوانست برداشت مگر شیخ
قوام الدین که تنها متحمل شد بنا بران ملازمان نعش مبارک را از راه سواد کبر و کوهستان چترار بختلان بردند
و پنجم شهر جمادی الاخری دفن نمودند و آنجا زیارتگاه عالم و عالمیان ساختند و علمی که از حضرت
شیخ محمد ازکانی تبرکا وقت اجازت یافته بودند و چند بار در حرمین همراه حضرت میر رسیده در
کشمیر وقت سفر لدی ماگری را علمداری فرموده بودند چون واقعه ناگزیر آنحضرت شد ملک دیوی
گنائی سعی کرده باتفاق لدی ماگری اعلم به کشمیر آوردند و بر صفه که الحال حجره خاص ست گذاشتند و سلطان
قطب الدین و اکثر اعیان برای زیارت بران صفه می آمدند و در عرض راه کتابخانه آنحضرت باز مانده
برای آوردن مولانا احمد بالتماس سلطان فرستادند دیگر ذکر کمالات ظاهری و باطنی حضرت امیر
از غایت شهرت احتیاج ندارد بلکه کمال جرات کیفیت بنای خانقاه معلی را در ثمرات شرح و بسط داده
و درین کتاب هم در مواقع خود مرقوم میشود از ان باز که عبادتگاه خمس الاوقات آنجناب شد معمور
و زیارتگاه خاص و عام ست و تا حال مکرر به تجدید بنا شده و تعمیر یافته از نوادر انکه این شهرت
بیت بر زمینی که نشان کف پای تو بود ٭ سالها قبله صاحب نظران خواهد بود ٭ نسب
حضرت امیر کبیر بدین موجب ست جناب امیر کبیر ابن میر شهاب الدین ابن میر سید محمد ابن سید
علی ابن سید یوسف ابن سید شرف الدین ابن سید محب الله ابن سید محمد ثانی ابن سید جعفر
ابن سید عبدالله ابن سید محمد اول ابن سید علی ابن حسن ابن سید حسین ابن سید جعفر الحجه ابن

سید عبد اللہ زاہد ابن سید حسین ابن امام ہمام زین العابدین علی ابن الحسین السعید الشہید رضی اللہ تعالی عنہم
چون مقصد اصلی از تسوید این رسالہ ذکر حضرات سادات عظام و مشائخ کرام است مناسب این است کہ حتی المقدور
بذکر ایشان زینت بخش این سطور صدق دستور گردد رباعی آن جمع کہ ہستند شہ و شاہ نشان ٭ غمخوارہ
وغم خورندہ درویشان ٭ خواہی کہ کمال قدر ایشان دانی ٭ دریاب ز حال خلفای ایشان ٭ حضرات سادات
عالیدرجات کہ در زمان سلطان در کشمیر زینت بخش مسند ہدایت بودند اجمالاً مرقوم میشود مقرب بارگاہ ربانی
حضرت میر سید حسین سامانی و بعضی سمنانی میگویند کہ شہرت است در ایران ہروی الاصل بودہ و از سبب فتنہ در ہند
افتادہ می تواند بود کہ در سامانہ کہ قصبہ ایست از نواحی دہلی جا گرفتہ باشد از ینجہت ملقب بہ سامانی شدہ چنانچہ
سادات سامانہ مشہور اند ولیکن روایت سمنانی معتبر تر است جناب سید حسین مسطور و سید تاج الدین
از فرزندان سید محمد برادر زادہ حضرت میر شہاب الدین والد ماجد حضرت سید علی ہمدانی اند بامر
حضرت علی ثانی بجہت تحقیق راہ و حالات کشمیر و تعلقات آن در زمان سلطنت سلطان شہاب الدین
متوجہ کشمیر شدہ بودند و حضرت امیر کبیر خود در غور می ماندند چون جناب سید حسین در کشمیر وارد شدہ با اہل و
عیال و متعلقان بسیار در این دیار رسید سکونت اختیار فرمودند مشہور است کہ بر سر کوہ پیر پنجال اسپ او
ماندہ شد چون محل فرود آمدن و منزل ساختن در آنجا محل نبود بر سنگی کہ باسم پیر پل مشہور است سوار شدہ
آن سنگ را چون اسپ راہوار میدوانید بدانجا کہ الحال آن سنگ طی منزل کردہ رسید بخوف اشتہار آن سنگ را
در ہمانجا گذاشتہ فرود آمد و برلب دریای دیشو در دہی کہ بکولہ گام موسوم است رسید چون فضای
روح افزا و صحرای دلکشا بودہ ہمانجا سکونت اختیار فرمود فرزند ارجمندش حضرت سید حسن نام و سید
حیدر برادر زادہ اش را نیز حضرت امیر عقب فرستادہ بودند چون کشمیر را از تصرف امیر تیمور خالی
یافتند صورت احوال را بحضرت امیر نوشتند و بر طبق آنجناب سیادت نشان نیز قدوم فرمودند
بالجملہ خدمت میر سید حسین در موضع کولہ گام سکونت فرمودند و عالمی را از فیوضات ظاہری و باطنی
مستفید نمودند آب و آتش در تصرف و تسخیر آنحضرت بود و کرامات بیغایات ظہور می نمود و شیخ
المرتاضین حضرت شیخ نور الدین از موضع کیموہ بجہت تحقیق سلوک باطنی و کسب فوائد معنوی اکثر بجناب
آن قطب الاحباب میرفتند روزی بجہت استراحت حضرت سید ملاقات میسر نشد نظر خود را بر خوابگاہ
آنجناب رسانید و جواب یافتہ رفتند میر سید حیدر نیز مظہر کرامات و عطیات پروردگار بودند ہر
دو بزرگوار در موضع کولہ گام آسودند سیادت و ہدایت آئین سید جمال الدین عطای از سادات
عالیدرجات بودند و مظہر جذبات و کرامات ہمراہ حضرت علی ثانی کشمیر را مزین فرمودند و بسبب تاہل

٢ اا ماہ شعبان سنہ ٨٢٥ جان بحق سپرد سال وصلش ز روی حب طلبی ٭ زبدہ خاندان آل نبی ٢

بعد رحلت آنحضرت در ہمین شہر سکونت نمودند چند کس از سادات و اہل ارادت و اہل بیت ہمراہ
داشتند در موضع چہتر پرگنہ کہادر پارہ از اطراف بارہ مولہ قریب بموضع کیچھامہ مدفون شدند و سادات
بسیار در آن مزار فائض الانوار موجود ند مکان فیض و محل نور ست اکثر ارباب باطن فتوحات بسیار
در آن موطن یافتہ اند قدوۂ اصحاب جلال حضرت سید کمال سید عالیشان بودند در رفاقت
حضرت امیر کبیر تشریف آوردند صاحب کشف و کرامات و قوی الحالات بودہ بامر سید السادات بجہت تعلیم احکام
شریعت و تربیت سلطان قطب الدین در کشمیر توقف فرمودند در محلۂ قطب الدین پورہ آسودہ اند
اسوہ اوتاد و ابدال حضرت سید کمال ثانی نیز از ہمراہان حضرت امیر بودند و بجہت تاہل درین شہر
سکونت نمودند و در موضع نابد کہی مدفون اند و درگاہ ایشان عجب مہابتی و فیضی دارد قطب ارباب
یقین حضرت سید جمال الدین محدث از رفقای و تربیت یافتگان حضرت امیر و علامۂ درگاہ
و برگزیدۂ پروردگار بود بالتماس سلطان قطب الدین بجہت تعلیم آداب دین درین شہر بہشت آئین
از حضرت امیر بسکونت مرخص شدہ تا ایام حیات فیض بخش کائنات بود بعد رحلت در محلۂ آرد قریب
بہت آسودہ و اکابر دیگر ہم در آنجا مدفون اند محل فیوض و برکات است حضرت سید فیروز معروف
بجلال الدین از رفقای علی ثانی بود بامر حضرت امیر ساکن کشمیر شد بسیار بزرگ و عالی مقام ست و
در موضع سمپورہ پرگنہ وہو بر لب شرب بہت ابتدای زعفران زار جا گرفت و ہم آنجا مدفون شد
مظہر مفاخر و مجمع مکارم سید محمد کاظم از رفقای حضرت امیر صاحب ریاضات و کمالات
بود و طی ارض می نمود حوالہ دار کتب حضرت امیر بود چون حضرت امیر در قصبۂ پانپور کتاب فتوحات
طلبیدند و آن در طالقان ماندہ بود سید مزبور بطی مکان در ہمان آن حاضر کرد چون بتخانۂ
لتہ پورہ را کہ در آنوقت شہرت داشت ویران کرد بامر حضرت امیر بجہت تعلیم صغیر و کبیر ہمانجا سکونت فرمود
و مدفون شد بر زبان عوام مشہور بسید قاضی ست حضرت میر سید رکن الدین و سید فخر الدین
دو برادر صاحب تجرید و تفرید و جامع علوم ظاہر و باطن بامر امیر کبیر در موضع آدن پورہ پرگنہ اولر
سکونت کردند و ہمانجا مدفون اند قطب امجد سید محمد قریشی از رفقای حضرت امیر بسیار
بزرگ و صاحب حالات علیہ بامر حضرت امیر بتخانہ بجبارہ را کہ بسیار مزین و مکلف بود و مبلغ خطیر
صرف آن شدہ ویران کردند و سی صد و شصت بت کلان و خورد را بشکست و در آنجا مسجد جامع
کلان ساختند و متصل مسجد مقبرۂ ایشان ست میر سید عزیز اللہ و سید محمد مراد از رفقای آنجناب
نیز در جوار ایشان اند برکات مقبرہ و مسجد بر اہل صفا پوشیدہ نیست حضرت سید احمد قریشی

برادر زادهٔ محمد قریشی بسیار عالی همت و مظهر قدرت و قوت بود در موضع لتر پرگنه شاوره مدفونست
پیش از تحریر این رساله بیازده سال راقم حروف در موضع بجباره بزیارت حضرت سید محمد کرده بود
در مسجد جامع که آستانه آنجناب ست سکونت داشت عازم موضع لتر بنابر تعلق خود بوده از جانب
روحانیت حضرت محمد اشارتی بلکه اخباری مشتملبر علاقه برادری ایشان شد چون در موضع لتر مشرف
بزیارت آستانه شد گو از سکنه آنجا پرسید او گفتند برادر حقیقی سید محمد ست بعد چند سال دیگر در قریه
مذبوره بازوارد شد همانجا خبر مشوش که موجب خلل کلی بود شنیده تردد خاطر بهم رسانید و برای
رخصت عزم شهر در آستانه حضرت سید در آمده اندکی نشسته از راه غایت تشفی تام از ان تردد
فرمودند بر خلاف گمان بخیر گذشت و اصلاً ترددی بخاطر نرسید باوجود آنکه حاکم شهر بکطرف بود قدرت
اضرار نیافت الحمد لله علی ذالک مولانا پیر محمد قاری حافظ کلام الله بهفت قرائت ماهر مشهور بود جامع علوم
باطن و ظاهر بود حسب الامر امیر کبیر برای تعلیم سلطان قطب الدین و اهل شهر سکونت در کشمیر ورزیده
در مقبرهٔ سلطان قطب الدین در محله لنگرته مدفونست و قبرش بانوار و فیوض مشحون مظهر الیقان
شیخ سلیمان از اکابر طائفه هنود کشمیر بود شرکت تام داشت بر هنمونی و جذبهٔ ازلی در مدرسه اسلام
آمده قرآن را یاد گرفت و به بیم قوم خود که اطلاع یابند از شهر فرار نموده بسمرقند رفت و بهره در علوم
شده معاودت به کشمیر نمود و بسبب عداوت بنی اعمام باز انتقال نموده بکولاب رفت و شرف ملازمت
امیر کبیر حاصل نمود از وطن و سرگذشت پرسیدند کشمیر را بباغ سلیمان نامیده عرض احوال کرده از
جناب آن قطب الاقطاب مسمی بشیخ سلیمان شد و پسرش شیخ احمد که همراه بود نیز مورد الطاف شد
به تعلیم و تربیت فائز گردیده و در جوار مسجد جامع روبروی مزار سید محمد لورستانی مدفونست شیخ
احمد خوشخوان ولد شیخ سلیمان همراه والد کثیر الایقان در صغیر سن بسعادت ملازمت امیر عالیشان
رسید و بتربیت ظاهر و باطن فائز گردید در زمان ورود مسعود آنحضرت بکشمیر خیلی منظور نظر عنایت
و اکرام آن امام الانام بود وقت مراجعت آنجناب بکولاب به خلافت سرافرازی یافت و تربیت پدرش
شیخ سلیمان که ریش سفید بود حواله او شد چون درین باب معروض آن سیادت انتساب کردند فرمودند
که ریش سفیدی موجب خلافت نمیشود کار بعنایت حق ست بالجمله بعد رحلت آنحضرت شیخ احمد بر سجادهٔ
ارشاد و جادهٔ سداد استقامت ورزیده عالمی را از الفیض خود بهره ور نمود چون تلاوت قرآن بحسن
الحان میکرد مشهور به خوشخوان شد و متصل مزار سید محمد لورستانی با پدر بزرگوار آسوده است در میان
این دو مزار راه عام است درینوقت مزار حضرت سید بر شارع ظاهر و نمایان و مقبرهٔ شیخ درون دیوار

پوشیده است و اکثر حضرات عالیه درجات خبر از ظهور فیوض و انوار آن مزار میدادند اما از آمد و رفت عوام الناس مستور شده است ...... حضرت سید بهاء الدین در موضع دیدر پرگنه کروهن آسوده است حضرت سید محمد سراج برادر سید محمد حصاری در محله نندی وار که الحال به نند پوره مشهور است آسوده اند در آنوقت جزیره بود حضرت سید محمد بیهقی صاحب کمال بود در محله سکندر پوره که الحال مشهور بحسین شاه آنگنو است یعنی صحن حسین شاه مدفون است مقبره اش محل فتوحات قریب لب دریای مار که درین عهد بمشرب خواجگان شهرت دارد و سادات دیگر هم در آن مزار مدفون اند ظهور انوار و فیوض بی نهایت است حضرت میر سید محمد عین پوش قدیم که بعضی آهن پوش گویند در محله کته کدل آسوده است بزرگ بود اما تن باشتهار نداده حضرت سید بهاء الدین از متابعان حضرت امیر است در موضع اره هامه سید حق آگاه بعنایت الله از رفقای حضرت امیر بود در قصبه پانپور آسوده است مقبرهٔ ایشان بالاتر از مقبرهٔ ولایت دستگاه خواجه مسعود است احامی الاسلام و المسلمین سلطان سکندر بت شکن خلف الصدق سلطان قطب الدین بعد فوت پدر بر سریر سلطنت نشست و تقویت دین مبین نمود و مروج اسلام شد و تاریخ جلوس او را چنین گفته اند تاریخ شاه عادل سکندر ثانی ٭ که ازو یافت سرفرازی تاج ٭ ملک روشن بنور شرع ازوست ٭ گرچه بوده زکفر چون شب داج ٭ بهر تاریخ سال سلطنتش ٭ عقل گفتا بشرع داده رواج ٭ سنه هفصد و نود و شش چون در آن عهد بقیه کفار و بتخانه ها بسیار بود سلطان زمان اکثر بتخانه ها را ویران نمود و جم غفیری با سلام آورد و هر که بشرف اسلام قبول نکرد بذل جزیه او را گرفتار ساخت و اهل اسلام را بکرم و احسان بنواخت علما و فضلا و سادات بسیار در عهد او بکشمیر آمده تواضعها و خدمات شایسته نسبت به همه بجا آورد و در رعایت سادات و فضیلت بسیار نمود چنانچه اسمای اکثری که درین شهر متعارف است و مقابر ایشان مشهور است درین رساله می آید باعث آمدن این سادات تسلط امیر تیمور بود و بعد تسخیر ایران و توران متوجه به تسخیر هندوستان شد سلطان سکندر از راه کمال حزم و تائید عقلی عریضه با تحائف و هدایای کثیر بدست پسر رشید خود شاهی خان معروف بزین العابدین ببارگاه امیر فرستاد و استدعای قبول سکه و خطبه این شهر و تعیین سکان ملازمت نمود امیر تیمور این حرکت را بسیار پسندید و شهر کشمیر به سلطان سکندر بحال گذاشته فیل و خلعت فرستاد و اکثر تواریخ چنین نوشته لیکن بعض تواریخ خصوصاً ظفرنامه که احوال امیر تیمور به مرقوم است دیده شد که شاهی خان پسر سلطان سکندر که مشهور بزین العابدین است برای ملازمت امیر تیمور رفته بود و همراه سمرقند

ن: شیخ

برده و شهر بند کرده بعد وفات امیر تیمور خلاصی یافته والعلم عند الله بالجمله مدت سلطان سکندر بیست
و پنج سال و نه ماه و شش روز بوده آخر ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی شنیده به آشیانه عرش شتافت
در مزاری که حالا بزین العابدین منسوب است مرقد یافت بلکه ساختن آن مزار هم باعث اصلی قبر سلطان
مسطور بود در تاریخ هشتصد و بیست رحلت نمود خاص و عام اهل شهر ماتم گرفتند و فصحا و شعرا مرثیات
و تواریخ داد دعاگوی دادند از انجمله درین صفحات بیک قطعه از مرثیه مولانا احمد اکتفا میرود و آن این است

قطعه
کجاست شاه سکندر کجاست میدانش ÷ در انتظار بلا کند گوی چوگانش ÷ عجب که دیده
شود گل شگفته در گلزار ÷ عجب که کبک خرامد بناز در کهسار ÷ عجب که باغ بخندد چو مردم غافل ÷ عجب که
باغ نگرید بسان ابر بهار ÷ به آب دیده بشوئید ای مسلمانان ÷ زمین روضه شه را برای استظهار ÷
درین مقام بخواهید هر چه میخواهید ÷ با عتقاد درست و درون بی انکار ÷ خداشناس و پیمبر صفت
سکندر شاه ÷ که آفرین خدا بر روانش باد هزار ÷ وله ز هجر شاه دل هر که هست پر خون است ÷
جگر ز درد کباب است دیده جیحون است ÷ خدای داند و شاه جهان و روح شریف ÷ که حالت دل درویش بینوا چون است
ز دست هجر بده دل خون همیخورم لیکن ÷ میان دیده و دل نیز دعوی خون است ÷ کسیکه از غم و اندوه شاه غمگین نیست
به نزد عقل من آن بی ثبات مجنون است ÷ گواه جان من است اشک سرخ چهره زرد ÷ ز من مپرس که اکنون درد و غم دلت
چون است ÷ اگر چو غنچه مرا هست خنده بر لب ÷ درون دل همه خون است هیچ بیرون نیست ÷ بالجمله سادات عالی
درجات که در عهد سلطان سکندر بکشمیر نزول فرمودند بدین تفصیل اند زبده دودمان سیادت مقرب
ربانی حضرت میر محمد همدانی فرزند ارجمند حضرت امیر کبیر است دوازده سال در کشمیر وارد بودند و رفع بدعات و ترویج
اسلام فرمودند و سلطان اقسام خدمت و اطاعت نسبت بآنجناب بظهور آورد و سیده صالحه عابده بی بی تاج خاتون
صبیه صفیه حضرت سید حسن بهادر را بایشان نسبت کرده پنج سال آن سیده زاهده در حباله حضرت میر بودند بعد
آن رحلت نمود در نزدیکی فتحکدل بالا تر از مزار ملک سعود گرد مدفون است و سلطان در آنجا مقبره برای او بنا کرد
هنوز مناره مقبره موجود است بعد از فوت آن [illegible] دختر ملک سیهه بهٹ که بعد اسلام ملقب بملک سیف الدین شد
شرف محرمیت حضرت میر دریافت بعد یکسال او هم قضا کرده در موضع کوتهر در جائیکه حضرت میر باغی کرده بودند
مدفون شده مشهور شد به بدی باجی بالجمله حضرت میر سید محمد همدانی در سن بیست و دو سالگی و شش صد کس
از رفقا و خدمه [illegible] به میمنت لزوم بولایت کشمیر آمده بودند سلطان بی تراخی و تردد دست ارادت بذیل ارشاد
آنجناب رسانید و ملک سیهه بهٹ مذکور که وزیر و سپه سالار سلطان بود با جمعی از خاص و عام بجناب ایشان
آمده باسلام مشرف شد و حضرت سید رساله در علم تصوف برای سلطان نوشته اند که مفید ایشان آمده

حال

درمجلس سلطان جناب حضرت سید محمد حصاری در بحث علمی معارضه بحضرت سید کردند شب
بعنایت حضرت امیر کبیر قدرت یافته شرح شمسیه منطق را بنام سلطان تصنیف فرمودند الغرض بیمن قدوم
حضرت سید سلطان نوعی در رفع ظلمات بدعت و منع مزامیر و سایر مناهی و ترویج سنن نبوی علیه الصلوة و
السلام کوشید که گویا احیای اسلام در ولایت کشمیر آمد سلطان مذکور برای حضرت سید خانقاهی بر سر چشمه
بوتن بنا کرده موضع بیتن برای اخراجات آن خانقاه مخادمان حضرت سید مقرر نموده بود و نوعی صحن مسجد باصفا
و پر گل و با آب و تاب می‌باشند که خبر از باغ ارم میدهد تا عهد محمد شاه که پیش از قوم چک بود چندان طراوت
نداشت اما تا عهد اکبر شاه باغ و خانقاه بحال بود و چون پادشاهان هند طرح عمارات انداختند بنای مسجد در صحن
عمارت آمده و مسجد بکنار حوض برده‌اند و دیگر در شهر بالای صفه که حضرت میر کلان قدس سره که برای جنس الاوقات میر کنانیده
و دریا بهت آراسته بودند خانقاه عالی بنا کردند و ابتدای تعمیر خانقاه معلی در سنه هفتصد و نود و هشت بوده
اتمام آن در نود و نه جناب سید محمد یک لعل بدخشان همراه داشت تبرکا بسلطان داد و در بدل آن از سه پرگنه
سه قریه بجهت مصارف خدمه و لوازم خانقاه گرفتند یکی و چی از پرگنه شاوره دوم نونه وني از پرگنه مارسند سوم
نزال از پرگنه ادلر خدمت تولیت آن بنام مولانا سعید تقرر یافته دهات بطور خادمان گذاشته و برای طبخ
و غیره مصارف دیگر تعیین مواضع نمودند حضرت سید بعد اتمام خانقاه فیض پناه بقصد ادای مناسک حج از این شهر
حرکت نمودند سلطان سکندر بتخریب معابد کفار بسیار نموده عالمی از کفار به اسلام آورده مشهور است که سه خروار
رشته‌های زنار مردمانیکه مسلمان شدند سوخته هر جا بتخانه بوده آنرا برهم زده در سال هشتصد و یک بعد انهدام
بتخانه سکندر پوره در آنجا توفیق بنای مسجد جامع یافته بود و در بنای آن بسیار هوس و اهتمام بکار برده سه صد و
هفتاد و دو ستون کلان از انجمله سی و دو ستون در چهار طاق ار نصب نموده‌اند ارتفاع چهل گز شرعی و شش
گز ضخامت نوشته‌اند جناب خواجه صدر الدین خراسانی و سید محمد لورستانی که هر دو بزرگوار در معماری دستگاه
و مهارتی داشتند بکارکنی معماران در عرض سه سال به اتمام رسانیدند و مسجد جامع بجباره نیز ساخته
سلطانست و سلطان بامر حضرت میر محمد همدانی و سادات دیگر رفع اکثر بدعات خصوص مزمار و سرنا و
کرنا از شهر نموده در آن عهد بغیر از خانه سلطان در هیچ جای نمی‌نواختند چه جای آلات دیگر که بالکل ممنوع
بود سد تالاب شالن مرگ تا سمت پرگنه پهاک ساخته سلطانست که اول از کتب را جمع نموده که مثل مناره
جمع شده بود پر کردند و بالای آن خاک بختند و سد ساختند حضرت سید محمد مرقوم بعد ادای حج بکولاب آمده
همانجا رحلت نمودند و در جوار حضرت امیر کبیر آسوده‌اند ساداتی که در زمان سلطان سکندر بکشمیر آمدند یا پیش
از آن آمده بودند و در زمان سلطان رحلت کردند بدین موجب است مقرب حضرت بابا حضرت سید محمد

حصاری وطن آنجناب سالمانست که قریه ایست بر ده میل از بلخ واقعه شده چون آبای کرام ایشان بحصار آمده
سکونت نمودند مشهور بحصاری شدند قرابت قریبه بجناب حضرت امیر کبیر داشت بزرگی با وقار عالیمقدار چون
کشمیر را به قدوم خود مزین نمود بالتماس سلطان در محله سکندرپوره متصل خانه سلطان سکونت اختیار
فرمود و سلطان اکثر در خدمت حاضر میشد چون جناب حضرت میر محمد تشریف قدوم بکشمیر فرمودند
سلطان بجهت ارادت که ابا عنجد بجناب ایشان داشت اکثر علم ملازمت را بدر آن جناب می افراشت نظر
بر صغر سن حضرت میر گروه جناب سید محمد حصاری را غباری از بیمعنی بخاطر راه یافت در بعض کتب دیده شد که چون
حضرت سید درین باب بباطن متوجه شده اند ترقیات معنوی حضرت میر محمد را معلوم کردند و عنایت و
توجه حضرت علی ثانی را در حق ایشان مفهوم نمودند از راه انصاف خود پیش حضرت میر محمد رفته و تسلی و تقلید
نموده خط ارشاد از خود هم بایشان دادند سید محمد حصاری در وقت خود مصدر حالات عجیبه بود روزی دیدند
که تمام روز بیهوش ست و از دامان و آستین پوستینش آب فراوان در جوش هر چند استفسار حالش کردند اظهار
نه فرمود چون مبالغه و سماجت مردم در استکشاف این را از حد گذشت فرمود یکی از اهل ارادتش بسفر حجاز
میرفت و بطغیان دریا کشتی بتباهی شد و التجا بمن کرد همت را بنجات آن کشتی صرف کردم این آب از ان
کشتی ست چون آن مرید آمد و پرسیدند تاریخ حکایت و تاریخ آن واقعه موافق بود حضرت میر سید محمد
حصاری هرگز متاهل نشد و روزانه حرکت نمیکرد و در محله نوهته آسوده است حضرت سید احمد سامانی بن
سید کمال الدین ابن سید محمود از جمله رفقا و منسوبان حضرت میر محمد است صاحب کمالات ظاهر و باطن
بود تنویر السراج شرح سراجی در فرائض از تصانیف ایشانست و دقائق در بیان حقائق بسیار اظهار نموده نزدیک فتحکدل
آسوده است در جوار مزار حضرت سید محمد خاوری و سادات دیگر هم در مزار ایشان مدفون شدند حضرت
سید قاضی حسین شیرازی قاضی شیراز بودند و در آنوقت شیراز بدست سلاطین تیموریه و مردم
اهلسنت و جماعت بودند و اهل تشیع تسلط نداشتند و جناب ایشان همراه حضرت میر بکشمیر تشریف
آوردند و سلطان اعزاز بسیار نموده در کشمیر هم احکام شریع شریف را بسیار جاری ساخته صاحب
تصانیف بود و رساله در جمع احادیث رتبیه درست نمود و در انجا می نویسد که از نظر میر محمد گذرانیده و
حرفی که از علما در احادیث رتبیه دارند مشهورست لیکن بعض مشائخ آنرا تلقی به قبول نمودند مقبره
حضرت سید حسین بر لب دریا بالاتر از فتحکدل در جائیست که امحال مقبرهٔ حضرت شاه قاسم حقانی
بر پشت آن واقعست و حضرت سید حسین درین زمان بزبان عوام بسید قاضی ولی مشهورست حضرت
سید محمد خاوری صاحب کمالات صوری و معنوی بود و تصانیف دارد و از انجمله است شرح لمعات و خاور نامه

طبع موزون هم داشت و شعر میگفت نزدیک فتحکدل برابر مزار احمد سید سامانی مدفونست حضرت
قدوة الواصلین سید علاء الدین از اولاد قطب عالیشان مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاریست
در عهد سلطان سکندر با اهلبیت بکشمیر قدوم آورده در گوشه که حالا مشهور سکندر پوره است انزوا فرموده
چهار پسر والاگوهر داشت سید فخر الدین و سید ضیاء الدین که مشهور سید زیرک ست و سید تاج الدین و میر سید
محمد سید علاء الدین در آخر عمر مبارک به التماس سلطان بشهر آمده در محله سکندر پوره گوشه اختیار فرمودند
و همانجا رحلت نمودند و در مزار کلان آسوده اند و بعضی فرزندان ایشان هم آنجا اند و سید ضیاء الدین در موضع
کاندهامه پرگنه بیره و سید فخر الدین جوان بود که در وقت حیات پدر بزرگوار رحلت فرمود و سید تاج الدین
چون متاهل بود در همین جا سکونت اختیار کرده در موضع اسکندر پوره پرگنه بیروه وجه معیشت ایشان بامر
سلطان تقرر یافته بگوشه نشینی گذرانیده خود زراعت میفرمود و قوت اهل و عیال مینمود مرجع سلاطین و اکابر
بود و در مزارات این حضرات تخصیص در روضه اسکندر پوره جم غفیری از سادات عالیشان جمع کثیری از رفقای ایشان
آسوده اند که قبور اکثری غیر معلوم مشهورست شیخ جلال الدین بخاری از رفقای حضرت میر سید محمد بود باجمعی
از سادات و علما بکشمیر توجه فرمود بسیار بزرگ و صاحب کمال بود در مزار سلاطین مدفونست عارف عالی گوهر
حضرت سید علی اکبر بزرگی عالیشان مظهر کشوف و منبع کمالات عالیه در محله تاشوان و محله تاشوان منسوب
به تاشی بت نامیست که دکان او درین محله بود و بنام صاحب دکان مشهور شد چنانچه محله شری بت که بنام شیری
نامی موسوم ست در آنوقت بعض اکابر چنین فرموده اند بلیت سید اکبر که هر مسلمانی ٭ نام او در نماز میگوید ٭
شش و هفت سید دیگر از رفقا و اقربای ایشان در اطراف مزار اند که غیر مشهور اند سوای جمعی که درین کتاب مذکور
میشوند حضرت میر سید نور الدین همشیرزاده حضرت میر سید حسین سامانی ست از ارباب کشف بزرگ
بود و حل مشکلات درماندگان مینمود و مقبره ایشان طرف شرق متصل زینه کدل در بازار کاغذ فروشان پیش روی
خانقاهی که مشهور به رنگه مسجد ست واقع شده بسیار بزرگ است حضرت سید شهاب الدین و سید حضیر الدین
در مقبره حضرت سید نور الدین اند و قرابت هم داشتند حضرت سید حسین نزدیک آن مقبره از راه دور تر
درون کوچه آسوده اند قبر ایشان از تعمیر افتاده و مضمون انا عند المنکسرة قلوبهم رو داده حضرت
سید محمد لورستانی از رفقای حضرت سید محمد همدانی است مدتی در پرده گلکاری مستور بود چون سلطان
سکندر علیه الرحمة عزم بنای مسجد جامع فرمود استادان شهر و معماران دهر طرح اساس انداختند و در انجام
بنیاد پرداختند جدار کج پیش شمالی را هر چند جهد نموده بر میداشتند باز می نشست پس میر سید محمد بر
عرض دیوار بر آمده بند و بست چونه و خشت نموده اند تا دیوار استحکام یافت بعد از ان مدتی درین کار

مشغول بود و بی مزد و بی اجره کوشش مینمود و دو پاره از مال خالص خود هم از درم و دینار بجهت رضای
پروردگار صرف میفرمود ازینجهت مردم گمان بردند که گنجی یافته است الحق که خزینهٔ الهی داشت میگویند محتاجی
شکایت کثرت عیال و ضیق احوال در خدمت میر نمود در آنوقت بکار گل مشغول بود دست گل آلوده خود را تاب
داده بدامنش افشاند و گفت بحجرهٔ خانه خود بخواهی و اگر چون بخانه رسید معلوم نمود که ریزه های گل ریزهای
طلاست در سوم شهر ربیع الاخر وصال یافته و بوطن اصلی شتافته مقبرهٔ مبارکه اش متصل مسجد جامع در
محلهٔ جلدسازان مطاف خاص و عام است و چندین از اقربا و رفقای ایشان هم دران مزار مدفون اند
خواجه صدر الدین خراسانی از اکابر اولیا بود و در پرده میگذرانید چون در کار معماری دستی داشت
اعانت بنای مسجد باتفاق حضرت میر سید محمد بسیار مینمود در محلهٔ زینه کدل برابر مزار حضرت سید
بدر الدین برراه عام آسوده است چهار دیواری و مسجد قدیم بود بالفعل مسجد بالکل برهم خورده و از چهار دیواری
نشانی ندارد حضرت سید حسین خوارزمی از رفقای حضرت میر محمد است باشارهٔ آنجناب بتخانهٔ محلهٔ
منوار را که در آنوقت جزیره بود معبد هنود بود ویران یاخته در همانجا منزوی شد و بعلم و عمل فیض بخشی
نموده و تمام عمر بتجرد بی تاهل گذرانید و سلطان سکندر تعلیم قواعد قرآن اکثر در خدمت ایشان کرده
چون رحلت فرمود در همان جزیره آسوده الحال محلهٔ البیت دسیج گویند که از برادر ایشان در آن محله
اولاد مانده است در محل خود مذکور خواهد شد سید السادات منبع البرکات حضرت سید محمد مدنی از
رفقای بلکه از منسوبان حضرت میر سید محمد همدانی قدس سره بوده[۵] بعد مراجعت از حرمین شریفین باتفاق
ایلچی امیر تیمور در عهد سلطان سکندر به کشمیر آمده چون گوشهٔ خوب و دلنشین دید اقامت گزید و لیکن برای
ادای بعض عهود باز توجه بولایت ماوراء النهر فرموده و مراجعت نموده با اهل و عیال در محلهٔ آنیواری
سکونت کرد سلطان از احوال معرفت منوالش واقف شده بزیارت آمد و بعد اطلاع کمالات
التماس بالحاح نموده بقدوم در جوار خودش راضی کرد و آنجا خانقاهی بنا ساخت و در همین اثنا رحلت
فرمود در حوالی نوشهره آسوده شیخ العرفا شیخ بهاء الدین بموجب وصیت خدمت تغسیل و تکفین بجا
آورد حضرت میر مرجع خاص و عام و سلاطین و حکام بوده بعضی گویند که در عهد سلطان زین العابدین
اوائل در موضع مالهنوه پرگنه بانگل توطن فرموده بود و ثانی الحال بالتماس سلطان بشهر آمده در نوشهره
سکونت نمودند و همانجا آسوده اقرب بالصدق روایت اخیر است مقبرهٔ شریفهٔ ایشان از محل استجابت
دعا امید انست تا عهد علی مردان خان زیارتگاه تمام شهر بود بهجوم و ازدحام میرفتند بعد آن تخفیف
گونه شده و این حکایت درین نسخه جای دیگر مرقوم خواهد شد مشهور است که در ضیافت سلطان که بحضرت

بشعر؛ گدای در میخانه طرفه اکسیریست ؛ گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد ۱۲ ۵ درینولا از بعض ثقات مسموع شده که آن جناب از اولاد امجاد حضرت غوث الاعظم قطب العالم
شیخ السموات والارضین اعنی محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی رض و درین باب شجره هم بنظر در آمده ۱۲

میر کرده بود یک قسم اوام از قاز بریان هم بود حضرت میر در اثنای مجلس طعام طباخ را فرمودند که
قاز بریان را جدا گذارند بعد از فراغ عرض کردند که چه باید کرد فرمود که حواله قازدار باید نمود چون بمبالغه
از قازدار تحقیق کردند گفت که قاز خود مرده آورده پخته بودم و خجل شد اکثری نوشته‌اند که بقصد امتحان این
از کسان سلطان سر زده بود در ماه رجب واقعه وصال حضرت سید رو داده است میگویند که حضرت سید بنای
مسجد خود را سعی زیادی کرده طول و عرض برابر بیت الله کرده قبله عالم است درست فرمودند از همین جهت تجدید بنا
به تکرار نمودند حضرت سید محمد کرمانی از سادات عالیه درجات بود در زمان سلطان سکندر تشریف
فرموده در محله تاشوان متصل اُرده بازار مدفون است و در جوار مقبره ایشان آخوند ملا نازک واقع شده محل فیوض و برکات
است حضرت شاه سید فخر الدین بسیار بزرگ بود و آخرهای عهد سلطان سکندر ظاهر آمده است و در موضع
نیوه پرگنه جرات مدفون است اولاد امجاد ایشان هم اکثری از اصحاب کمال بوده‌اند حضرت سید محمد زنده
پوش صاحب استغراق عالی بود در کنج مزار سلاطین مدفون است گویند پسر سید ضیاء الدین زیرکست
که در قریه کاندهامه مدفون است و او فرزند سید علاء الدین بخاریست چنانکه ذکر ایشان گذشت
.... سید کمال الدین در محله چهه بل مدفون اند و در اطراف
این محله سادات دیگر هم هستند که حالات بلکه نام هم معلوم نیست حضرت سید عبدالله و غیره برادران
سید کمال الدین مزبور در محله اندرواره مدفون‌اند امام المحققین مرشد الثقلین حضرت سید حسین
المعروف بمنطقی از اکابر سادات بیهق است که در زمان سلطان سکندر کشمیر را بوجود مسعود مزین ساخته
مظهر کمالات عالیه بوده و پسر عالی گوهر داشته سید حسن و سید محمد امین المعروف به بابا هیرو
ذکر ایشان نوشته می‌آید قبر سید حسین در مزار سلاطین طرف قبله واقع است چون لشکری از هند به تسخیر
دیار کشمیر در زمان بابا آمده ایشان را متهم کردند که این جماعه خفیه با اینها محبت می‌ورزند چون این حقیقت
بسمع ایشان رسید در لشکر مخالف رفته اند او را و لشکریان او را نصیحت فرمودند هرگز قدر فرمودند سید
علیه الرحمة حکام کشمیر را همراه گرفته بباطن بدفع این عسکر متوجه شد و فی الفور هنوز ان گزنده چنان
با اینها غلبه کرده که بطرف هند فرار غنیمت دانسته منهزم گشتند حضرت سید محمد افضل صاحب جذبه
قویه و کمالات معنویه در محله نوشهره نزدیک مزار حضرت سید محمد مدنی مدفون است و بعضی میگویند که در آنجا
مکان ایشان است و قبر مبارک در آستانه شیخ بهاء الدین بر سر مقبره است و تحقیق همین است حضرت سید حبیب الله
عزیزی بس بزرگ در محله نوشهره مدفون است بالاتر از مزار سید محمد مدنی باندک فاصله و مسجد ایشان تا مدت
آباد بود و هنوز هم بجا است حضرت سید محمد خلیل صاحب مقام جلیل بسیار بزرگ و عالی نسب در قریه سدر بل

مدفونست ومطاف ومرجع خلائق ست حضرت سید علی اکبر ثانی صاحب قرب سبحانی میدان
مایه سومه مدفونست ومحل زیارت خاص وعام حضرت سید محمد علی وسید محمد ولی وسید محمد
ونبیرهٔ محله باراندراز توبع ناوه پور هر سه برادر آسوده اند وبسیار بزرگ اند میگویند که از رفقای
حضرت سید محمد مدنی اند این همه سادات کرام که خامهٔ عقیدت انتظام متحریر اسامی سامی ایشان
چهره افروز سعادت شد از مشاهیر بزرگانند که در زمان سلطان قطب الدین وسلطان
سکندر برفاقت امیرین مکرمین وسوای آن بتقریب سیاحت وارد شدند در کشمیر سکونت
فرمودند ومقابر این بزرگواران اکثرے مشهور ومعمور ومحل عبور زائرانست رفع الله درجاتهم ورزقنا
الله من برکاتهم وغیر این حضرات جمعی هستند که اسامی ایشان بجهت انزوا واختفا واندراس قبور
بمرور شهور ودهور بر السنهٔ مردم مذکور نیست وتعداد ایشان لا یعد ولا یحصی ست شعر گشته در
قرب حق اند اکنون کم همه رضی الله تعالی عنهم وجمعی دیگر اند که تعدد این بزرگواران از نتایج واحفاد
ایشان در دورهای آینده ظهور کردند یا بعد آمدن باین بلدهٔ بهشت نشان بجهت امن [illegible]
فرمودند ذکر ایشان حتی المقدور در همان عهد برای حفظ سیاق تاریخ نویسی رقم قلم نیاز رقم خواهد
شد انشاء الله تعالی سلطان علی فرزند ارجمند سلطان سکندر بعد فوت پدر عالی گوهر باتفاق
ارباب حل وعقد تاج سلطنت بر سر نهاد تا مدت شش سال ونه ماه ملک رانی فرمود چون بدرقهٔ عنایت
ازلی رهنمون وی شد ترک سلطنت به خاطر آورده قصد مناسک حج نمود ودر تاریخ هشت صد و
بیست وهفت برادر خود زین العابدین تفویض امور سلطنت کرده روانهٔ بیت الله قبلهٔ اهل الله گردید
سلطان زین العابدین از صغر سن آثار رشادت ظاهر داشت فرزند دوم سلطان سکندرست از
عنفوان جوانی در تدابیر ملکی به فطانت رای ممتاز از اقران بود ایام شاهزادگی او را شاهی خان
می گفتند بامر پدر بملازمت امیر تیمور سوغات کشمیر وعرضداشت پدر گرفته رفته بود امیر تیمور او را باخود
گرفته به سمرقند برده وشهربند کرده در همان اثنا رحلت امیر تیمور اتفاق افتاد وشاهی خان خلاصی
یافته چندی در سمرقند مانده وکسب بعض علوم وآداب کرده جمعی از ارباب صنائع را مثل کاغذگر وصحاف
وقالین باف وزین ساز وقابله ها که وقت وضع حمل خدمت عورات بکنند باخود بکشمیر آورده ودر امور
سلطنت هم اعانت ورفاقت پدر بزرگوار گوی سبقت از اقران برده چون برادرش سلطنت یافت
سلطان براه اطاعت وانقیاد او شتافت بعد حرکت برادر باستقلال تمام بر تخت سلطنت
جلوس نمود مولانا نادری کشمیری که بعد مولانا احمد کشمیری افصح شعرا بود در تاریخ خود نوشته که سلطان علی بجهو

میرسید بجهت اینکه زوجه اش دختر راجه جمو بود راجه آنجا بر ترک ملامت نمود و مانع حج آمده محرک لشکر کشی شد چنانچه سلطان علی بفریب آن کافر دغا خورده از راه پکلی با اراده فاسد متوجه کشمیر گردید سلطان زین العابدین ازین خبر وحشت اثر بجمعیت تمام از باره موله گذشته راه پکلی گرفت و در راه تلاقی طرفین اتفاق افتاد و بعد محاربه و مقاتله سلطان زین العابدین مظفر و منصور شده سلطان علی را در پکلی محبوس ساخت و همانجا وفات یافت چون طائفه کورچیان که کوههای سلطان پور بودند به تسلط و غالب سلوکی مداخلت امور ملکی مینمودند سلطان بحسن تدبیر بلمهت ربنه و احمد رینه چند اول و ملک مسعود ٹھاکور که سرداران آنوقت بودند سلطان بلطائف الحیل آن جماعه را گرفته در نوشهر بقتل رسانید مصراع سرکشی با پادشاهان عاقبت محمود نیست ٭ و همانجا قصر عالی بنا کرده دار الاماره ساخت آن قصر از عجائب عمارات عالم بود چنانچه میرزا حیدر کاشغری آنرا دیده با وصاف آن در تاریخ خود نوشته ولایت تمام باستقلال تام بمیرزا حیدر مرزا حیدر بجهت غیری سلطان زین العابدین تقرر گرفت سلطان بحسن نیت و اهتمام تمام اوقات خود را مصروف عمارت و آبادی این شهر ساخت و بکلی بتزئین و تعمیر و ترتیب شهر و پرگنه و ترویج ارباب هنر پرداخت و صنایعی که در آنوقت درین شهر نبود یا کتب دینیه عربی و فارسی از ولایت ایران و توران خصوصاً خراسان که به کشمیر نزدیکتر بود بجد و اهتمام فراوان طلبانید و ارباب حرفه را از مجلد و مشرح و کاغذگر و غیرهم که از ولایت خود آورده بود وجه مدد معاش داده بحرفه خود سرگرم داشت اگرچه ترویج اسلام و تائید سنت نبوی علیه الصلوة والسلام بمرتبه پدر توفیق نیافت لیکن در ترویج علوم و اعزاز علما و فضلا و بلغا و اهل حرفه و رعیت پروری بابلغ وجوه کوشش مینمود و تدارک ظلم زولجو که اراضی را ویرانی داشته حتی المقدور آباد فرمود و مدتی اطراف شهر و پرگنات را سیر و سیاحت کرد و اکثر اطراف را به تسخیر آورد و آخرها لشکرکشی میکرد و خود در شهر حی بود در ایام او هنود و مسلمین بلکه جمیع اهل ادیان نزاعی باهم نداشتند همه را در مقام خود جا میداد بلکه از هر ملتی بجهت فیصل قضایا شخصی را از همان آئین تعیین میکرد از نیجهت او را بڈشاه میگفتند یعنی پادشاه کلان هر جا از هر طائفه که مجمع میشد حاضر میگشت گویا وسعت مشربی داشت و صلح کل میخواست و در عهد قدیم جای تالاب ولر خشک و شهر آباد بود و راجه که در انجا سکونت داشت بسیار فسق و فساد و ظلم نمود ساکنانش زیر آب بدند و قصه مرد کلال و نصیحت های او با اهل آن زمان و عدم اطاعت آنها معروفست مورخان چنین بقلم آورده اند آنجا بتخانه بلندی بود که در وقت کمی آب در زمستان به تامل مینمود سلطان زین العابدین کشتی کلانی بطرح گجرات ساخته غرق نمود و بر بالای آن سنگ و خاک ریخته بروی زمین آورد و بنای عمارت و مسجد کرد و

لنک نام نهاد وبیش از آبادی عواصان را به فرمود تا در آمده از درون بتخانه دو بت زرین برآوردند
وصرف ضروریات لنک کردند وبعد اتمام عمارت لنک جشن عظیم کرده وداد ودهش بسیار نمود
شعرا قصائد وتواریخ گفته اند از الجمله تاریخ این بقعه چو بنیاد فلک محکم باد ٭ مشهور بزین زیب در
عالم باد ٭ شه زین عباد تا در وجشن کند ٭ پیوسته چو تاریخ خودش خرم باد ٭ این تاریخ تا حال
منقش بر سنگی بود سدی از سوپور تا پرسپور یعنی صفاپور بر پای کرده وبآن سنگهای یکه
از بتخانه تا پرکه بتخانه کلان بود آورده استحکام آن سد نمود وراد وکام را برای مرمت آن سد وقف
فرمود بلکه در هر پرگنه بلکه در اکثر مواضع که بتقریب سیر وشکار میرفت عمارتی بواسطهٔ نزول خود مینمود واز
جملهٔ فتوحاتی که خاصهٔ سلطان زین العابدین ست این بود که همت بر تسخیر اطراف بسته وهر دو تبت
را که در عهد برادرش از دست رفته به تجدید گرفته ودر تصرف خود آورده لاجرم پادشاه کاشغر از قابوی
او افتاده ولشکرها عظیم تعیین نموده با جمعیت فراوان ترکتازان رستم نشان متوجه به تسخیر کشمیر شد
سلطان هم بمجرد شهرت این خبر به تهیهٔ لشکر ولوازم قتال اشتغال ورزید در اثنای عرض لشکر بیست
هزار سوار ویک لک پیاده بقلم آمد حیدر ملک در تاریخ خود نوشته که سرفوج این لشکر او تر رینه
چاڈوره وجد او بود طرفین صفوف محاربه آراستند وداد مردانگی دادند وچند روز معرکهٔ کشت وخون
قائم بود بلیت از فروغ تیغ سوزان شد هوای معرکه ٭ وز تف هیجا بجوش آمد زمین کارزار ٭
آخر الامر بحکم کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله سلطان غالب شد وپادشاه کاشغر
راه هزیمت داد سلطان بصفات حمیده متصف بود ورعیت پروری بسیار مینمود وتغیر لباس کرده
بشهر بر می آمد تا حسن وقبح عمال خود بشنود هفت زینه آباد کرده اوست زینه کوٹ وزینه پور وزینه
ڈب وزینه گیر وزینه کدل وزینه لنک وزینه بازار آباد کرده وساختهٔ اوست در زینه گیر قصرهای
بلند ومکانهای رفیع ساخته واقسام میوه ها وگلها نهال کرده بنهجی آبادی وطراوت داشت که در ممالک
دیگر مثل آن نشان نمیدادند تا عهد چکان بهمان حال بود میرزا حیدر در تاریخ خود اوصاف آن نوشته
در زمان غازی چک بنا بر حسد یکدیگر همه را برهم زدند وآتش کشیدند بحکم اولاد کم عمر وکم سلطان را
بسبب خدمت وصحبت فقرا بلکه تعلیم اذکار وافکار که از انها یافته نسبتی با حق سبحانه حاصل بود
وصفای باطن داشت میگویند پسر میانه اش قصد بد بخاطر آورده بود سلطان در تالاب اولر بود
که پسر را فرمود تسبیح من در عبادتخانه لنک ماند زود بیار چون آنجا رفت سلطان را بچشم سر دید
که همانجا نشسته مشغول به تسبیح ست کمال سلطان معلوم کرده از خطرهٔ خود گذشته تائب شد

۸۴۷ھ

وسلطان منفذ آب نالاب ولر که از راه براری نمبل ملحق بدریای بهت میشد بند بسته و سد بر آشته جوی مار را بجهت آبادی اهل شهر جعفر فرمود در عرض پنجاه و دو سال حکومت کرده در تاریخ هشتصد و هفتاد و هشت ازین عالم درگذشت و خوابگه در مزاریکه لب بهت ست طرف قبله پیش روی پدر یافت ذکر حضرات عالیدرجات که در زمان او بر روی کار آمده بودند و ازین عالم رحلت نمودند تقدیم بذکر بعض فضلا بجهت قلت که همین قدر معلوم شد و بعد آن ذکر سادات و مشایخ آن عهد که طولانیست مرقوم میگردد مخفی نماند که در عهد سلطان زین العابدین فضلا و شعرا بسیار در کشمیر بودند چه از مردم ولایت چه از متولدان این شهر تمام لطافت چون کسی ضبط نکرد حالات شان مستور ماند از جمله ارباب کمال در زمان آن پادشاه عدیم المثال ملا احمد مردی فصیح عالم و شاعر و ظریف و مصاحب و ندیم سلطان بود شمله دستار بر پیشانی میگذاشت سلطان که طبع موزون داشت روزی بزم آراسته بود بر بدیهه بمولانا گفت بلیت شاخ پیشانی ملا احمد کشمیر بین ٭ گر ندیدستی تو در آفاق انسان شاخ دار ٭ مولانا مذکور در جواب سلطان بدیهه گفت بلیت شاخ پیشانی خدیوا کر گواری داشتم ٭ تا نیایم در میان ماده گاوان در شمار ٭ سلطان برین تحسین نمود و در انعام و اکرام افزود وقتی مولانا را بیک گناهی اخراج نموده به پکلی فرستادند مدتی در تیه حیرت سرگردان بود آخر الامر از پکلی این رباعی نوشته فرستاد و سلطان خوش شد و مولانا را باز آورد بیش از بیش انعام و اکرام نمود رباعی اینست رباعی فی نجوم زهت اخبری ٭ فی منطق زجته و کل اثری ٭ بر من این کسر و جر چرا رانند ٭ احمد را غیر منصرف خوانند ٭ دیگر از اصحاب فضل و کمال عالم نحریر و متقی بی نظیر مولانا کبیر ست که استاد سلطان بود در صغر سن به هرات رفته تحصیل علوم نمود و همانجا می بود سلطان به تکلیف تمام او را طلبید و در جوار خانه خود جا داد و منصب شیخ الاسلامی یعنی صدارت که آنوقت درین شهر شایع نبود بنام مولانا مقرر نمود همانجا مدرسه تیار کرده تعیین مواضع برای وظائف طالب علمان نموده مقبره مولانا در نفس نوشهره مشهور و متبرک ست دیگر قاضی القضاة مولانا جمال ست که عزیزی از هندوستان آمده و در خانقاه امیریه باداء وظائف میگذرانید بحکم آنکه ٭ عشق و مشک را نتوان نهفتن ٭ رفته رفته خبر فصاحت و کمالات بلاغتش بسلطان رسید و در صحبت خودش طلبید و خدمت قضاء مسلمانان تفویض باو فرمود در فنون علوم آراسته بود و فیصل احکام بدیانت مینمود و این مولانا جمال الدین سوای مولانا جمال الدین سیالکوتیست جد قبیله قاضیان که ذکرش بمحل خود می آید

فاما سادات و درویشان که در زمان سلطان العابدین در کشمیر بودند یا در آنوقت رحلت فرمودند
یا از ولایت عرب آمده در کشمیر سکونت نمودند جمعی که بعلوم مشهورند بدین تفصیل اند حضرت سید
حسن منطقی فرزند کلان حضرت سید حسین منطقی ست که ذکرش گذشت مظهر فیوض الهی و مصدر
کمالات نامتناهی بود و معارف آگاهی با دقائق راه باطن جمع کرده زینت بخش مسند سیادت و ولایت بود
در عهد او کسی بر او فوقیت نداشت علم ارشاد را در موضع دنتی پور که در آنوقت ولایتی معمور بود افراشت
و همانجا مدفون شد مقبرهٔ شریفش زیارتگاه مشهورست و برکات و جذبات و فیوض آنجا بر السنهٔ طالبان
مذکور رحمة الله علیه رحمة واسعة شیخ بهاء الدین گنج بخش کشمیری قدس سره از تربیت یافتگان
عارف ربانی حضرت شاه اسحاق ختلانیست و شاه خلیفهٔ اول و اعلای جناب قطب ربانی امیر کبیر علی ثانی
ست و مرجع همه خلفای طریقت و مقامات حقیقت ست خدمت شیخ بهاء الدین چون از طی منازل
و قطع مراحل سلوک فراغ یافت در بادیه سطوات جذبات و غلبات حالات شتافت مدتی در حجاب
خمول و عزلت و گمنامی مستور بود چون مخدوم عثمان معروف به بابا اُچهی گنائی داعیه طلب بهم رسانید
قصد طواف حرمین محترمین کرد با بسیاری از اهل الله صحبت داشت و هر جا تفحص و تجسس مے نمود
تا کسی از مقتدایان ولایت و راه دانان هدایت با او ملاقی شود و بحق رساند و از تعلق غیر رهاند یکے از
ابدال را یافت میگویند که جناب شیخ ابو اسحق شطاری بود و او نشان بایشان داد و احوال شیخ
را به تفصیل بیان کرد با عثمان جویان و پویان این شعر گویان شعر پس ازین بدیده خواهم بطواف
کویت آمد * که بسود تا بزانو قدمم بجست و جویت * بهمان نام و نشان در کشمیر سراغ گرفته پیر را دریافته
موجب استشهاد شیخ شد مشهورست که خدمت شیخ بهاء الدین در آوان سلوک راه حق بجهت قوت حلال
متردد بود و چارهٔ غیر ازین ندانست که دانهای طعام که در راه افتاده می بود تمام روز می چید و آنرا شسته
و پاک کرده قوت خود از همان میساخت و زنده ساختن پسر نانوای که خادمش بود او را مشهور نمود
کمالات و کرامات شیخ بسیارست و حکایات جذباتش بیشمار شبی بدستور معهود برای سیر صحرا از شهر
متحرک شده بود دزدان در کمین بودند به گمان مال و متاع شیخ عالم مطاع را شهید ساختند پادشاه وقت
سلطان زین العابدین این معامله را در خواب معلوم کرده تفحص نمود چون شیخ پیش از زمان بیاران وصیت
کرده بود که بعد وقوع امر ناگزیر ریسمانی در پایهایش کرده کشان کشان خواهند برد مردم مضطر و متردد
شدند بعد تامل بسیار گاهواره آوردند و نعش مبارکش را دران گذاشته گهواره را بر ریسمان کشیدند و
بمزار فائض الانوار رسانیدند واقع شیخ در سال هشتصد و چهل و نه هجریست معمر بود و با جناب سید

السادات حضرت سید محمد مدنی و شیخ العرفا حضرت شیخ نور الدین هم صحبت بود خدمت بابا عثمان
گنائی نقل کردند که خدمت شیخ نور الدین جناب شیخ بهاء الدین ابرار قران خود فائق میدانست فیوض و برکات
شیخ هنوز از مقبره اش ظاهر است امروز مزار رفیع او بدستور مزار بقیع گلزار مقابر سادات کبار و مشایخ
ابرار است که رشحی ازان بمحل خود درین رساله مذکور خواهد شد حضرت سید بدر الدین زینه کدلی از سادات
قدیم العهد است در محله زینه کدل جانب غرب مدفونست در طبقه علیه قادریه آوصحن خانه جد مادری راقم الحروف
نفس مزار واقعه شده است یاد دارم که بیش ازین بعمری قبر شریف ظاهر بود بعد ازان بسبب حوادث
وکند و کوب عالم مستور شد و از چندگاه بنا بر سعی بعض احباب باز ظاهر شد محل فیوض است مجمع
البحرین مطلع النیرین سید النجباء نقیتین حضرت سید حسین قدس سره معروف به بلاذر یا
بلادرومی جامع مراتب سیادت و ولایت بود میگویند که هنگامیکه جناب بابا عثمان گنائی در مکه معظمه از
خدمت بابرکت حضرت شیخ اسحاق شامی اوصاف قطب السالکین حضرت شیخ بهاء الدین می
شنیدند خدمت حضرت السید السادات هم به تقریب ادای مناسک حج دران مکان قدسی بنیان
تشریف داشتند و باتفاق بابا عثمان به کشمیر توجه فرمودند و مصدر آیات بینات و مظهر حالات عالیات بودند
واکابر دین و دنیا از جناب آن قدوه اصفیا در جمیع مهمات صوری و معنوی استمداد می نمودند بعد واقعه آنجناب
مرقد مطهرش مرجع و ملاذ اکابر اولیا بود و حل مشکلات خاصان الهی ازان درگاه میشد چه جای اوساط
وعوام که عقیده ایشان در حق آن عالیشان برنگ دیگر است جناب مخدوم الاولیا حضرت شیخ حمزه
قریب دوازده سال مداومت زیارت روضه شریفه اش داشتند واخذ فیوض و فوائد کثیره نمودند چنانچه
کتب خلفای ایشان ازین مذکورات محترز و مشیر است کیفیت نسبت طریقت آنجناب و تعین سلسله
کماهو حقه به تحقیق نرسید بعضی از منسوبان شیخ اسحق شطاری میدانند واکثری اظهار نسبت بحضرت
شیخ بهاء الدین مینمایند راقم کثیر الجرائم در وقتی که از حضرت ایشان خلیفه الرحمن قدس سره منظور نظر
عنایات مخصوصه باوصف عدم لیاقت بعض شبهاد ر روحانیت ماز یارت اکثر حضرات
اشتغال یافت از الجمله زمانیکه مشرف بزیارت حضرت السید السادات شد دید که اطراف در روضه
روضه مبارکه ایشانرا بدستور کتابه شجره عالیه قادریه را بغایت به تکلیف و زیبای نوشته اند والعلم
عند الله بالجمله این درگاه فیض بخش خاص و عام و مطاف طوائف انام است و تاریخ وصال کرامت
ایشان هفتم رجب در السنه مردم مذکور حضرت سید نور الدین زینه کدلی ظاهرا برادرزاده
سید بدر الدین است از زبان قدما شنیده میشد که قبر در مدم این قبر در و هو مستور بود در یولا باشاره

بعض اہل کشف کہ مکرر متنبہ شدند باز ظاہر گشت و این رباعی بر سنگ قبر بخط قدیم نوشتہ یافتہ شدہ
ست رباعی جاییست کہ عقل آفرین میزندش ٭ صد بوسہ ز شوق بر جبین میزندش ٭ آن کوزہ
گر دہر چنین جام لطیف ٭ میسازد و باز بر زمین میزندش ٭ ہر دو قبر مبارک مصدر فیوض و برکات
ست و مسجد مختصر قدیم نیز موجود است کہ الحال مجدداً تعمیر یافتہ است محرم راز المعروف بحضرت
سید جانباز صاحب اسرار الابرار نام اصلی ایشان را سید محمد رفاعی نوشتہ و خدمت سید علی
کہ قریب العہد این سادات ست در تاریخ خود اسم مبارک ایشان را سید محمد اصفہانی بقلم آوردہ
جامع علوم ظاہر و باطن و صاحب ارشاد بودہ و بتجرید گذران مینمود اوائل در شہر گذرانید چون ہجوم
مردم خاص و عام مخل اوقات شریفہ اش شد بجہت فراغت گوشہ اختیار نمود و توجہ ببارہ مولہ
فرمودہ در انجا با اہل و عیال متوطن و متمکن شد در راہ حق صورۃً و معنیً جانباز بہادر داشت سلطان
زین العابدین چند قریہ را بجہت معیشت توابع ایشان مقرر نمود و برای علف اسپان چراگاہ
جانباز پورہ کہ در آنوقت صحرائی بود بنیاز فرمود در بارہ مولہ با توابع و لواحق مدفون ست و مزار
کثیر الانوارش مطاف عالمیان از زبان سلف استماع شدہ کہ اطراف مقبرۂ ایشان از قدوم
اہل ولایت کمتر خالی میباشد البتہ یکی ازین طائفہ وارد میشود راقم حروف ہم یکدو بار ظہور چنین امرے
گمان بردہ است حضرت سید ہلال بدر آسمان کمال و صاحب علو حال ست در فترات سادات
کشمیر را بقدوم خود مزین فرمودہ و افادہ بخش صوری و معنوی بودہ در نسبت باطنی آنجناب اختلاف
ست بعضی ایشان را کبرویہ میدانند و عقیدۂ اکثرے اینست کہ ایشان در طریقہ حضرات خواجگان
عالیشان اند بلکہ میگویند کہ بلا واسطہ از جناب حضرت خواجہ بزرگ بہاء الحق و الدین شاہ نقشبند
مشکلکشا قدس سرہ اخذ فیض کردہ اند چون بر زبان عوام بخواجہ ہلال مشہور اند متبوعان
گفت کہ این لفظ ہم دلالت صریحہ بہ نقشبندیہ ایشان دارد و از پیر بزرگوار خود ہم استماع
دارم کہ ہر گاہ بر قبر مبارک ایشان متوجہ می نشینم نسبت نقشبندیہ غالب می آمد احتمال دارد در اوائل
نقشبندی بودند چون بکشمیر رسیدند نسبت کبرویہ نیز از خدمت حضرت سید محمد ہمدانی باز
مستقبل خلفاء علی ثانی حاصل کردہ باشند بالجملہ مظہر فیوض بودند در موضع اشم پرگنہ سائر المواضع پایین
آسودہ اند حاجتمندان از برکات زیارت قبر ایشان عجائب و غرائب نقل میکنند پیر تعلیم و صحبت ایشان
جناب السیادات منبع البرکات سیدنا و سندنا حضرت بابا میر محمد امین اویسی اند در احوال
آنجناب مرقوم میشود حضرت بابا حاجی ادہم بعضے ادہمی نوشتہ اند منسوب بخاندان سلطان ابراہیم

ریشی

ادہم انیز از اکابر وقت و جامع علم ظاہر و باطن بود از وطن متحرک شده و ادای مناسک حج نمود
و کشمیر را بہ قدوم خود مزین فرمودند از صحبت داران حضرت شیخ بہاء الدین و شیخ المشایخ شیخ
نور الدین از اقران ایشان در مقام میرداری شہیر بشاعرواری کہ الحال بیرون قلعہ بادشاہیست
مدفون شد زیارت و تبرک حضرت سید محمد امین منطقی بیہقی المعروف بہ بابا میر اویسی فرزند ارجمند
و ثمرۂ نخل برومند حضرت سید حسین بیہقی ست برگزیدہ سادات روزگار و محتشم محرمان این کار
و زبدۂ اصحاب طریقت و قدوۂ ارباب سیادت معروف الکرامات و مشہور الجذبات بود و تربت واقع
الکربت آنحضرت زیارتگاه خاص و عام ست صاحب علم ظاہری و باطنی بسیار بزرگ بوده آستانہ متبرکہ او
پر فیض و بابرکت ست و مدح آنجناب را کہ قدما گفتہ اند نثر و نظم بسیار ست از انجملہ نظم مدح بابای میر
اویسی کنم ٭ تا زبان راست در دہان دارم ٭ ہست فرزند پیشوای رسل ٭ وصف او بیحد و بیان دارم ٭
او ولی از رہ اویس شده ٭ خبر از پیر و از جوان دارم ٭ بے زن و بیولد چو عیسیٰ بود ٭ یاد از پیر بستان
دارم ٭ فاضل وقت بود و عارف دہر ٭ این سخن ہم ز ترجمان دارم ٭ از خوردی باز آثار بزرگی و
ولایت آن قدوۂ اہل اللہ از روشن و ہویدا بود و در حدت فہم و فراست و علو فطرت و فطانت بی قرین
عہد با کلام نمکین لطف طبع و حسن خلق شیرین تر از شہد با وجود غلبۂ حال و کمال دولت بیزوال
گاہی باتشای شعر کہ زیب مقال ست توجہ میفرمود دران ہم اظہار انکسار و نیازمندی مینمود چنانچہ گفت
فرد گناه ما ز عدم گر بیا مدے بوجود ٭ وجود عفو تو در عالم عدم می بود ٭ سلطان زین العابدین
علیہ الرحمہ نظر بر اطوار محمودہ و اوضاع مقبولہ و اخلاق حسنہ و شیمہ کریمہ آنجناب کرده بوالد ماجدش التماس
نموده آنجناب را بہ فرزندی گرفتہ در صدد تربیت آمد بنا بر کمال عقل و کیاست آن مفخر ارباب سیادت
میخواست تا بعضے امور مملکت را بادی بسپارد حضرت میر خورشید ضمیر قدس سره قبول آن نہ کرد
و از اشغال دنیا بالکلیہ اعراض نمود در شیب کوه ماران کہ آنجا را میرداری یعنی باغ میر گویند و منسوب
بآن جناب ست متروی شد و ترک اختلاط مردم بالکل نمود در آنوقت درین باب ترجیع بندی انشا
فرموده و قدری از ان باترجیعش اینست ترجیع بند عاشقان ہمتی کہ کردم ساز ٭ رخت بر بستم
از مقام نیاز ٭ عارفان رحمتی ز راه کرم ٭ کہ ندارم بجز شما ہمراز ٭ واصلان جذبۂ رنگین نما
تا شوم با شما دمے دمساز ٭ حاضران التماس تکبیری ٭ کہ ره سخت منزل بیچ راز ٭ راه صدق
و صفا گرفتم پیش ٭ میل مہر و وفا نمودم باز ٭ از مخالف ہمی کنم آہنگ ٭ تا رسم با نوا ز راه حجاز ٭
ہمچو شمعی ز جمع دلداران ٭ میروم با ہزار سوز و گداز ٭ مرکبم ہمت ست و عشق دلیل ٭ ہمرہم آه و نالہ ام ہمراز

بار هجران و کار درد و فراق
چون که گردید با من این آغاز
حالیا چون طریق در پیش ست
گوئیا میکنم همین آواز

ایضاً و له

این زمان من باصل خویش شوم
زانکه گنج ست گنج را ماوای
هیز بابان دهر را دیدم
بی سهم ذل نواله حلوا
کالچیون کس نسازم نوش
بر درت گر فتاده ام چو گدا
خیر بادی بگفتم و رفتم
که بتوفیق ایزد دانا

کی نسخه

و له ایضاً

همه در بند خویشتن مشغول
نی تکلف به لطف یا احسان
کار شان نی بغیر کذابی
سرور عصر و اعظم دوران
هر کرا گرمی زر بیند
می بدانند هوسی عمران
چون نه بینند آشنای درش
ای دل و جان بگو بجان جهان

هر نسخه چه
نی نسخه پنجم
از دل ش
نه نشستم نسخه

ایضاً و له

نی طمع از در صغار و کبار
نی هراسی کذب و دون دوکس

کار چون خوردم نشیب و فراز
تتمه میکنم به بند اخیر
کردم اطناب قصه را ایجاز
بعد ازین ویس ترک گفت و شنود
منکه در اصل بوده ام عنقا
که باصلت مرجع اشیا
آمده بر طریق مهمانی
هر یکی خود بان اثر در ها
چون بدیدم براه معنی نیست
گر بمیرم بر کنج استغنا
با توام اتحاد روحانیست
گر کند بخت یاوری سجدا
بعد ازین ویس ترک گفت و شنود
آزمودم جهان و اهل جهان
همه در کار خویشتن حیران
جمله در قصد خون یکدگرند
بار شان نی بخلق جز بهتان
نکنند التفات رنجوری
بر قدومش کنند سر قربان
کس نگوید که این خران تا کی
همچو سگ می پراندش دربان
بعد ازین ویس ترک گفت و شنود
ننمودیم عجز خود با کس
نی خصومت بهر کس و ناکس
نی خیالی بکار و بار جهان

خاکپای شمایم ای رندان
از مقامات خویشتن ابراز
چونکه این منزل اقامت نیست
کنج و کوه و عبادت معبود
قله قاف داشتم ملجا
کنج وحدت قرارگاه منست
تنج روزی برین سپنج سرا
نوش ندهند غیر نیش بکس
با دل خسته گفتم ای شیدا
کنج مقصود کائنات منم
چون بدیدی مرا ز خویش جدا
کرده ام عهد و بسته ام پیمان
کنج و کوه عبادت معبود
آنچه هستند آشکار و نهان
نی ترحم بحال غم زده
او فتاده چو موش در انبان
در میان شان هر آنکه کهتر تر
در دم عیسوی بود دم شان
گر بود گاو سامری اورا
جان دهند از برای یک لب نان
رو شنم گشت چون حقیقت حال
کنج و کوه و عبادت معبود
تشنه بخوان کس چو مگس
نی امیدی نه کس هوا خواهی
نی حجابی به جستجوی عسس

بوده قانع بطعمه چو هماے
بنموده بچشم من چون خس
من گرفتار آنچنان حالی
بجفایم کشاده همچو جرس
منکه شهباز حضرتم هیهات
بازرانم بآبر شیانه فرس
بعد ازین و بس ترک گفت و شنود
گر نبود ے چنین تنم بسیار
تا ندید ے کسے ز من آثار
زان سبب مانده ام میان شمار
کاشکے خاک خوردمی یا نار
اندر آنجا که کذب و بهتانست
بجز از گوشت پاره بشمار
دل مومن چو عرش رحمانست
یا بسوزم وجود را به شرار
کین و غل دوستان دشمن جو
نے پی لاشه مانده چون کرگس
بهر ادراک معنی مصنوع
که امیدم نبود غیر بنفس
گاهی گاهی گذر کند در دل
چند باشم دگر به بند قفس
هر کسے را به خویشتن کارے
کنج کوه و عبادت معبود
همچو دل میشدم بجان بیزار
گر گیم در خرابیش تعجیل
بهر نانی چنین بزاری زار
از دل من وقوف کس را نیست
حسد و حرص و بخل کرده قرار
من غلام دلم اگر دانے
دل مرنجان بگفتمت زنهار
حالیا گر نشد میسر من
چون نخواهند گشتنم بردار
کنج کوه و عبادت معبود
هر خدنگے که آمد از دوران
شده سایر بهر طرف به سوس
چون تعیین شدم اکه خلق زبان
که چه خوردم چه برده ام از کس
بگسلم بند و بشکنم زنجیر
من و سودای یار دارم و بس

وله ایضاً

از جمیع خلایق عالم
بود از جمله ذنوب کبار
آبرویم نماند از پئے نان
زانکه دل نیست در میان کنار
نیست آن دل که نزد اهل خرد
دل چه باشد خزانه اسرار
نیست آن بد که من شهید شوم
مے کنم فکر این به لیل و نهار
بعد ازین و بس ترک گفت و شنود

واین بیت از آنجناب ست بلیت زماسوای توانانکه فارغبال اند٭ بعالمی نه فروشند ذوق تنهای
باوجود انزوا و عزلت بنابر مراعات سلطان بافتوت گاه گاهی بعد سال و ماهے اختیار ملاقات
و صحبتش مے فرمود و مجلس سلطان را به قدوم کرامت لزوم خود مزین مینمود سلطان چون
عمارت لنک که درمیان تالاب ولرست باتمام رسانید بشکر آن اسباب نشاط و فرحت و آلات
عیش و عشرت را مهیا گردانید و جشن شاهانه قرار داد خدمت میر را نیز التماس حضور آن بزم تمام سرور
نمود بمساجت سلطان و ابرام مقربان شرف حضور ارزانی داشت و بعضے امور نامشروعه دید از غلبه حال یا
غیرت شریعت خود را در آب زده در دریا انداخت هر چند غواصان تناکیش و ملاحان سیاحت
اندیش سعی کردند و کوشش نمودند نشانی از و نیافتند سلطان را عیش منغص شد و مجلس طرب برهم

خورد بطبع حزین با ندیمان غمگین بشهر مراجعت فرمود در اثنای عبور برابر باغ شنگه رشینو هار که بر کنار
جوی بهت ست رسید میر را قدس سره دید که بر لب آب خرقه مبارک خود را میدوخت و چهره نورانیش چون
خورشید می افروخت که دمه از کشتی برجسته در پایش افتادند و روی نیازمندانه بر خاک پای او نهادند و
به الحاح و عجز تمام آن سید الانام را در کشتی در آوردند و چون بمحله ملچمر رسیدند آنجا که خانه و تعلقات
رینچو شاه بود بالفعل حالا مقبره حضرت میر است نشست و باقی عمر در انجا بعبادت صرف نمود و هیچ وضیع
و شریف التفات نه فرمود و همت را بالکل باستغراق گماشت و دست از هر چیز برداشت خانقاهی عالیشان
که در موضع اشم بجهت درویشان و خادمان آنجناب سلطان وقت به کمال آراستگی و نقش و نگار و متانت
ستون و دیوار درست کرده بود چندی آنجناب با جمعی از اصحاب بعبادت رب الارباب بسر برده چون
بالکل رو بخمول و عزلت آورد و ملتفت بخانقاه مسطور هم نشد جناب میر را دربانی بود هر گاه میگفت
میر با خدا است یعنی حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل در ظهور میکرد
و هیچکس را رخصت در آمدن نبود چون اظهار میکرد که میر با خدا و خود است یعنی مشاهده وحدت در کثرت
دارد مردم در نمی آمدند با میر صحبت میداشتند استاد علوم ظاهری و تعلیم قرآن آن سید عالیشان
حضرت باباحاجی ادهم است و پیر صحبت و تعلیم سید هلال که ذکر هر دو بزرگ گذشت حضرت میر روز عیدی
بر سبزه نورسته صفه صحن خانه خود در شجات آب بر آن ریخته بی بستر با اشراف دیار کشمیر نشسته بودند
دانشمندی از سر غرور علم به کراهیت تمام زانوی خشک بر سر سبزه تر نهاده در اثنای آن مگسی بر روی او
نشست میر بطیبت فرمودند که مگس از سر خود زود دفع کن و گرنه هلاک خواهد کرد گفت مگس کشنده نیست
میر فرمودند که ندیدی نیم پشه نمرود را مار از دماغ بر آورد یعنی عالم متکبر دنیا پرست عاقبت حال
نمرود دارد چون امرای کشمیر بجهت نفاینت بر سادات بیهقی که اختیار امور سلطان وقت بر ایشان
بود فتنه انگیختند و هجوم کردند در خانه سلطان بی خبر بغتةً بر سادات ریختند بعلاقه قرابت
ایشان که با حضرت میر داشتند خال میر علیه الرحمه سید میرک میر مسمی سید حسین که از سادات بیهقی بود
وزارت سلطان میکرد امرای کشمیر تاب حکومت او نیاورده با چهارده کس از فرزندان و اقربا در خانه
پادشاه بر سر دیوان از دست این مردم شهادت یافتند با همان سادات حضرت میر بابا وسی علیه
الرحمه شهید شد بعضی میگویند که جماعتی از اشرار شب در صومعه این سید الابرار در آمدند آنحضرت را
مجروح ساختند میگویند که در همان حالت این اشعار که مشهور است املا فرمود رباعی منم آن بنده
گر ز مسیح الغنی * که من این هر دو جهان را نشمارم بخشی * اگر از عشق توام سر برد گو برود * هر گز این

سر نهان تو نگویم بکسی ❊ وله من فارغم ز مصلحت اهل روزگار ❊ میدان یقین که کشتن من
هست بیگناه ❊ اکنون بیا و شعر بخوان بر مزار من ❊ تا روی ظالمان ستمگر شود سیاه ❊ و از قتل
قاتلان هیچ چیز بخاطر نیاورد که موحد بود و غیر از حق هیچ ندید آنچه برو رسید همه از حق دانست و این
شهادت نعمت عظمی از پروردگار یافت چون بجهت تعیین نشان قبر مبارک الحاح حاضران
بغایت رسید فرمود که برای قبر من از غیب خود بخود صبح چیزی میرسد بر لب دریا منتظر باشید
علی الصباح دیدند که تخته از صندل از دریا میگذشت و برابر آستان فیض آشیان مانده بود آنرا
برداشتند و بر قبر مبارک گذاشتند سلخ ماه ذی القعده سال هشتصد و هشتاد و نه هجری این واقعه
رو داده شهید کشمیر تاریخ است فتوح و فیوضی که ارباب باطن بر قبر فیض مواطن آنحضرت کسب
میکنند جا های دیگر کمتر است که مسموع شده باشد مخدوم العرفا حضرت شیخ حمزه قدس سره مدتها
در مبادی سلوک ملازمت این آستانه مقرب داشتند چنانچه حضرت شیخ بابا داود خاکی مفصل نوشته
اند حکایاتی که بلا واسطه از مشائخ متاخرین دیده و شنیده شد از غایت وفور بحیز تحریر نمی آید یکی
از مخلصان آنجناب قریه از وزیر پادشاه ملا دولت نام اجاره گرفته بود پی در پی دو سال دست
درازی کرده آفت سماوی مجرا نداده از روی ستم محصول سالهای آن موضع از آن نامراد گرفت کارش
بجوشنه چینی کشید شبی نزدیک قبر متبرک رفته عرض حال کرده در واقعه دید که حضرت میر با مخدوم شیخ
حمزه و شیخ بهاء الدین کشمیری علیهم الرضوان درین امر مشورت دارند ایشان گفتند این ظالم
مرید شیخ نور الدین علیه الرحمة است هم متوجه باستانه شیخ نور الدین علیه الرحمة شدند شیخ باستقبال
اینها آمده گفت که آن ظالم را تنبیه خواهم کرد اگر تلافی کرد بهتر و گرنه هرچه مرضی باشد بعد اتمام خانقاهی
که بر سر آستانه ما تعمیر میکند بوقوع آرند شبی شیخ عصای غضب بر سینه آن ظالم زده این حقیقت
مطلع ساخت صبحدم وزیر مزبور ملا دولت را مخلص حضرت میر از غایت احسان خشنود و راضی کرد دست
از تهمت برداشت براین روضهٔ مقدسه جلال صوری هم بسیار بود تهدید کسیکه قسم بدروغ میخورد زود
ترمیشد از زبان مولانا عنایت الله شال نقلست که در زمان گذشته اگر کسی از آن راه بی ادبی گذشتی
یا نام مبارک را بی ادبانه بر زبان آوردی آناً فاناً متنبه میشد بمرور دهور که در زمانه فساد گرفت
و بدعت و ضلالت عموم یافت تادیب و تنبیه باطنی مستور و موقوف ماند چون حضرت سید هلال را
اکثر مردم نقشبندی میدانند و جناب حضرت میر هم منسوب بایشان اند بنابران یکی از وقایع خود
مرقوم میشود آخر شب براتی بود که راقم حروف که کمترین غلامان درگاه فیض پناه این سید عالیجاه است

شرف اندوز زیارت تربت شریف که ماوا و ملجا اهل غربت و کعبهٔ مقصود اهل قربت گردید و بین النوم والیقظه یک زمانی آسوده دید که بر قبر مبارک بخط نورانی مضمون این عبارت منقوش ست که زبدهٔ دودمان ارجمندی میر محمد امین نقشبندی مناقب و فضائل آن عمدة الوسائل زیاده از آنست که این عاجز ناتوان رنجی ازان تواند به قلم آورد فیض و احسان آن سید منیع المکان بر جمیع بندگان لاسیما زائران عام ست اگر این ذرهٔ ناچیز خود را مخصوص لطاف و مشمول عطاف تخصیصاً نداند باوصف آن همه تفضلات صوری و معنوی از عهدهٔ ادای قدری از شکر چگونه بر آید هنگام مفارقت از جوار مزار فائض الانوار یعنی وقت نقل بمکان قرار پارهٔ اشعار شوق بار بدستور سلامیه بمجرد تمام فتوحش عرض داشته ایراد آن درین صحیفه مناسب یافته به قلم آورده

دوش دیدم نسیم سنبل زائران چون طائران
در طواف روضهٔ شاه شهیدان نور جا ن

پای کوبان بر درش چون قدسیان بر گرد عرش
در ترنم از محبت همچو مرغان جنا ن

گلشن نورست یارب یا همه بیت السرور
یا چو بیت الله بهر طائفان دار الاما ن

مرقد سلطان دین شاه اویسی رتبه است
گر نسیم کوی او بگرفته دلها بوی جا ن

وارث جد معظم بود اندر اسم و رسم
نام او سید امین نور زمین جان زما ن

داغ صحرای ارم هر گلزمین درگهش
باغ نور از طوف آن درگاه مهر خاوران

از سر صدق اهل ایمان بر در او اشکبا ر
صد سلام و صد ثنا کرده بدل ور د زبا ن

السلام ای سید عالی نسب فخر کرا م
ای اویسی مرتبت خورشید اوج احترام

السلام ای گوهر درج سعادت شاه دین
السلام ای اختر برج سعادت السلام

السلام ای آنکه زابای کرامت هر یکی
از ره عزت مسلسل شد امام ابن الاما م

السلام ای قرة العین رسول کائنات
السلام ای گوهر شاهوار زهرا السلام

السلام ای غنچهٔ باغ علی مرتضی
کردهٔ داغ حسین را تازه بر ما السلام

السلام ای آنکه بر گرد مزار انور ت
یافته قندیل دلها چون کواکب انتظا م

السلام ای آنکه سرمستان کویت را بحشر
نیست جز بر عروة الوثقای فیضت اعتصام

ای گل باغ کرامت ای دُرِ دریای جو د
شاهد بزم شهادت شاه اقلیم شهود

مظهر نور تجلی مرقد با فیض تست
ذات پاکت بجرد جدان عین انوار وجو د

وای بر دل گر به ما همراه خیالت بوده است
صد زبان کردی زبانم گر نه در دگر تو بود

با سیه بختی و دل سختی ز روی افتقا ر
افسرم خار حریمت بسترم خاک تو بو د

عمر خود اعظم بسر برده بزیر پای تو ÷ اعتبارش زین عبادت افتخارش زان سجود ÷ باد
بر روح سراپا نورت از حق صد سلام ÷ بر روان پاک آبای عظامت صد درود ÷ ÷

حضرت سید حاجی مراد قدس سره خورد سال بود که والد ماجدش سید فخیر الدین از عالم فانی
نقل فرموده واز عم خود میر ضیاء الدین زیرک تربیت یافته ومقامات عالیه شتافته بعد حصول
کمالات اصول فراغ بزیارت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً رسید مرید شیخ ابو اسحق رومی شد سعی
وجد وجهد در خدمتش بسیار به تقدیم رسانید واین شیخ اسحق از اکابر طریقه حضرات شطاریه وصاحب
جذبات عالیه وکرامات متوالیه بودند بلکه در زمرهٔ ابدال انسلاک داشته خدمت میر بعد سلوک
اجازت ارشاد یافته براه ایران بماوراء النهر آمد ودر خوارزم بخدمت میر عبد الله برزش آبادی
که دران وقت سر حلقه خاندان حضرات کبرویه بود رسید وکسب کمالات نمود خط خلافت یافت
دباره به حرمین شتافت **بیت** فراز وشیب را ازرهروان کرم مپرس ÷ که پیش مرغ هوا کوه ودشت
یکسانست ÷ الحاصل سه بار به حرمین رسیده بعد سیاحت اکثر بلاد بکشمیر قدوم آورد بعزم زاویه گزینی
در نواحی کشمیر بطریق سیر بر آمده ونزدیک قریه کونسر ویرانه دید که از هزار معموره بهتر بود چون آب
نداشت وقت نماز طلب آب نمود هر چند جستجو کرد نیافت عاقبت در یک گوشه شتافت
مرد نورانی دید که آثار ولایت در ناصیه او پیدا بود وانوار هدایت در جبین او هویدا ازو پرسید گفت
این بوته سبز از بیخ برکن تا آب صاف وفائض ظهور کند همچنان کرد چشمه جاری شد پس طهارت
کرد ونماز گذارد تا این حال آن مرد نورانی نشسته بود چون از نماز فارغ شد نزدیک او آمد و گفت
سید حاجی مراد مراد یافت که گوشه خوش ست مبارک باد چون باهم صحبت نیک داشتند دانست
که خضر ست علیه السلام پس یکدیگر را دعا نمودند وخضر علیه السلام غائب شد چون میر دران موضع
مذکور گوشه گرفت وزاویه گزیده را یکروزه بلکه بیشتر آب جوی آورد تا آنرا آباد ساخت وآن جوی را
جوی بابل گویند دران زمان شیخ بابا بم ریشی قدس سره گاه گاه در خدمت سید میر رسیده ومسائل
طریقت می پرسید میل میر قدس سره بازدواج بسیار دید شیخ ممانعت از تزویج نمود ومصلحت
نداد میر قدس سره گران خاطر شد شیخ بم ریشی بعد از مدتی باز در خدمت میر رسید دید که پسری
قرآن میخواند گفت انکار تو باین پسر بود که حالا قرآن میخواند شیخ قدس سره عذر خواست میر قدس سره
گفت چیزیکه در آدمی مودع ست از ظهورش چاره نیست البته بوجود می آید روضه مبارکش باهل
بیت در موضع کریری که از قریات مشهور ست زیارتگاه خاص وعام ست حضرت سید حبیب الله کاسانی

۱۲ ماه ذی الحجه تاریخ وفات اوست

کاسان بسین مهمله از بلاد مشهوره ماوراءالنهر است نزدیک سمرقند و سادات آنجا بلاتردد صحیح النسب اند
و کاشان بشین منقوطه از بلاد ایران است که مردم آنجا را کاشی میگویند و ظروف کاشی هم از انجا است
سید بزرگوار عالیمقدار از وطن مالوف حرکت فرموده متوطن در کشمیر شد بعزلت و خداپرستی
میگذرانید میگویند که در واقعه شهادت سادات بحسب تقدیر او هم بشهادت رسید در مزار شیخ
المشائخ حضرت شیخ بهاءالدین در کنج شمالی مدفون است مرقدش محل فیض بی نهایت است مدت العمر
بتجرید و تفرید در انجا بسر برد اکثر عمر ساگ و علف خورد وقت رحلت همانجا آسود میر سید محمد
منطقی علیه الرحمة ولی نعتی از اقربای حضرت بابا میر ویسی علیه الرحمة است بر لب دریای بهت در محله چه پل
آسوده است قبر ایشان معلوم کسی نبود چون کنار دریا منهدم شد آب نزدیک قبر ایشان رسید یکی
از همسایگان را در واقعه فرمود که نشان گور من آنست که وقت باران تر نخواهد شد از انجا جسد من
بیرون آر هرگاه تن مبارکش از گور برآوردند بر جسم و کفن گرد کهنگی نشسته بود و ریش منور
بحال خود داشت گویا همین زمان غنوده است این واقعه بعد از سالهای بسیار رو نمود متصل قبر قدیم ایشان است
مسجد بیت بالا در صحن آن مسجد مقبره متبرکه ایشان کردند میر سید حبیب الله سرخابی علیه الرحمة ؛
بیت سرخروی یافت از روی آفتاب ؛ دهر را بخشد از ان رو آب و تاب ؛ سرخاب شهریست
از توابع کوهستان تبریز که مقابر اکثر بزرگان و کبرای آنجا در همان قریه واقع است اسلاف حضرت سید طاهر
همانجا سکونت و توطن داشتند علم ارشاد و هدایت را عمرها در همان مکان می افراشتند بالجمله چون خدمت
حضرت سید برفقات سادات از ولایت آمده در کشمیر توطن اختیار فرمود شب و روز صرف عبادت
خالق خود می نمود چون وصال یافت در محله کاوه ڈاره بر لب جوی مار آسوده و هرگز به صحبت حکام
در آمد و در وقت اغنیا راضی نبود جمال نور اشتعالش گاهی بصفت جلال متجلی میشد در تربیت سالکان و
توجه طالبان آیتی بود از آیات الهی و در کشف اسرار و دقائق سلوک بحری بود نامتناهی اثر تمکین و هیبت
از هیئت منورش ظاهر بعد وصال قبر شریف آنجناب هم مظهر فیوض برای طلبه و اهل سلوک گردیده
و اکثری بمجرد نشستن در حظیرهٔ قدسیه متأثر میشد روضهٔ مبارکه اش در زمان سابقه محل جلال بسیار
بود مشهور است که شخصی نامه سیاهی در مزار ایشان سبزی سفید بر سر کشیده بی ادبانه غنوده بود سر
از تن او جدا دیدند اکثر مردم از قهر او هراسان بودند سید شهاب الدین آنجناب و سید حضور اند
و سید حسین هر سه بزرگ در جوار سادات رنگه مسجد زینه کدل آسوده اند حضرت سید موسی و
سید ذوالفقار و سید جعفر و سید افضل و سید معصوم و سید قاسم و سید داؤد این هفت بزرگوار برادران

تتمۂ بیت

دبنی اعمام یکدیگر در موضع بیروه پرگنه بانگل در یک روضه آسوده اند از انجمله قبر سه سید ظاهرست و چهار
قبر دیگر مستور و مندرس شده است و سید عزیز که ظاهرا رفیق ایشان بود سر دروازهٔ روضه بیرون
مدفونست و سید قاسم سید بیست بزرگ در موضع تیله گام پرگنه بانگل و سید محمد بخاری در موضع
کرالپوره پرگنه بانگل ست و سید خلیل نیز در پرگنه مزبور و سید جعفر مشهور السادات والمجذوب والکرامة در
موضع راولپوره و سید محمد منطقی ثانی در محله ناشوان پایین تر از روضه سید علی اکبر که الحال بمزار
ملافتو مشهورست حضرت سید خلیل کاسانی و حضرت سید محمد و حضرت سید عمر و سید علی و
حضرت سید کاظم و سید مراد و سید جعفر و سید ماد و سید حسین از محله بوزه گران تا محله بچه پل بتفاریق
آسوده اند و سید ذوالفقار و سید علی و سید عبید اند و سید قاسم و سید حسین و سید ابراهیم و
سید شاه نواز و سید اسحق و سید اسمعیل و سید فیروز که در محلات نور باغ و سکه ڈافر و نواحی آن
مدفون اند حقیقت مولد و منشا این حضرات غیر از نام در هیچ کتابے بنظر نیامد فرخ ندانم نه
آغاز و انجام شان ؛ مرا برزبان است نام شان ؛ بذکر مشائخی که در زمان سلطان زین العابدین
بعرصه آمدند تا در آنوقت رحلت فرمودند حضرت شیخ نورالدین نورالله مضجعه از غایت اشتهار
احوالش محتاج اظهار نیست در کلیسی سالگی توفیق توبه یافت و از رهبانیت که در آنوقت شایع بود
روی برتافت و بشعار اسلام در راه ریاضت و جانبازی شتافت یادگار متقدمین و افتخار متاخرین شد
نسبتش صورةً و معنیً تمام لطف و جمال همتش ظاهراً و باطناً مصروف و متابعت محبوب ذوالجلال علیه
الصلوة والسلام من رب المتعال سر دفتر ریشیان کشمیرست ریشی کسی گویند که از زمره زاهدان و
عابدان در ریاضت سخت و صلب تر باشد و خود را از اولاد و ازدواج فارغ دارد و دست از جمیع آرزوها
و هوا و هوس کم دارد چه جای ملک و مال و جناب این شیخ باکمال درین امور ازین طبقه متفرد و ممتاز بود و زهد
تقوی را بغایت الغایت فرمود چون ابتدای کار حضرت شیخ جذبهٔ الهی بود و از شعلهٔ نامتناهی در گرفت
و کار با آه و ناله و اشعار شیرین مقاله داشت باندک همتی حجب صوریه را هم که تعلقات زن و فرزند بود
برداشت رباعی آنکس که ترا شناخت جانرا چکند ؛ فرزند و عیال و خانمانرا چکند ؛ دیوانه کنی هر دو جهانش
بخشی ؛ دیوانهٔ تو هر دو جهانرا چکند ؛ دوازده سال در مغارات جبال از همه بیگانه گشته به تنهایی گذرانیده
غیر از کاسنی قوتی نداشت دوازده سال دیگر آنرا هم ترک کرده بر یک کاسه شیر بگذرانید و هرگز در عمر بکام
نفس نرفت چون شیر را هم موجب لذت نفس پرورے دانست آنرا نیز گذاشت و دو نیم سال بر قدری آب
جوی علمه اکتفا کرد بیست و شش سال نان و غله نخورد این مذکورات از غایت شهرت از بیان مستغنی ست

بلیت قوت جبریل از مطبخ نبود ؛ بود از دیدار خلاق ودود ؛ الغرض شیوهٔ ریشیان را
کهٔ ابد خدا اصمن و پلاسمن یاسمن مندرس شده بود بتجدید تزئین آراسته وپیراسته بر پاداشت وهمت
بر قتل نفس وشکست بدن عنصری بگماشت ورایت اتباع سنت نبوی را در قول و فعل برافراشت
ملاقات مقرب سبحانی حضرت میر سید محمد ہمدانی مکرر کرد وحضرت میر قائل بکمالاتش شدند وتحسین نمودند
با اکابر آنوقت مثل میر سید حسین سامانی بسیار صحبت داشته بلکه از خدمت ایشان استفاده ہم فرموده
بنا بر اتصال و جوار اکثر ملازمت سید میسر نمود و با حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ سلطان بکلی و بابا
حاجی ادہم و امثال ایشان که ہم رتبه وہمسال بودند اکثر دید و وادید میشد و اینکه بملازمت آن قدوة الاخیار
باجناب امیر عالیمقدار حضرت علی ثانی زبان زد مردم ست نزد محققین به تحقیق نرسید والعلم عندالله
در شکم مادر بود که مردان غیب التفاتش میکردند بمادرش سلام می گفتند وبشارت از لله عارفه مجذوبه
یافته صاحب اسرار الابرار تولد آن قدوه کبار را در سال ہفتصد و پنجاه وہفت ووصال در ہشتصد و
بیستم نوشته است اما مشهور این ست که در سال ہشتصد و چہل و دو رحلت فرمود میگویند که سن شریف
شصت وسه بود وقت نزع مرید صادقش بابا نصر الدین گفت ہیچ آرزو داری گفت حق گفت
شیر تہی میخوری گفت تمام عمر بجهت حق ترک کردم این زمان چرا بخورم حق گفته جان بحق تسلیم کرد
حضرت بابا زین الدین اصلش از کشتوار بود زیا سنگ نام داشت باشارهٔ غیبی یا در کشمیر آمده در خدمت
بابا بام الدین که از خدمت حضرت شیخ ماموره شده بود رسید بر دست حضرت شیخ مسلمان شد و در غار
عیش که مسکن دیو و پری بود بامر شیخ سکونت فرمود نفس کشتی بسیار نمود چون در آن مقام آب نبود
خدمت بابا بالتدعای شیخ شمس الدین متوجه شده از زیر درختی ببشارت نشان آب یافتند
و زیر آن درخت را رفتند و آب جوی آوردند خدمت بابا زین الدین بنا بر ملال سلطان زین العابدین
در عین برف به تبت رفت در انجا احیای مرده کرد چون به الحاح سلطان که مریض شد باز بکشمیر آمد
بعد صحت پادشاه در مقام خود استقامت نمود چون وقت موعودش رسید وقت رحلت وصیت
کرد که مرا غسل داده کفن پوشیده در تابوت بگذارید و منتظر باشید بعد تفحص چون در تابوت چیزی ندیدند
بلیت فانی ز خود و بدوست باقی ؛ این طرفه که نیستند وہستند ؛ حاضران وطالبان نالهای غمناک کشیدند
در خواب مامور شدند که بجای تابوت مکان قبر درست نمایند و باشارهٔ غیبی خلفا و طالبان ایشان
مکان قبور خود را بالای خطیره بر پشت آن قبر که محاذی تابوت بابا ست قرار دادند رحمة الله رحمةً واسعةً
حضرت بابا بام الدین برہمن بود بومه سادی نام داشت بزور ریاضت کمالات انسانی از طی مکان و مانند

آن حاصل نمود چون وقت هدایتش رسید خدمت شیخ نورالدین تربیت او رفت بعد گفتگو بومه رسادی
عروج روحانی بآسمان نمود شیخ نعلین خود را اشاره فرمود آن هم بروح او پرواز کرد بومه رسادی آنرا
دید قفل دلش وا گردید اسلام آورد مسمی به بابا بام الدین شد تا آخر عمر در بومه زوه که بالاتر از مقام
مجه بون ست بعبادت اشتغال نمود و بعد اسلام دوازده سال نزیست و صائم بود افطار بآب می
کرد آب از سنگ بر می آمد و محتاج بخادم نبود قبل دیگر و دیگران نمی فرمود وقت آخر فرمود که وعده
غسل و تکفین به بابا زین الدین داشتم او در ترتبت ست در ساعت دم در کشید بابا زین الدین را حاضر
ساخت و رحلت فرمود در بومه زوه مدفون گردید مقبره اش زیارتگاه خاص و عام ست و محفل فیض تمام
حضرت بابا لطیف الدین قدس سره از سردارزاده های پرگنه مروداون بود پیش از اسلام
لدی رینه نام داشت شیخ المشائخ او را بلطیف الدین موسوم ساخت و به ارادت و خدمت خود نواخت با
از دلیران این راه و هزبران درگاه بود حالتی عجب داشت مردم ترک دنیا از وی آموخته اند اکابر این راه
ریاضات او را دیده بغیرت سوختند شیخ قدس سره در صحبت اول از وی پرسید که مقصود تو چیست
گفت مقصود من دیدار شما و دوستی شما گفت دوست تا کار دوست نه کند نشاید که دعوی دوستی نماید
گفت کار دوست چه بود گفت امتثال فرمان حق گفت فرمان چیست گفت فرمان آنست که مسلمان
شوی معبود خود را بنده باشی گفت مسلمان نشوم اما معبود خود را بنده باشم گفت معبود کیست گفت
صنم بلیت سرگشتگان کوی بتان را توئی مراد ✦ مقصد یکیست کعبه و انرا اگر صد اند ✦ شیخ گفت
از صنم میخوری عابد صنم باشی نعره بزد و بیهوش افتاد چون بهوش آمد بشرف اسلام مشرف شد بحکم
جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ترک سرداری اهل و عیال کرد همگی تن بریاضت داد روزی
خادمش به اُبل ساگ سبز را که تلخ ترین ساگهاست چیده دشته برای بابا جوش میزد بابا بجهت وضو
بیرون آمده بود شنید که ساگ متکلم شده میگوید مرا بر آتش نگذار که جان دارم و ذکر خدا میگویم بابا
در گریه شد و خادم را فرمود که ساگ خشک را جوش نده باشید بابا بجهت کثرت رجوع مردم در موضع
پوشکر انزوا اختیار نمود و همانجا وطن گرفت و همانجا درگذشت مقبره اش از مشاهیر مقابر ست حضرت
بابا نصر الدین قدس سره خورد سال بود بیماری صعب کشید آنچه میخورد هضم نایافته قی میکرد والدینش
از اغنیا بودند مال بسیار خرج کردند علاج پذیر نشد تا روزی جماعتی را در خواب دید در آن میان
شیخی مکرم و پیری معظم پلاس پوشیده از شخصی پرسید که ایشان کیستند گفت جماعتی از ابدال اند
گفت این مرد پیر در میان ایشان کیست گفت این شیخ نورالدین ست که در مقام کیموه زادیه گزین

نده است آن نشان علاج مرض ازان عزیز بدیشان یافت اینواقعه را بکسان خود بگفت چون پدر و
مادر را از غم او کاره بجان رسیده بود در همان روز در خدمت شیخ قدس سره رسانیدند در حال پرسید
که زردی رو بیتو چیست کیفیت بیان کرد گفت چه نام داری و بچه لقب مشهوری گفت نصر نام
دارم لقب راهلست و را بزبان کشمیری پهلوان را گویند گفت پهلوانی میتوان کرد گفت اگرچه پیر باشد
میتوانم کرد پس بفرمود تا طعام بیارند چون بیاوردند گفت بیا سیر بخور بیامد و سیر بخورد و براحت
تمام هضم کرد بعد ازان هرچه میخورد گوارش میشد پس مادر و پدر خود را وداع کرد گفت که من طبیب خود
یافتم تا آخر عمر با وجود ممانعت والدین بخدمت شیخ گذرانید و داد دریا صفت داد و هرگز از صحبت و
خدمت شیخ جدا نشد رازدار و محل اسرار شیخ بود و خطاب حضرت شیخ در اشعار کشمیری که همه اش حکم
اسرار است در اکثر حالات باوست ص حضرت بابا قیام الدین از مریدان حضرت شیخ نورالدین است بامر ایشان
در سنره گام پرگنه دیوه سر که گوشه خلوت و خوش فزا بود انزوا فرمود چشمه جاری داشت بهمت ابر ریاضت
و تقوی گماشت قوت خود از گیاه جنگل مقرر نمود و نفس کشی بسیار فرمود پوست و استخوانی بر رویش
مانده بود و درختهای خشک گرد چشمه نهال کرد در ساعت بامر الهی سبز شد در آنجا مدفون است بابا
عثمان او چپ گنائی از نجبای این شهر است گنائی در عرف آنوقت نویسنده را میگفتند از مفتی
گرفته تا پتواری همین لقب بود خدمت بابا از کبرا و اصحاب کمال بود بعد تحصیل علوم بذوق خداپرستی
در طلب مرشد افتاده چون او را در اینجا کسی بمرشد نشان نداد راه حرمین گرفت در آنجا از جناب حضرت
مرشد آفاق شیخ اسحق شطاری اوصاف مقرب باری شیخ بهاءالدین گنج بخش شنیده گفت در اول قدم
مقصود را گذاشته نشان مرشدش بتفصیل شنیده بعد ادای مناسک حج بجانب وطن دوید بملازمت
شیخ رسید و باعث اشتهار او شد و کمر خدمت و طاعت بجان بسته و از قیود وارسته همگی راه خدا
گرفت و صحبت و خدمت مشائخ آنوقت را نیز مداومت نمود مثل حضرت شیخ نورالدین و حضرت
بابا حاجی ادهم و امثال ایشان چون رحلت فرمود در مقبره سلاطین پیش روی مقبره میرزا حیدر
کاشغری آسوده خانواده بابا عثمان را حقتعالی در علم و تقوی برکت داد اکثر احفاد و ذریات ایشان را
کار با فضیلت و علم افتاد به تقریب ضبط سیاق تاریخ ذکر بعضی درین رساله بجای خود خواهد آمد ص حافظ
فتح الله خوشخوان خلف و خلیفه بحرالعرفان شیخ احمد خوشخوان در جوانی مظهر انوار سبحانی و مورد
اسرار ربانی شد کسب علوم عقلیه و نقلیه بسیار کرد و مسند اسلاف را در وقت خود زیب و زینت عجیبی داد
ارباب ارادت را مراعات بآداب طریقت میفرمود صاحب جمال و جلال بود در مذکورات معرفت و تصوف دستی تمام

ص وفاتش در [illegible] سنه ٨٦٨

ص در عهد سلطان [illegible] سنه ٨٤١ رحلت یافت ١١

داشت از سخنان اوست که مردم میگویند که فلان از خدا دور شده است این کفر محض ست
چیزی از خدا دور نیست حیدر شاه پسر سلطان زین العابدین بعد واقعه پدر تخت و تاج یافت
و یکسال و دو ماه مملکت رانی کرد و تغییر وضع پدر نمود و قوانین او را بر باد داده و باین شامت در عالم
مستی از منظر افتاده گردنش شکست از دنیا زود تر رفت در ۸۷۸ حسن شاه پسر حیدر شاه بعد
پدر بر سریر سلطنت نشست از راه تن پروری و نازنینی تن بامور خطیر سلطنت نداده بعیش و عشرت
و علم موسیقی پرداخته حکومت خود ضائع ساخت گویند که هزار و دویست قوال هندی نوکر داشت بحال رعیت و
لشکر و محافظت اطراف کمی پرداخت گویا مصداق حال اوست این شعر بلیت کر چون شه شد خراب از آب انگور
ولایت کی تواند داشت معمور * رفته رفته کار بجائی رسید که مردم بهلول پوره وغیره که خراج بپادشاه کشمیر
میدادند روگردان شدند تازی بت سپهسالار فوج عظیم بر مردم بهلول پوره رفته از آنطرف حاکم لاهور
تاتارخان مقابل شده آخر تازی بت شالکوت را تاخته تاتارخان اراده کشمیر کرده بود مغلوب خوف و
رعب شده از کاجی دار برگشت لیکن بهلول پوره وغیره بتصرف خود درآورد و در زمان حسن شاه
آتش عظیم واقع شده مسجد جامع سوخت پادشاه متوجه به تجدید تعمیر شد بآراستگی تمام بهتر از سابق
در عرض سه سال و دو ماه زامنت کرد و سلطان خانه را نقش و نگار بسیار و خطوط و کتابه دیوار بکمال زینت
بکار برد بعد اتمام مسجد باز آتش در محله علاء الدین پوره واقع شده خانقاه معلی امیر کبیر به سوخت سلطان
کمر همت بر تعمیر آن بسته و اطراف آنرا که خانهای مردم داشت خریده داخل صحن خانقاه نمود قاضی حمید الدین
پدر قاضی ابراهیم مورخ را تولیت خانقاه و بقلع خیر آن فرمود ملک احمد ایتو وزیر و از نسل چندان
سنجر رینه داز ماگریان احمد ماگری در عهد او سپه سالار بودند ملک احمد ایتو مسجد سنگینی در پایان محله
دیده مر بنا نموده و متصل آن برای خود مزار سنگینی تعمیر کرده که آنجا مدفون است و تا الآن معمور و موجود داست
در زمان سلطان حسن شاه واقعه عظیمه که در کشمیر رو داد اینست که میر شمس عراقی بتقریب سفارت از جانب
سلطان حسین میرزا والی خراسان بکشمیر آمد مکتوبی از سلطان با یک پوستین که پیش از لباس خاص سلطان
برای حسن شاه آورده و اظهار فرمائش بعض تحائف کرده چون در همان ایام واقعه وفات حسن شاه رو داده
میر شمس عراقی را قریب هشت سال مکث طویل در کشمیر اتفاق افتاد هر چند اینمرتبه سعی پیش رفت مذکورات
مذهب کرده بود صورت نگرفت خود را بظاهر در سلک مریدان شیخ السالکین خدمت بابا اسمعیل در آورد
و اغوای بابا علی نجار که از مریدان بابا اسمعیل بود و علم نداشت در ضمن کرده عقاید باطله را در نهاد جا داده
و در میان امرای کشمیر بلطائف الحیل نفاق طرفه انداخته بعد هشت سال در زمان فتح شاه بازروانه خراسان

مرتب

شد چون سلطان حسین میرزا بر خباثت و خلل باطنی او واقف گردید از نوکریش برطرف نمود و باین
جهت باز اراده کشمیر کرده چنانچه به محل خود مرقوم میشود مدت حکومت سلطان دوازده سال و پنج
روز بوده در اثنای اتمام مسجد جامع واقعه حسن شاه بمیان آمد سقف و دیوارهای دو جانب ناتمام بود ملک
ابراهیم ماگری که از سرداران آنوقت بود توفیق اتمام آن یافت در تاریخ هشتصد و نود و سه درگذشت
مخفی نماند که تا آخر عهد حسن شاه امور سلطنت سلاطین به ضبط و ربط تمام واستقلال و انتظام صورت انصرام
داشت و باوجود بی پروائی این دو پادشاه عیاش هیچ امرا قدم از جادهٔ اطاعت و انقیاد بیرون نمیگذاشت
چون واقعه حسن شاه رو داد امرا و سرداران سرکشی و انحراف را در خاطرها جا دادند و پای در وادی منافقت
و مخالفت نهادند جمعی بجانب سلطان فتح شاه مائل شدند و بعضی محمد شاه را تحریک نمودند ازینجهت رخنه
کلی در مملکت کشمیر جا گرفت و درین میان مراجعت میر شمس عراقی کرهٔ ثانیه بجانب کشمیر اتفاق افتاد
و بعضی از امرای قبیله چکان که در آنوقت رتبه نوکری و کوکلتاشی در خاندان سلاطین داشتند در ارادت
میر شمس آمدند و مذهب ورا قبول نمودند این معنی منجر به مخالفت مذهب هم شد و صورت عناد و عداوت
در میان امرا بیش از بیش راه یافت و هر کس براه خیره سری و فتنه انگیزی شتافت چون وقایع در ضمن
اوراق آینده مرقوم کلک حیرت سلک خواهد شد اولی اینست که احوال حضرات عالیه درجات که از
اواخر عهد سلطان زین العابدین تا دور فتح شاه و محمد شاه زینت بخش مسند هدایت و تقوی
بودند طراوت افزای این اوراق گردد که علت غائیه تحریر این نسخه تذکار حالات حضرات است بعد آن
حالات شاهان بین التفصیل و الاجمال مرقوم خامه عبرت نگار شود منه ذکر مه حضرت سید برخوردار که
از نجبای سادات است بکمالات صوریه و معنویه مشحون به تجلیات قرب الهی و جذبات قویه مقرون وطن
مبارکش چون خطه کشمیر را بقدوم خود مزین فرمود در محله وانده مزار که منتهای معمورهٔ شهر است سکونت
نموده مهبط فیوض الهی بود عمری بسیار یافت چون براه اصلی شتافت سلطان وقت موفق به تعمیر خانقاهی
برای خادمان او شد و در یکی از حادثات صورت انهدام گرفت بعد آن در زمان حکومت چکان باز
تعمیر یافت که تا الآن بهمان صورت و نشان موجود است و مقبرهٔ حضرت سید قریب بخانقاه است محل فیوض
و برکات و زیارتگاه اهل مناجات اولاد آنحضرت شد در محله مسطوره اقامت دارند تا الحال در بیات
و احفاد ایشان نسلاً بعد نسل در مقام فقر و خدا پرستی مستقیم اند و بعضیها رتبه عرفان داشتند
شیخ شمس الدین بغدادی صاحب حالات عالیه در زمان سلطان زین العابدین کشمیر را
به قدوم خود مزین نمود و در مقام زینه پوره که در آنوقت بنا یافته بود بجهت لطف و هوا و

[illegible] فیض باطنی وی از جناب مخدوم [illegible]

فضای دلکشا سکونت اختیار فرمود مطبخی با برکت و وسعت داشت روزی مولانا خاکی را
که خادم خاص شیخ وقت بود طیاری دیگدان فرمود که نمک بیار رود و در ساعت خود را لطی مکان
برتهنه رسانید و یک خروار نمک بر پشت بار کرده به بیر پنچال رسید شد بارش و وفور آب نتوانست
عبور کرد شیخ حاضر شد و خاکی را از آب گذرانید هنوز دیگدان ناپخته بود که نمک رسید ده یازده روزه
راه آمد و رفت را در یک ساعت طی کرده برگشت طرفه شوری در ارباب ارادت و ریاضت انداخت
حالات دکار و بار شیخ ازین قبیل بود خلق وسیع و شان منیع داشت چون ازین دار رحلت فرمود
در همان مقام زینه پور با جمعی از مریدان و معتقدانش مدفون ساختند سید جعفر رحمه از اکابر سادات
و از اصحاب مقامات عالیات از زوار ادو میداشت و نظر بر غیر حق نمیگذاشت چون رحلت نمود
در موضع راولپوره که از شهر مقدار دو میل بیرونست مضجع فرمود مقبره اش زیارتگاه خاص و عام و
محل فیض تمامست و در موضع کرند پرگنه پروه هم مکانی را منسوب آن بزرگوار میکنند لیکن بجهت عبور
جسمانی یا روحانی خواهد بود والا قبرش در راولپوره است بزار و تبرک ذکر حضرات ریشیان که در آن وقت
بودند بابا پم ریشی قدس سره مسکن اصلی او قریه جند نو بود از اطراف شهر و مضافات لار صاحب اموال
کثیره و اهل شوکت از وزرای سلطان این دیار بود سبب توبه اش آنست که روزی بشکارگاه دید که موری
دانه در دهان گرفته میرفت باین حال از اسپ فرود آمد تا شب به نظاره آن فرو رفت گفت که مور بیچاره
برای زمستان باین تگ و دو توشه بر میدارند و برای آنجهان خوشه بر نمیداریم ترک منصب کرد بر دنیا
پشت پا زده از هر چیز بر گذشت و در کار شد مصراع ع "تا نیاید پیک جذبه ترک دنیا کی شود" مدتی
در خدمت شیخ زین الدین قدس سره استقدام نمود چون قدم در سلوک محکم ساخت و بکشف احوال
پرداخت اجازت یافت که در کوهستان رنبوه در پرگنه بانگل گوشه نشین شود که آنجا دیوستان بود
بانگ نماز بلند خواند دیوان مقاومت نتوانستند نمود و منقاد شدند اکثر در ربقه اسلام در آمدند
و همانجا تا عمری بود و همانجا آسود بابا شمس الدین رحمة الله علیه وطن اصلی او پرگنه مرداست هرگاه دست
ارادت بدامن فیض مامن بابا بام الدین زد در موضع کرونرفته بعبادت الهی و ریاضت جانکاهی مشغول شد
معنی موتوا قبل ان تموتوا حاصل نموده به ریاضت بی نهایت چون از طلب بر خاستن و نشستن در خود ندید
عمر در تابوت گذرانید حتی الامکان سعی در عبادت و را انجا هم میکرد یکی از مخلصانش بتقریب مهمی از
مهام ملکی با لشکری بملک تبت رفت هر تیر و تفنگ که باو میرسید از سر زنده بابای دل زنده دفع میکرد
ناگاه خبر کشتن او باهلخانه رسید زنش پیش بابا رفته حقیقت حال بیان نمود ایشان فرمودند که زنده است

بیروه

بیام الدین

رنبوه

من دافع بلای او شدم این را به کسی اظهار نه خواهی کرد زن ناقص عقل اظهار یعنی نمود از جای قدیم
بموضع نادیگام پرگنه دیوسر انتقال فرمود چون آن مخلص قدیم آمده بابا علیه الرحمة را التماس باز آمدن کرد
قبول خاطرش نیامد در قریه مرقوم مدفن دارد زیارتگاه عوام و خواص است روزی میر ریشی مؤذن را فرمود
اذان بگو گفت هنوز وقت نرسید بعد از لحظه رجوع بباطن کرده بار دیگر تاکیدش کرد گفت حالا وقت
است که درین ساعت فرشته که بصورت مرغ سفید بر آسمانست اذان میگوید بابا علیه الرحمة را ازین
سخن تسلی خاطر شد بجال باطن او وقوف یافت شیخ پیر باز قدس سره از قریه رازوین از زمین
اچهه است درسن دوازده سالگی در خدمت سلطان المجاهدین شیخ نورالدین قدس سره راه یافت چون
بپابوس رسید فرمان یافت که در صحبت شیخ عبداللطیف شتابد شیخ شریف انوار که در جارگام
آسوده است نیز در صحبت او بود هر سه بزرگوار را حکم شد که در قریه اوترهل بمقام چوتربال مقام سازند
مدتی در آن مقام فیض انعام مشغول بحق بودند و افطار به گیاه جنگلی نمودند چون شیخ عبداللطیف قدس سره
بمقام پوشکر رفت شیخ شریف بجارگام و شیخ پیر باز بمقام چوتربال نشسته بود روزی اول سال
که خوراک ایشان بود پیش شیخ عبداللطیف آوردند سخت بود که اثر طبخ اندک داشت گفت چرا چنین
کردند شیخ بقیه گفت شیخ پیر باز ساگ خشک می آرد از آنست که اثر طبخ کمتر یابد شیخ پیر باز گفت
که از گیاه سبز تسبیح میشنوم از آن جهت نمی برم **بیت** هر گیاهی که از زمین روید + وحده لا شریک له گوید
واگر ببرم خون ازو جاری میشود روزی شیخ گفت که ببینید تا خود چه میخورد و شیخ شریف فرمود که
نمیتوانم دید که شیخ پیر باز صاحب غیرتست شیخ عبداللطیف خود باین کار مشغول شد دید که هیچ گیاهی
میخورد خشکست بعد از آن شیخ عبداللطیف هم ترک گیاه سبز نمود و او را خدمت نه فرمود و بسیار غیرت
کرد و گفت که چوتربال نشینند پس به چوتربال چند سال گذرانید بعد از چند سال این قصه بعمل آمد مشهور است
که شیخ پیر باز را دو خادم بود ریش سفید و پس از دو کلان تر روزی در امر او خلاف کردند در جنگل نشسته اند
روز دیگر می بینند که ریش هر دو بر زمین افتاده است و هیچ موی نمانده باز پشیمان شده آمدند و توبه
کردند شیخ برای ایشان یک حجره فرمود دران یک حجره دو قبر ساختند و تا که بودند مشغول بعبادت
بودند چون رفتند دران دو قبر مدفون شدند بابا رجب الدین از خلفای بابا بام الدین است
دانای اسرار بودند با سه برادر از ولایت آمده بودند دو دیگر فخرالدین و شکرالدین چندی در لباس
نوکری میگذرانیدند بصحبت و نظر بابا بام الدین دست از دنیا برداشتند و تخم طلب الهی در دل کاشتند
بابا رجب الدین در دامان کوه ناکه نارن پرگنه مارتند اختیار گوشه عزلت نمود و قوت خود از کتابت

کلام الله فرمود با دوازده تن از ریشیان درین مکان تا آخر عمر به تجرید و تفرید گذرانید و خوابگاه او
در بلندی موضع مزبور بر زیارت مرجع خاص و عام بابا حیبت است و از خلفای بابا بام الدین است بعد ادای
حقوق خدمت و ریاضت حسب الامر مرشد اهل سعادت در موضع اکهال پرگنه لار که وطن اصلیش
بود و دراز دواو ریاضت کمال سعی نمود فقه زن فاجره که تکلیف فعل نامشروع نمود و ایشان
عضو خود را بریدند مشهورست در قریه اکهال مدفونست اصحاب پاکیزه داشت بابا دریادین مدت
مدید مرید شیخ زین الدین قدس سره بود سالها در خدمت او اقدام نمود چون اجازت یافت
در تمام کشمیر بگردید چون در خدمت شیخ فخر الدین که در مقام زنگل پرگنه بهاک با کرامات شامله و
مقامات کامله نشسته بود در رسید بادی مشورت کرد که کجا نزول فرماید شیخ فخر الدین قدس سره
برخاست که او را جائے بنماید هر دو بزرگ به جنگل نهادند غاری یافتند که ماول و بوده پس شیخ دریا
دین دران غار منزل ساخت حال او چنان بود که اول روز شنبه از مقام خود برجستی و بر قله آن کوه که
غار او در آنست خود را پنهان ساختے و هیچ چیز برای خوردن همراه نمیگرفت تا شش روز او را
هیچ کس نمیدید و در روز آدینه او را در مقام خود میدیدند در همان شب شنبه افطار میکرد روزی در مقام
او قطاع الطریق افتادند و هر چه از اسباب ریشیان در انجا یافتند آنرا غارت کردند چون خواستند
که برند و متاع فقرا را قسمت کنند همه کور شدند پس افتان و خیزان بدست و پای بر پهلو غلطان در
خدمت آمدند پس همه اسباب را به خادمان او سپردند و در پای او افتادند شیخ قدس سره بخلق کریم
خود عفو فرمود و برای ایشان دعا کرد تا همه بینا شدند و ترک آن کار نمودند وقتی شیخ قدس سره
به نیت اربعین در غار در آمد وصیت کرد که در پیش او هیچکس نیاید و او را کسی نه بیند چون آن مدت معهود
تمام شد خادمان در غار در آمدند هیچ ندیدند که غیر از خرقه و کلاه از و نیافتند در خواب دیدند که می گفت
که بران غار مقبره او بکنند همچنان کردند اکنون آن مقبره زیارتگاه خاص و عام است رحمة الله علیه
بابا بالده ل از پرگنه کامراج در خدمت بابا زین الدین تائب شد بامر مرشد در مقام ترکوٹ نرحد و در
ریاضات شاقه کشید عمر در همان سمت بسر برد در موضع هندول پوره پرگنه کامراج مدفونست خلفا هم
داشت حضرت **بابا شکر الدین** مسکن اصلی در قریه آرت از زمین پرگنه ماچهامو بود چون داعیه طلب
از دل او سر زد تمام اموال در راه خدا صرف کرد و طلبگار پیر شد در خدمت شیخ زین الدین قدس سره
آمد و در کار شد از ماسوا الله بر دل داشت روی از غیر حق بشست چون از انجا بمقام ترکوٹ تشریف فرمود
در زندگی خود قبری راست کرد و روزی یکی از اهل دنیا از علتی گریخته خود را در آن قبر پنهان کرده از روز

تا بشب در کمین بود چون شیخ قدس سره از این حال خبر یافت وصیت کرد که او را در ان قبر مدفون سازید
که در آن پای دنیاداری در آمده است همچنان کردند گبری بود بر جادهٔ رهبانیت نشسته صاحب حالات عجیبه و
مقامات غریبه ده ساوی نام داشت روزی مسجد جامع کلان را که در شهرت آتش گرفته آن برهمن را از مقام خود
آب از چشمه بر کنار می باشید آتش فرو نشست او را دیدند که بر بام مسجد استاده می باشید و نه دیدند که از
کجا می آورد از مقام او تا مسجد ده فرسنگ راه بود چون در خدمت بابا شکر الدین قدس سره آمد شیخ او را
راه به پیش خود خواند او که از کمین گاه خمولت در بلبشهٔ الگشت نمای بر جسته است آخر بعد از گفتگوی بسیار صحبت
داشتند بتوفیق باری ایمان آورد و یکی از واصلان حق شد بعضی گویند که مسلمان شد ولیکن چون مراجعت
نمود زنده در غار در آمد بعد از آن هیچکس او را ندید که حضرت ریشی یکی ریشی قدس سره متقی زمانه مرید
شیخ بابا شکر الدین قدس سره بود یکی از ریشیان خود بجای فرستاد چند کس همراه گرفته در کشتی نشست
چون در تال ولر رسیدند ماهیان از آب برجسته در پای او فتادند سکان کشتی این حال بدیدند ساعتی
صبر کردند ماهیان باز خود را در آب زدند تا باز یک ماهی برجست در پای ریشی افتاد همراهان صبر کردند
آن ماهی را گرفتند بریان کرده بخوردند بعد از آن هرگز این حال ندیدند چون باز در خدمت ریشی یکی ریشی
رسیدند قدس سره لباس تقوی از همه بر کشید و گفت که ظهور مخالف بطون نباشد کسوت دنیادارانه
بپوشید آن ریشی که ماهیان در پای افتادند شیخ رویپے ریشی بود بابا لولی حاجی از ساکنان موضع
چکو پرگنهٔ آدون بود زنی خواسته بود وقت صحبت زنش خوش نکرده خلع بمیان آمد این معنی موجب
برودت دلش از دنیا شده راه کعبه گرفت دوازده سال سیاحت کرده به کشمیر آمده باشارت غیبی
مرید حضرت بابا نصر الدین شد و بقیهٔ عمر در خدمت و صحبت او گذرانید وقت رحلت در آستانه
چرار در جوار پیر بزرگوار آسود شیخ اوتر تهکور سردار زاده بود بسبب اتفاق در عالم جنون افتاد
شیخ زین الدین قدس سره یکی را به طلب او فرستاد تا پیش شیخ قدس سره رسید او را دید بهوش آمد
در کار شد تا بمقامات ولایت راه یافت چون باجل موعود در گذشت در مقام عیش مدفون شد
اول کسیکه از طائفهٔ تهکوران در کشمیر نزول فرمود ملک حسن بود که ترک دنیا کرده براه طریقت آمد صاحب
کشایش بود و هنوز از تربتش بوی ولایت بمشام اهل الله میرسد و ملک جلال تهکور که اکثر مردم
این دیار بولایت او معترف اند و از کرامات و مقامات او معتقد نیز از این قبیله است خانقاه گوجواری بنا
ساختهٔ اوست لچمه خاتون دختر ملک سیف الدین که یکی از وزرای سلطان سکندر بت شکن است مرید
میر سید محمد همدانی قدس سره در تحت یکی از والیان کشمیر آمده آخر زوجهٔ ملک جلال الدین شد و برای خانقاه مذکور

تال لار

تهاکر

جوی آب از سندلار که دریای خوش آبست آورده و باین فیض جاری گوی سعادتمندی
برده به لچمه کول اشتهار یافته آب همان جوی را برای مسجد جامع اشتراک قرار دادند شیخ لدی
کنوره و شیخ نوری ریشی و بابا لدی گنائی مریدان شیخ عبداللطیف اند قدس سره در مدت دوازده سال شیخ
لدی در خدمت او استقدام نمود درین مدت افطار او معلوم نشد که از چه نوع بود آخر دیدند که
بخاکستر گرم و شور روزه میکشاد و معلوم نشد که دیگر چه میخورد بابا لدی گنائی در ریاضت و خدمت مرشد
دقیقهٔ نامرعی نگذاشته چون وقت رحلتش رسید وصیت کرد که در مقام زنده پال مدفون نمایند بنا بر
خوف غلبه خرس که در آن جنگل گور مردم را شگافته مرده ها را برآورده میخورد و خادمان در مقام اپوشکر
دفنش نمودند صبح وقت فاتحه معلوم کردند که قبر خالیست متحیر شدند بعد سه روز خبر آمد که در مقام زنده پال
کفن بهمان مضطجع است در همانجا خادمان رفته حال را دیده از حرکت خود نادم شدند و بابا را همانجا مدفون کردند
مرجع مردم و محل فیض و فتوح ست شیخ لچم ریشی مرید شیخ عبداللطیف و خادم او بود چون قسمت طعام کردی
شبه طعام بی تحریک غیری در مجلس گردیدی از ان طعام بفقرا رسانیدی شیخ آدن ریشی مرید او بود
صاحب کشف و کرامات پرهیزگار رفت شیخ نوری ریشی مزبور شیخ عبداللطیف قدس سره قوت خود
به کشت زراعت مینمود وجه کسب از تعمیر پلها و راهها نمودی به فقرا و مساکین بذل فرمودی روزی
در مقام او شصت کس وارد شدند شیخ قدس سره دیگچه هشت سیری پر از طعام قسمت کرد همه سیر شدند دیگچه

همچنان پر از طعام بود چون ازان پرسیدند گفت بسم الله الرحمن الرحیم گفته اگر به تمام عالم برسانم سیر سد روزی
در مقام خود حاضر نبود بچند فرسنگ از خانه خود دور بود دزدان فرصت یافتند در صندوق شالی در آمدند
شیخ قدس سره از همانجا آواز داد حاضران از حال پرسیدند گفت دزدان در شالی افتادند چون بمقام رسیدند
همچنان شده بود دست بسته دزدان چیزی نیفتاد که بدان آواز رسیده بودند در قریه لولی پوره کهنه مدفون ست
حضرت بابا حنیف الدین قدس سره مرید بابا زین الدین قدس سره بود مدتی در خدمت او استقدام نمود باجازت
مرشد بر کوه داراه از کوه پانچهامون در حزید مدتی او را هیچکس ندید مستور و مخفی بود چون اهل اخلاص مردم
آنطرف باشتیاق تمام در مغاره او آمدند بصورت قوی هیکل ماری حاضر شد همه فرار نمودند بعد از چند روز
بدیدار فیض آثار او مشرف شدند سالها دران کوه مستور بود وقت حاجت گیاهی که چارپایان بخورند میخورد
پوست او چون پوست فیل درشت شده بود چون بدار البقاء رحلت فرمود در قلهٔ همان کوه مدفون شد محل فیض
و فتوح ست شیخ نوروز ریشی از مریدان خاص بابا رجب الدین جمال ظاهری بسیار داشت قصهٔ او دور و دراز
بعد واقعه بابا رجب الدین زینت مریدان او نمود و قائمقام شد صاحب کشف و ریاضت بود کارهای عجیب کرد بعد ظهور

کرامت مشهوره بتقریب ادای حاجت قرضداری سر بسجده نهاد و جان داد مردم این امر را حمل بر قطبیتش کردند
داو در بند آن هم نبود و این شیخ نوروز ریشی و رای نوروز باباست که در موضع کهاک آسوده است و متاخر بسیار است
شیخ هردی ریشی از مریدان بابا رجب الدین است و تربیت از شیخ نوروز ریشی مزبور یافته شیخ نوندی
ریشی از مریدان هردی ریشی است پنجاه و چهار سال چله کشید و از ذاکران اصطلاح زبان ندید صاحب کمال و علوحال
بود حضرت شیخ اسمعیل خلف و خلیفه حضرت حافظ فتح الله ولد شیخ احمد خوشخوانست که ذکرش درگذشت
عالم بعلوم ربانی و کاشف رموز سبحانی بود و در ورع و تقوی دستی عجب داشت در عهد خود شیخ الاسلام کشمیر
و مرجع صغیر و کبیر و نقیر و قطمیر بوده و خانقاه کلان و طبقه داشت یکی در دامن کوه ماران تربت در جائیکه الحال مقبره
ایشانست دوم متصل مسجد جامع برابر مزار اجداد و آبای ایشان هردو خانقاه آباد بود و چهارصد صوفی
اوراد خوان هر روز در خانقاه حاضر بوده روزینه از ایشان مییافتند و سوای آن مسافرین از فقرا و طالبان
علم بکثرت و هجوم آمد و رفت داشتند اکثری از ولایت ماوراءالنهر و هرات باین شهر می آمدند و نان از مطبخ
خانقاه او میخوردند برکت در مال و زراعت خصوص انگور زار از شیخ بسیار بود ظاهرا و باطنا تربیت طالبان
میفرمود و کتب بسیار با لوازم دیگر وقف خانقاه کرده و شیخ مذکور عهد از شمسی چک که مرید صادقش
بود گرفته بود که چون وزیر شغل اعانت اهل اسلام نمائی و هدم بت و بتخانه فرمائی چون بنفس مبارک ایشان
بحکومت رسید وصیت بعمل آورده در ترویج شرع مبین بسیار نمود برای شیخ خود قریب بستان محمد سعید
نورستانی که مدفن آبا و اجداد شیخ هم نزدیک همانجاست بنای خانقاه کرده و حجرهای هردو طرف
بالا و پائین معمور ساخته و بعد فوت شیخ مطابق وصیت ایشان کتبخانه و مطبخ بحال بود و بعضی دهات
داخل دیگر که داشت وقف خانقاه نموده بود تا هزار و نود سنه این خانقاه بحال بود و بعد از آن به حادثه آتش
بسوخت و چندین تن از اولیا در آن خانقاه خلوت کشیده‌اند این شمسی چک در پیش دروازه مزار حضرت شیخ
بهاءالدین که بنای آن در عهد سلطان زین العابدین بود مدفونست بیرون مزار متصل خانقاه خشتی از دو
قبر با سنگهای قبر برابر است بعضی گویند که پسران او نید با برادران محمد شاه پسر حسن شاه بتاریخ
هشتصد و نود و سه منصوب به تخت نشینی شد نظر بر صغر سن او که هفت ساله بود زمام اختیار ملک بدست سادات
بیهقی افتاد ایشان نسبت بامرای کشمیر باستعلا و افتخار تحقیر و سلوک به تحصیر میکردند ازینجهت امرای در کمین بلند
و سر بشورش برداشته در دارالاماره چهار ده کس از سادات را که کلان‌تر ایشان سید حسین بود بشهادت رسانیدند
فتنه عظیم برپا شد مزاجها مختلف گردید و مردم در فکر رخنه سلطنت افتادند و از هر گوشه قابوجویان سر
بشوخی و فتنه انگیزی نهادند ازینجهت بجنگ و شورش بعض امرا و سپاه بعد دو سال و هفت ماه محمد شاه معزول شد

تاریخ وفات لدست و میدان که حجت قبرستان اهل اسلام وقف خودنام نموده پاره مسجد در میدان مذکور تعمیر کرده

وباتفاق بعض معتمدان راه فرار اختیار نموده خودرا باطراف کوهستان رسانید فتح شاه بن ادهم خان
بن سلطان زین العابدین که در نوشهره کوهستان حاکم بود باشارهٔ مردم کارطلب باتفاق واعانت
ملک سیف الدین روز یکشنبه جلوس نمود چون تمام حکومت ولایت کشمیر دران حین تعلق باو داشت
ملک شمسی چک باتفاق ملک سرنگ رینه و ملک موسی رینه بمخالفت ملک سیف الدین کمربسته انواع
مخالفت نموده رفته رفته کار منجر بقتال شد در عین محاربه ملک سیف الدین بکار آمد ملک موسی پیاده گشت
از هجوم عوام بخاک فنا فرو رفت و ملک زخمهای کاری خورده در اندک مدت نیز ملحق عدوی شده چون هر دو
ملک راه عدم گرفتند وزارت بملک شمس چک تعلق گرفت اما احوال عالم مثل عهد ملک سیف الدین
که در عدل و احسان بیقرین بود زیب و رواج نداشت و بسبب بی پروای پادشاه منجر بمخالفت امرا خصوصاً
میر سید محمد و ملک ابراهیم ماکری و ملک کاجی چک و ملک عیدی رینه که از مقربان وارباب اقتدار بودند
شد درمیان اینجماعه و شمسی چک باغوای ملک موسی چادوری محاربات عظیم دست داد ذکر استقلال میر شمس
عراقی و انحراف مذهب درمیان مردم کشمیر بسبب اغوای او مخفی نماند که از جمله واقعات عجیبه مشکله که در زمان
فتح شاه و تسلط ملک موسی رینه در کشمیر رو داد آمدن میر شمس عراقی که پیشتر در عهد حسن شاه بتقریب سفارت
درین شهر رسیده و توطن نموده بود چنانچه گذشت چندی بظاهر در زی صوفیان و متوسلان
ولایت دستگاه شیخ اسمعیل کبروی قدس سره در زمرهٔ مروجان ملت اسلام که دران ایام شعار بی تکلفی
شایع بود داخل شده و ارادت خاص بجناب شیخ ظاهر کرده و ربط معنوی با بابا علی نجار که از مریدان
حضرت بابا اسمعیل بود بهم رسانیده و اورا اغوا نموده چون بنابر همواری وضع آراستگی ظاهرش که زبانی و
بیانی داشت و بعضی علوم غریبه میدانست شاید خدمت بابا اسمعیل بمریدان خود گفته باشد که با این مغل
نشست و برخاست مکنید بابا علی که ناوان محض بود بیشتر از همه با او نشسته بلکه بظاهر و باطن با او پیوسته
وازین غافل که بلیت ازره مرد نظاهر هموار مردمان ÷ در خاکهای نرم بود دام بیشتر ÷ باوصف
آن شمس عراقی متردد بود در نگی نگرفت و باز مراجعت بخراسان نموده بود چون سلطان حسین از
خلل باطن او معلوم کرد از نوکریش معزول فرمود باز عازم مراجعت بکشمیر شده پیش از آمدن خود کسی را
برای تحقیق احوال بکشمیر فرستاد و معلوم کرد که خدمت بابا اسمعیل بکبرسن رسیده و دامن از صحبت خلق
کشیده است بازار بابا علی گرم است خطی برای بابا علی نوشت که من ترک دنیا کرده خلافت از جناب حضرت
سید محمد نوربخش یافته بکشمیر می آیم بابا علی بکثرت و هنگامهٔ تمام باستقلال و اعتقاد تمام بهم رسانیده
در خانقاه خود نشانید مریدان خود را حوالهٔ او میکرد و اظهار نسبت سید محمد نوربخش برای فریب عام مینمود

کرامت مشهوره بتقریب ادای حاجت قرضداری سر بسجده نهاد و جان داد مردم این امر را حمل بر قطبیتش کردند
و او در بند آن هم نبود و این شیخ نوروز ریشی ورای نوروز بابا ست که در موضع کهاک آسوده است و متاخر بسیار است
شیخ هردی ریشی از مریدان بابا رجب الدین ست و تربیت از شیخ نوروز ریشی مزبور یافته شیخ نوندی
ریشی از مریدان هردی ریشی ست پنجاه و چهار سال چله کشید و انزوا گزید اصلا روی زنان ندید صاحب کمال و علو حال
بود حضرت شیخ اسمعیل خلف و خلیفه حضرت حافظ فتح الله ولد شیخ احمد خوشخوان است که ذکرش در گذشت
عالم بعلوم ربانی و کاشف رموز سبحانی بود در ورع و تقوی دستی عجب داشت در عهد خود شیخ الاسلام کشمیر
و مرجع صغیر و کبیر و نقیر و قطمیر بود دو خانقاه کلان و طبقه دار داشت یکی در دامن کوه هاری پربت در جائیکه الحال مقبره
ایشانست دوم متصل مسجد جامع برابر مزار اجداد و آبای ایشان هر دو خانقاه آباد بود و چهار صد صوفی
اوراد خوان هر روز در خانقاه حاضر بوده روزینه از ایشان مییافتند و سوای آن مسافرین از فقرا و طالبان
علم بکثرت و هجوم آمد و رفت داشتند اکثری از ولایت ماوراء النهر و هرات باین شهر می آمدند و نان از مطبخ
خانقاه او میخوردند برکت در مال و زراعت خصوص انگور زار از شیخ بسیار بود ظاهراً و باطناً تربیت طالبان
میفرمود و کتب بسیار با لوازم دیگر وقف خانقاه کرده و شیخ مذکور عهد از شمسی چک که مرید صادقش
بود گرفته بود که چون وزیر شوی اعانت اهل اسلام نمائی و هدم بتخانه فرمائی چون بنفس مبارک ایشان
بحکومت رسید وصیت بعمل آورده و ترویج شرع مبین بسیار نمود برای شیخ خود قریب بستان محمد سعید
نورستانی که مدفن آبا و اجداد شیخ هم نزدیک همانجاست بنای خانقاه کرده و حجرهای هر دو طرف
بالا و پائین معمور ساخته و بعد فوت شیخ مطابق وصیت ایشان کتب خانه و مطبخ بحال بود و بعضی دهات
و زراعت دیگر که داشت وقف خانقاه نموده بود تا هزار و نود سنه این خانقاه بحال بود و بعد از ان به حادثه آتش
بسوخت و چندین تن از اولیا دران خانقاه خلوت کشیده اند این شمسی چک در پیش دروازه مزار حضرت شیخ
بهاء الدین که بنای آن در عهد سلطان زین العابدین بود مدفون است بیرون مزار متصل خانقاه خشتی از دو
و قبر با سنگهای قبر برابر است بعضی گویند که پسران اوئید با برادران محمد شاه پسر حسن شاه بتاریخ
هشتصد و نود و سه منصوب به تخت نشینی شد نظر بر صغر سن او که هفت ساله بود زمام اختیار ملک بدست سادات
بیهقی افتاد ایشان نسبت بامرای کشمیر باستعلا و افتخار نسب خود سلوک بتحقیر میکردند ازینجهت امرای در کمین مانده
و سر بشورش بر داشته در دار الاماره چهارده کس از سادات را که کلان تر ایشان سید حسین بود بشهادت رسانیدند
فتنه عظیم بر پا شد مزاجها مختلف گردید و مردم در فکر رخنه سلطنت افتادند و از هر گوشه قابو جویان سر
بشوخی و فتنه انگیزی نهادند ازینجهت بکنگاش بعض امرا و سپاه بعد دو سال و هفت ماه محمد شاه معزول شد

و باتفاق بعض معتمدان راه فرار اختیار نمود و خود را باطراف کوهستان رسانید فتح شاه بن ادهم خان
بن سلطان زین العابدین که در نوشهرهٔ کوهستان حاکم بود باشارهٔ مردم کار طلب باتفاق و اعانت
ملک سیف الدین روز یکشنبه جلوس نمود چون تمام حکومت ولایت کشمیر دران حین تعلق باو داشت
ملک شمسی چک باتفاق ملک سرنگ رینه و ملک موسی رینه بمخالفت. ملک سیف الدین کمر بسته انواع
مخالفت نموده رفته رفته کار منجر به قتال شد در عین محاربه ملک سیف الدین بکار آمد ملک موسی پیاده گشت
از هجوم عوام بخاک فنا فرو رفت و ملک زخمهای کاری خورده در اندک مدت نیز ملحق عدوی شد چون هر دو
ملک راه عدم گرفتند وزارت بملک شمس چک تعلق گرفت اما احوال عالم مثل عهد ملک سیف الدین
که در عدل و احسان بعترین بود زیب و رواج نداشت و بسبب بی پروای پادشاه منجر بمخالفت امرا خصوصاً
میر سید محمد و ملک ابراهیم ماگری و ملک کاجی چک و ملک عیدی رینه که از مقربان و ارباب اقتدار بودند
شد در میان این جماعه و شمسی چک باغوای ملک موسی چادوری محاربات عظیم دست داد و ذکر استقلال میر شمس
عراقی و انحراف مذهب در میان مردم کشمیر بسبب اغوای او مخفی نماند که از جمله واقعات عجیبه مشکله که در زمان
فتح شاه و تسلط ملک موسی رینه در کشمیر رو داد آمدن میر شمس عراقی که پیشتر در عهد حسن شاه بتقریب سفارت
درین شهر رسیده و توطن نموده بود چنانچه گذشت چندی بظاهر در زی صوفیان و متوسلان
ولایت دستگاه شیخ اسمعیل کبروی قدس سره در زمرهٔ مروجان ملت اسلام که دران ایام شعار بیرنگی
شایع بود داخل شده و ارادت خاص بجناب شیخ ظاهر کرده و ربط معنوی با بابا علی نجار که از مریدان
حضرت بابا اسمعیل بود بهم رسانیده و او را اغوا نموده چون بنا بر همواری وضع آراستگی ظاهرش که زبانی و
بیانی داشت و بعضی علوم غریبه میدانست شاید خدمت بابا اسمعیل بمریدان خود گفته باشد که با این مغل
نشست و برخاست مکنید بابا علی که نادان محض بود و بیشتر از همه با او نشسته بلکه بظاهر و باطن با او پیوسته
و ازین غافل که بیت از ره مرو بظاهر هموار مردمان ؛ در خاکهای نرم بود دام بیشتر ؛ باوصف
آن شمس عراقی هر چند بود رنگی نگرفت و باز مراجعت بخراسان نموده بود چون سلطان حسین از
خلل باطن او معلوم کرد از نوکریش معزول فرمود باز عازم مراجعت به کشمیر شده پیش از آمدن خود کسی را
برای تحقیق احوال بکشمیر فرستاد و معلوم کرد که خدمت بابا اسمعیل بکبر سن رسیده و دامن از صحبت خلق
کشیده و استیلای بابا علی گرم است خطی برای بابا علی نوشت که من ترک دنیا کرده خلافت از جناب حضرت
سید محمد نوربخش یافته بکشمیر می آیم بابا علی به کثرت و هنگامهٔ تمام باستقبال و اعتقاد تمام بهم رسانیده
در خانقاه خود نشانید مریدان خود را حواله او میکرد و اظهار نسبت سید محمد نوربخش برای فریب عام مینمود

و این سید محمد نوربخش بچند واسطه از خلفای حضرت امیر کبیر علی ثانی است و انتساب عراقی بجناب ایشان
افترای محض است سبحانک هذا بهتان عظیم چون بازار خود را گرم کرد و با اکثر مردم مختلط و مربوط شد
رفته رفته بتدریج خفیه مذهب تشیع اجاری نمود سعی بابا علی مرجع اکثر امرای کشمیر شده خانقاه در
بدیبل دو آشیانه بنا کرده در انجا سکونت نمود خلوتها بجا آورده در ریاضات شاقه تن داد خوب
گفت هر که گفت بلبیت از ریاضت بیشکان بدوران غافل مشو ❊ سنگ میریزد فلاخن بر شکم چون
میخورد ❊ با ملازمان سلطان ربط بهم رسانید و مردم را وعدهای ظهور کرامات و خوارق خود بسیار
داد اکثر ساده دلان فریب خوردند بلبیت بوعدهای تو دل بستهام چه ساده دلم ❊ که آب خضر طمع دارم
از سراب غلط ❊ اما تا حیات محمد شاه اصلا کسی را قدرت اظهار و اشتهار نبود در پنهانی تردد امر تشیع
داشت هر جا باتفاق مخلصان بابا اسمعیل در شهر و قریه دستش میرسید سعی انحراف مذهب حتی المقدور
میکرد و خود در جزیرهٔ البساده دلان و نادان تعلیم مینمود دران اثنا ملک کاجی چک که خواهرش در نکاح محمد شاه
بود و اختیار مملکت داشت باتفاق غازی خان آمد و رفت نزد شمس عراقی آورده بلکه بمذهب او در آمده
شمس عراقی هر دو کس را تحریک نموده که خانقاه میریه کبریه که یک آشیانه است ویران باید ساخت
و دو آشیانه باید کرد غرضش این بود که بعد ویرانی باز در تعمیر آن توقف بکنند و راه ندهد با خانقاه او
که در جدیبل ساخته است مرجع شود هر دو کس مدار المهام سلطنت بودند معقول محمد شاه کردند بادشاه
به همین نیت که دو آشیانه سازد خانقاه معلی را بر هم زد باراده که مذکور شد بخیال باطل میر شمس عراقی و
کاجی چک و غازی چک که در ربقهٔ ارادت او آمده بودند چندی تعمیر خانقاه در تاخیر توقف و تراخی افتاد و اصلاً
کسی دل به تعمیر آن نداد تا آنکه خواهر کاجی چک زوجه محمد شاه که صالحه باجی نام داشت و مرید بابا اسمعیل بود بتوفیق
و تایید الهی بغیرت آمد و کهنه آلات و جهیز خود را جمع کرده و نقد نموده کمر همت بر بنای خانقاه معلی بست
و پشت مخالفان دین شکست برایج معمول آنوقت سه هزار روپیه و شصت هزار تنکه صرف تعمیر خانقاه
معلی نموده دو آشیانه نمود و بسیار بهوس و اخلاص در تزیین و ترتیب آن پرداخت بعد اتمام آن
یکهزار و دو صد کرته پتو زینه گیری که آن را در عرف آنوقت زینه جامه میگفتند به کارکنان و معماران و
نجاران و پنج هزار کله پوش پتو بمزد دران انعام داد از مردم شهر ده هزار کس را ضیافت طعام کرده و
گذاشتن فلس کنگره بام وقف نامه بمهر محمد شاه درست نمود و تولیت آنرا بنام سید محمد بن سید علی
که از سادات سینه آنوقت بود مفوض فرمود و تمن دخله کان آمنا تاریخ اتمام شد چون ملک
موسی جد ملکان چادوره از راه تقدیر بتبعیت شمس عراقی مذهب او را قبول کرده باز ارادت بیشتر گرم

شد بامیر ملک موسی دار جدّ میر سید الله بجا یافت و با جرای مذهب خود مشغول شد کتابی احوط نام در مذهب
تشیع تصنیف کرده شایع ساخت بابا علی در محله حسن آباد دکان اغوای مردم را سرگرم داشته بیشتر
باعث ترویج گردیده غلبه بهم رسانیدند همه باباهای حسن آباد و بابا پوره وغیره از اولاد بابا علی مذکورند بعد
ازان در وقت خود بابا خلیل و بابا طالب و شیخ حسن جدّ بیلی تائید نموده این مذهب بیشتر شیوع یافت و تا
به تبت رسانند بر اصل سخن رویم فتح شاه میخواست که ولایت کشمیر چون زین العابدین بیک کس مسلم باشد
ملک ابراهیم و بعضی از امیران عهد را متفق ساخته در تاریخ نه صد و شانزده ۹۱۶ سنه پلها ره برید بجنگ و جدال
پرداختند و زمین را بخون کشتگان گلگون ساختند بعد محاربات بسیار و کارزار بیشمار منصب سپهسالاری
بملک عثمان دار قرار یافت بعد دو ماه سرداران قبیله وانگران متفق شده بر ملک کاجی چک و جهانگیر بدر
گدائی ملک غالب آمدند بعض مردم آنها را کشته و ملک عثمان را حبس نمودند و فتح شاه را فرار گرفت بعد
یکماه ملک ابراهیم ماگری به جمعیت تمام فتح شاه را که بهیره پور گریخته بود آورده مجدداً بر سریر سلطنت نشاند
و خطبه و سکه بنام او مزین شد یکسال سلطنت بی استقلال داشت بعده محمد شاه باز از سلطان سکندر
لودی والی هند مدد آورده ملک نصرت زینه و ملک کاجی چک و ملک لوهر ماگری مقابل شده داد مردانگی
دادند و فتح شاه طاقت نیاورده راه کوهستان گرفته در کوهستان بدار البقا رفت و کلاه مبارک حضرت
امیر کبیر که به سلطان قطب الدین عنایت کرده بود تا آن زمان نسلاً بعد نسل سلاطین روز جلوس بر سر خود
میگذاشتند بدست فتح شاه رسیده بود آنرا وصیت کرده که در کفنش همراه کنند چون این معنی بگوش
شیخ المشایخ شیخ فتح الله خلف و خلیفه حضرت بابا اسمعیل رسید فرمود که سلطنت ازینها رفت الحق
که بعد آن اگر دو سه تن پادشاهت هم کردند اما استقلالی نداشتند تا اینکه منتقل به قبیله چکان شد چنانچه
بمحل خود مرقوم میگردد بالجمله نعش فتح شاه را بکشمیر آورده در مقبره سلاطین مدفون ساختند و سلطنت
کشمیر باتمام استقلال بی مداخلت اقران تعلق به محمد شاه گرفت اما امرای قبائل چکان که از
مرتبه رضاع و چاکری بپایه قرابت و امارت رسیده بودند فی الجمله تسلطی در امور ظاهر مینمودند در تاریخ
نه صد و بیست و شش ۹۲۶ ملک کاجی چک و سید حیدر و ملک مسعود در الجمعیت تمام باسیر کردن ملک جهانگیر که از
امرای آن عهد بود و با آنها غالب سلوکی مینمود فرستاده ملک لهر ماگری و ملک عیدی رینه در قلعه
ناکام بمخالفت پرداختند در تاریخ نه صد و بیست و هفت ملک علی و لهر ماگری و ملک ابدال در قلعه
جیره اودر با سپاه انبوه بجنگ آنها در افتادند آخر ها کشمیر را چهار حصه ساختند یک حصه بملک ابدال
که منصب حکومت تو بوده دوم برادرش ملک لوهر و سیوم بملک علی چهارم بر یکی چک شیخ علی که سردار لشکر

از قبضه سلاطین سلمین برآمد بچپان بظهور پیوست ۱۲

بود و ذکر آن می آید بارها با مردم کشمیر جنگ نموده در آخر فصل خزان بهندوستان رفت و
ملک علی نانوشهره همراهش بود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در تاریخ نهصد و سی و هشت
میرزا کامران ولد ظهیر الدین محمد بابر بادشاه که بتازگی هند را به تسخیر آورده بود ازین عالم رحلت کرد
و سکه و خطبه تعلق به نصیر الدین محمد همایون پادشاه گرفته میرزا کامران اجازت گونه از همایون پادشاه
حاصل کرده بجانب کشمیر توجه نمود در نوشهره مانده محرم بیگ و شیخ علی بیگ را با سی هزار سوار به کشمیر فرستاده
چون کشمیر در میان امرا منقسم بود کسی مقابل لشکر مخالف نشد تا آمده در قلعه جیره اودر فرودگش نمودند آواز
فتح و نصرت جانب هند رفته مردم تاریخها گفتند و خود محرم بیگ این تاریخ گفته و بکامران میرزا فرستاد
تاریخ به حکم پادشاهی کز حرمیش ✤ بفهم آسان شود تفهیم فردوس ✤ سفر کردم بسوی شهر کشمیر ✤ که از
خوبی دهد تعلیم فردوس ✤ چو کردم فتح نیم او بتاریخ ✤ خرد گفتا که فتح نیم فردوس ✤ آخر الامر امرای
کشمیر از جیره او در موضع اته واچن آمدند محرم بیگ بجمعیت تمام در اته واچن بجنگ و حرب استاده
امرای کشمیر بر کوه سلیمان برآمدند بعد از محاربه بسیار چون محرم بیگ مغلوب شد طرح صلح انداخته
آهنگ رفتن به هندوستان نمود بعد مراجعت او هنوز سپاهیان کشمیر کمر وا نکرده بودند که بناگاه
در تاریخ نهصد و سی و نه سلطان سعید خان از کاشغر آمده خود توقف در تبت نموده پسر خود اسکندر خان را
با جمعی از مقربان که سرکرده آنها میرزا حیدر برادر زاده اش بود با چهار هزار سوار در فصل خزان از راه لار
در محلات نوشهره رخت اقامت کشودند و امرای کشمیر همه در قلعه جیره او در نزول نمودند کاشغریان
در عهد فصل شتا و موسم سرما روی بجانب کامراج نهادند امرای کشمیر هر چند که تعاقب ایشان نمودند لیکن
از راه غلبه کاشغریان اهل شهر همه جلا شده روی به خواهش خیال و جزایر بجا آوردند اکثر دهاقین از
صغیر و کبیر بدست ترکان اسیر شدند فتح سرسری بجمان خود کاشغریان کردند یکی از شعرا در آنوقت این
تاریخ گفته در پیش سعید خان فرستاد تاریخ الحمد لله که ان شاه عادل ✤ سلطان سکندر خاقان
دوران ✤ بر گرد اعدا در روز هیجا ✤ قادر شد آنجم از لطف یزدان ✤ تاریخ فتحش الحق این است ✤ روز
چهارم از ماه شعبان ✤ بالجمله مردم کشمیر بعد این واقعه زمتا ز الصعوبت و خواری و شدت متاعب
و بیقراری بسر بردند چون آثار بهار روی زمین را جلوه نزهت و خرمی بخشید سپاهیان کشمیر با لشکر
ترک مقابل شدند ملک محمد علی و محمد ملک ناجی چاڈوره و ملک حسین رینه و ملک موسی وغیره هم روی
بمحاربه نهادند بعد از کارزار بسیار بر لشکر کاشغریان غالب آمدند چون اسپ میرزا حیدر بیجان شده
همه سپاهیان او روی بهزیمت نهادند علی بیگ قریب بهزار سوار جانب راست میرزا حیدر و دو هزار

از جانب چپ گرفته دلاوران خود را بتحریک و تهدید و استمالت نموده مجدداً نائرهٔ جنگ مشتعل ساخته غلبه بهم رسانیدند تا بحدیکه هزار و شش کس با چندین امرا از مردم کشمیر بقتل رسیدند باقی مردم به دیگر برآوردند با وجود اینحالت امرای کشمیر از راه جلادت و شجاعت در حربگاه مستقیم بودند و بر جنگ قائم شدند کاشغریان مغلوب کردند و تعاقب نمیگذاشتند در آخر بهار صلح بمیان آمده ترکان رو به جانب تبت از راه لار نهادند چون اکثر سال بهار به تفرقه گذشت و آبادی و زراعت نشده غلهها رو به گرانی نهاد و قحط و عسرت بمرتبهٔ رو داد که پدر از دهن پسر و مادر از دست دختر لقمه میگرفت و مردم به گرسنگی هلاک شدند ملبیت قحط تا حدیکه خلق از فرط بی قوتی چو شمع جسم خود را سوختنی بر آتش در بردی بکار ؛ در تاریخ نه صد و چهل و چهار سلطان محمد شاه قضا کرد شمس الدین شاه پسر محمد شاه بعد فوت پدر بامر خالق خیر و شر بسلطنت رسید اختیار امور مملکت بدست کاجی چک که خواهرش در عقد محمد شاه بود ماند و این کاجی چک از دلاوران نامی بود اکثر اوقات بجهت دفع متغلبان هند در کوهستان میگذرانید سرحد کاجی دار که از امکنه صعبهٔ کوهستانست بجهت اقامت او منسوب باو ست شمس الدین استقلالی نداشت زیاده بر یکسال نزیست در خمس و اربعین و تسعمایه ازین عالم در گذشت اسمعیل شاه بن محمد شاه بعد واقعه برادر به پادشاهی رسید در زمان او باهتمام کاجی چک که مرید شمس عراقی بود مذهب تشیع بیشتر رواج گرفت دختر کاجی چک در عقد اسمعیل شاه بود بدین سبب اختیار و اقتدار زیاده بر سابقه یافت و برای تعصب در امور مذهب بسیار تشدد ساخت امرای کشمیر باز باهم راه مخاصمات و منازعات پیش گرفتند دهات و پرگنه جات را مقسوم ساختند و ماگریان و چکان و چادریان و ملکان که دران عهد از ارباب اقتدار و در ملک صاحب اختیار بودند خصم یکدیگر شده منازعت میکردند و رحلهٔ علاء الدین پوره که بدستور قلعه واقعست جنگهای نمایان نمودند اسمعیل شاه چندی به بی استقلالی گذرانده نیز دیگی در گذشت ابراهیم شاه پسر اسمعیل شاه به سلطنت بر داشتند سبب آمدن میرزا حید بکشمیر مخفی نماند که ابدال ماگری و ریکی چک که بر مذهب اهلسنت و جماعة بدستور آبا و اجداد خود مستقیم بودند و اصلاً میلی به تشیع نمودند فرزندان خود را به لاهور پیش همایون پادشاه فرستاده حکایت و تسلط تابعان میر شمس عراقی و شیوع مذهب تشیع مفصل عرضه داده بلکه کتاب احوط را که میر شمس تالیف کرده بود با عقائد دیگر بجنس گذرانیده التماس اصلاح و فرستادن افواج به کشمیر نمودند چون در هندوستان هزیمت همایون پادشاه و غلبه شیر خان در همان ایام بظهور آمده بود ابدال ماگری و میرزا حیدر در هندوستان از ملازمان همایون

پادشاه بودند و همایون پادشاه حرف میرزا حیدر را که ترغیب عزیمت کشمیر کرده بود نه فهمیده راه
تهته و بهکر گرفته و از انجا بایران رفته میرزا حیدر بسعی خود از لاهور مرخص شده از راه چیره بار بکشمیر آمد
ملک کاجی چک از راه هیره پور با جمعیت خود به هندوستان رفت و ملک ابدال ماگری از دنیا درگذشت
و کاجی چک نزد شیر خان آورد و طلب کمک نمود و شیر خان او را خطاب خان خانانی داده با حسن وجه
پیش آمده لشکر خود را همراه کرد میرزا حیدر تا مراجعت او تسلط بر کشمیر یافته با مردم کشمیر طرح احسان
انداخته نوعی سلوک نمود که همه را مطیع و منقاد خود ساخت کاجی چک از راه هیره پور قصد شهر نمود
میرزا با اهل و عیال در اندرکوت بود چون خبر کاجی چک شنید باتفاق ریگی چک و ملک عیدی رینه جمعی دیگر به
حرب کاجی چک فرستاد مدتی ابواب جنگ مفتوح بود مردم طرفین که دلاوران کاری و لایق سرداری
بودند باهم می جنگیدند اما چون پنجه تقدیر بر تدبیر غالب است جلادت و شجاعت امرای کشمیر سبب فتوح
نگشت و فائده نه کرد تا آنکه او در روز جنگ کشته شد و کاجی چک شکست یافته باز رو به هند نهاد +

نازک شاه پسر فتح شاه باهتمام و حسن سعی ملک عیدی رینه بسلطنت نشست نام پادشاهی
باو بود در حقیقت میرزا حیدر تصرف و تسلط می نمود شعار اهلسنت را به تجدید درین شهر ظاهر کرد خانقاه
جدیبل را آتش کشید و استخوان های شمس عراقی را بر آورده[۵] سوخت و مقبره اش را مزبله تمام شهر ساخت
مدت ده سال حکومت رانی کرد نواحی شهر را نیک ضبط نمود تبت و اکثر کوهستان در تصرف
خود داشت و دست اعدا را بضرب شمشیر کوتاه ساخت و ترویج علم و علما و تعظیم اسلام و اهل آن خوب
بجا آورد ملک عیدی رینه و حسن رینه و ملک محمد ناجی و خواجه حاجی باندی در اطاعت او بودند
تنبیه و تخریب بسیار باهل تشیع نمود بابا دانیال ولد میر شمس عراقی را که بیم میرزا به تبت[۴۰] گریخته بود از تبت
طلبانیده کشت و تنگلی نام پیر شیعه ها را که در حدود برسپور در لباس ریشیان و زاهدان میگذرانید
و خود را مرید بابا علی میگفت بند از بند جدا کرده سرش را اول بشالی کوب کوفت و بعد آن جسدش
را بخواری سوخت و جمعی از اهل خدمات و اعیان را بشهرت رفض نیز بقتل رسانید بجهت این امور کدورتی
و وحشتی در دلهای مردم از میرزا حیدر جا گرفت و اهل تشیع بیشتر در مقام خصومت و نزاع افتادند
ملک عیدی رینه در تاریخ نه صد و پنجاه و هشت قصد مخالفت و منازعت میرزا بخاطر آورده با حسین
ماگری و خواجه حاجی تعهد و پیمان بسته اند که در نواحی کشمیر و کوهستان لشکر کشی کنند میرزا حیدر لشکر
کشی نموده بملک عیدی رینه و حسین ماگری و خواجه حاجی امر کرد که میرزا بهادر برادر زاده میرزا با جمعیت
خویش همراه دهند تا نظم و نسق کوهستان بماند درین ضمن مخالفات واقع شده ملا قاسم و ملا باقی سرداران

این هر دو قصبه در ملک سند مشهور اند

[۵] از گور

میر دانیال در مذهب شیعه در آمدند ۱۲

لشکر میرزا حیدر به تبت رفته بودند مراجعت نموده ملحق بفوج مزبور شدند کار منجر به قتال شد و کشت و
خون عجیبی بین الفریقین بمیان آمد عجب محاربه اتفاق وقوع یافت مدتی مردم میرزا حیدر دست و پا زده بودند
و خیلی کارزار نمودند و داد مردانگی دادند و بمردانگی رو بدفع خصم نهادند جمعی کثیر از طرفین بهلاک رسیدند
آخر الامر شکست بر فوج میرزا حیدر افتاد سرداران عمده تباه شدند از انجمله ملا قاسم کشته شد و ملا باقی
رو به گریز نهاده نزد مرزا آمده و ملا عبد الله که هم از معتمدان و سرداران میرزا بود هزیمت یافته نزدیک قصبه
باره موله اقامت نموده بود آخر او نیز بقتل رسید و کوکه میرزا ابضبط کشتوار رفته بود در راه شکست یافته
با هزار و پانصد کس کشته شد و چون تخم نفاق در زمین دل دوستان افتاد بسبب ظهور چنین حادثات میرزا
اهل و عیال را در اندرکوت گذاشته قصد شبخون امرای کشمیر کرده درین اثنا بخاطر میرزا تا چه رسید که در شاخ
بندی غنیم با تن تنها در آمد قصابی پرسید که نام تو چیست چون زبان کشمیر فصیح نمیدانست قصاب را یقین شد
که مغل ست تبر بر پشت داد و بر سرش کوفت بهمان زخم درجه شهادت یافت بعضی میگویند که بجهت رفع
شبهه و نفاق و مخالفت بی براق برای دیدن اعیان آفاق رفته بود در راه بحسب اتفاق چنین امری رو
داد اهل و عیال میرزا با تمام مال و متاع با جمعیت تمام رو بکاشغر نهادند و همه اهل کشمیر را اعانت نمودند
و این خبر فوت ناگهانی ایشان موجب ظفر مخالفان خصوصا اهل تشیع که آبهار البرای خبر رسانده بود بغایت
مسرور شدند در مزار سلاطین طرف غرب لب آب مدفون شد در سنه نهصد و پنجاه و هفت چنانچه ازین قطعه که
بر لوح قبرش کنده اند معلوم ست **قطعه تاریخ** شه گورگان میرزا حیدر آنکه ❊ بملک شهادت زده کوس شاهی ❊
قضای الهی چنین بود تاریخ ❊ شده بهر وصلش قضای الهی ❊ الآن مزار کلان قریب مسجد است زیارتگاه
تبرک بعضی گویند که خواجه حاجی از مرزا متوهم شده خیمه بجانبی زده بود مرزا بواسطه تسلی خاطر خواجه تنها
رفته چون زیر خیمه رسید قصاب که کور غنیم پنداشته بیک ضرب بشهادت رسانیدند و العلم عند الله غازی چک
مذکور و دولت چک پسر کاجی چک خواسته بود که بر نعش مرزا بی ادبی کنند و قبر او را مزبله سازند سید محمد پسر
ابدال ماکری که والده اش از قبیله سادات بود با جمعیت ماکریان و مردم دیگر از اهل سنت و جماعت
فوج گرفته نعش را برداشته در مزار سلاطین بعد پنج روز دفن کرد یکماه با مردم مذکور بر سر قبر مرزا نشست
و دست چکان را کوتاه ساخت و مقبره را محکم و سنگین نمود این سید محمد خواهر نازک شاه در عقد داشت
غازی چک وغیره بسبب حمایت نازک شاه چون دست بر سید محمد نیافتند در اندرکوت بجهت تاخت
خانه میرزا حیدر که وابستگانش همانجا بودند با فوج رفته زن مرزا بجنگ مردانه مستعد مانده فرزندان
احمد ماکری که از اقارب سید محمد بودند درمیان آمده صلح کردند چکان را دفع نموده قبیله مرزا را روانه

انجام پوژ

کاشغر کردند این میرزا حیدر مذکور برادرزاده سعید خان والی کاشغر و خاله‌زاده ظهیر الدین محمد بابر شاه بود
از علوم رسمی و دینی و شعر و سخن بهره وافر داشت و تاریخ رشیدی تالیف میرزا کتابیست معتمد و مشتمل بر غرائب
حالات و منافع بسیار در عهد ایشان باهل شهر رسیده چنانچه بر رود و تادان میان اسواق و کاغذگیری و اختراع
خشک کردن شالی بظروف آتش که آنرا ناره للو گویند و حمام وغیره بهم رسانیده اوست سوای این از منافع
عامه از ایشان بسیار منقولست هرچند ده سال حکمرانی در کشمیر نموده اما رفع سکه و خطبه از والی کشمیر نتوانست
نموده چونکه نازک شاه هم از اهل سنت و جماعت بود کسی مجوز تبدیل سکه و خطبه نشد بعد نازک شاه
رفته رفته کار سلاطین فترت گرفته و قبیله چکان که از نوکران آنها بودند تسلط یافته چنانچه مرقوم میشود
مناسب اینست که اول مذکور بطور عبرت دستور شوند سادات و بزرگان که درین مدت بر مسند ارشاد
بودند و قدری از ایشان معلوم راقم اند بدین تفصیل اند حضرت سید احمد مسکن شریف او بیرون
شهر متصل دیارنست حسب جذبه عالیه اندکی مستور بودند و مقبره ایشان معلوم نبود خدمت شیخ
داود بته مالو باعث ظهور قبر و شهرت ایشان در عهد خود شد حالا مرجع اتقیا و محل فیض است میگویند که
علامت قبر شریف هرگز قبول نمیکند بعضی سید محمد می‌نامند والله اعلم حضرت میر سید جمال الدین بخاری
از سادات عالیه رجات است مرید قدوة الاقطاب حاجی عبد الوهاب که به یک واسطه بجناب حضرت
مخدوم جهانیان میرسد در ولایت و سیادت شانی عظیم داشت در اواخر عهد سلاطین کشمیر را
بقدوم خود مزین فرمود و عالمی را به فیض ارشاد بهره اندوز نمود انتساب حضرت مخدوم شیخ حمزه بجناب
ایشانست میتوان گفت علت غائیه قدوم ایشان تربیت حضرت مخدوم بود و بعد انقضای حقوق ارشاد و
ارادت باز مراجعت بهند فرموده در دهلی[2] رحلت نمود مزار متبرکه اش مشهور و لبریز نور است حضرت سید نصیر
الدین خانیاری از سادات عالیشان است در زمره مستورین بود به تقریبی ظهور فرمود مقبره میر قدس
سره در محله خانیار عهدا فیوض انوار است در جوار ایشان سنگ قبری واقع شده در عوام مشهور است که
آنجا پیغمبری آسوده است که در زمان سابقه در کشمیر مبعوث شده بود و انمکان بمقام پیغمبر معروفست در کتابی
از تواریخ دیده شد که بعد قصه دور و دراز حکایتی مینویسد که یکی از سلاطین زاده‌ها براه زهد و تقوی
آمده ریاضت و عبادت بسیار کرد و برسالت مردم کشمیر مبعوث شده در کشمیر آمده بدعوت خلایق اشتغال
نمود و بعد رحلت در محله انزه مره آسود در آن کتاب نام آن پیغمبر را یوز آصف نوشت انزی مرو خانیار
متصل واقعست اکثر اصحاب کمال خصوصاً مرشد راقم و خدمت ملا عنایت الله شال میفرمودند که ازانمکان
وقت زیارت فیوض و برکات نبوت ظاهر میشود والعلم عند الله بابا فتح الله فرزند برومند حضرت

۲ ملا احمد علامه در تاریخ خودی نگارد که یوز آصف پیغمبر زاده در عهد زین العابدین از سفر آمده درینجا ماند تحقیق است که یوز آصف از [illegible]

بابا اسمٰعیل رست و تربیت یافته او ظاهراً و باطناً صاحب ریاضات و کرامات بود و امثال قدوة العرفا
مخدوم شیخ حمزه از خدمتش بهره ور بودند در آوان غلبهٔ مخالفان دین که بی تحاشا سب اصحاب سید
المرسلین ؐ میکردند بسیار تعب کشید هر سه پسر عالی گوهر را بنام حضرات خلفای ثلاثه تبدیل اسم کرده به نیت
آنکه رفض و دشنام مردم بد فرجام راجع بهمین پسر نیک نام باشد آخرها طاقت نیاورده با اهل بیت
بجانب سیالکوٹ هجرت نمود همانجا توطن فرمود آنجا مرجع شد و ملقب بشاه فتح الله حقانی گردید و نسبت
فاضلین کاملین عاملین مولانا کمال الدین و مولانا جمال الدین در سیالکوٹ با صبیه های ایشان بعمل آمد
چنانچه در محل خود مرقوم خواهد شد بالجمله شیخ در همانجا وفات یافت مستجاب الدعوات بود و پسرانش همه اصحاب
علم و تقوی و ارباب فضل و کمال صدق و صفا بودند بعضی قائل اند باینکه خدمت شیخ بالتماس یکی از
طبقهٔ چکان بازمراجعت به کشمیر فرموده بودند والعلم عند الله رهی ریشی و زونی ریشی دو برادر بودند
از قریهٔ راجور از پرگنهٔ جرات داعیهٔ خداطلبی بهم رسانیده اند و در خدمت شیخ لولی حاجی که ذکرش گذشت
آمده براه باطل مشغول شدند یکی ازین دو برادر داعیهٔ جنگل نشینی بخاطر آورد برادرش گفت تا از بالیت و شناسایی
خود بگذریم یعنی خواهش دعا را نگذاریم جنگل نشینی بی فایده است پس بامر شیخ یکی مشغول علم شد و دیگر
بکمال ورزید و کار هر دو بکمال رسید رهی ریشی در هرج و مرج کاشغریان در پی اسپ مرشد خود شیخ
لولی حاجی گریخته بود معرفت ترکی او را بشهادت رسانید سه روز لاشهٔ اش افتاده بود و سگی نگهبانی می
کرد از انجا یارانش برداشته بتجهیز و تکفین کردند زونی ریشی قائممقام او شد صاحب احوال بود شخصی را با آوردن
بمنگ فرستاده پای او در بیرهٔ پنجال لغزیده افتاده زونی ریشی بروپوشی حاضر شده دستگیریش نمود او
بجهولیت نفرین بر کسیکه او را فرستاده بود کرده مراجعت نمود یاد نفرین و دشنامش داده منکر شد
خدمت ریشی صحبتش مفصل بیان نمود مرد مذکور بعذر آمد ازین دست حکایات زونی ریشی
بسیار مذکور است چون رحلت نمود در مقبرهٔ چرار آسود شیخ ننگ ریشی صدق وار عصمت پرست سنگه
بی بی زاهده بود و بدلالت او ارادت در خدمت شیخ بابا شکر الدین ریشی حاصل نمود حالات برجسته داشت
بعد واقعهٔ سنگه بی بی مزبوره در مقام بهتو که در آنوقت آبادی نبود و حوش و سباع مسکن داشت بجای او
نشست بنیاد اسباب دنیوی را بالکل شکست چیزی موجود نگذاشت دست از همه برداشته حتی اکه
خرقهٔ خود را هم بسائلی بخشید بالای تن خود بوریائی کشید و آخر تمام عمر همانجا گذرانید سباع
و حوش الفت و انسی در خدمتش بهم رسانیده همه را مطیع و منقاد خود ساخت و شام و چاشت سفرهٔ
خوردنی برای آنها می انداخت هر کدامی بی مزاحمت یکدیگر بحصهٔ خود می پرداخت بعد تصرف وجه

شیخ نوروز که در احوال او مرقوم خواهد شد او را قایمقام کرده از عالم فانی رحلت فرموده همانجا آسوده
و این سنگه بی بی منز بوره هم از عارفات معروفه بود در ریاضت و زهادت گوی از مردان برده نزدیک
مقبرهٔ او مکانیست که مشهور بقبر موسی ست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بزرگان و اصحاب حال
از ظهور فیض و برکات آنجا نقلها دارند مولانا میر رضی الدین از فضلای وقت و نحاریر روزگار بود
و جامع علوم عقلیه و نقلیه در آخر عهد سلاطین و اوائل زمان تسلط میرزا حیدر مدرس مدرسهٔ محله قطب الدین
پوره بود در اکثر علوم تالیفات میکرد و دختر او در عقد مولانا فیروز مفتی المعروف بملا پچی گنائی بود
چون رحلت نمود تاریخ وفات او یکی از اکابر گفته تا تاریخ میر در سجده جان سپرد بحق ۹۵۶ سنه نه صد و
پنجاه و شش ۹۵۶ بر افواه دائرست که وقتیکه در مدرسه از زبان حافظ البصیر صادر شد که شیعه هم سخنی دارند
و همه علما مثل بابا داؤد خاکی و ملا شمس الدین پال و غیرهما او را تشیع کردند بمدرسهٔ ملا رضی الدین آمدند
و دیگر بمدرسهٔ حافظ بصیر رفتند و العلم عند الله میر داؤد علامه روزگار و دانشمند بی نظیر بود وطن او هرات
ست و گویند که تحصیل علوم از ولایت کرده به کشمیر آمده بود و سید صحیح النسب ست در مزار سلاطین سلطان
زین العابدین طرف یمین قبور سلاطین مدفون شده و در حیات او در وقت خود نوبت سرگرم افاده و استفاده
علمی و آراسته به تقوی و صلاح و زهد بودند و هستند مولانا کمال الدین از اولاد امجاد قاضی محمد میر علی ست
که جد تمام طبقه قاضی ست و این مولانا در جوانی به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه کرده در تبه مولویت حاصل نموده
شب و روز بافاده و افاضه اشتغال داشت در عهد خود از اصحاب کمال بود قاضی موسی شهید قرابت قریبه
به مولانا داشت بلکه برادر زاده اش بود قاضی زاده های خانیار یعنی قاضی محسنیه و قاضی مقیمیه انتساب خود را
بمولانای مذکور درست میسازند و این مولانا کمال سوای مولانا کمال الدین ست که ذکر او و ملا جمال الدین در
محل خود مرقوم میشود ان شاء الله تعالی مولانا نوری گنائی معروف بملا ملیچی نبیرهٔ مخدوم عثمان بابا
اچپ گنائی ست در اکثر علوم در عهد خود کامل بوده بعد تحصیل علوم به سلوک راه معنوی سعادتمند شده
بمقامات عالیه ترقی نموده در زهد و تقوی عجب شانی داشت و اصلا نظر بر غیر نمیگماشت و در محله قلاشپوره
مدفون گشت و هنوز از مسجد و خانقاه او روائح فیض و فتوح استشمام میتوان نمود مولوی ملا شنکرف
گنائی از احفاد حضرت بابا عثمان اچپ گنائی ست و عم ملا فیروز شهید مفتی ست و شنکر یا مرخم
شنکرف ست یا در لغت کشمیری بمعنی شاعرست چنانچه شنکار کلام موزون و بی تجنیس را گویند
و کلام موزون با تجنیس را رنگ خوانند و گنائی دانای قوم را گویند القصه ملا شنکرف گنائی از اعیان
این دیار و دانشمند با وقار بوده تحصیل علوم عقلیه و نقلیه نموده راه حرمین محترمین گرفت در آنجا با زبدهٔ

المتاخرین خاتم المحدثین شیخ ابن حجر مکی صحبت داشته وکسب فوائد نموده چنانچه اجازت نامه
مزبوره بخط شیخ ابن حجر بر پشت اسماء الرجال کتاب شمائل نبوی که تمامش بخط باباشنگرفست
نزد راقم حروف موجودست باباشنگرف از اجداد مادری راقمست گویند که متصل قبر بابانونی گنائی
در مزار قلاشپوره مدفونست رفع الله درجاته ورزقنا من برکاته مولانا البصیر المعروف به ملا بابا اعمی
مادرزاد صاحب استعداد خداداد بود چشم از ماسوی بسته بدنیا آمده از پرگنه کامراج بشهر رسیده ضبط
علوم بی پایان بدستور حفظ قرآن در صغر سن کرده باوجود عدم ابصار صوری در بصیرت قلبی همتا نداشت
در عهد خود مرجع فضلا و فقرا بود و گویند بخضر علیه السلام ملاقات کرده فیض و فتوح یافته در سنه نهصد و
چهل و شش وفات یافته در خنده بون مدفون گشت و حضرت شیخ صرفی در مرثیه او چند بیت انشا فرموده
آخرش این بیت **بیت** آن حافظ علم و ادب بوده بصیر از فضل رب ؛ تاریخ فوتش زان سبب شد
عالم تفسیر دان ؛ مزار متبرکه اش محل فیض و فتوحست هر چند بعض اکابر که در آنوقت در خدمتش تلمذ می
کردند مثل باباداود خاکی و ملا شمس الدین پال وغیرهم بنابر حرفی که در صفحه بالا مرقوم شد از صحبتش یکسو ماندند
دامن همتش از آلایش قیاسا مردم مبرا بود **قاضی ابراهیم** نبیره شرافت شریعت مرتبت قاضی حبیبست
که از بخارا وطن اصلی خود جدا شده در کشمیر سکونت اختیار نمود و فرزندان داشت و این قاضی ابراهیم فرزند قاضی
اسکندرست و اکثر قبائل قاضی شهید به اولاد قاضی ابراهیم اند فاضل متبحر بود در عهد میرزا حیدر شهید مغفور
خدمت قضا یافته چون بغفوی او میرزا حیدر با باداینال پسر میر شمس الدین عراقی را کشته کینه در دل اهل
تشیع جا کرده رفته رفته منجر بعداوت شد و درباب قاضی موسی بظهور آمد چنانچه بمحل خود مرقوم میشود **مولانا
محمد آنی** میگویند که از تلامذه و تربیت یافتگان حضرت مولانا عبد الرحمن جامیست آخرهای دور سلاطین
در کشمیر وارد شده جمعی را از کمالات خود بهره اندوز نمودند خدمت حضرت شیخ یعقوب صرفی هم آمد شدی
به صحبتش داشتند باوجود کسب علوم عقلیه و نقلیه میلی بشعر هم داشت از هر قسم ابیات موزون میکرد یک بیت
اینجا از زادهای طبعش وقت تحریر این صفحه بخاطر بوده مرقوم شد **فرد** عرق نشسته ز بندم رخ نکوی
ترا ؛ ز من مرنج که میخواهم آبروی ترا ؛ چون رحلت نمود در مزار حضرت شیخ بهاء الدین بسر دروازه
مدفون شد فرش سنگینی مرتفع با طول و عرض مناسب دارد **حضرت سید محمد کرمانی** بسیار بزرگ و
صاحب جذبه قویه بود درون قلعه طرف غربش آسوده است حالا قبر شریفش در رخنهای مردم آمده است
و مردم از زیارت محروم اند بدستور صفه مربعی داشت انتساب ایشان در طریقت معلوم راقم حروف نشد
شاه کالو سید کالو هم می گویند که از منسوبان خانواده شیخ العرفا حضرت شیخ فرید گنج شکرست صاحب حالات

نه مولانا

۴ سنه اجازت صحیح سنه ۱۱۱۶

۲ در سنه ۹۷۸ وفات یافت

عالیه بود کشمیر را بوجود مسعود خود مزین فرموده مزار فائز الانوارش بالاتر از مسجد عدالت ست جانب
بسیار رهگذری که از آنجا بآستانه حضرت سید محمد مدنی یک تیر پرتاب خواهد بود محل فیض و فتوح ست
سادات پارسا یه چند تن از اکابر ولایت کشمیر را[۲] بقدوم خود آراستند اکثری میگویند که هفت برادر
بودند از اهل سیادت بعضی قائل سیادت نیستند در کمال ورع و تقوی و زهد و صلاح ایشان همه
متفق اللفظ و المعنی اند زیر دامان کوه ماران جانب جنوب در جوار حضرت مخدوم شیخ حمزه یکجا آسوده
اند از قبور پر نور ایشان آثار فیض و جذبه و فنا ظاهر ست اسامی سامی ایشان بدین تفصیلست سید
جلال الدین سید محمد باقر سید محمد حسین سید احمد سید ابراهیم سید جعفر سید محمد ملک بلند
او با هفت برادر عالی گوهر ره وسجاده پرستی آورده داد ریاضت و عبادت داده در اندک زمانی بعز لت
ربانی فائز شدند جا بجا اختیار کرده بدین تفصیل مدفون اند ملک بلند بر قلعه کوه ناره چه که در پرگنه ر
شاوره در موضع اهچن دا فقیست مدفون و ملک جلال الدین ٹهاکور در محله گوجواره خانقاهی وسیع آباد
ساخته بعبادت خدا میبود و چون انتقال نمود در آنجا آسوده ملک آرغوش بتاریخ هفتم شوال انتقال نموده
در قریه کاهی پوره پرگنه شاوره آرمید ملک آل پال از مقربان آله و واصلان درگاه بود و چون
از ولد دنیا انتقال نمود در موضع آره موله مدفون گردید ملک گدا صاحب کمال خاص درگاه ذو الجلا ل
بود پس از رحلت در موضع سیرن مقبور گردید ملک ناصر صاحب شان عالی داشت روشن ضمیر و
صاحب تاثیر در دهم پوره پرگنه شاوره آسوده ❖

آغاز سلطنت چکان

بر متتبعان تواریخ حکام و متفحصان حالات سلاطین عظام ظاهر ست که از آوان ظهور عمارت
جنت نظیر کشمیر تا آغاز دولت شهمیر نابر تسلط راجها هر چند معموره بیشتر و آبادی داشت اما نفوس
دین و آئین را هر فرقه بخیال خود بر لوح عقیده می نگاشت و ضوابط امور ملکی هم چندانی بقاعده و معتد به
مرعی نبود چون بعد فترت هنگامه و لچو و تخریب مردم او و انقضای دور رنچو سلطنت این صوبه دلپذیر
بخاندان سلطان شمس الدین معروف به شهمیر تعلق گرفت خالق البرایا و مالک الملک تعالی اقتدار او و عقبا
باین دودمان توفیق شعار کرامت فرموده به تخصیص شرف قدوم حضرت امیر کبیر و اطاعت و انقیاد ایشان
بآنجناب بیش از بیش ابواب فتوح بر روی روزگار ایشان کشود هر چند از ابتدای دولت سلطان
شمس الدین تا عهد نازک شاه چهارده پانزده نفر ازین پادشاهان نیک اختر متکی و شان مملکت بودند

[۲] رحلت سید جلال الدین برادر بزرگ در سنه ۸۹۰ھ واقع شده میگویند که همراه میر سید محمد مدنی تشریف آورده اند جمعی از منسوبان ایشان در محله نوشهره تا الآن بر مسند نشسته اظهار نسب خود را عنجه با ایشان نمایند والعلم عند الله

۴ در عهد زین العابدین

وترویج مذهب اهلسنت و جماعت بسیار نمودند از زمان فوت سلطان فتح شاه که کلاه حضرت
امیر کبیر را در قبر خود برده روز بروز فتور و وهن و قصور بکارخانه سلطنت ایشان لاحق میشد و بتدریج
قبیله چکان که نوکران کوکهای ایشان بودند تغلب و اقتدار حاصل کردند رخنه کلی در امور سلطنت و قصور در دین
و ملت رو داد و تسلط چکان هم با وصف آن تغلب بسی و چهل سال اتفاق نیفتاد چنانچه در محل خود مرقوم
میشود و تمهید آغاز دولت و حکومت چکان به تقدیر رب المستعان مخفی نماند که چون ملک عیدی رینه
علم دولت و اقتدار برافراخت چنانچه در اوراق گذشته بقلم آمد قبیله چکانرا علی الخصوص ملک دولت
چک و غازی خان و علی خانرا که بعد از مردن ملک کاجی چک ایام پریشانی و اوقات عسرت دیده بودند مشمول
عنایات نمود بر خلاف گذشته لوازم محبت و تربیت بجا آورد چون بمرور زمان بپایه اصلی رسیدند
ایام ماضی یاد آورده از عهد و قول سابق که بملک عیدی رینه در میان بود برگشته اند و بخرابی ملک و اختلال
ملک بدگونه پرداختند لیکن دست برو نیافتند ناچار با ملک محمد ناجی که جد حیدر ملک چادوره است ساختند ملک
هم با عیدی رینه گونه مخالفتی بسبب تقلبات میرزا حیدر که بالا ذکر یافته داشته با چکان عهد از سر نو و
مرابط جدید با مواثیق قدیم مضبوط ساخته کمر عداوت بر خرابی ملک عیدی رینه محکم بستند در علاء الدین پوره
که یکطرف شهر است و قلعه کونه است پلهای شهر بریده نشستند و جماعه چکان و غیره در خانقاه میر [illegible]
بودند در بین اثنا برادر علی ملک محمد ناجی نیک و زنام سنگی از بالای خانقاه بر آن جماعه انداخته آن
سنگ خطا شده بر ستون خانقاه خورده چنانچه اثر آن در خانقاه قدیم از سوختن باقی بود ثبت است
این امر شنیع بندوقی از غیب بانوی نیک و زر رسیده افتاد و مرد ملک ناجی باتفاق چکان عیدی رینه
را زهر رسانید او آهنگ گریز براه کوهستان بهتر نمود چون براول پوره رسید از زیر درخت انگور می
گذشت که شاخ انگورش گلوگیر شده از اسپ افتاد چون حمله آورد باز قصد سواری نموده اسپ
لگد زد از جهان گذشت سزای مخالفت نفاق که در حق میرزا حیدر بکار برده بود یافت و در پهلوی پدر خویش
مدفون شد بیت در جزای فعل بنیاب ست تیغ انتقام * هر که بد کرد دست بد ببیند برای خویشتن * و غرابه
اینها در محله ده مر قریب مزار ملک احمد ایتو ست در میان دو مزار راه عام ست بعد این واقعه دور
فلکی اقتضای آن نمود که نوبت حکومت این ملک به خاندان چکان انتقال کرد نسب چکان تحقیق نیست
که در اواخر دور راجهای پیش از ظهور نور اسلام لنگر چک نام شخصی از سرحد دارد و خانه کوچ شده با اهل و عیال
به کشمیر آمد و در نسب او اختلاف زیادی بر زبان عوام مشهور است که در زمان قدیم عبوری از اطراف دارد
بر نهری که در آن سمت جاریست بجهت آب کشتی هر روز عبور داشت روزی یکی از اجنه بصورت اژدهای متشکل شده میل

بشری بآن عورت فرمود و او را مسخر تصرف خود نموده رفته رفته صحبت ایشان برار شده آن عورت از دست
آن اژدهای بی پروا حامله شده و بوقت خود پسری قوی هیکل بر خلاف نوع بنی آدم تولد یافت و این
پسر آثار رشد و قوت بهم رسانیده در وقت خود بر امثال و اقران بزور و توان تفوق و غلبه بر دیگران داشت و این
لنگر چک مشهور شد که هفت واسطه از اولاد او است و تمام ذریاتش در قوت و دلیری و زور بازو مشهور و بر السنه
آفاق مذکور اند و سوای ایشان در نسب چکان حکایات است که بنابر طول سخن بیفایده تحریر آن موقوف شد
بالجمله لنگر چک مذکور در زمان سلطان شمس الدین داخل ملازمان پادشاهی شد و تا آخر عهد سلطان
زین الدین نسلاً بعد نسل درین خاندان بملازمت و خدمتگاری اوقات گذاری میکردند چون بعد
سلطان حیدر و سلطان حسن فترتی بحال سلاطین راه یافت ایشان اقتدار و استقلال پیدا کرده
چندی علاقه رضاعی و کوکگی بخاندان سلاطین حاصل کردند آخر الامر ترقی بمرتبه امارت و حکمرانی و مشاورت
امور ملکی نمودند و در عهد نازک شاه قرابت با حفاد سلاطین پیدا کردند و دختران خود منسوب بسلاطین
ساختند و از ایشان در گذشته بنابر فتور حال سلاطین خود متمکن پایه سلطنت شدند اکثری باغوای میر
شمس و تابعانش مذهب تشیع اختیار کرده اند و جمعی بر عقیدهٔ اهلسنت و جماعت ماندند مشهور است که در
تاریخ نه صد و شصت هجری جماعه چکان که رسخی از مبادی حالات آنها مسطور شد عرصهٔ حکومت ولایت
کشمیر را خالی یافته روی از اطاعت و تبعیت خاندان سلاطین بر تافته داعیه استقلال و اقتدار که از مدت
مدید بمکنون ضمیر داشتند بر لوح ظهور بر نگاشتند چون از جانب سلاطین چنان کسی که قابل معارضه شود
نبود بی تردد و مزاحم چکان کوس حکومت نواختند و لوای دولت بکامرانی تمام بر افراختند اسمعیل شاه را که
از اولاد سلاطین بقیه بود بحسب ظاهر بر تخت نشانده بودند اما زمام اختیار مملکت بدست دولت چک بود و
اجرای امور سلطنت او می نمود از آثار انقلاب دولت و سلطنت که در اکثر ازمنه سابقه نیز بوقوع آمده است
قصهٔ غریبه است که بحسب تقدیر خالق کبیر در آن هنگام در شهر واقع شد یعنی مردم بزلزله عظیمه شدیده باستمرار مبتلا
شدند گویا زلزله قیامت برپا بود و عمارات مردم با مردم در زمین فرو رفته اقل قلیلی از راه روزنه مفری پیدا
یافته این مهلکه دائر بود و واقعات غریبه ظاهر از آنجمله میگویند که در پرگنه مراج پایان موضع بجباره
نزدیک شندی مرگ حسن پوره و حسین پوره نام دو موضع در دو طرف بهت مقابل یکدیگر بودند نیم شبی
زمین معموره هر دو ده فرو رفته بجای حسن پوره حسین پوره شد و در مکان حسین پوره حسن پوره نمودار
گشت چنانچه هنوز کیفیت تبدیل زراعت دال برین احوال است و تا الیوم در مردم آنجا این نقل شهرت
دارد بعد این واقعه انقلاب سلطنت رو داد بالجمله مالک دولت چک قوت و تیر اندازی بحدی بود که تیرش

تا بدو گروه میر سید روزی چوب درازی که چهل گز طول داشت و دو گز مدور پهنا در بود و صد کس آنرا
بر بالای خانه میکشیدند از دست آنها جدا شد بر سر ملک آمد بزودی هر چه تمامتر بیکدست چپ خود برخیز
محکم نمود و بدست راست چوب را گرفت و مردم را حکم بریسمان بستن نمود همه دیدند که دست چپش نیم گز بزمین
فرو رفته است و دیگر هر دو دستش استاده پایان هر دو زانویش میر سید بصحبت پیوسته است که در دهلی بحضور
شیر خان مکرر فیل را در کوچه مردم گرفته هر دو پای خود محکم ساخته بند ساخت هر چند که فیل زور نمود نتوانست
قدم از جای خود برداشت حالاتش ازین قبیل بود در تهور و شجاعت بعدیل چون در کمال اقتدار از قضا
زن عموی خود بعقد آورد غازی خان و حسین خان و علیخان بنی اعمام او ازین امر مکدر شدند در فکر این
بودند که انتقام از ملک بگیرند روزی بشکار تالاب ڈل رفته بود افواج را در حسن آباد گذاشت جماعه مرقوم قابو
یافته اسبابش را تصرف نموده مردمانش را که قلیلی بودند گشتند چون این خبر به ملک سید طاقت مقاومتش را
نمانده راه گریز گرفت بدست چوپانی افتاد دستگیر کرده حواله غازی خان نمود میل در چشمش کشید و محبوس
ساخت بعد این واقعه در تاریخ نهصد و شش و یک حکومت این سرزمین باستقلال تمام و اتفاق خاص و عام
بنام حبیب شاه ولد اسمعیل شاه که خواهرزاده غازی خان بود مسلم شده بود چون لیاقت این امر کما ینبغی با او
نیافتند در تاریخ نهصد و شصت و دو علیخان برادر غازی خان تاج از سر حبیب شاه برداشته بر سر برادر خود
بنهاد پادشاهی بنام غازی خان مقرر شد بعد دو صد و بیست و چند سال سلطنت از خاندان شاه شمس الدین
منتقل به چکان گردید و انقلاب ملک و ملت در ولایت کشمیر یافت غازی شاه اول پادشاهیست که از
قبیله چکان در سنه مذکور جلوس نمود در ایام دولت خود نواحی کوهستان را ضبط نموده از کشمیر برآمده دختر
کمال خان را که از سرداران عمده کوهستان بود در عقد خود در آورد هر دو تبت را مسخر ساخته از
راه پکلی دوار و گلگت عبور نموده و این همه را بچنگ خویش در آورده باز براه باره موله آمده ملک رانی و رعیت
پروری می کرد ترویج مذهب تشیع بسیار نمود که بناگاه پیش رسید که پیشتر از طرف ملک دولت چک اعمی بدرگاه
پادشاه عالم پناه همایون پادشاه رجوع نموده بود و بندگان همایون پادشاه در ایام ازمان افتاده
بخلد برین رحلت گزین شده بود میرزا ابو المعالی پسر خوانده پادشاه براه منوی شمسی بنه لشکر عظیمی
بر سر غازیخان آورده بغتة در موضع پتن رسید غازی خان بزودی هر چه تمامتر در موضع هانجویره
لشکر کشید روز دیگر از آب گذشته از یکطرف لشکر مغل از یکطرف لشکر غازیخان در پی مقاتله شدند هر چند
پاشی پاش بود لیکن همت و تهور خان از آن بیش بود در خشش همت که هر سو می تاخت سر از تن سرداری
می انداخت خواهان شجاعت کیش فدویت اندیش بیش بودند بکمال جانبازی کار زار مینمودند

هانجی ویره

بلیت هر یک بجای جامهٔ دیبا و جام می ٭ در بر فگنده جوشن و بر کف نهاده جان ٭ ازان طرف
لشکر مغل باتفاق شمسی آینه غایت سعی و تردد در دلاوری بکار برده مخالفان روی بهزیمت می آوردند
نایرهٔ جنگ از صبح تا شام اشتعال بظاهر غلبه از مغل بود نا گاه رعبی در لشکر مغل افتاده روی بکوهستان آوردند
شمسی آینه دست و پا گم کرده در اخراج مغلان سعی نمود که مبادا دستگیر شوند و بر مراجعت خود و مغلان خود
ساعی بود و کشته شدن خود را بر تقدیر سلامتی میرزا ابو المعالی و عود او بهند غنیمت میدانست درهمین کنکاش
اتفاق چنین افتاد که غازیخان غلبه بر لشکر مغل یافت قریب یکهزار و هفتصد کس مغل را معه شمسی آینه دستگیر نمود
و در حربگاه سه چهار هزار کس طرفین نیز به قتل رسیده بودند آخر الامر این مغلان اسیر را به تیغ بیدریغ گشت
بعد ازان با میر محمد برادر ملک شمسی آینه و حبیب چک جنگها کرده میر محمد بر غازی شاه غلبه آورد غازی شاه
فیل خود را پناه ساخته هر چند میر مذکور آلات ضرب و حرب بسیار بکار می برد غازی شاه آزار وجود می
داد حبیب چک از عقب بر روی فیل شده حملهای بسیار کرده لاچار اسپ را بدریا انداخت فیل غازی خان
تعاقب او نموده حمله کرده اسپ او در جهله بند شد فیل برگشت و خرطوم را رها کرد چون سلاحی نداشت بدندان
خرطوم را چنان گزید که فیل باز گریخت چون اجلش در رسیده بود اسپش مغلوب شد فیل از عقب آمد ریزه
ریزه نمود بنجاک یکسان شد غازی خان ازین رزمگاه با فتح و نصرت برگشت بعد از چندی ابنای جنس
خودش کومک از هندوستان آورده تجدید هنگامه برپا کردند غازی شاه ازین امر از جا برفته عجالةً تهیه
کرده بالشکر خود غنیم را تا هیره پوره استقبال نمود بطایفه دو نبان که برای حراست مقرر این شهر اند حکم فرمود که
هر کس سر مغل آرد یک اشرفی از من بردارد و قریب پنج شش هزار دوم روان شده با مغلان جنگ نمودند
آناً فاناً بتایید غیبی مغلان را قسمی مغلوب ساختند که دامن دامن سرهای آنها را نزد شاه می آوردند زیاده از
وعدهٔ انعام میبردند انیمرتبه نوبت بجنگ سپاهان نیامد بلیت سر بچه زامر تو سر میکشد گردنش ها بر
آستان تو اینک کشان کشان آورد ٭ آخر بواسطه قضیه که در عیدگاه واقع شده و بجهت کمال عدالت
غازی شاه که یکی از نوکران حیدر خان پسرش عنانی چند از بیگانه برداشته هنوز بدهان نرسانیده بود که
خبر بغازیشاه رسیده حکم قطع یداو فرموده حیدر خان آزار کشیده ترک ملازمت پدر کرده محمد ملک خالوی خود
را که بفضیحتش میکرد یکسان کشت و خود هم سوار شده مادرش قسم داده باز گرفت غازیشاه بصد در چنین امور
بغضب آمده پسر خود را در راه عیدگاه بدار کشید هرگاه ازان راه بعیدگاه می آمد چشم ازان می پوشید لیکن
بحکم اولاد نا اکباد ناجگرش پاره پاره شد و بر بستر مرض صعب افتاده نه سال و دو ماه حکمرانی کرد چون از
حیات خود مایوس گردید در قید برادر خود را حسین شاه نام بسریر سلطنت و دولت و مملکت بسپرد در این

عہد حضرت سید کمال کہ از سادات عمدہ صحیح النسب بود در موضع زوگرہ کہ از توابع پرگنہ
پہاکست بقضای خود یا بشربت مسموم رحلت فرمود حضرت سید حمید رینہ را کہ تہمت علاقہ خویشان
مادری پرگنہ بانگل مدفون گردید انطبقہ رینہ بودند غازیخان اورا شہید کرد در موضع ہانجورہ مدفون شد حسین شاہ بعد فوت
برادر مادری خود استقلال سلطنت کشمیر یافت خسرو عادل تاریخ جلوس است او و باحسان و رعیت پروری
مائل شد و امور سلطنت را بتدبیر و مشاورہ ملک محمد ناجی المعروف بنجی ملک کہ جد ملکان چادورہ است
مفوض و جاری می نمود اما بیکبارگی براہ ترویج مذہب تشیع شتافت و ہمہ عنان عزیمت را بجانب
تعصب و تقید مذہب برتافت و مردم شیعہ را بسیار پیش آورد اما با وجود غلبہ اہل تشیع خدمات شرعیہ
را اہلسنت و جماعت کارفرما بودند در آنوقت قاضی حبیب اللہ قاضی شہر خطیب مسجد جامع بود امر
عجیبی و واقعہ غریبی مسبوح نمود اجمال قصہ اینست کہ در زمان حسین شاہ بر قاضی حبیب اللہ بعد نماز جمعہ
بی ادبی جرأت کرد و دستار قاضی را از سرش فرو آورد مردم ازین حرکت نفرین بہ حسین شاہ کردند ظاہرا
بحکم قاضی یوسف مزبور را مردم کشتند حسین شاہ در مجمع عدالت از دو مفتی بزرگوار یکے مولانا شمس الدین
الماس دوم خدمت مولانا فیروز معروف بملا سحی ولد بابا نونی گنائی قلاشپوری کہ از اولاد حضرت بابا
عثمان گنائی بود فتوی خواست کہ ہر کہ ناحق بر قتل کسی حکم کند او را شرعا چہ میرسد ایشان خالی ذہن
نوشتہ دادند خون او بگردن حکم کنندہ است آنوقت داد ز تان یوسف مذکور ہمان نوشتہ را حجت کردہ دعوی نمودند
کہ یوسف مسطور بیرون مسجد شمشیر بازی میکرد بخطا شمشیر او بر دست قاضی رسید و دستارش بر زمین
افتاد بہمین خطا بامر قاضی و فتوای مفتیان او را ناحق کشتند بہمین دعوی حسین شاہ ہر دو مفتی
بیگناہ را بشہادت رسانید آنروز بحسب اتفاق مردم شہر بتقریب روز معہودے کہ اجتماع عامہ بود بسیر تالاب
رفتہ بودند و شہر خالی بود حسین شاہ تردد ہنگامہ عوام نداشتہ عرصہ را خالی دیدہ ہر دو بزرگوار را بشہادت
رسانید آغاز فتنہ مذہب و نزاع شیعہ و سنی منجر بہ فتنہ و فساد شد و کینہ عداوت بنیاد بہم رسانید
مرزا مقیم برعایت تشیع دختر حسین شاہ برای اکبر پادشاہ گرفتہ روانہ ہندوستان شد حسین شاہ
بجہت نفرین مردم توحش بہم رسانیدہ از افعال خود نادم گردید راہ ملکداری و احسان پیش گرفت
وسعی تدارک افعال گذشتہ داشت اعلای حال در ایام سلطنت ایام عمر را باعتقاد خود مقسوم نمودہ ہفت روز
با ہفت طائفہ صحبت میداشت جمعہ با علمای اہل اسلام شنبہ با برہمنان و پنڈتان یکشنبہ با
مشائخ و فقرا و دوشنبہ با قاضی و مفتیان سہ شنبہ بسیر و شکار چہارشنبہ با سپاہ و تیراندازان
و پنجشنبہ با مردم اہل نشاط و مردم محل و انعام ہر کدام از خزائن نقدی و جنسی معین و مقرر کردہ بود با وجود

اشتغال سلطنت گاهی فکر شعری هم میکرد و این شعر از وست بیت حمایل کرده تیغ و بسته خنجر
یار می آید ٭ ولا برخیز کاری کن که جان در کار می آید ٭ و اینهم از وست بیت آن ترک آل پوش
سوار سمند شد ٭ یاران حذر کنید که آتش بلند شد ٭ از جمله وقایعی که درین وقت روداد اینست که
شاه روزی بشکار تالاب ته نار رفته بود ملک محمد ناجی را بکاری فرستاده بود خان زمان و بهادر خان
هردو بلیاقت و شجاعت در خدمت شاه اعتباری تمام داشتند و در کمین ملک بودند آخر روز قابو یافته
بر ملک ریختند یکی از جماعه داران اتفاقاً رسیده ملک را از کشتن باز داشت همان روز به حکم شاه خان زمان و
بهادر خان مذکور را کشتند و دو خون شد تاریخ اینواقعه است دران اثنا ابراهیم خان پسر شاه بعلت آبله
بمرد و ایمعنی سبب عروض مرض شد برادر خورد علیخان نام را جای نشین خود ساخت و مملکت و حکومت
مفوض بدو گردید خود در موضع زینه پور که در طراوت و نضارت گویا دار السرور بود رفته چندی همانجا
گذران کرده جان بخدای خود سپرد در نهصد و هفتاد و هفت علیشاه در تاریخ نهصد و هفتاد و هشت بر سریر
سلطنت نشست و حسن خان برادر خودش که هنگامه برپا کرده و خود را لائق و فائق قرار داده متقلد امر حکومت
شده بود از سلطنت معزول ساخته در قلعه زینه پور محبوس داشت بعد سه ماه حسن خان وفات یافت و
علیشاه غایت سعی در عدل و احسان و رعیت پروری نمود اکثر اهل شهر را راضی داشت دران اثنا از نسل سلاطین
حاجی حیدر خان و سلیم خان پسران نازک شاه با جمعی از امرای هندوستان آمده بجنگ علیشاه استاده اند
لوهر خان و محمد خان برای دستگیر ساختن سلیم شاه وغیره مقرر شده اند محمد خان چون چالاک تر از لوهر خان
بود یکی ازین شاهان را به قید آورد علیشاه ظفر یافت برای تسخیر کشتوار سه فوج کرده برآمد چون
راجه بهادر سنگه راجه کشتوار بازی خود را سست دید خواهر خود شنکر دیو نام را برای یعقوب خان نبیره علیشاه
مقرر کرد و طرح صلح پیش انداخت سال بسال باج بر خود مقرر کرد کرت دوم باز راجه سرکشی کرده اسمعیل گنائی
و حیدر چک را فرستادند راجه بهادر سنگه از راه لاعلاجی برادر خود ناراین سنگه را پیش علیشاه فرستاد و
عفو جرائم خود درخواست فتح خاتون نام زنی که مطلوبه علیشاه بود نیز فرستاد پادشاه بعقد نکاح خود
آورد و قضیه نزاع بمبدل بموافقت شد از جمله وقائعی که بظهور آمد اینست قاضی صدر الدین و مولانا
عشقی سفیران جلال الدین اکبر پادشاه بطریق رسالت نزد علیشاه آمده دختر برادرش را بجهت
سلطان سلیم خواستگاری نمودند علیشاه برسم تواضع و نیازمندی سکه و خطبه بنام اکبر پادشاه جاری
کرد و سفیران را با دختر و هدایا و تحف سائر روانه هندوستان فرمود رسولان که در حقیقت جاسوسان
بودند اراده رسم کشمیر را دیده بعرض اکبر پادشاه رسانیدند دیگر سانحه عظیم که درین وقت روداد اینست که از قضای

رب المتعال و در وقت پختن شالی چنان برف بیوقت بارید که کسی از قدما نشان آن نداد و قحط عظیم
در ولایت کشمیر افتاد بمرتبه که گوشت آدم را حلال دانستند مرده ها را قحط زده ها بی تحاشی میخوردند بیت
قحط تا حدیکه خلق از فرط بی قوتی چو شمع ÷ جسم خود را سوختی بر آتش و بردی بکار ÷ پادشاه خزائن معموره خود
به محتاجان صرف نموده غم و غصه تمام مردم شهر بر پادشاه افزود دو سال بدین منوال گذشت بسال
سیوم در اثنای راه زیتو چک مجذوب معروف بزیتی شاه که از قبیله چکان تریگام بود و به نظر حضرت جناب مخدوم شیخ
حمزه قدس سره بجذبه افتاده و ذکرش می آید بشاه ملاقی شد پرسید که این امر تا چند میباشد گفت تا تو زنده ای
بعد از آن محصول ربیع اندکی آباد شد و سال چهارم مردم از عسرت برآمدند اگرچه شاه را فرح و شادی بسیار
رو بداد لیکن از حرف مجذوب هراسان بود در مسجد جامع به حضور علما و صلحا تائب شده آخر روزی در عیدگاه
به چوگان بازی مشغول بود در وقت کج شدن خلل بوده خود یافت زود چوگان از دست داد و گوی زندگانی
فراموش نموده بسرعت هرچه تمامتر متوجه خانه شد چون محاذی آستانه قدوة المشائخ حضرت بابا بلبل رسید
ابدال چک برادر شاه برخلاف عادت جدا شده بخانه رفت و منتظر خبر برادر ماند شاه پسر خود یوسف شاه را
بر تخت نشاند و درگذشت در سنه ۹۸۶ نهصد و هشتاد و شش این واقعه بظهور آمد یوسف شاه بن علیشاه در ست
و ثمانین و تسعمائة بر تخت نشست مائل عیش و عشرت بود اکثر اوقات را صرف بزم نشاط و انبساط
می نمود طبع موزون داشت به فارسی و کشمیری شعر میگفت این شعر از وست بیت لیلی جنازه را بر مجنون
بخود براند ÷ زور کمند جذبه معجز نمای اوست ÷ بالجمله بخبر جلوس یوسف شاه ابدال خان مغموم شد
در فکر دور و دراز افتاد ندیمانش بحرب و جنگ دلالت نمودند افواج او بر دیوانی پلها طیار شده اند ابدال
خان حرف کسی نشنید و گفت جان من و جان علیشاه یکی بود و ابدان جدا آخر من پیش از برادر بقبر
خواهم درآمد مصحوب جهانگیر یون پیغام بخدمت یوسف شاه فرستاد که اگر عهدی در میان آید
برای تجهیز برادر برسم یوسف شاه عهد نامه بدست بابا خلیل مرشد شیعه ها و سید میرک خان و محمد خان
بابدال خان رسانده و پیمان به ایمان موکد نمود که اگر ابدال خان برای تکفین و تدفین برادر خود بیاید از
جانب یوسف شاه مزاحمتی نیست ابدال خان هر سه مدار المهامی یوسف شاه را رخصت کرد و خواست
که بر طبق عهد نامه امر تدفین علیشاه را متمشی سازد و امرای او بر خلاف آن تدبیر داشتند و تخم مخالفت و
انحراف را بخوبی گماشتند یوسف شاه این کنکاش را شنیده پدر را بر تخته تابوت گذاشته در فکر
تخت و سلطنت افتاده بر سر ابدال خان سوار شد چون این خبر بابدال خان رسید او هم مستعد از خانه برآمد و در
نوهته محاربه عظیمه رو داد ناگاه بندوقی بر پهلوی ابدال خان رسید چون نیک متوجه شد طرف راست مبارک رسید

مرتبا شنیده محمد نور کول

خانزا با فوجی از متعینه او دید با وجود چنین زخم همچون فیل مست حمله بر آن فوج آورده خلل در لشکر خود انداخت
و مقابل شده نیزه بر سید مبارک خان زد چون سخت بند شده بود سید نیزه در کشید در ان اثنا ابدال خان
از اسپ بر زمین افتاده و جان داد قاضی موسی شهید آمده ابدال خانرا از رزمگاه برداشته همانروز دفن کرد
یوسف شاه از راه مصیبت و شادی خندان و گریان تربت پدر در مقبرهٔ جد خود رسانید و سکه و خطبه بنام
خود حکم فرمود لیکن توفیق سلوک و روش مملکت رانی نیافته اوقات را با زنان و قوالان بسر می برد و حیدر
چک و علیخان و نوروز چک و شمسی چک کو پاواره با یکدیگر عهد بسته و سید مبارک را موافق نمود نزدیک خانه
بابا خلیل از نوکدل گذشته باهم گرد و افتادند قریب سه صد کس از جانبین کشته شدند و اکثر اولاد نجی ملک
چادوره که به ملک محمد ناجی مشهور است درین واقعه بقتل رسیدند یوسف شاه که در زالدگر بود تاج و تخت و چتر
شاهی بدست ملک محمد ناجی بسید مبارک خان فرستاد خود بجانب هندوستان روی نهاد ملک محمد ناجی
از زخم پسران بدرد آمده بود و دق گرفته بعد از چهل روز در گذشت سید مبارک خان در تاریخ نه صد و هشتاد
و هفت لوای حکومت کشمیر برافراخت و بر تخت یوسف شاه نشست مدت حکومت او هشتماه و پانزده روز
بود چون سید مبارک خان نیز بد سلوکی و ناهمواری پیشه گرفت باشارهٔ یوسف شاه که در کوهستان که در کمین
بود شنکر چک و حیدر چک و شمسی چک کو پاواری و امثال آنها کنکاش مخالفت و منازعت سید مبارک خانرا
مستحکم نمودند و دو کس بطلب یوسف شاه فرستادند هنوز یوسف شاه نیامده که حیدر چک و لوهر چک پلهار
شهر را بریده در زالدگر اسباب حرب برپا کرده و لوهر چک را بر تخت نشانده اند سید مبارک خان از بسکه زیر دست
چکان بود و عهد و قرار مخالفت یوسف شاه هم به ناچاری و بی اختیاری آمده بود دست بحرب نانموده تخت و
تاج و چتر شاهی و پیشکش گوهر چک بدست بابا خلیل فرستاد خود بخانه بابا خلیل آمده در تاریخ نه صد و
هشتاد و هفت **لوهر شاه** که از بنی اعمام یوسف شاه بود لوای دولت برافراخت و کوس حکومت نواخت
یوسف شاه بر کشمیریان اعتماد ناکرده بجانب جلال الدین محمد اکبر پادشاه التجا آورد و چون بملازمت رسید بعنایت
و نوازش شاهانه معزز و ممتاز گردید مدت حکومت لوهر چک یکسال بود و عدل و احسان و رعیت پروری
بنوعی کرد که یاد از عدل نوشیروان میداد ارزانی غله به حدی شد که یک خروار که را او و نیم من شاهجهانی بیک
فلوس فروختند و سکنهٔ شهر مرفه الحال و فارغ البال ایام جمعیت خود بسر میبردند و لهر مندو که هنوز متعارف
این شهر است در عهد او بود یعنی نان کلانی بچند کوری میفروختند محمد بت وزیر یوسف شاه در بهلور
به یکهزار سوار و پیاده گرفته انتظار یوسف شاه می برد چون بعد از یکسال یوسف شاه برگشته بلاهور
رسید و فرزندش ملازمت نمود یوسف شاه بنا بر پریشانی احوال لاعلاج شده از تجار لاهور مبلغی قرض

له سید مبارک خان از اعیان سادات بیهقی است در عهد حکومت چکان پیشرو اقوام شد چنانچه حکومت کشمیر یافت بحضور حضرت سلطان مخدوم شیخ حمزه رحمة الله رجوع آورده توبه استغفار کرد در ۹۹۹ بقضا پیوست شهید رفت
تاریخ وصال اوست در مقبره بهار الدین گنج بخش مدفون است سید ابراهیم خان جاگیردار پدر اوست ۱۲

گرفته مقدار نه صد و شتصد سوار و پیاده سرانجام کرده متوجه کشمیر شد و احکام بنام مردم پرگنه جات کشمیر نوشته که کمک بادشاه چندین هزار سوار و پیاده گرفته آمده ام هرکه باطاعت و انقیاد پیش نیاید سزا میرسد مردم پرگنه جات نوشته او را بخاطر راه نداده و پروائے نکرده راه بهار امسدود ساخته منتظر بودند یوسف شاه از راه بهلول پور به جمعیت تمام نزد وزیر رسید از انجا روانه بکشمیر شده یوسف وار از جانب لوهر شاه دو سه هزار سوار و پیاده در نوشهره حاضر بود به آوازه یوسف شاه در هراس افتاده مقابل ناشده بکشمیر آمد و نامردی بکار برده و سبب هزیمت لوهر شاه شد چون راجه بهادر راجه راجور دید که یوسف وار ناکرده کار روی بکشمیر گذاشت آمده اطاعت یوسف شاه نمود و با مردم خود هراول فوج یوسف شاه شده مورد عنایات شاهانه گردید چون یوسف شاه بهیره پور رسید یوسف شاه نازک مکور زمیندار را با جمعی از راه سدو فرستاد از انجا یوسف خان ملحق به لشکر یوسف شاه شده این امر سبب سستی لوهر شاه گردید از راه چیره هار پل سوپور را خراب ساخته به کامراج رسید حیدر چک که در بهیره پور بود و بشهر آمده با لوهر شاه یکی شده ده دوازده هزار سوار و قریب بیست و پنجهزار پیاده بسو پور روانه ساختند یوسف شاه خود مقابل شدن مصلحت ندانستند در فکر فرار به هند یا پکلی یا به پونچ بود درین ضمن باباخلیل پیر شیعه پیغام به یوسف شاه از گوهر شاه آورد که خود را برباد ندهد که رائگان کشته خواهد شد طرفی بیرون سوپور اختیار کند در جاگیر خود بگیرد و دست از پادشاهی کوتاه سازد یوسف شاه حرف باباخلیل قبول نکرده بامید کَمۡ مِّنۡ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذۡنِ ٱللَّهِ شباشب از گهات دلنو گذشتند دو سه هزار کس گوهر شاه که بر سر بهت بودند همه دست و پای گم کردند چون تمام سپاهان یوسف شاه از آب گذشته بودند ابدال سیه از دلاوران گوهر شاه بود مقابل شده از آنطرف ملک حسن رو برو شده به روی یکدیگر زخمهای کاری رسانیده آخر هزیمت نصیب ابدال خان شده گوهر شاه شکست یافته گریخت یوسف شاه کرت دوم طبل شاهی نواخته متوجه سرینگر که پای تخت بود شده چون بموضع هاره ترت رسید گوهر شاه از هر سوے پرسان راه او بود تا بموضع برتهنه رسید افواج افواج مردم شهر و گروه گروه سکنه سرینگر از صغیر و کبیر و پیر و برنا بخوشی و خرمی باستقلال می آیند ملا محمد امین مستغنی قبل ازین فال از کتاب حافظ غیب اللسان کشاده بود این بیت آمد **نظم** یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور[۴۹] انواع انعام و اصناف اکرام درخور حال هر کس مبذول داشت و از مخالفان هر کرا دستگیر و اسیر آوردند از خون او درگذشته خلاص می نمود محمد بت بعرض رسانید که لوهر شاه در خانه قاضی موسی خزیده است یوسف شاه رعایت شریعت کرده خواجه ملک خواجه سرا از برای تجسس فرستاد هر چند تفحص نمود مدعا نیافت بر حجره پیش آمده معلوم شد که

گهاٹ دلنه

هاره ترت

۴۹ کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

کسی بغیر از مادر قاضی خبر نداشت نشان بحجره تنگ و تاریک داده از انجا بر کشیدند و بحکم شاه چشمانش را میل
کشیدند بلیت قوة الظهر پشت او شکست * قرة العین کرد چشمش کور فاعتبروا یا اولی الابصار الغرض
بوهر شاه را از هر جا که می یافتند دستگیر نموده می آوردند بعضی را به میل کشیدن حکم میشد بعضی را اخراج حیدر چک
چندی در تبت و چندی در کشتوار گاهی مردم لشکر را قزاقانه دست برد کرده میرفت آخر عاجز آمده برجوع به راجه
مان سنگه حاکم لاهور آورده بنبر و نوشهره بجاگیرش مقرر نمود و انجامی بود یوسف شاه بر خلاف گذشته چندی
یقوالان و مطربان نمیپرداخت تا آنکه از طرف جلال الدین محمد اکبر پادشاه میرزا طاهر با جمعی از مردم پادشاهی بطریق
ایلچی گری آمده فرمانی بنام یوسف شاه آورد مضمون فرمان اینکه از ان باز یکه رفته در شهر خود آسوده
احوال خویش بعرض نرسانیدی و خود هم نیامدی اکنون بر خلاف گذشته روی اطاعت باین جانب بیار و الا
تو دانی ازین سبب هراسی عظیم بیوسف شاه و وی او مردم مدبر دانسته اند که اکبر شاه قصد تسخیر اینولایت دارد
یوسف شاه بیدل شده قصد فرستادن میرزا حیدر پسر کهتر خود با پیشکش سنگین نمود هر چند وزرا و امرا مانع این
چیزها آمده بودند قبول خاطر نیفتاد چون تحائف کشمیر از نظر جلال الدین محمد اکبر پادشاه گذشته بیشتر شائق
اینولایت گردید و بعد یکسال پسرش را باز فرستاد عذر قبول نیفتاده حکم آستان بوسی صادر شد ازین
خبر وحشت اثر بیش از بیش دست و پا گم کرده وسواس و تشویش بخاطر راه یافت باز در مقام عذر آمده بر
پیشکش سابق چند چیز افزوده پسر کلان خود یعقوب شاه را بحضور فرستاد ازین ممر مردم شهر بسیار
غمگین شدند مردم سابق خبر داده بودند که وقت چکان کشمیر از دست میرود یعقوب شاه دو سه سال در
پای تخت اکبر پادشاه بود کسی اقبال ننمود روزی جلال الدین اکبر شاه بخاصان خود به حضور یعقوب شاه
گفت که یوسف خان از درگاه ما سرافراز شده بعشرت میگذراند فرمان ما مکرر رفته اول پسر کهتر مرتبه دوم
فرزند اکبر خود فرستاد خود از خانه عیش و عشرت پای بیرون نه کشید و اراده قدم بوسی ننمود حکیم علی را حکم
شد که تا رسیدن لشکر اینجانب به لاهور یوسف خان را از کشمیر آورده باستان بوسی مشرف سازد عذر و
حیله مسلم ندارد چون این خبر یعقوب خان بلا واسطه شنید به پدر خود نوشت یوسف شاه با وزرا مشوره
نمود از راه بیدلی گفت که اگر لشکر اکبر شاه بیاید آب و علف هم درین شهر نه خواهد ماند بهتر اینست که من
میروم ازین تقریر اهالی و موالی صغیر و کبیر برنا و پیر آمده بیوسف شاه ظاهر نمودند که از هنگامه حادثه
زولجو تا الیوم هنوز آبادی شهر بخوبی نشده اکنون اگر پادشاه از شهر بر آیند ستمگران بیگانه درین
ملک در می آمد باز روی بویرانی می آرد تا قیام قیامت بحال نخواهد آمد یوسف شاه بظاهر دلاسا نموده
اما بباطن میل رفتن داشت درین اثنا خبر رسید که پادشاه هند از لاهور بکابل متوجه شد یعقوب وی گردان

کاچی دار گذرانیده

شده بکشمیر آمد بزودی هرچه تمامتر خود را از کوه کاجداری گذرانید و از بیم حیدر چک بهمبر و نوشهره در
تصرف او بود براه دیگر براجور رسید و حکیم علی در نوشهره خوفناک شد حیدر چک دلاسا نموده بکشمیر
راهی ساخت یعقوب شاه پیش از حکیم بسرینگر رسیده پدرش میخواست که بحبس نماید که چرا باین حرکت که
موجب شورش مزاج اکبر پادشاه شد ارتکاب نمود شفیعان مانع آمده اند بار سلام وی نگرفت تا حکیم
رسید حکیم را به خانپور استقبال نموده به تعظیم تمام بحویلی سید علی جای داده تا دو ماه انواع اعزاز و تکریم بجا آورد
گفت که همراه شما یعقوب خان را دست بسته میدهیم حکیم از اصل کار واقف شده عرضداشت نمود یوسف خان با پسر میان
خلافی دارد آوردن او ممکن نیست پادشاه بمضمون عرضداشت واقف شده بهگوان داس راجه را با پنجاه هزار سوار و
پیاده از اتک براه باره موله فرستاد این خبر بسمع یوسف شاه رسانیده اند حکیم را رخصت کرده متوجه علاج
شد و قصد پای بوسی نمود مردم کشمیر علما و فضلا خاص و عام آمده باز التجا نمودند و بعرض یوسف شاه رسانیدند
که بمغل راه ندهیم تا همه ما را کشته برند از خرابی زد و خورد بتوجه جد و پدر شما خلاصی یافتیم و روی آبادی دیدیم اکنون
باز ویران ساختن از انصاف دور است صلاح کار اینست که در کوهستان رخنه استقامت کرده عنان
لشکر مغل خواهیم گردانید درین اثنا خبر رسید که در بشیره در رنگ لشکر مغل رسید از جهن کهادره گذشت یوسف شاه

وچهنه

به بهانه شکار رفته در باره موله نشست و لشکر خود را سه طائفه قرار داد یوسف خان و شمسی چک کوپه واره و
حسن ملک چادوره هراول و علم شیر خان ماگری وغیرهم در چنداول شده یعقوب شاه با امرا و سرداران دیگر از یک جانب
متوجه گردیده روی به محاربه مغل نهادند جنگها شد که رستم داستان رشک از آن میبرد و اگر گیو و پشن هم حاضر
می بود از آن دار و گیر از حیرت و غیرت خون میخورد **مثنوی** چنان خون روان شد ز دشت نبرد
که چون سیل بر رفته زجا پای مرد ؛ چکاچاک شمشیر برنده فرق ؛ زمین را بدریای خون کرده غرق ؛

سیل

سنان آتش کین برافروخته ؛ پر مرغ را در هوا سوخته ؛ با وجود ایام سرما و گرانی غله نوعی پای
جلادت مستحکم کردند که لشکر مغلیه و راجپوتیه با وجود آن کثرت عبرت گرفتند و گیرانی در لشکر مغل و کشمیر بجای
رسید که مثل آن در کشمیر کم یاد داده باشد میگویند که یک سیر برنج بده روپیه رسید و شکم اسپان
و شتران پاره کرده آب میخوردند مولانا احمد در آن واقعه حسب حال گفته است **نظم** گر نظر بر هلال میکردند ؛
لب نانی خیال میکردند ؛ گردن خود دراز میکردند ؛ دهن آنرا باز میکردند ؛ باز خبر باکبر شاه رسید قاصد
بیوسف شاه که در ضمن نامه و پیغام داشت فرستاد اتفاقاً این هر دو ایلچی معه نامه بدست یعقوب شاه افتاد
میخواست حکم بقتل فرماید از قاعده دور دید بخدمت پدر فرستاد ازین سبب مردم را بیدلی و ناامیدی
رو داده یوسف شاه به فکر تباه با وجود آنکه پانزده هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده و هفت هزار بندوقچی

طیار نموده بود دل تنگ شده لاعلاج ملحق به لشکر مغل گردید بعد ظهور این سانحه یعقوب شاه باتفاق بابا طالب
اصفهانی که پیر بابا یعقوب شاه مردی مدبر بود از جا نرفته بر صف قتال قائم مانده نوعی قافیه لشکر مغل تنگ
کرد که از جان به تنگ آمدند نمکهای فیل و اسپ پاره نموده جای شستن خود میکردند و بجای غله گوشت اسپ و
شتر میخوردند راجه مذکور لاعلاج شده طرح صلح با یعقوب شاه انداخته روی بگر بر نهاده وطن باز گشت نواخت
وچون به پکلی رسید یوسف شاه را محبوس ساخته در پیشگاه خلافت اکبر بادشاه رسانید در تاریخ نهصد و نود و چهار
یعقوب شاه با فتح و نصرت تصرف استقرار پای تخت کشمیر یافت و تاج حکومت بر سر نهاد و سکه و خطبه بنام خود
جاری ساخت تا مدت یکسال و ششماه حکومت کرد لیکن اوضاع پسندیده و اخلاق حمیده نداشت و پیش او حرف
کسی اثر نبود از انسکه خدمت شریعت مرتبت کمالات منزلت قاضی موسی شهید ابدال خان را بطور خود
دفن کرد و از یوسف نیز رسیده بود ثانیاً لوهر شاه را در خانه ایشان یافتند و حالانکه قاضی خبری نداشت
بقصد انتقام با قاضی بحث مذهب در میان آورده خلاف رای ارکان دولت خود نمود با وجود آنکه مذهب اهل
تشیع تقیه است از راه غرور و علانیةً با قاضی بی ادبی نمود مخلصان قاضی هر همه خصوصاً شمسی چک کوپه واری
و ملک حسین چادره و علم شیر خان ماکری و علی دار و غیرهم سرداران که بر سر چشمه اچهه ول با یعقوب شاه رفته بودند
از انجا راه کوهستان گرفته در هیره پور نزول فرمودند و بر یعقوب شاه ملامت نمودند که همچون اکبر شاهی را
به غضب آورده مردم شهر را ناراضی داشت اکنون حرف مذهب با قاضی شهر در میان می آرد معهذا قاضی نرم و گرم
سر سخن بسته میداشت او یعقوب شاه برخلاف آن پیش می آمد جماعه مذکور قصد هندوستان کرده بودند و ملک
حسین مانع رفتن هند آمده مقرر کردند که نه و در رفته سرینگر خواهیم گرفت و تا یعقوب شاه برسد تخت بدست
خواهیم آورد یعقوب شاه در موضع نون پاک بود که این خبر وحشت اثر بشنود و محمد بٹ را از حبس خانه برآورده
مشوره پرسید گفت لشکر نه ورد شهر نمیرسد که سرینگر را بگیرند شاه خود را بزودی تمام بسرینگر رسانید در نوهته
که جای سکونتش بود فرود کش نموده شمسی چک وغیره جانب غر آمده بودند پلها را ویران ساخته مستعد
جنگ استادند تا هفت شبانروز مقابله و مقاتله بود آخر بابا خلیل و شیخ حسن جڈیلی که هر دو از
پیران یعقوب شاه بودند در میان آمده طرح صلح انداختند و قرار دادند که از سوپور تا کامراج تعلق به شمسی
چک وغیره باشد و باقی یعقوب شاه مسلم دارند برین قرار از سرینگر برآمده بسوی سوپور رفتند و مردم این دو
شیخ اهل تشیع را که هر مرتبه باعث نفاق و فتنه می شدند میخواستند که بکشند ملک حسین چادره مانع آمده
کسان خود را همراه داده هر دو را از شهر فرستاد چون هر دو پیر سر گذشت خود بشاه نوجوان بیان کردند
یعقوب شاه بغضب لشکر انبوه تعین نموده شمس چک وغیره از راه طمع سرینگر باز بشهر آمده زیر دست شده اند بانه

یعقوب شاه با قاضی حرف مذهب در میان آورده علانیةً ترویج تشیع نمود و ملا عینی را متصدی این
کار قرار داده و بخطاب تبراخوانی رسوای ازل و ابد ساخته تکلیف نمود که فقرهٔ علی ولی الله را داخل اذان
سازند هر چند در صدق این قول کسی را اختلاف نیست و جناب مرتضوی شاه ولایت اند چون اهل تشیع
این عبارت را بهانه ترویج مذهب خود و دلیر بهایی ناشروع کرده اند و مکتفی بر همین قدر نیستند و رفته
رفته منجر به جراحتهای دیگر می شود و راه جرأت آنها مفتوح میگردد قاضی اصلاً از صلابت شان نترسید و
راضی بر خلاف سنت نه گردید یعقوب بدبخت با وجود منع امرا و فضلا قاضی را بر تخت شهادت نشاندند و بسعادت
و نیکنامی دینی و دنیوی رسانند میگویند که لاشهٔ مبارک حضرت قاضی را بر دم فیل بسته در شهر میگردانیدند
چون بدر خانهٔ ایشان رسید والدهٔ ایشان برآمده معجر خود را بطریق نثار بر گرد لاشه گردانید شکر الهی
بجا آورد که در راه حق شهید شد همان روز که واقعه خدمت قاضی شهید رو داد چنان رعد و برق پیدا شد
که اکثر مردم از ترس آن بیجان شده اند خصوصاً علی دار وزیر پادشاه مع سه چهار کس مرد و زن در خانهٔ
یعقوب شاه از آتش برق سوختند خدمت قاضی موسی از اولاد قاضی میر علی ست و بفنون کمالات
علمی و عملی آراسته ابّاً عنجد از عهد قاضی ابراهیم قضای کشمیر تعلق بخاندان داشت و در احفاد ایشان هم برو در گاه
برکات علمی و مالی و عرضی باقی گذاشت بالجمله بعد شهادت قاضی مردم شهر از یعقوب شاه متنفر شدند و دلهای
خلائق ازو برگشت و بزرگان اکثری ازین شهر حرکت کردند حضرت بابا داؤد خاکی بقصد زیارت پیران
خود به ملتان رفت و حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی با جمعی دیگر از اکابر و رسا و فقرا محرک اکبر
پادشاه شدند و بشارت تصرف و تسخیر کشمیر با دلیای دولت پادشاه دادند و عهد و قرار بمیان آوردند
از جملهٔ مواثیق و عهود که بزرگان مقرر نمودند این امور هم بود که در مقدمهٔ مذهب غلهٔ انحرافی از جانب
حکام نباید و داه و غلام از مردم کشمیر معمول نباشد و مردم کشمیر را از تکالیف مرفه دارند و در امور ملکی قوت
و اقتدار هم بآنها ندهند و غیر ذلک عهود بسیاری بمیان آوردند بعد تقریر این پیمان بندگان اکبر
پادشاه به جزم عزم متوجه به تسخیر کشمیر شدند کسانرا تعین نمود چنانچه در اوراق آینده مشروح میشود
و این ملا عینی مذکور از فضلا و شعرای عهد بود چون بی صرفه گوی مذهب اهل التشیع ست نسبت
بعارف نامی حضرت مولانا عبدالرحمن جامی نیز بی ادبی کرده بلیت حریفان باده ها خوردند و رفتند ❊
تهی خمخانه ها کردند و رفتند ❊ جواب ملا عینی بلیت هنوز آن ابر رحمت در فشانست ❊ می میخانه
با مهر و نشان ست ❊ درین دیر مسدس خم تهی نیست ❊ تهی گفتن بغیر از ابلهی نیست ❊ حالانکه این
ابله بدبخت که مقتضای لب و دهن خود مخاطب بتبراخوانی شده است نمیداند که مراد حضرت مولانا اقتضای

مجلس پر فیض انبیا و ائمه اهلبیت و صحابه کرام است که ظهور مثل آن درین زمان صورت ندارد اگر بنظر انصاف دیده
شود در هر طائفه چه از اهل عرفان و اهل علم و سخن دانان تفاوت در فیضان شده است لاحقین البته مثل سابقین نیستند
بلکه سخن در دریافت این تبرای هم هست که چون گفته است ع می و میخانه باهر نشانست ؛ گویا معتقد اینست که
سابقین هم مثل لاحقین از فیض محروم مانده اند **قسم سیوم در ذکر واقعات کشمیر از ابتدای تسخیر سلاطین**
چغتائیه تیموریه مخفی نماند که درین هرج و مرج و خوف و رجا از جانب اکبر پادشاه محمد قاسم خان میر بحر با مقدار
سی هزار سوار از راه راجور پیدا شده از امرای کشمیر با حیدر چک ولد یوسف چک و جمعی دیگر از بزرگان و مشایخ
خصوصاً جناب جامع الکمالات مظهر آیات بینات قدوة الواصلین حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی قدس سره
ولد خواجه حسن گنائی که از حرمین محترمین مراجعت فرموده بودند رهبر شده تا رسیدن منزل یعقوب را خبر نشد
بعد از استماع آن با لشکر بیکران متوجه هیره‌پور شده در راه از غایت تعصب مردم سپاه کشمیر پشت پا زده
روی به قاسم خان نهادند چون یعقوب بازی خویش برگشته دید فرار بکشتوار مصلحت دانسته چون به پرگنه
برنگ رسید غیر از معدودی چند بنام سپاه که فی الحقیقت حکم کاه داشتند با او نماندند روز دیگر لشکر هندوستان
به بیرم کله رسید و از انجا خان مذکور حضرت شیخ صرفی و رجی تواجی را که از کارکنان عمده بود همراه لشکر داده
که پیش رفته سری نگر را بگیرند و براه حسن خان و شنگی چراره بود و شمسی گنائی از راه حماقت باتفاق بهادر خان
موی الیه را ابند کرده بخیال آنکه لشکر مغل باین خبر برگشته برود در هیره‌پور نشسته حسین شاه ولد زینه شاه
بر تخت نشانیدند و از غنیم غافل ماندند و رجی تواجی خوشوقت شده باز راه هیره‌پور گرفته منزل اول در موضع
یادرمانده روز دیگر بهیره‌پور رسید چون حسین خان را پادشاه ساخته بودند از دوستان و بهشیت کار بنظر نیامده
بعد ازان شمسی چک را به پادشاهی بر داشتند و این خبر بشهر رسید ظفر خان پسر کلان شمسی چک که از سنیان
متعصب و صاحب داعیه ملکی بود بنا بر تعصب دین و دولت محله جدی بل را آتش کشید خانقاه جدی بل را که
ساخته دولت چک بود و هیزم سوخت مدفن شمس عراقی را مزبله ساخته شیعه ها را بسیار رنجانید درین اثنا
خبر مردم مغل که قریب بهیره‌پور رسیده اند رسید یعقوب خان که بکشتوار رفته بود در آنجا رفته بود و در انجا
اقبالی نیافته باز مراجعت نمودند در پرگنه برنگ جمعیت کرده باتفاق بابا آنکه یعقوب شاه متوجه بآنسمت شده
آغاز محاربه نمودند آخر عساکر اکبرشاهی غلبه کرده مردم کشمیر را متفرق ساخته داخل کشمیر شدند خیر مقدم تاریخ
دخول قاسم خان است یوسف خان ابن خان و حسین خان و ملک چادوره و غیره مقدار هفت و هشت هزار سوار
پیاده به مراج رفته در موضع چندره کوت جمع شدند و شمسی چک و پسران سید مبارک و سید ابو المعالی قریب سه
چهار هزار و هشت هزار پیاده بسوپور رسیدند و مردم مغل بترس فتنه جویان قدم از شهر بیرون کشیدند

و شنگی چادوره

شمس الدین

تا آنکه یعقوب از چندره کوٹ شبخون بشهر سری نگر آورده اکثر خانهای مغرب بارو به سوخته تاراج نمود و خانه قاسم خان را نیز سوختند مردم لشکر او باین حرکت خام طمع شده اند که کسی از غنیم حالا مقابل نمیتوانند شد یعقوب شاه از راه ادبار ایام خود مردمی را که در هنگام محاربه در لشکر خودش نفاق کرده بودند بقتل رسانید ازین ممر مردم بسیار از فوج او متوهم شده قدم بر فرار نهادند به یعقوب شاه هزیمت کلی روی داده حیدر چک که در قید قاسم خان بود بقتل رسید مردم مغل قوت یافته هر جا مجمعی از دلاوران کشمیر میدیدند قتل عام مینمودند و مردم بر شمسی چک ریختند تا مدتی شمسی چک پای ثبات قدیم کرده داد دلاوری داده بود مشهور است که بلیت

به تیغ به چوب بسنگ و بمشت ٭ ملک شمس چک شصت کس را بکشت ٭ با وجود کثرت اعدا خود را از چنگ آنها خلاص کرده ره دیگر نا و که از کوهستان کامراج قلعه جدا افتاده است آنها و یعقوب شاه با امرا قرار بر فرار نموده بجانب کشتوار رفت و نام و نشانی از دو دوازده پدرش یوسف خان در کشمیر نماند شعری که پیشتر در وقت فرار سلطان یعقوب بیگ ترکمان ولد قرا یوسف بیگ ترکمان که از سلاطین ایران بودند گفتند راقم حروف را بنا بر اتفاق مناسبت اسمی درینوقت بخاطر آمده نوشت بلیت نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری ٭ عزیزان یوسف ار گم شد چه شد یعقوب را باری ٭ زمستان را مردم اکبر شاه بفراغت تمام در کشمیر گذرانیدند اثری از غنیم ظاهر ننموده یعقوب شاه وقت بهار باز از کشتوار آمده با جمعی بالای کوه الوربار اقامت کشود و شمسی چک از کرناو آمده بسوپور نشست و ماه برین منوال گذشت یعقوب شاه در کهوده ون نزول نمود شمسی چک آمده بجره او در فرو کش کرد تا طرفین بمحاربه افتاده جم غفیری کشته شدند یعقوب شاه بر سر کوه سلیمان و شمسی چک در قلعه هانجک جای گرفت مغلان که نفس شهر در تصرف بود جمع شده دو فرقه کردند یکجماعت از راه موضع پاندرتهن و جماعه دیگر از راه آوت گجی آمده به یعقوب شاه مقابل شدند دلاوران طرفین کارزار با تهور و اقتدار کرده جمعی کشته شدند نزدیک بود که مغل مغلوب شوند ناگاه در چشم نورنگ خان که سردار فوج یعقوب شاه بود تیرے از غضب رسید افتاده و جان داد لشکر کشمیر شکست یافت قاسم خان با فتح و نصرت بشهر مراجعت نمود صبحی دیدند که خبر یعقوب بر جاست متوهم شده پای در شهر قائم کردند تا آنکه یعقوب شاه بشمسی چک نوشت و ملک حسن چادوره را فرستاده بر حرب دلیر کرد روز دیگر یعقوب شاه نزد شمسی چک در هانجک آمده با لشکر او پیوست مغلان مقدار هفت هشت هزار سوار بر هانجک رسیدند و صفوف محاربه آراستند و چون یعقوب شاه دید که مردم مغل غلبه آوردند پسران سید مبارک و شمسی چک با پسران او کمک فرستاد ساعتی چند خوب دلاوری نمود اما بازوی یعقوب شاه باز و رست نشد هر چند بیعقوب شاه پیغام استقامت کردند باز نتوانست مقابل نشد لیکن مدتے به شبخونی مردم مغل را ایذائے حالی و جانی میرسانید مردم مغل نیز هر کرامی یافتند گرفتار می کردند نی صحبت

کهده ون نشست نموده
هانجک آمد نشست

طرفین بهمین احوال گذشت تا آنکه کرت سیوم خبر بجلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید که لشکر مغل از شهر
نمی تواند بر آمد اکبر پادشاه میرزا سید یوسف خان رضوی را با محمد بت که وزیر پادشاه کشمیر سابق بود و با خلیل پیر
اهل تشیع که برفاقت یوسف شاه بهندوستان رفته در اردوی اکبر شاه بود همراه داده با بیست و پنجهزار سوار روانه کشمیر
ساخت یعقوب باین خبر با امرای کنکاش نمود گفتند کدلد جو چک را در شمسی چک برای بر روی یوسفخان شود ملک حسین
گفت کدلد جو چک با بابا خلیل متفق خواهد شد شمسی چک تقابل ایشان و یعقوب خان بر سر قاسم خان رود یعقوب شاه
این تدبیر پسندید و لوهر چک را فرستاد مردم اکبر پادشاه باتفاق بهرام نایک زمیندار شاهراه از راه
بهرام کله از راه کنتر بل روی بکشمیر نهادند چون بهیره پور رسیدند رعب و هراس در لشکر چکان افتاده از قلعه
ها بچک آمده متفرق شدند امرای کشمیر باتفاق بابا خلیل و محمد میرزا یوسفخان را میدیدند و به حضور میرسیدند
تا آنکه بسبب استماع اخبار مختلفه بذات خود بندگان جلال الدین اکبر پادشاه با عساکر نصرت اثر حرکت
را ضرور دانسته در ولایت کشمیر دلپذیر جنت نظیر در تاریخ نهصد و نود و هشت نزول فرمودند یعقوب شاه لاعلاج
شده خود را در لشکر ظفر اثر رسانیده کارسازی نمود کفش ظل آلهی بر سر بسته بعتبه بوسی مشرف گردید و صوبه
تعلق به سلاطین چغتائیه گرفت اکبر پادشاه خود هم اصلاح فرمودند و متصدیان دیگر نصب کرده رفتند
لیکن تا مدتها خروج چکان بود از هر سو سر فرازی سری مینمود دران اثنا هنگامه میرزا یادگار بمیان آمد جناب
ولایت اکتساب قدوة العارفین شیخ بابا والی قدس الله سره العالی متوجه شده رفع فساد فرمودند اجمال این
قصه بجای خود مرقوم میشود الغرض از هر گوشه کسی از چکان سر بشورش بر میداشت و تشویش در مردم پادشاهی
می انداخت تا اوسط سلطنت نورالدین جهانگیر پادشاه سنه هزار و بیست و یک ملک بی خلل نبود و بعد از ان
پادشاه باهتمام حکام و روسای کشمیر سعی و ترددی نموده از فساد باصلاح آورد اگر اجمال این حکایت را برای
آینده موقوف داشته بالفعل بتحریر احوال سادات و مشایخ و علما و شعرا که از زمان ظهور دولت میرزا حیدر
و قبیله چکان تا ابتدای تسخیر سلاطین چغتائیه در کشمیر شرف حضور داشتند یا در آنوقت انتقال نمودند بقلم آید
می شاید حضرت سید احمد کرمانی از کرمان آمده متوطن هندوستان بود چون بعض والیان کشمیر از
بنی اعمام خود منهزم شده طرف هند افتاد سراغ خادمان سیادت و ولایت که مستجاب الدعوة بودند یافت و بعجز و
زاری در خدمت آن عین بزرگواری شتافت بعد حصول سعادت قدمبوس عرض مطلب نمود جناب
حضرت سید عهد و قرار اجرای احکام شریعت و رفع آثار رفض و بدعت بشارت حصول مدعای او داد و بعد انجام
مطلبش بموجب التماس او خود هم روی عزیمت بجانب کشمیر نهاد در بنجار رسیده دید که هنوز آثار خلاف ظاهر است
تیری در شصت کرده بر هوا انداخت در حال آن کاذب غدار جان خود را باخت و مقر در گور تنگ و تاریک

ساخت بعد آن حضرت سید کونت درین دیار اختیار فرمود و یکی از اعیان ملک بنای خانقاهی در محله نروره
بجهت خادمان نمود و والی ملک سه هزار خروار برای وظائف درگاه مقرر کرده بود چند روز صرف مطبخ آمده
چون در حالات باطنی تفاوت دید باختیار خود دست ازان کشید اکثر بزرگان عهد مثل حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس
سره وغیره در خدمت سید بهره اندوز صحبت و فوائد معنوی بودند چون رحلت نمود در مزار حضرت شیخ بهاء الدین
آسوده مرقد اسعدش محل فیض و فتوح است مولانا قاضی حبیب الله سید بود و خود از ولایت توران
آمده ظاهرا خوارزمی است و در کشمیر توطن نمود در عهد حسین خان چک اقضی القضات این شهر شد و تالیفات
مفیده دارد از انجمله عقاید نصرتیه ملک نصرة الدین چک در اصول و فروع اهلسنت و جماعت رساله جامعه
بزبان فارسی تالیف کرده در بحث امامت و خلافت بسط بسیار دارد و نسب خود را در رساله مذکوره بملک
العلما هروی که مولانا محمد نام داشت رسانده و متصل دروازه مسجد در مزار سلطان زین العابدین مدفون است
ملا فیروز مفتی معروف به بچه گنائی ولد بابا لونی گنائی معروف ملا ایلچی در جوانی سفر کرده و بحرمین رسیده
بعد مراجعت در راه و بعد آمدن تحصیل علوم نموده و با خضر علیه السلام چهل روز مقابله تفسیر و حدیث کرده و
مخدوم الملوک استاد اکبر بادشاه شاگرد او شده چون بکشمیر که وطن اصلی بود معاودت نمود مفتی اعظم
شد و اجرای احکام شرع به کمال دیانت می نمود و ارادت معنویه در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه داشت
و تعلیم باطنی گرفته چنانچه خدمت شیخ بابا داؤد خاکی در ورد المریدین می نویسد که مولوی فیروز از فیروزی
تلقین او زود از انتاج بنور ذکر فسرخ فرشده است و در عهد حسین شاه از دست رفضه بشهادت فائز
شده در دامان کوه ماران نزدیک دولاب صحن مسجد سنگین ملا شاه مدفون شده هفتاد سال عمر داشت و از
ظلم خود تاریخ عند الشهادة گفته و جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی در تاریخ او فرموده تاریخ از پی
تاریخ آن در دین وحید ٭ گفت شد از بهر دین ملا شهید ٭ یکی از فرزندان او ملا عبد الوهاب دانشمند
و صاحب تالیفات بود در معماد فنون و علوم غریبه تالیف نموده حاشیه تونی و شرح مواقف و
شرح شمسیه را حواشی نوشته است ملا الماس گنائی نام او ملا یوسف بود یکی از سلاطین او را مخاطب بالماس
ساخته شاگرد ملا فیروز بود و با خضر مکرر ملاقات نموده و تحقیق بعض مشکلات علمیه کرده و مفتی بوده و با بابا فیروز
یکجا بدرجه شهادت رسید چنانچه قصه شهادت هر دو بزرگوار در احوال حسین شاه بتقریب قضیه یوسف هند
مرقوم شد ملا جوهر گنائی از نجبای این شهر بود اکثر عمر صرف تحصیل علم نموده شاگرد و مدرس مدرسه سلطان
قطب الدین که متصل مسجد صرافکدل بر کنار شرقی جوی مار بود او آخر عمر راه حرمین محترمین گرفت بعد ادای
حج اسلام تحصیل سند و اجازت حدیث از فحول اکابر علما و محدثین مکه معظمه کرده و خدمت مولانا علی

قاری را دریافت بلکه بصحبت حضرت شیخ ابن حجر مکی هم رسید و اجازت بسند معنعن حاصل ساخت چون به
کشمیر معاودت فرمود گوشهٔ انزوا اختیار کرد و بعبادت و عزلت اشتغال نمود و بجهت قوت حلال کسب
پشم پیشه گرفت و بسیار به قناعت می گذرانید و توکل و انزوا را بدرجهٔ اکمل رسانید و درس علوم دینیه هم
میگفت در واقعهٔ وبای عامه در سال هزار و بیست و شش رحلت فرمود رحمة الله علیه رحمةً واسعةً بعض
اولاد امجادش بکمالات صوری و معنوی فائز شدند مزار ایشان طرف شرقی مقبرهٔ حضرت اخوند ملا حسین
خباز به کمال بی تکلفی واقعست کنگی ریشی و میری ریشی و شیخ ریشی هر سه کس از مریدان رومی ریشی که
ذکرش گذشت بودند در ریاضت همتا نداشتند و در عهد خود بی نظیر بودند بعد وفات مرشد استقامت
بر جادهٔ شریعت و سجادهٔ طریقت نمودند خوب زیستند و خوب گذشتند حضرت محبوب العالم مخدوم
العارفین سلطان شیخ حمزه کشمیری قدس سره وطن آنجناب موضع تجر از پرگنه زینه گیر ست محض بذوق
صلاح و راستی بشهر رسید در صغر سن میل خداپرستی و سلوک راه حقیقت بهم رسانیده شب و روز بعبادات و
ریاضت و انواع وظائف و طاعت که از صلحای وقت استماع داشت میگذرانید اکثر تربیت از غیب در خواب
و معامله می یافت میتوان گفت که اویسی بود چون جناب حضرت سید جمال الدین بخاری قدس سره
درین شهر رسیدند باشارهٔ غیبی در خدمت ایشان رفت بکمال عنایات و الطاف آنجناب مخصوص شد شش ماه آداب
سلوک کما هو حقه به تقدیم رسانید و بمبشره بشارات عظیمه شد در اندک زمانی بقوت استعداد و کسب
خداداد طی اطوار سبعه فرمود بعد مراجعت مرشد باجازت دادن آنحضرت باستقامت تمام مسند نشین
ورع و تقوی و ارشاد گردید مصدر حالات عجیبه و کمالات نجیبه شد با وجود آن در ریاضت و تقوی تقید
عبادات شاقه رسوخ قدم داشت اکثر چار ضرب تمام شب بحبس نفس می کرد از نیجهت مغز سر مبارکش
تمام گداخته بود هرگز از حرارت درونی و درد و سوز باطنی آرام نداشت شب و روز به آه و ناله میگذرانید
و در حل عقده های طالبان و چاره سازی درماندگان و طی مکان و احاطهٔ زمین و زمان و خوارق و
عادت و جذبات و تصرفات آیتی بود از آیات بینات الهی اعلم العلماء و مفخر الاولیا شیخ بابا داود
خاکی که اکمل اصحاب آنجناب ست نوشته که حضرت شیخ مخدوم مرتبهٔ ابدالیت داشته آخر بجمیع سلاسل عمل میفرمود
ذکر جهر بطریقهٔ حضرات سلسلهٔ سهروردیه هم می کرد تفصیل احوال آن قدوهٔ اهل کمال در کتاب ورد المریدین
تصنیف اعلم العلمای مذکور و در کتب دیگر از خلفای ایشانست اینجا چند بیت از متن ورد المریدین تیمناً و
تبرکاً ایراد می یابد **نظم** سیر کرده عالم ملکوت و هم جبروت را ٭ باز در لاهوت مرغ جان او سیر شده است
سالها شد رخصت ارشاد و بیعت یافت لیک ٭ محترز از شیخی و بابائی و لنگر شده است ٭ هر سحرگه بود غلطے

زینتی

لازمش در سالها ٭ قلب ره رح سر او زین روی اطهر شده است ٭ توبه و زهد و توکل هم قناعت خلق خوش ٭
کرده او در عزلت از توفیق حق اذکر شده است ٭ در توجه رو نهاده صبر شیرینش شده ٭ در مراقب ثابت و
اندر رضا اشکر شده است ٭ همچنین در واقعه هر لحظه از فضل خدا ٭ صحبتش با اولیای اعظم و اوفر شده است ٭
کسب کرد از هر یکی کیفیت ذکر و دعا ٭ در رموز رهبری زین روی داشور شده است ٭ چون شود نادر تجلیات
عشقش شعله کش ٭ از مزاج و خنده تسکین بخش این آذر شده است ٭ زد کرامات از قبیل کشف قلب و کشف قبر ٭
در میان مخلصان هر لحظه مستظهر شده است ٭ هم کراماتش ز نوع نشر وقت و طی حرف ٭ همدمان مخلصش را تجربه
اکثر شده است ٭ از سماع چنگ و نی کاره ز روی منع شرع ٭ گرچه ذکر الله شنو از تار و از مزمر شده است ٭ از
دعای مستجابش به شده بسیار کور ٭ خاصه آن کوری که آن فتح الله کاچر شده است ٭ نیست در محفل حقائق
گفتنش را اخصلتش ٭ از حقائق پر اگر چون لجه اذخر شده است ٭ ظاهرش خندان ولی گریان دلش از
ترس حق ٭ همچو برگ بید لرزنده از صرصر شده است ٭ محضر ارشد شمه با صاحبش منت نداشت ٭ گاه اکل
از حقط هضش عقده بر خنجر شده است ٭ ناگهی گر خورده شد بی اختیاری او بقی ٭ در زمان از معده پاکش بیرون
بر شده است ٭ خوردنش زین واقعات اکثر بوقت مخمصه است ٭ شاهد قولم تنش بنگر که چون لاغر شده است ٭
تاریخ وصال کرامت مثال حضرت مخدوم العرفا ازین ابیات که زاده فکر خدمت شیخ بابا داود خاکی است
مستفاد میشود ٭ تاریخ شیخ حمزه مرشد والا گهر ٭ فوت شد در بیست و چهارم از صفر ٭ رفت اکمل
یافت فضل کردگار ٭ عاقبت در نهصد و هفتاد و چهار ٭ ایضاً عقل گفت از موت مرشد آه
می باید کشید ٭ و نیز از واردات شیخ داود خاکی قدس سره در تاریخ وصال آن مرشد با کمال مشهور است
تاریخ پے تاریخ سال وصل مخدوم ٭ مناسب یافتم مخدوم مرحوم ٭ شیعه رفضه بنا بر بغض کمال و عداوت
آنجناب تاریخ بی ادبانه مقتضای حال خود یافته بودند سینان آنرا بلفظ شیخنا پاک درست نمودند چون این
تاریخ از فصاحت بیرون بود راقم حروف وقت تحریر احوال آنحضرت همان لفظ را تصحیف کرد و شیخ پاکان
گفت خلفا حضرت مخدوم یعنی اصحاب فضل و کمال اند ذکر چندی در محل خود می آید حضرت سید اسمعیل شامی
از سادات عظیم الشان است در سلسله علیه حضرات قادریه مرید میر سید محمد قادری است سیاحت روم و شام و هند
بسیار کرده چون به کشمیر رسید با خدمت شیخ العلما بابا داود خاکی آشنا شد و همدیگر با هم صحبت داشتند
و از یکدیگر محظوظ و مستفید شدند و اجازت سلاسل خود بیکدیگر دادند جناب حضرت سید صاحب در ورع
تقوی بود و عقدهای طالبان را بناخن همت میکشود و در توحید و تفرید عجب قدمی داشت و هرگز بنش
هستی را در دل سالک نمیگذاشت بی تکلف بسیار بود و خود را العفر و فاقه آراسته میداشت در سال نهصد

نسبته

و نود و دو کشمیر را به قدوم خود مزین فرمود و در خواست طالبی از خدمت شیخ بابا داؤد کرد ایشان قدوة
قدوة العرفا میر نازک را که از خلص بود بایشان سپردند چنانچه در اوراق آینده در ذکر میر نازک مفصل
مرقوم خواهد شد خدمت سید علی سند چندی در کشمیر گذرانده مراجعت فرمودند حضرت سید میرک
میر هر چند اویسی بود در ظاهر دست ارادت بدامن سید نعمت الله حصاری قادری از سادات با کمالات بود و زده
و از صحبتش مستفید شده فرزند برومند حضرت میر سید شمس الدین اندرابی ست ابن میر سید ابراهیم
بن میر سید احمد بن سید محمد در صغر سن بوعظ و نصیحت خضر علیه السلام در خواب به هوش آمده طالب
این راه شد ترک ملازمت امرای کشمیر نمود و در خانقاه سادات اندرابیه انزوا فرمود رفته رفته
صاحب اجابت دعوات و مرجع خلائق کائنات شد غائبانه از سید نعمت الله بمراسلات رشته معنوی
حاصل نمود چهل سال صائم الدهر و تارک حیوانات بود باشاره حضرت سید الاولین والآخرین با دختر
میر سید عبد الله ابن میر سید حسین قمی مناکحت نمود سه پسر و شش دختر تولد شد والده ماجده اش
صبیه میر سید فضل الله بن سید السادات میر سید حسین بیهقی برادر حضرت بابا میر سی ولیست که در موضع
دنتی پوره مدفونست خدمت سید باولاد و احفاد در محله نوهٹه مدفونست ذکر چندی از ایشان درین
رساله مرقوم خواهد شد صبیه حضرت میر میرک زن شیخ بابا داؤد خاکی بود **حضرت هردی ریشی بابا**
مشهور که از قبیله آهنگران بود گویند شیخ العرفا المرتاضین حضرت شیخ نور الدین پیش از صد سال
از ظهور آن صاحب کمال خبر داده بود آنجناب در صغر سن ذوق خداپرستی بهم رسانده مشغول بطریقه
ریشیان شد اویسی بود که بظاهر بکسی انتساب ننمود صائم الدهر و قائم اللیل تا آخر عمر گذرانید در خوردی
هم مظهر کرامات بود میگویند که خدمت مهمانان بسیار میکرد روزے مهمانی در خانه اش وارد شد والده اش
گفت که ماهی نرسیده بود غلیواج برد خدمت هردی بابا ریشی بر زبان آورد که اگر ماهی را برای ما فرستادند
غلیواج را چرا راه دادند و اگر حق او بود ماهی را چرا بما فرستاده در همین حالت غلیواج ماهی را گرفته
آورد سالم پیش رو گذاشت ازین ست امور بسیار بظهور می آورد میفرمود که کشایش من بیشتر بذکر
پاس انفاس بوده است الحق که در آن قدم راسخ داشت آخرها بصحبت جناب حضرت مخدوم العرفا شیخ
حمزه رسید و بهره اندوز فوائد کلیه گردید مشهور است که بعد عمرے باشاره حضرت مخدوم گوشت خورد و
راه ترقی برد بلکه بواسطه حضرت مخدوم داخل طریقه سهروردیه هم شد و شجره پیران گرفت بالجمله از
عجائب روزگار و مهبط فیوض پروردگار بود اسرار معرفت و انوار توحید از آن یگانه فرید بسیار
بظهور آمده است و بروحانیت انبیاء عظام بسیار فائز میشد خدمت اورع العلماء شیخ بابا داؤد خاکی از

کمالات و حکایات و دار داتش در تصانیف خود به نظم و نثر بسیار نوشته چون رحلت فرمود در قصبهٔ
اسلام آباد مدفن یافت تاریخ عمر و روز قضایش را بابا داؤد چنین فرمود تاریخ شیخ دین بود
اندرین کشمیر اندر عهد خویش ❊ بهر فوتش شیخ دین بود آمده تاریخ سال ❊ اولین روز مه ذیقعدهٔ
این سال بود ❊ ذکر گویان نیم شب رفته بوصل ذو الجلال ❊ بود با هفتاد سالش هفت سال و چند ماه ❊
سالهای عمر او را گر شماری با هلال ❊ مزار تمام انوارش محل فیض و فتوحات ست شیخ نوروز ریشی
از ملازمان سلطان وقت خود بقهر و شدت و غلظت طبع شهرت داشت و سلطان در جاهای زور طلب
او را میگماشت روزی در اثنای سیر شکار عبورش به جنگلی که خدمت شیخ نیک ریشی سکونت داشت
افتاد مردم همراهی را دور تر گذاشته مجهولانه جلسی خزیده دید که در آنوقت شیخ سفره برای سباع
و وحوش کشیده اتفاقاً خرسی بر حصهٔ شغالی تغلب کرد شیخ نیک ریشی طرف خرس گفت که ظاهرا
اثر عبور نوروز ظالم بتو راه یافت که تعدی بشغال می کنی شیخ نوروز این را شنیده جامها را دریده
در خدمت شیخ حاضر شد و جذبهٔ الهی یافت و ترک کل کرد شیخ او را تمام شب بکارهای ترک
عادت امتحان فرمود و آخر شب تعلیم کار باطن نمود و چند روز تربیت احوالش فرمود او را قائممقام
خود کرده بنزدیکی در گذشت شیخ نوروز مدتی بجای مرشد بسر برده چون آوازهٔ ظهور حضرت مخدوم
شیخ حمزه بگوشش رسیده دست از شیخی کشیده بجهت تحصیل بقایای سلوک بجناب حضرت مخدوم دویده
غاشیه خدمت و ارادت بر دوش گرفته در اندک زمانی بر اقران خود تفوق یافت و صاحب حالات
عجیبه و مقامات نجیبه شد الحق و بجاست که ❊ آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند مولانا خواجه شمس
الدین پال اعلم علمای دهر و مرجع فضلای شهر بود در زمان میرزا حیدر بسبب حق گوئی از میان
علما را امتیاز داشت و بحثها با علمای میرزا کرده غالب شد بدلالت خواجه داؤد طوسی که شاگردش بود به
ملازمت حضرت مخدوم رسید و صحبت اول باشراف خطره که از فراش و لباس آنجناب در دلش
گذشت کارگر شد و بتوبه آمد و بران استقامت ورزید و واقف راه شد بعد شهادت میرزا طاقت
نیاورده و راه حرمین گرفت همانجا رحلت نمود آسود حضرت مخدوم شیخ احمد قاری
خلف وحید محرم سبحانی شیخ عباس ملتانی ست که از مشاهیر پیران طریقه سهروردیه است و نسبت خود
را بواسطهٔ آبای کرام خود بشیخ الاجل شیخ بهاء الدین زکریا میرساند مخدوم احمد سفر و سیاحت
بسیار کرده بحرمین رسید بعد ادای حج از راه ولایت آمده و در لاهور تحصیل قرائت از خدمت
شیخ محمد که در اکثر علوم آگاه و در طریقهٔ قادریه از پیران راه بود نمود عنان عزیمت بجانب لاهور منعطف

وفاتش

مزار در تبرک

ارشادش

فرمودند به بے تکلفی در ماکول و ملبوس میگذرانید و باوجود کم اختلاطی مردم فیض قرات بوقت بطالبان
میرسانید چون جناب شیخ باباداؤد از زیارت عتبات ملتان به لاهور رسید بملاقات مخدوم سر در گردید را
تهرک توجه او بجانب کشمیر شد در وقتی رسید که غازی خان محاربه با بعضے مخالفان که از هندوستان آمده
متعرض حال او شده بودند داشت در یوزه توجه و مدد از مخدوم احمد نمود تیر دعا بهدف اجابت رسید و غازیخان
مظفر و منصور باز گردید نذر و نیاز و ضیافت ادراقبول نه فرمود و گفت که اکتفا بر آب و دانه شهر شما دارم و بر
تقدیر چنین تکالیف سوی شهر دیگر آرم عجائب و غرائب از حالات و برکات مخدوم بسیار است مظهر آثار بزرگان
بود و چون رحلت فرمود در محله قطب الدین پوره در مقبره که الحال معروف بمقام مخدوم است آسود و بالفعل
مسجد سنگین بیگم که مشهور بنو مسجد است متصل آن مقبره واقعست فرزندان صاحب کمال داشته ذکر چندی ایشان
در محل خود مرقوم مے شود انشاء الله تعالی حضرت شیخ باباداؤد خاکی قدس سره آنجناب از نجبای کشمیر بوده
و تحصیل علم ظاهر بکمال نموده به جاذبه الهی در خدمت حضرت مخدوم العرفا فائز شد و داد خدمت و
مخدومیت داد و رابطه فنافی الشیخ و ترک رسوم و عادات و رفع ننگ و ناموس بحد کمال رسانیده و صاحب
تصانیف عالیه است مشتمل ورد المریدین و شرح آن مسمی بدستور السالکین و قصیده جلالیه و رساله غسلیه و غیره
نسبت ازدواج با صبیه عفیفه حضرت سید السادات سید میرک قدس سره که از سادات مسلم الثبوت این دیار اند
حاصل کردند از ان اولاد شده و محرم اسرار پیر بزرگوار بود و با مشائخ دیگر هم صحبت داشته مثل السید السادات
میر سید احمد کرمانی و مولانا شیخ احمد مخدوم قاری و میر سید اسمعیل شامی که اجازت و خرقه قادریه از ایشان
یافته و سند خرقه سهروردیه هم از شیخ گرفته در وقت خود در علم و عمل بے نظیر بوده و امر و معروف و نهی و منکر
بسیار فرموده و اکثر به جهت آن در حرکت بوده مکرر به ملتان بزیارت حضرات پیران خود رفته و در انجا بعد
زیارت گذشتگان کسب فیض باطنی و لقای طریقه و خرقه از اجای آن سمت فرموده به کشمیر آمد چون قاضی
موسی از دست اهل تشیع بشهادت رسید باز راه هندوستان بگرفت و در حق چکان دعای بد کرد و بشارت
قلع و قمع بنیاد آنها بمردم داد و همراه لشکر اکبر پادشاه معاودت بکشمیر نمود و در راه مرض بهم رسانده بود همان
سال در کشمیر رسیده رحلت کرد و خیر مقدم تاریخ رحلت است اول در اسلام آباد مقبره اش مقرر شده
بود ثانی الحال مخلصان بشهر آورده در حظیره مرشد خودش دفن کردند مصدر فیض و برکات بود راقم حروف
گوید که در ایام تحریر این اوراق ورقی چند بخط شریف حضرت باباداؤد بدست آمد چون تحریر آن مناسب
حال است درین رساله نقل آن مرقوم میشود و آن اینست **این ذکریست** مشتمل آنچه در سال نهصد و
نود و سیوم در دور مبارک سلطنت سلطان محمد یوسف سعده الله تعالی در قریه واره پوره بلده کشمیر

حفظها الله عن الآفات والبلیات میر مومنی صالح در وقت دمیدن صبح برای استعداد نماز بهر طهارت
کردن بر کناره جوی رفته بود آنجا مردی معتبر ملبس دید که یک پای بر سنگ نهاده و یکپای در آب
مانده و بعد ازان پای را نیز بر آب مانده چند گام بیشتر رفت و از نظر آن ناظر غایب شد و آن ناظر خیال
کرد که شاید این عزیز درین قریه مهمان کسی بوده باشد که بمسجد این قریه برای نماز رفته باشد و من
هم به مسجد بروم تا با او جماعت نماز ادا کنم چون بمسجد رفت او را نیافت و تنها نماز خود ادا کرد باز به
همان جا که او را دیده بود آمد تفحص کرد و دید که آن سنگ که قدم آن عزیز بر آن رسیده بود معطر شده
است و نشان قدم در سنگ پاره فرو رفته است و بعد ازان ازین واقعه باهل آن قریه خبر کرد همه کس
بوی خوش آن قدمگاه را شمیده اند و اثر قدم را دیده اند و هنوز آن اثر نمایانست و دو مرد صاحب
واقعه که صدق واقعات ایشان اکثر مجرب شده بود استخاره کرده اند برای تعیین آنکه صاحب این
قدم بزرگوار که بوده هر دو بشارت یافتند که آن عزیز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بود که بقوت اعجاز خود با روح و با بدن یا بولایت بطریق سیر آمده بود و موثر و معطر شدن حجر از
اعجاز اوست و علماء حدیث روایت یافتند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از وفات
صوری هنوز هم با بدن و روح قوت تصرف کردن هست با جسد و روح هر جا که میخواهد در اقطار زمین و
آسمان سیر میکند والله اعلم تا اینجا کلام حضرت باباست که بعینه از عبارت و خط شریف ایشان
نقل کرده شد راقم این سطور محمد اعظم گوید که عجب نباشد که ظهور نبوی در آنوقت محض جهت اصلاح امور
این ملک که از تسلط چکان بخرابی رسیده بود شده است قرینه این روداد آنکه همان سال تبدیل سلطنت و
انتقال آن از چکان اتفاق افتاده والعلم عند الله ملهم الاسرار محیی البلاد حضرت شیخ بابا علی والی آنحضرت
از ترکستان اند در سلک مریدان خاص حضرت مخدوم اعلم شیخ حسین خوارزمی بودند و تکمیل و خلافت از
جناب شیخ محمد شریف حسین حاصل نمودند مظهر کمالات عالیه شدند و غزوات اسلام باتفاق
شیخ خلیل الله بدخشانی مکرر فرمودند در سال نهصد و نود و نه کشمیر را بقدوم خود مزین نموده در خانقاه
معلی سکونت فرمودند مرجع خاص و عام اینجا شدند استغراق بکمال داشته حتی در اوقات نماز بلکه
در ارکان آن بتحریک دیگرے خبردار می شدند در هنگامه میرزا یادگار که میان مردم کشمیر و کسان اکبر
پادشاه نفاق شده کار به فتنه عظیمه انجامیده بود جناب شیخ خود توجه فرموده رفع نزاع کردند
بهمان قضیه مخالفان دین و دولت شربت مسموم به شیخ رسانید شهید ساختند و کان ذلک فی
خامس عشر من صفر سنه هزار و یکصد و یک شیخ کامل تاریخ است در زمان ارشاد آنحضرت اکثر اکابر

ظهور ... حضرت ... بمقام کشمیر

التحقیق

استفاده از خدمت ایشان نمودند از انجمله جناب سراج الملة سوید الدین شیخ داود امنا حضرت خواجه محمد الباقی قدس سره که در آن عهد کشمیر را بقدوم خود مزین فرمودند و اختیار کسب فیض صحبت تا دو سال از خدمت شیخ ممدوح نمودند اما غلبه استغراق آنحضرت صاحب از راه افاده طالبان شد بهر کیف در مزار فائض الانوار صحن خانقاه علیه امیریه آسودند از اکمل اولیای عهد بودند امتحان پادشاهی که زنده را در تابوت مرده قرار داده و شیخ را تکلیف جنازه کرد و حضرت شیخ اجازت جنازه به تکرار و تاکید خواستند چار تکبیر خواندند آن زنده را مرده بر آوردند بر السنه خواص و عام مشهور است حضرت شیخ یعقوب صرفی علف شیخ حسن گنائی عاصمی که از اکابر کشمیر بود در نهصد و هشت هجری بوجود مسعود آمده از صغر سن آثار فطانت و تیز فهمی و بزرگی ظاهر و فاش در سن هفت سالگی حفظ قرآن کرده از خدمت مولینا محمد آنی که شاگرد حضرت مولینا جامی بود استفاده علوم نمود و از ایشان مخاطب به جامی ثانی شد پس بر جناب مولانا التحریر حضرت اخوند ملا بصیر که از عرفای و علمای زمان بودند ذکرش گذشت کسب علوم فرمود بجاذبه الهی که روح مبارک حضرت علی ثانی بکر جلوه گر شد ذوق خدا پرستی بهم رسانید از آنحضرت در خانقاه معلی که متحیر بودند بشارت و امر دریافت خدمت حضرت مخدوم اعلم شیخ حسین خوارزمی یافته عازم ولایت شد و ممانعت والدین و استاد که بمبالغه بود سودی نه کرد بلکه آنها در واقعه آنها هم در واقعه از جناب علی ثانی مامور شدند از راه بانهال چهار رفیق روانه گشتند در راه عجایب و غرایب بسیار از آنجناب شهود رفقا شد چون بسمرقند که وطن حضرت مخدوم بود رسیدند بیرون دروازه آنجناب نشست و معاودت درون رفتن نه کرد آنحضرت از آن طرف ایشان را طلبیده و نواز شهای فرموده خلفای هفتگانه که بهفت در متعین بودند بنا بر معتاد که تفویض طالبان بیکی از آنها باشد حاضر آمدند حضرت مخدوم فرمودند که کار این جوان علیحده است اما خود تربیتش می کنم بعد تعلیم باطنی می فرمودند که از جنگل هیزم آورده باشد در همان اشناء و داد خلوت اربعین در ایام شد تا سر باشد و اما پاک کردن متوضای حلقه کشان شد چندگاه در خدمت حضور مانده داد مجاهده و خدمت داده نظری بر مراعات طهور رفت و الدین بعد اجازت ارشاد مرخص بکشمیر شد مجرد رسیدن بوطن ابواب ارشاد و تصرف خداداد بر آن جناب و اشده فوج فوج سالکین و جوق جوق طالبین باستفاده رجوع نموده عالمی مستفید خدمت و صحبت بجذبه و سلوک شد حضرت ایشان را بعد مدتی باز سودای ادراک خدمت مرشد آفاق غلبه نموده عازم احترام حریم ملازمت گردید باستماع خبر توجه حضرت مخدوم بحرمین حرکت را غنیمت دانسته براه خراسان متوجه دریافت زیارت هر دو کعبه شدند در راه فتوحات بسیار بصحبت ابرار در کار حاصل نموده از انجمله مصافحه شیخ ابو سعید معمر حبشی بوساطت شیخ سلطان علی ادبهی که بدو

واسطه به شیخ ابو سعید میرسد و زیارت مشهد مقدس رضویه و رفع سبب علت قتل سینه که رفضهٔ
ایران میکردند بتاثیر نصیحت که بشاه طهماسپ صفوی در اثنای ملاقات او فرمود و ظهور کرامات دیگر و
تحصیل سند احادیث بروایات مختلفه از خدمت زبدة المحدثین شیخ ابن حجر وغیره در حرمین و یافتن
جبه مبارک آنحضرت امام الامت ابو حنیفه کوفی در بغداد و صحبت شیخ المشائخ شیخ سلیم چشتی و اجازت
طریقهٔ ایشان و عطیات دیگر که تفصیل آن در ثمرات الاشجار ست بهزاران هزار مرحمت و مکرمت الٰهی به
کشمیر رسیده در آنوقت بسبب شورش والیان اینجا که بفساد مذهب ملک و دولت کرد برباد داند کشمیر
محل حوادث و آفات شده بود حضرت ایشان متوجه شده بظاهر و باطن سعی و مدد نموده ملک را بمردم
اکبر پادشاه تفویض فرمود و یعقوب خان چک که از راه شقاوت ذاتی مصدر امور نامشروع شده بود بسزا
رسید حضرت ایشان بعد اطمینان اصلاح شهر برای حفظ دل خود باز سفر حرمین اختیار فرمودند در
اندک زمانی معاودت فرموده کتب تفسیر و حدیث و فقه که درین شهر ۴ آوردند مردم را مستفیض
ساخته شب پنجشنبه بعد عشای اخیر دوازدهم ذیقعده سنه هزار و سه رحلت فرمودند شیخ امم بود تاریخ
میشود و شیخ اهل مجید شیخ اوحد دین شیخ الباطن شیخ بکمال شیخ جمیل تصانیف آنحضرت در
همه علوم بسیار است از انجمله تفسیر قرآن که در غایت تبحر و بسط و دقت ست اما باخر نرسید مسلک الاخیار
و وامق و عذرا و لیلی و مجنون و مغازی النبوت و مقامات مرشد که هر پنج نسخه مقابل خمسه حضرت
مولینا عبد الرحمن جامیست و دیگر مناسک حج و شرح صحیح بخاری و حاشیه توضیح و تلویح و تفسیر دو پاره
آخر قرآن و روائح و شرح رباعیات و رساله اذکار خلفای حضرت ایشان بسیارند بمحل خود مذکور
میشود حضرت خواجه طاهر رفیق سهروردی از سوداگران بود از قبیلهٔ اشائیها در پردهٔ تجارت
سعی خداپرستی و زهد و تقوی می نمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقا پدرش خواجه ابراهیم بتجارت
لاهور رفته بود در انجا در خدمت کثیر البرکت مطلع نور حضرت شیخ عبد الشکور که از اولاد حضرت
قطب الاولیا شیخ بهاء الدین زکریا بود رسید و عنایات خاصه دیده در حق بعض فرزندان خود
که در کشمیر مریض بودند دعائے خواست جناب شیخ دعای شفا کرده بےخواست خواجه ابراهیم غائبانه
خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود و خطی مشتمل بر احکام طریقت و آداب
خلوت و اجازت بیعت برای او حواله کرد و قرار کرد که در مهمش حاضر باشند قبل من قبل بلا علة
خواجه بزرگوار بعد از استماع این اخبار ترک دکان بزازی نکرد و بجهت کسب قوت حلال بدستور گذشته
ببازار میرفت باشارهٔ حضرت خضر که حدیث شر البقاع اسواقها یاد داشت و ادانه دوکانداری بر خاست

مغازی النبوة

وزراعت اختیار کرد وفتوحات را الفقر امیداد و بریاضات و کمالات و مقامات عالیه رو نهاد و از عجایب
روزگار بوده واخلاق و اوضاع ملکیه داشت چون رحلت فرمود خلفا و فرزندان برجسته و آراسته گذاشت
ذکر چندی می آید در محله فتحکدل آسوده است مولانا داود طوسی که از نجبای وقت خود بود تلمذ علوم
صوری در خدمت مولانا شمس الدین پال نمود و بعد از آن از لی توفیق انسلاق در زمرهٔ خادمان حضرت
مخدوم شیخ حمزه یافت و براه طی منازل سلوک شتافت و از مقبولان آنجناب شد و باعث و واسطه
هدایت جمعی گردید و استاد خود را نیز راه نمونی نموده بجناب شیخ رسانید مدتی بافادهٔ صوری و معنوی
مشغول بود حضرت میر سید مسافر فرزند ارجمند حضرت میر احمد کرمانی است صاحب مقامات و حالات
برجسته و آراسته در شرع و تقوی قدم بر قدم والد ماجد داشت ظاهرا در پیش روی مقبرهٔ پدر بزرگوار
آسوده است سید جمال الدین از خلفای خاص حضرت سید احمد کرمانیست در تصوف قدرت عجیبی
داشت و مروج سلسله بود وقت رحلت در حظیره علیه آسود حضرت سید محمد عین پوش در اواخر
عهد چکان کشمیر را بقدوم خود مزین فرمود چون چشم ظاهر و باطن از دیدن اغیار می پوشید و اصلا
بجانب بیگانه نمیدید بشهور بعین پوش شد صاحب کرامات عالیه و حالات سامیه بود و تبرک
از و امیگذرانید مقبرهٔ شریفه اش در محله حول مشهور است یزار و بتبرک بابا مسعود سهروردی
خلیفه حضرت سید محمد کرمانی است از اغنیای این شهر بود بجاذبه الهی ذوق راه نامتناهی در دلش جا
کرد و باین نیت باراده دیدن شمس عراقی بر آمد او هنوز بلباس روشی بود خود را از منسوبان حضرت
بابا اسمعیل میشمرد و مذهب تشیع مستور میداشت در راه مردمی دو چار شد و از اصل کار آگاه و منع
رفتن جدیبل نمود و دلالت بخدمت حضرت میر سید احمد کرمانی که در محله بلبل لنگر نزول فرموده
بودند فرمود بمجرد ملازمت بایشان مأمور باستخاره شد همانشب دید که سرور دین و دنیا بکشتی میروند و
مشایخ عظام سهروردیه رسنها در گردن کرده کشتی را میکشند او هم بامر عالی ریسمان در گردن
کشیده کشتی را می برد چون بعرض سید مرشد رسانیده فرمودند که الحمد لله حبل متین ارشاد در
گردن تو کردند همانروز دست از مال و متاع برداشته براه باطنی مشغول شد و تقید و ورزش اذکار
بحدی نمود که در اندک زمانی غبطهٔ جهانی گردید چون دران نزدیکی مذهب رفض و تشیع درین شهر
شیوع یافته بدلالت او اکثری ازین مذهب تائب شده اعادهٔ تسنن میکردند بالجمله
خدمت و جانفشانی حضرت سید بدل و جان بجا آورد و با اجازت ارشاد از خدمت میر سید مسافر
مخدوم زاده یافته و بصحبت سید جلال الدین اخلف الخلفا بسیار شتافته و بزرگان دیگر را هم مشل

حضرت مخدوم شیخ حمزه و شیخ احمد قاری وغیرہما بسیار دیده و حضرت مخدوم شیخ حمزه اکثر ذکر خیرش میکرده و از علو استعدادش خبر میداد و بابا مسعود ادای سنت نکح نموده فرزندان صالح که همه اصحاب باطن بودند بظهور آورده و خلفای برجسته داشته ذکر جنیدی در محل خود می آید خواجه ابراهیم کول بلارتے از دانشمندان بے نظیر بوده ملا باقر ناره للوشاگرد او بوده در سلک مریدان حضرت قدوة الواصلین سلطان مخدوم شیخ حمزه انتظام یافته رو از هر چیز برتافته مشغول بعبادت الهی شد ذکر جنیدی از مجاذیب که دران زمان بر منصهٔ روزگار جلوه فرمائی اسیر بودند غیبی شاه از مجاذیب وقت کشف گونه بسیار داشت گویا آئینه بیرنگ بود در زمان حضرت مخدوم ظهور نموده امثال بابا داؤد خاکی در صحبتش میرفتند و تحقیق اسرار میغیر مودند در سال نهصد و هشتاد و یک رحلت نمود و پیش از آن از رفتن خود خبر داد و مقبرهٔ حضرت هردی ریشی بابا در اسلام آباد جا یافت + زینی شاه از قبیلهٔ چکان است برادر مسعود چک در زمان علیخان چک نوکری میکرد در نواحی رینگیپوره که از سوپور یک منزل است با یاران صحبت میداشت اگر قی از آسمان افتاده خانه هستی او را بر باد مدتی بیهوش و حرکت چون فی الجمله بحال آمد برهنه و عریان میرفت و اظهار مغیبات میکرد میگویند که در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه آمد و رفت داشت و کسب فوائد صحبت می نمود مذکور فقط در صفحات گذشته که در احوال علیشاه نوشته شد منسوب باو ست و سبب ظاهری مردن علیشاه جذبهٔ او بود مقبرهٔ زینی شاه در سنت های کامراج مشهور است میان مانک شاه عبدالرحمن نام داشت عالم دوران واعجوبهٔ زمان بود آخرها مجذوب شد معارف بلند میگفت و کشف صاف داشت در اوائل سلوک زراعت میکرد چون به نماز مشغول میشد گاوان خود قلبه می راندند و خط میکردند بظهور چنین امور شهرتی یافت برخود خط جذبه و جنون کشید در جناب حضرت مخدوم بسیار با ادب و نیازمندی پا برهنه میرفت شراب بکرر باشاره او صورت شیر دیدند سرگذشته سرمست بود چون رحلت کرد در محله رانیواری آسود شاه بدیع الدین مشهور ببادی شاه از مجذوبان مشهور المجذ بود در زبانش حکم شمشیر بران داشت با وصف غلبهٔ جذبه حرف توحید و معرفت صاف و منقح میگفت در اظهار مغیبات و حرف جذبات گویا حاکمی بود بیرون قلعه در ملهٔ کوه آسوده است العبد وفات هم جلال از قبر او ظاهر بود هر که قسم دروغ می خورد در ساعت بسزا میرسید زنده شاه مجذوب شوریدگی عجیبی داشت با وجود آن کار فرمای هوش بود هر گاه کسی استفسار حال از و مینمود منسوب به جانوران کرده جواب میداد یعنی زاغ چنین گفت و کرگس چنین خبر داد و بلبل باین قسم ظاهر کرد

هنود زاده عالی تخم بر خسر بوره گرسنه پر بود در خدمت میان مانک شاه آمده مسلمان گشته ۱۲

[حاشیه:] محمد امین کول از برادران او ست که در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه ... بابا داؤد خاکی ... [illegible]

[حاشیه:] میان مانک شاه ... [illegible]

وگر به چنان گفت هر چه میگفت بظهور می آمد در رابیواری بالای سونتاک آسوده است **ذکر جمعی از شعرا و**
سخندانان که از ابتدای عهد چکان تا اوائل تسخیر سلاطین چغتائیه مسند آرای بزم کمال و چمن آرای گلشن
قیل و قال بودند **شاه فتح الله** از مردم ایران علامهٔ زمان و فاضل دوران بود میگویند که سیادت هم
داشت از ولایت بدکن آمده احترام تمام یافت و بعد از انکه بخدمت اکبر پادشاه رسید صنوف مراحم شاهنشاهی
گردیده باعلی مراتب دولت قرب و صحبت داری و منزلت عروج نمود در سنه نهصد و نود و هفت در
زمانیکه اردوی پادشاه در کشمیر جنت نظیر بود به تب محرق مبتلا شد چون در فن طبابت کمال حذاقت
داشت بخوردن هریسه معالجه نمود هر چند که حکیم علی که از تلامذه شاه بود از علوم حکمت و حذاقت آگاه
و دیگر از اطبای حذاقت دستگاه منع کردند ممتنع نگردید و متقاضی اجل گریبان گیر وقت او گشته کشان
کشان بمقر اصلی رسانید و بر سر کوهی که تخت سلیمان مشهور است مدفون گردید خالی از شاه ازدواد و فقر
نبود اهل تشیع مقبره او را مطاف و مرجع کردند **میر ابوالفتح** حسینی ممدوح ملا عرفی شیرازی که قصاید غرا
در مدح او دارد از انجمله قصیده مشهور است که یک شعرش این است **بیت** میر ابوالفتح آنکه لوح دانشش ؛؛
بر سر ابهام وا زبان میزنم ؛؛ دیگر نیست سوای این شاه فتح الله میرزا علیخان ولد محرم بیگ است که از
امرای همایون پادشاه بود طبع زیرک و سلیقه شعر داشت در سنه نهصد و نود و شش در کشمیر شبی که یعقوب
خان ولد یوسف خان کشمیری بر قاسم خان میر بحر شبخون آورده بود در جنگ مغلوبه به قتل رسید صاحب
دیوان است از وست بیت شام چو از چهره فگندی نقاب ؛ تاب نیاورد نشست آفتاب ؛؛
بابا طالب اصفهانی در زمان حکومت چکان به کشمیر رسیده با حکام اینجا آشنائی ورزیده چون
بفنون علم آراسته و انواع کمالات پیراسته بود قبولیتی بهم رسانید و در قرب سلاطین از اقران
در گذرانید در نزاع امرا و فتن ارباب داعیه سعی مصالحه بسیار داشت چنانچه قدری ازین حکایات را
در اوراق گذشته علم عبرت رقم برنگاشت تا ایام تسلط اولیای دولت اکبریه چمن پیرای نکته
سنجی بود چون رحلت کرد در محلهٔ بابا پوره در مزار بابا خلیل آسوده در فنون شاعری ماهر بود و لطف
طبعش از حسن معنی ظاهر صورت گذرانش معلوم نیست این چند بیت از وبه قلم می آید بیت ز بیم آشنایی
کو تو دل یا دیدهٔ تر می رود ؛؛ شعله در دل ناله بر لب خاک بر سر میرود ؛؛ حرف شرح درد دل گر آ
لب کنم ؛؛ خون ز جیب دیده تا دامان محشر میرود ؛؛ شعله در پروانه افتد بلبل آید در خروش ؛؛ گر بگویم
آنچه ما را بی تو بر سر میرود **وله** در حلقهٔ ما زمزمه سور نباشد ؛؛ غمزدگان را دل مسرور نباشد ؛؛
بیرون تو بیرون کنم از دیده نظر را ؛؛ کز ذوق تماشای تو منظور نباشد ؛؛ ویرانهٔ دل چون شود تعمیر

حسنی

ندارد ✤ بگذار که این غمکده معمور نباشد ✤ **مولانا میر علی** از اصحاب کمال و شعرای باقیل و قال
بود از ولایت بکشمیر آمده و پیش حسین قربی داشت در نستعلیق نویسی بی نظیر روزگار بود و کسی در آن
وقت مثل او نه نوشت فکر شعری جسته جسته میکرد و این دو بیت از زادهای طبعش وقت تحریر بیاد
آمد **بیت** گل بدستم چه نهی در کف من خار خوش ست ✤ این گل تازه بران گوشه دستار خوش ست ✤
بیت سبو سبوده و خم خم دل لوند مرا ✤ قدح چه آب زند آتش بلند مرا ✤ مسجد موزون و مختصر
سنگین در اطراف نوشهر قریب بوته کدل جائیکه الحال باغ علیمردانخان ساخته اوست
ظاهرا مسکن بلکه مدفن او همانجاست و این میر علی سوای میر علی قدیم است که واضع الاصل
خط نستعلیق بود و در عهد میرزا الغ بیگ در توران ظهور کرده چنانچه این رباعی که بخط میر علی
ثانی دیده شد شاهد حالست **مولانا نامی** از شعرا و مصاحبان حسین خان چک بود مرد فقیر و
گمنام نحو و صرف را نیک میدانست با آنکه در هم شکسته قد خم کرده پیوسته چون لاله با پیاله و مدام با جام
بزم آرای طرب و شوق افزای اهل سوز و شغب بود مقتضای مقام این چند بیت درین هنگام
مرقوم شد **نظم** عروسیست می شادی آئین او ✤ که نتوان روان داد کابین او ✤ بنجا که
چهره زبانه دهد ✤ بعز توت روز جوانی دهد ✤ چه پیداست چون عود تن را گهر ✤ می آتش که پیدا
کند شان هنر ✤ این نیز از منظومات اوست **نظم** هرگز دلم بغیر تو مایل نمی شود ✤ در دیده نقش
روی تو زائل نمی شود ✤ از دوریت چه باک که از بعد ظاهری ✤ اصلا میان یاد تو حائل نمی شود ✤ دستم
بریده باد چه کار آیدم بگو ✤ در گردن بتان چو حمائل نمیشود ✤ **ملا نامی ثانی** نیز از شعرای عهد
حسین شاه بود و در صحبت شاه گستاخی و محرمی بسیار داشت یکبار بجای دو خلعت عیدین باین
رنگ استدعای اسپ کرده بود و برای شاه نوشته **بیت** خلعت شاهی مرا اسپی رسد
یا زین رسد ✤ شاه در جواب نوشته مصراع دیگر ✤ اینچنین کم فهم را نه آن رسد نه این رسد ✤
مولانا مهری از شعرای عهد علیشاه بود و استاد خوش فکر ست از فضائل علمی بهره داشت
این بیت در منقبت امیر المومنین از اشعار او از خزانهٔ حافظه بجلوه گاه تحریر آمد **بیت** مرتضی
پادشه مسند عالی نسبست ✤ آفتابیست که برج شرفش دوش نبی ست ✤ **مولانا محمد امین مستغنی**
زاد و بوش کشمیر ست بوفور ذهن سلیم و طبع مستقیم در عهد یوسف شاه پایهٔ اعتبارش بسیار افزود
با وصف تحلی بزیور فضل و کمال به فکر شعر هم اشتغال داشت این ابیات از وست **بیت** بسوزش عرق
منت آتشی نبود ✤ تحملی که کرم را کنیم داغ کجاست ✤ جهان ز کم شده من اگر همه خیر ست ✤ سرد

شاه چک

علی المرتضی

خیر کثیر

که بگیرم ازو سراغ کجاست * سیاهی شب ما زنیر پرتو مهر * رخی که در ره ما می نهد چراغ کجاست
ولد درین چمن همه بیگانه هم اند و لے * ز بلبلم سخنی آشنا بگوش آید * برهمن گرد تو گردم ره کفرم بنما
که ز ایمان خودم شرم بسی می آید * این رباعی ازوست که دلالت بر کمال قدرت و لطف طبع او دارد
رباعی من خنده نیم بطبع عاشق ناساز * یا گریه که بر روی روم چون غماز * یا ناله که سر بگوش بیگانه
نهم * من درد دلم خلوتی محرم راز * این رباعی نیز ازوست ابیات اے سینه ز وسواس تو ام
مارستان * رگهای وجودم ز تو زنارستان * عیسی کده از چشم تو بیمارستان * ناز تو بکائنات
در کارستان * نیز این رباعی ست که در تعریف کشمیر گفته است رباعی دوشینه بچشم دل نهان
از مردم * دیدم نه بهشت بلکه کشمیر دوم * خاکی ز عبیر و مشک آگنده خمیر * آبی ز صفا وجود خود یافته
گم * در محله آروت مدفون است بیرون آستانه حضرت سید جلال الدین بالجمله چون سلطنت ملک
دلپذیر جنت نظیر صانها الله تعالی عن التخریب و التدمیر بجهت شامت تعصب مذهب و انحراف ملت
از مردم چک که همگی سی چهل سال متصرف این ولایت فردوس تمثال بودند بادلیای دولت قاهره اکبری
منتقل گشت و نام حکومت به محمد قاسم خان میر بحر تعلق یافته سپاهان کشمیر چند گروه شده بعضی
فتنه جویان کوته اندیش در خیال قلاع بارادهٔ افساد و اخلال برآمده و جمعی عاقبت اندیشی نموده اطاعت
ناظم کرده اند بعضی بحضور رفته منصب یافته اند و بعضی خزیده و دانسته براه بغی و فتنه انگیزی قاسم خان
میر بحر صوبه داری کشمیر میرزا یوسف خان که از امرای قدیم اکبرشاهی بود تعلق گرفت یکسالی مشار الیه
بضبط و ربط امور ملکی پرداخته اما بسبب شورش و سرکشی ارباب داعیه کاری نه ساخته و ماموریت بملازمت
حضور شد و محمد قلیخان صوبداری یافت قاضی نورالدین و قاضی علی که به جهت ضبط محالات و
جمیع تعلقات خالصه مقرر بودند بنا بر مخالفت و مضائقه ارباب خیانت که در صورت ظهور توفیر
محالات بیم آفات داشتند از سرانجام کار ماموره خود عاجز آمدند به شیخ حسن بیگ نامی بمعاونت آنها
از حضور تعیین شد شیخ مشار الیه بکشمیر رسیده مقرر نمود که علوفه سپاهیان متعینه را نقد داده جمیع
محالات را ضبط نماید اینمعنی موجب تردد و خلل احوال عمال که توفیرات و خیانات در میان داشتند
گردیده شورش برداشتند و جمعی از مردم میرزا یوسف خان که در کشمیر مانده بودند تحریک نموده
و گرفتار فن و فریب مفسده با خود متفق ساخته میرزا یادگار که عموزادهٔ میرزا یوسف خان بود
به سلطنت برداشتند طرفه حالتی بر مردم پادشاهی گذشت اما توجه جناب حضرت شیخ بابا داؤد
قدس سره العالی که خود قدم در آن مجمع هجوم فرمودند فتنه آن روز فرو نشست آخر الامر طرفین در کمین

سخن سنج

نور الله

بکدیگر مانده میرزا یادگار بسوپور رفته جمعیت بهم رسانیده باز باطراف شهر آمده بازار سرکشی
را گرم ساخت و خیال خام پادشاهی طفلانه در سر شوریدهٔ خود انداخت و مردم را بخطابها و
مناصب بی اعتباری و ناپایداری بنواخت روزیکه در کشمیر باین امر خطیر مشغول شد بندگان
اکبر پادشاه بتائید غیبی از لاهور اراده سیر کشمیر فرموده بودند و پیش از حرکت خود خدمت امیر الامرا
شیخ فرید بخاری میر بخشی را که از سادات صحیح النسب و امرای عظیم الشان بتمام توفیق و احسان
بود روانه کشمیر نموده بودند میرزا یادگار باتفاق توابع نابکار نظر بر ایام زمستان و انسداد
طریق کوهستان فائغبال به تنخواه اموال و پندار استقلال در فکر ممانعت و مخالفت افتاده
چون کسان پادشاهی مغلوب شدند حسن بیگ مذکور بلطائف الحیل خود را ازین شهر برآورده
دیگران چندی اسیر و چندی فراری شدند اکبر پادشاه در راه این اخبار بناگاه شنیده زین خان
کوکه را از راه پکلی و صادقخان را با فوجی بکمل از راه پونچ و شیخ فرید بخشی را بطریق ایلغار براه راست
تعین کرده خود هم بالشکر منصور منزل در منزل عبور می نمود چون خواص مردم کشمیر و جمهور
سکنهٔ این جنت نظیر راضی بچنین حرکات نبودند همه باستقبال شیخ فرید که با معدودی
چند قریب بهیره پور بایلغار و رعب بسیار رسیده بود شتافته او را تقویت و دلیری نمودند
و جمعی از مردم میرزا یوسفخان از افعال خود منفعل شده در تعاقب میرزا یادگار افتاده بعد
جنگ و جدال روپوش شده بود سراغ یافته بمردم پادشاهی که سرکردهٔ آنها شهباز خان سپاهی
و ابراهیم خان کاکری وغیرهم بودند نشان داده میرزا یادگار را بدست آورده بقتل رسانیده
سر او را از نظر پادشاه گذرانیدند اکثری از مفسدان بسزا رسیدند و جمعی راه فرار یافتند و بعضی
مورد عفو و تقصیرات شد فاما احوال یوسف شاه و سرفرازان دیگر از قبیلهٔ چکان اینست که بعد
استقرار امر سلطنت بخاندان چغتائیه اکثری را که از ارباب داعیه دانستند در حضور فتح گنجور
بمحافظت گذاشتند از انجمله یوسف شاه با توابع خود بیست و چهار سال از ابتدای تسخیر
اکبری تا اوائل سلطنت جهانگیری در حضور مانده و خدمات عمده و جاگیرها یافتند ابیه خان
و چندی از دلاوران این دیار نیز در رفاقت شاه می بودند در محاربهٔ شهزاده خسرو که از پادشاه
روگردان شده بود عجب تردّدات نمایان از یوسفخان و اعوان او بظهور آمد چون پادشاه در لاهور
فتح کرد یوسف خان معزز و مشمول عنایات شد در کارهای سلطانی جانفشانی میکرد تا اجل
موعود در گذشت اولاد و اعوان یوسف خان با رفقای خود بصعوبات امرا گذرانیده آخرها تعین

نه در هر دو جا نسل آنها موجود است

اکبرآباد مدتی مدید شده و چندی تنخواه بر برهانپور بودند تا الیوم هر دو جا از نسل آنها مردم
هستند و مشهور به جلادت و دلاوری .... و مصدر کارهای عمده شدند باز بر سر اصل سخن می
رویم بعد تسخیر ملک اکبر پادشاه راجه تودرمل برای رفاقت ناظم و بند و بست امور خراج و
ضوابط دیگر در کشمیر گذاشتند بنای قلعه پادشاهی گرد کوه ماران و دولتخانه که در میان آن واقع
شده است در سال هزار و ششم باتمام رسید مدت حکومت راجه و قاسم خان سه سال بود مدت
حکومت سید یوسفخان یک سال بنای عمارت بر کوه ماران جانب شمال روی از وی بود بعد از آن
اکبرشاه باظهار استا لولوی نجار کشمیری که پیش پادشاه جابجا حرف داشت برهم خورده و از تغیر
یوسف خان محمد قلیخان سلطان صوبه دار شد او در اطفای آتش فساد مردم چک که از هر طرف
سر بشورش بر میداشتند سعی بلیغ نمود یازده سال به نظم و نسق گذرانید بعد آن از تغیر مشار الیه
در هزار و سیزده هجری میرزا علی اکبر بنظامت کشمیر سرافرازی یافت قحط عظیم در زمان او
رو داد که عالم خلقت رو بویرانی نهاد خرابی ملک حکایات آنوقت از آن باز یادگار است
دو سال حکومت رانی کرده در نظامت او در سنه هزار و چهارده هجری اکبر پادشاه رحلت
گزین شد شصت و چهار سال عمر یافت و پنجاه و دو سال سلطنت هندوستان و فتح
بلاد باقتدار کرد و ایجاد ضوابط و قواعد نمود الف کشید ملائک نی فوت اکبرشاه تاریخیست ملا
مظهری کشمیری نکته چنین تاریخ یافته است تاریخ پادشاه اکبر که پنجاه و دو سال * عدل او ظلم زحل
سیمای سوخت * هر کجا رخشش ز جنبش نعل ها انداخت * خیر و از اختر گردون سهای سوخت *
ناگهان باد اجل بر شمع خورد * جامهٔ فانوس بزم آرای سوخت * دولت شاهیش چون جای گرم
نعره زد گردون که خیر انجای سوخت * مظهر از صاحب قران تاریخ جست * گفت ازین حضرت
دل چغتای سوخت * احوال حضرات که تا آخر عهد اکبر پادشاه در کشمیر بر روی روزگار
بودند و در آنوقت رحلت فرمودند بدین موجب است اهله ریشی بابا از مرتاضان وقت بودند
در سلک تربیت یافتگان زبدة المرتاضین هردی ریشی باباراه یافته روی از لذات و راحات
برتافته همگی دل بر نفس کشی و مخالفت طبیعت نهاده داد ریاضت و عبادات داد چون رحلت
کرد در قصبه بجباره در خطیره که حضرت السیدات محمد قیسر ریشی اند متصل آن مدفن یافت رحمة
الله مظهر فیض ذو الجلال آخوند ملا جمال تحریر روزگار و علامه اسرار بود در علوم دینیه شانی
عظیم داشت با کمال شغل علوم خاطر مبارک را اکثر بجانب طی منازل راه معنوی میگماشت

ارادت معنویه در سیالکوت در خدمت عارف جانی بابا فتح الله که ذکرش گذشت درست نمود و
شب و روز عمر اسعد خود را صرف درس علوم ظاهری و باطنی میفرمود در جناب حضرت شیخ المشائخ
شیخ نور الدین ظاهرا اخلاص کمتر داشت شبی برؤیت سرور عالمیان علیه افضل الصلوة والسلام مشرف
شد عزیزی را دید که در پهلوی آنحضرت قریب جا یافته است حضرت رسالت فرمودند که ای جمال این
شیخ نور الدین ست کاری که این کرد کسی بگرد آن نمیرسد بالجمله اکابر مشائخ وقت مثل حضرت
بابا الضیب و شیخ اسمعیل چشتی و امثال ایشان از خدمت مولانا مستفید بودند بلذات جسمانی هرگز
میل ننمود گوشت کمتر خورد بکرته بی تکلفی و فرش بوریائی می ساخت میگویند که یک صبیه حضرت بابا
بابا فتح الله در عقد مولانا نیز بدستور برادر بزرگوارش مولانا کمال الدین بود چون رحلت نمود
در کشمیر آسوده والعلم عند الله مطلع انوار لایزال اخوند ملا کمال برادر مولانا جمال است
حلال دقائق و کشاف حقائق بود نسبت علمی غالب داشت چنانچه برادر عالی قدرش را جهت تقوی
راجح بود با وصف آن مجموعه علم و عمل و زهد و تقوی بود علاقه دامادی بخدمت بابا فتح الله بارادت
معنوی جمع کرده و سلوک باطن در صحبتش نموده بعد آن در خدمت بابرکت حضرت خواجه عبید
الشهید نقشبندی احراری که از احفاد امجاد مقربان درگاه حضرت خواجه عبید الله احرار است
رسید و بهره مند کمالات گردید در سیالکوت و لاهور مسند افاده علوم برآراسته و عالمی از فیض
خدمتش بصاحب کمالی برخاست درس فن و حکایات آنها در مدرسه داد مشهور است و کراماتش
در افواه مذکور حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی فاروقی هم اوائل حال کسب علوم صوریه
در صحبت او کرده و علمای بسیار مثل مولا عبد الحکیم سیالکوتی از خدمتش مستفید گردید چون
اجل موعودش رسید در لاهور رحلت فرمود و همانجا آسوده در سنه هزار و هفده تاریخ وصالش
چنین ست مصراع ملحق حق قطب و تاج اولیا ملا کمال شیخ عبد الکریم رح از طبقه ارباب
حرفه کشمیر بود به توفیق الهی و سعادت نامتناهی مرید شیخ فتح الله شده و جذبه بهم رسانیده
بستر میگذرانید از ارباب مکاشفه بود و برای ستر حال و قوت عیال هریسه پزی میکرد و یک یک
میفروخت و یکدیگ نقرا امیداد در ایام قحط که بشدت بود کشائشی از استشفاد کثرت دعا
اصلا ننمود یکی از اکابر در خواب اشاره سرور کائنات را باستدعای توجه از شیخ عبد الکریم یافته
بموجب آن مردم رجوع باو نمودند و الحاح و عجز و بسیار فرمودند مجرد دعا غمام بحصول پیوست و این
معنی موجب ظهور و اشتهارش شد در محله علاء الدین پوره بر فتحکدل آسوده است حضرت

یوسف میر پدرش از اعیان [illegible] بود

میر محمد خلیفه اخلف الخلفا جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی ست در سفر دوم جمیع اصحاب
را حواله تربیت او فرموده همه احباب رجوع بخدمتش نمودند بعد وصال حضرت ایشان هم قایممقام
بود غیر از یک کرته تمام سال نمیداشت در ابتدای سلوک بکمال شدت همت بر امر مجاهده گماشت
آخرها باستدعای والی پکلی از کشمیر رفته در پکلی سکونت نمود و سلطان آنجا خانقاهی برای او
بنا کرد تا بود بارشاد و اشتغال داشت چهارم محرم سنه هزار و پانزده رحلت فرمود حالات
غریبه و ریاضات عجیبه داشت شیخ اسمٰعیل چشتی از سوداگرزاده های این شهر بود اول به تحصیل
علوم مشغول شد و سفر اختیار کرد و در خدمت کثیر البرکت مولانا جمال الدین که ذکرش گذشت
تحصیل و استفاده نمود و از صفای احوال و کمال ورع او ریالی بیاری میشود آخر الامر در صحبت
شیخ خدا آگاه شیخ نور الله که از اکابر حضرات چشت بود افتاد و روی ارادت در خدمتش نهاد و
مراتب سلوک را طی کرد و از جناب میر عبد الله بلخی نیز مجاز شده بمعان و سعادت و ارشاد مراجعت
به کشمیر فرمود در کنج عزلت و خلوت را اختیار فرمود استغراق بسیار داشت و هرگز سر از طرف بالا
نمی افراشت و التفات بکسی نمیکرد دوازده سال در یک مدرسه مداومت کرد تاک انگوری بالای
آن مدرسه بود که سایه بر ساکنان می انداخت روزی قطره آبی از آن تاک بر کتاب آن برگزیده
ایزد پاک افتاد متحیر شد حاضران او را از تاک و سایه او مطلع ساختند مقبره اش در محله کوه بالا
تر از مقبره قاضی موسی شهید ست و نزدیک به مقبره مولانا جمال الدین سره واقعست احاطه نداز
بسیار بابرکت ست شیخ محمد یوسف مانجی از قبیله تجار بود بعنایت الهی هدایت یافته
ارادت جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی حاصل کرده و براه سلوک آشنا شده راه حرمین گرفته
سفر بسیار کرد و مشائخ بسیار را دید و خدمت نمود بهره ور فیض شد و بعد مراجعت به کشمیر در
قصبه باره موله متوطن گردیده و همانجا در سال هزار و یازده آسود امجد مشائخ تاریخ ست
خواجه بهار الدین محمد خوارزمی الاصل ست بقصد حج سفر نموده بعد احراز مثوبات وارد
هند شده چون بفنون آداب آراسته بود در سلک ندمای اکبر شاه منظم گردید بجاذبه الهی ترک منصب
نموده در سنه ۹۹۴ وارد اینجا شده در محله بلدیمر ساکن شد مرید خدمت میر سید اسمٰعیل شامی بود
و بعض بنابر ارادت عیال را اینجا گذاشته به هند رفته در انجا در سنه هزار و دو رحلت نمود شیخ
رحیی بابا ریشی از خوردی باز بعجز و نیاز ذوق بندگی خالق بی نیاز کارسازانه داشت بجذبه الهی
در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره رسید و قسمی که آنجناب را در خلوت خود دیده بود
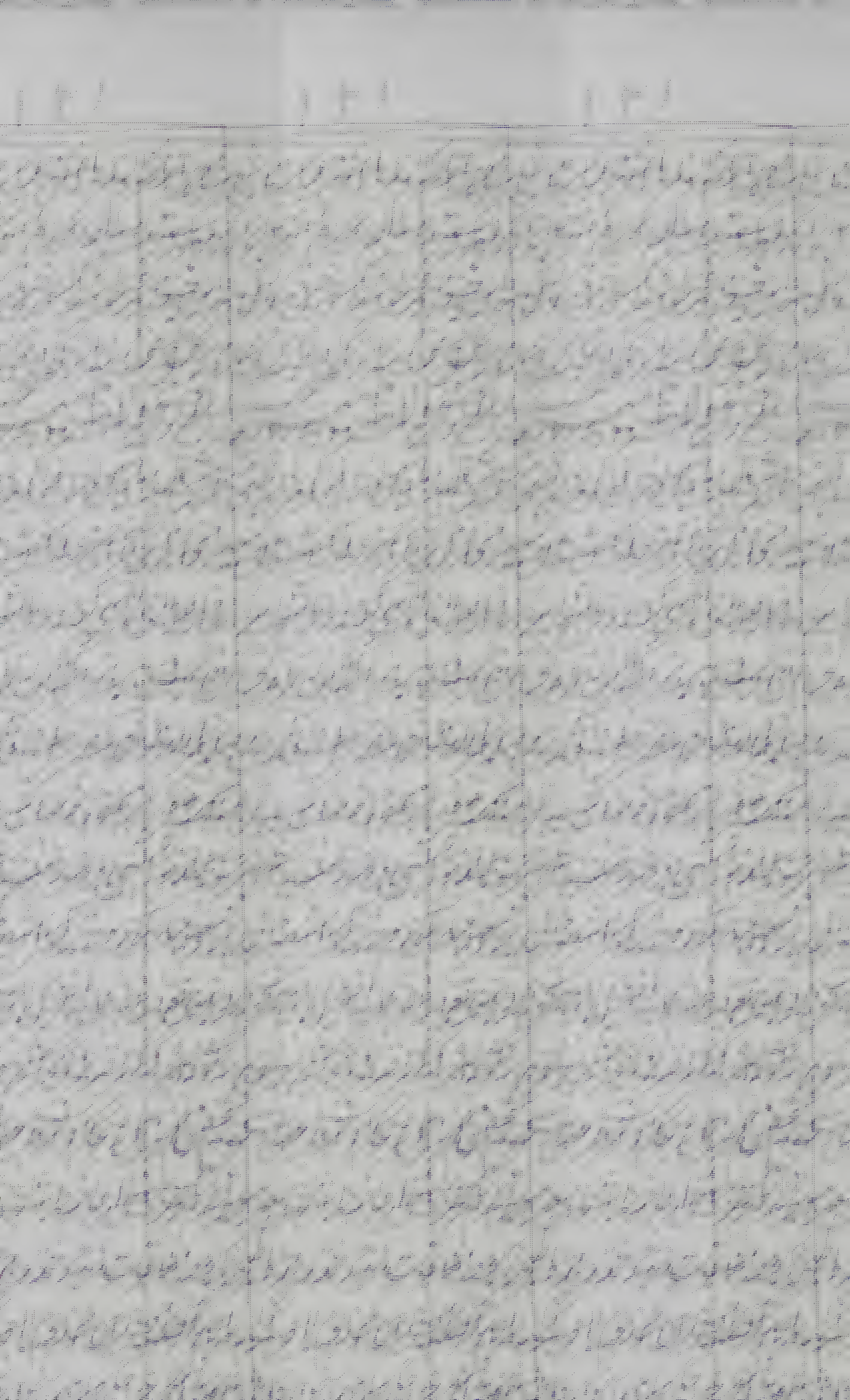
از مریدان خاص حضرت مخدوم بود و مرتبهٔ فنا فی الشیخ حاصل داشت و شیخ را هم عنایت بر حال او بود
از کمال اعتقاد بنفس نفیس در هر کار بسم الله و یا حضرت مخدوم بر زبان آورد و باین سبب فائده ها برد
شیخ بهرام گوړنگی از پخته کاران دنیا بود توفیق سلوک در خدمت حضرت مخدوم یافت و دل از
همه بر تافت و برودت کلی از دنیا حاصل کرد بامر پیر در قریهٔ کوتنکوتهٔ اوتر منتهای کامراج بر سر چشمه
سکونت کرد و انزوا نمود و مسعود چک برای او در زرقی شا مجذوب که از مخلصان حضرت مخدوم بود خدمت او
میکرد و همانجا عماری کند در نفس کشی کارهای عجیب بظهور آورد تا انقضای حیات در طی مقامات
گرم بود و در همان مقام رحلت فرمود شیخ حیدر لاری در زبان عوام مشهور بمیر حیدر
اما خدمت بابا داود مشکوتی که از همین طبقه و قریب العهد اوست در اسرار الابرار اظهار سیادتش
نکرده از مریدان حضرت مخدوم صاحب ریاضات و کرامات باهره و اکثر اوقات جنیان از خدمتش
استمداد مینمودند سخنها در احوال پیران خود دارد که بعض مردم آنرا محمول بر کمال اعتقاد و اغراق و
مبالغه میدارند والعلم عند الله چون رحلت نمود در تیله موله پرگنه لار آسود شیخ بایزید
شمناگی از پرگنهٔ اچ بست مرید حضرت مخدوم شده سیاحت بسیار کرده بلکه بحرمین هم رسیده
زاویه نشین بود و آن زاویه دره و دریچه نداشت روزی حضرت مخدوم قدم در کلبهٔ اش گذشت حالتش
را دیده شاکر گردید بعد آن یکی از مخلصان در فکر در و دریچهٔ آن کلبه افتاده شیخ بایزید قبول نکرد و
گفت که بنظر حضرت مخدوم همچنین بی در و دریچه در آمده است و ایشان به همین دستور مسلم داشتند
و امری نکردند و من نمیتوانم مرتکب خلاف منظور ایشان شد سبحان الله اطاعت پیران و مراعات
نظر و خاطر ایشان به چه درجه بود جانبازی تا کجا از مریدان ظهور مینمود مخدوم حاجی موسی فرزند
ارجمند حضرت حاجی احمد قاری است از غرائب روزگار بود حالات عجیبه داشت از قیود و رسوم آزاد
و بنیاد هستی او بر باد گاهی رو به جنگل می نهاد و گاهی به سکونت خانقاه تن میداد یکباری به
لاهور رفته چون در انجا مواجهه فیل مست باین مقبول الست و دفع او بضرب دست موجب شهرت
او شد مراجعت به کشمیر فرمود جمعی را مستفید ساخته در مقبرهٔ والد بزرگوار آسود مولانا شاه
دولت به جاذبهٔ الهی درین راه آمده ارادت در خدمت بابا داود خاکی نموده اما با حضرت هردی
بابا ریشی بسیار نشست و ایشان را پیر صحبت میدانست اکثر مغلوب حال میشد و نعره میزد
مدتی بیهوش می بود و اخبار از احوال آینده می نمود اکثر با عورات و عروس و ابکار می نشست حضرت
هردی بابا ریشی فرمود که پنبه و آتش یکجا نمی توان گذاشت پارهٔ آتش در میان پنبه گذاشته

دوست روی نتابد ۱۲

نزد ایشان فرستاد اصلاً یک فره از پنبه نسوخته بود شیخ حاجی اوتره از مریدان قدیم حضرت
بابا داؤد دست تمام زهد و تقوی بود و توفیق زیارت حرمین یافت بصوم نهار و قیام شبهای تار
میگذرانید پیاده به سفر حج میرفت و در سفر افطار نمیکرد نه در رفتن نه در آمدن چون مراجعت نمود
در قریهٔ ابیو پرگنهٔ کروهن اقامت فرمود و همانجا آسود مولانا قاضی محمد صالح خلف الصدق مولانا
قاضی موسی شهید است عالم و عامل و فقیه کامل بود و در تقوی شانی داشت بعد شهادت والد بزرگوارش چون بنیاد
چکان برهم خورد و سلطنت کشمیر تعلق به سلاطین چغتائیه گرفت بنابر استحقاق وراثت و لیاقت
به منصب قضای کشمیر مکلف شد طوعاً و کرهاً اجابت نموده در اجرای احکام حنفی المذهب شرعاً و
عرفاً نیک نام بود و مراعات تقوی و افادهٔ علوم صوریه هم میفرمود و شرف ازدواج ابنت سیده عارفه کامله
حضرت بی بی بیگمان بنت ولایت مرتبت سیادت منزلت جناب حضرت سید میر خان دریافت
شیخ کنگے ریشی در عین جوانی و اسباب کامرانی ذوق زهد و خداپرستی بهم رسانیده و طریقهٔ ریشیان
گرفت گویا اویسی بود آخرها ارادت حضرت بابا داؤد خاکی اختیار نمود گاوی داشت وقتی حاجت
خادمان به جهت نمک آن گاو را فروختند گاو بر صومعهٔ شیخ ایستاده عرض حال کرد شیخ خدمه را از فروختن
گاو منع فرمود تا آخر عمر ترک نمک نمود حیوانی هرگز نمی خورد ماهی بریانی هدیه اش آوردند و به منت
آزرده خوردنش کردند گفت که برای رفع اثر نمک در آب بشوئید بمجرد رسیدن به آب آن ماهی بریان
جان یافت و در آب رفت ازین دست حکایاتش بسیار است در پرگنه بانگل قریه وانی گام آسوده
در سال هزار و هفت از دنیا گذشت نورالدین جهانگیر بادشاه سلطان سلیم نام داشت
بعد رفع مدعیان سلطنت تاج و تخت را زینت بخشید جلال الدین محمد اکبر شاه بعد از تسخیر کشمیر هفده
سال زیست و این جهانگیر شاه مکرر سیر و شکار کشمیر نزول اجلال فرموده است و در رعیت پروری و
آبادی ملک و تعمیر و تربیت قلعه و عمارات و باغات پادشاهی درون قلعه و بطرف تالاب خصوصاً
فیض بخش بنا فرموده و چشمه سار را آباد کرده فوائد و منافع بسیار بمردم رسید در تاریخ یکهزار
و پانزده که سال دوم از جلوس پادشاه است در سنه ۱۰۱۵ حکومت کشمیر به نواب قلیج خان رسید تا مدت
سه سال ایام حکومت خویش بسر برده در نظم و نسق شهر و ترویج اسلام و رعیت پروری بی نظیر بود
چون معزول شد در تاریخ هزار و نوزده صوبداری بنواب قاسم خان مفوض گردید تا مدت سه
سال حکومت رانی بکار برد و از تغیر او در هزار و بیست و دو بعمل آورد و در سنه ۱۰۲۲ تعلق بنواب
صفدر خان گرفت او تا مدت دو سال هرچه توانست سعی در رفاهیت خلق الله و عدل نمود در هزار

شهید

ازدواج

هاشم خان

و بیست و چهار صوبه تعلق بنواب احمد بیگ خان یافت تا مدت سه سال تا توانست سعی رفاهیت خلق الله و عدل و احسان کرد دران ایام بحسب تقدیر خالق الانام در سنه هزار و بیست و چهار آتش قهر الهی و تند باد سخت نامتناهی وزیدن گرفت یعنی آثار بلای باد و بار طاعون ظهور نمود که کار بجایی رسید کافه برایا مضمون آیه کریمه یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ بر صفحات روزگار معاینه نمودند و تکفین و تجهیز یکی بدیگری محال شد حسن شال نام مردی متمول بود تمام متعلقانش بدرجه شهادت رسیدند مواشی بعید و دام به دشت به جهت عدم تصرف مالک روی به جنگل نهادند این حادثه تا چهل روز می افزود قریب دو سال خان مذکور کار فرمای حکومت بود در سال هزار و بیست و هفت حکومت بدلاور خان مفوض شد و هنوز مردم ثابت نگشته بلکه اهل تشیع از تعصب باز نه مانده اقربا و یاران خاص حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم به بی ادبی یاد میکردند و چیزی بر درها می نوشتند باز باد سموم قهر الهی در رسید مقدار ده دوازده هزار خانه به سبب واقعه آتش بر باد رفت مسجد کلان بنا کرده سلطان سکندر بت شکن درین حادثه نیز سوخت چون دران ایام جهانگیر پادشاه وارد کشمیر بود اهتمام تمام در محافظت آن فرمود لیکن تقدیر بکار خود کرد حیدر ملک در تاریخ خود می نویسد که سنیان بعلاقه تهمت سوختن خانقاه جدیبل مراد خان مرا متهم بسوزانیدن مسجد جامع ساختند و اینمعنی را بگوش پادشاه رسانیدند ازین جهت بامر پادشاه تعمیر مسجد را بر گردن آنها بستند و پدرش ملک محمد ناجی سعی زیادی کرده سر نو تعمیر مسجد بدستور سابق نمود و تعدد بنای مسجد تا تاریخ مذکور ازین چند بیت که در آنوقت گفته اند مستفاد می شود تاریخ نخستین مسجد جامع ز شه اسکندر ثانی ؛ عمارت یافت و نگه سوخت از تقدیر سبحانی ؛ دگر باره حسن شاه آنکه بود از نسل پاک او ؛ بشد بانی این مسجد از توفیق ربانی ؛ ولیکن از دو جانب بی ستون آراست بی سقفش ؛ ز ابراهیم احمد ماگری شد راست تا دانی ؛ ز هجرت نهصد و نه بود تا دور محمد شاه ؛ که این جنت سرا شد زینت دین مسلمانی ؛ بتاریخ هزار و بیست و نه از هجرت رسید ؛ بروز عید روزه سوخته در نوبت ثانی ؛ ملک حیدر رئیس الملک در عهد جهانگیری ؛ نهاد از نو بنایش باز روز عید قربانی ؛ چو تاریخ بنایش جست گفتا هاتف غیبی ؛ نهاد از نو اساسش بارگاه عید قربانی ؛ تا مدت چند سال دلاور خان بمقتضای وقت و حال اعمال و افعال بوقوع آورده و جراتها بکار برده معزول گشت در تاریخ هزار و بیست و نه پادشاه اول بهار از راه پونچ که در زمستان باهتمام علی ملک و حیدر ملک صاف شده بود با اهتمام لشکر داخل کشمیر شدند ارادت خان صوبه دار شد دو سال هر چه ارادت الله بود از وی صدور نمود نزدیک ناگوره

جایکه آنرا سونتی بتن هار میگویند و یکطرف جانب مغرب جائیست که آنرا قرش مرک نام ست
بنای عمارت نموده بود و در طرف مشرق آن باغ بر چهار زینه پانهای سنگین بر پا داشته چون
در آن عهد کار عمارات اکثر از چوب بود و نجار های عمارت نوعی ساخته بود که در جای دیگر نبود گویند که
آن نجاره کارکن را دست برید تا در جای دیگر مثلش نسازد و صلهاش هم بسیار داد چون ایام
حکومتش کوتاه شد نواب اعتقاد خان اوائل سال ۳۲ سنه ۱۱ جلوس بکشمیر آمد و عمل او ضرب المثل اهل اینولایت
ست فتح پونچه در عهد او شد و بنای مسجد جامع کلان در پونچه باهتمام حیدر ملک صورت گرفت مردم
چک در عهد او بسیار کشته شدند و هر جا که خبر اقامت چکان می شنید مردم را تعیین مینمود و حبس و
قتل آنها میفرمود و در پیش دروازه خود فوج فوج و گروه گروه آورده بقتل میرسانید چکانرا چون دانهٔ
شالی از انبار برنج بر می آوردند و درین عهد قوم چکان از طمع ملک گیری دست کشیده گمنام شده وجود
عدم گرفتند و از داعیه شجاعت برخاسته پیشه مزدوری و حمالی و مزارعت اختیار کردند در زمان اعتقاد
خان نورالدین جهانگیر پادشاه در شهور هزار و سی و پنج باز روانه هندوستان شد بازه در سال سی و
ششم نزول بکشمیر نموده و از ابتدای جلوس تا آخر وقت هفت بار بکشمیر رسیده و هر مرتبه ترتیب
باغات و تعمیر عمارات نموده این بار که مرتبهٔ اخیر بود بیست و هفتم صفر هزار و سی و هفت در سرای
جنگیرهتی وقت مراجعت از کشمیر جانب هندوستان در قصبه راجور رحلت نمود و در خدمت پادشاه
مزبور از میان اهل خطه افضل العلماء مولانا محمد رضا المشهور بحکیم دانا و کمالات دستگاه مولانا
حبیب الله میر عدل از مقربان و باریابان مجلس پادشاه بودند و از کارپردازان لشکر میر تنک میر
شکار هم بار سلام و عرض داشت و بالتماس نور جهان بیگم حیدر ملک چادوره را همیشه بامور نجدیات
مینمود و خطاب رئیس الملک چغتائی داد و این حیدر ملک در ابتدا بوسالت مهر النساء بیگم منصب یافت
بوطن خود بشرط زمینداری تعیین شد چون در کشمیر بی نظیر رسید ترتیب بعض امور بقدر وسعت
نمود و تلاش مرمت جوی لچمه کول آورده ملک جلال تهکور بجهت مسجد جامع کلان و سکنهٔ محلات
که بی آب بودند کرد و در آبادی جدید بیل و اهل آن که تا حال ویران بودند هم تقصیر نکرد خانقاه بابا
شمس عراقی راکه ساخته دولت چک بود و بحادثه آتش سوخته پدرش حسن ملک ابن محمد ملک از سر نو
بنا کرده بود و بالجمله اعتقاد خان در صوبه داری خود هر چند کارهای دست بسته بظهور آورد به تخصیص
قلع و قمع بنیاد چکان که مظهر افساد بودند بخوبی نمود و اکثر بدعات و ظلم و تعدی ها درین شهر پیدا
کرده و بجهات کثیره قافیه آرام مردم را تنگ ساخت و اختراعات بی نهایت بر رعیت و مزارع چه که

بر سکنهٔ شهر هم از بابت سلاطین سالیانه و رسوم اعمال و اخذ و جبر زیاده بر حال و طرح گل زعفران و تکلیف چیدن آن باکثر اعیان و امور دیگر و ضبط میوهٔ باغات مردم و تکالیف دیگر نحوی جاری نمود که مردم از حیات خود سیر شده مستعد فرار ازین دیار گشتند چون اینحالت بعرض پادشاه رسید در اوایل جلوس حکم بتغییر او فرموده تدارک واقعی بظهور آورد چنانچه در صفحات آینده مرقوم کلک عبرت سلک میشود احوال حضرات که از اوایل عهد جهانگیری تا آخر دور سلطنت او در کشمیر بر جلوهٔ ظهور بودند یا در آن عهد رحلت فرمودند قدوهٔ اهل شهود خواجه مسعود پانپوری از تجار طبقه بود در عین شغل کار و بار توفیق طلب پروردگار یافت و بویرانه دور از خانه بشتافت و بی اطلاع احدی سه ماه که دو نیم چله است گذرانید باشارهٔ خضر علیه السلام میل ارادت حضرت بابا داود خاکی بهم رسانید چون بخدمتش رسید سرگذشت را از آن طرف شنید و مامور بخلوت شد و در ملازمت ایشان بصحبت زبدة العرفا هردی ریشی بابا هم فائز گردید و از خدمتش نیز موکد به ملازمت شیخ شد و کسب کمالات سلوک بجد و جهد نمود و بقیهٔ عمر در وطن خود که پانپور است سکونت فرمود قوت از حاصل زعفران داشت و همت را بکمال احتیاط در زراعت میگماشت در وقت خود از اصحاب کشایش ممتاز بود فتوحات را صرف فقرا می نمود اصلاً بمصارف خود و اهل بیت چیزی از آن نمیداد در کشف و اشراف آیتی بود بتاریخ ۱۲ در سال هزار و بیست و یک رحلت فرمود در مقام خود در قصبهٔ پانپور آسود فیض و برکت بلکه آثار جذبه از مقبره اش ظاهر است اولاد و خلفا بر جسته گذاشت که ذکر چندی در محل خود می آید شیخ محمد لبیب خلف الصدق حضرت مولانا شنگرف گنائی است که ذکرش گذشت جوهر خداداد و مورد الطاف ربانی و تربیت صوری و معنوی از خدمت والد امجد یافت و همانا که از خدمت حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی هم استرشاد نمود در جوار والد ماجد آسود و معتنم جد شیخ محمد ابن جد مادری راقم حروف است حضرت میر نازک قادری از نجبای این شهر و مقتدای دهر نسبش به قاضی میر علیست که جد طبقه قاضی شهیدیه است امیر سید بصحبت حضرت مخدوم شیخ حمزه رسیده است اما ارادت در خدمت بابا داود خاکی حاصلکرده بعد از آن تربیتش حواله سید علی مرتب میر اسمعیل شامی خو بدار ایشان شده بود و طریقهٔ علیهٔ قادریه را خوب ورزیده و بامر سید مزبور سند آرای این سلسله درین شهر شده و لوازم آنرا کماهی بظهور آورده و طریقه را جاری ساخته از علم و عمل بهرهٔ موفور داشت و صاحب تمکین بود و شانی عظیم حاصل نمود در ماکولات و ملبوسات احتیاط واقعی میفرمود و اصلا پیرو ان امور سکریه نگشت

شیخ مسعود ۱۰۲۱

مشهورست که یکی از بزرگان آنوقت که بسماع مشغول و بآن مشهور بود بذوق دیدنش آمد تن
بصحبتش نداد و بیرون بر نیامد آن بزرگ شقه نوشت که ما از اشتیاق سوختیم خدمت میر نازک بر
پشت آن شقه تحریر فرمود که ما سوختیم و خاکستر شدیم و بر باد رفتیم الغرض خدمتش در ریاضات و اجتناب
از فضولیات از اقران خود ممتاز بود و غیر از جمعه و جماعت حرکت نمیفرمود مریدی التماس ضیافتش کرد
چون برادرش که شرکت داشت غائب بود قبولش نکرد دیگری میوهٔ باغ خود باظهار حلال آورده خورد
وگفت معلوم نیست که حق خراج و عشر کماهو ادا کرده باشی یا نه حالات تمام کمالاتش از گنجایش
تحریر و تقریر بیرونست و کرامات و برکاتش از حد افزون سلسلهٔ علیهٔ قادریه درین شهر از خانوادهٔ
او ترویج یافته تا الیوم جاریست ذکر بعض احفاد ایشان که بر سجاده بودند در محل خود مرقوم میشود
در سال هزار و بیست و دو جانوری عجیب الخلقت غریب الهیئت در محضر عامه در مسجد جامع
رسید بچهار اسطوانهٔ مسجد طواف کرده در ان نزدیکی خدمت میر نازک قضا کرد همان جانور دو
مرتبه دیگر بهمین نهج باختلاف مکان در مسجد جامع طواف نمود هر مرتبه حادثهٔ عظیمه رو داد یکبار
طاعون بار دوم قحط اتفاق افتاد تاریخ وصال حضرت میر تقیا نقیا مکرر یافته اند رفع الله درجاته
و رزقنا الله من برکاته **شیخ بابا عبد الله** فرزند ارجمند حضرت بابا مسعود نروریست یگانهٔ وقت
بود در علم و تقوی و فقه و ورع و مرجع خلائق منبع حقائق و اولاد با کمال داشت کشف قلوب و قبور گویا
در دست او بود زوجهٔ تند خو و ستیزه رو داشت از دست او متاذی بسیار شد هر چند مردم تحریک
دفع او میکردند میفرمود که چرا بر دیگری بیفتد **شیخ بابا حاجی** نخل برومند حضرت بابا مسعود
نروریست صاحب استعداد عالی بود و بمرتبهٔ ارشاد رسید در کشف و کرامت و ریاضت و استقامت
شان عظیمی داشت کوه عبادت بود **شیخ بابا ابراهیم** نیز فرزند سعادتمند بابا مسعودست بلند
احوال و احسن المقال بود و بامر معروف و نهی منکر اشتغال مینمود **مولانا شاه گدای** مولدش
موضع کرنکشون از توابع سوپورست بتقریبی ساکن شهر شد روزی گذرش در خانقاه حضرت شیخ
احمد قاری مخدوم افتاد خدمت مخدوم حاجی موسی که ذکرش گذشت مشغول افادهٔ صوری و معنوی
بودند و نظر بجانب او هم نمودند متاثر شد و التزام صحبت و خدمت ایشان کرد بعد تحصیل لوازم
علوم دینی تلقین اشغال باطنی یافته و متلذذ شده از همه تافت و در اندک زمانی فتوحات غیبی یافت
که بر اقران فائق شد و مرجع کائنات و مشهور الکرامات گردید چون هجوم خلائق افزود خواجه داود
مجذوب نزد او رفته ملامت کرد که چرا مثل من مجنون نبودی و اینهمه کثرت و ازدحام قبول کردی

گفت هنوز چه دیدی فردا بازار گرم تر خواهد شد روز آدینه بود که یکی را فرمود که در یکی از اطراف
خانقاه جای طیار نماید که جمع دیگر بکار آید شب جمعه دیگر زیر ایوان با چندی از خادمان معارف و
لطائف بسیار گفت و آخر شب طرف دریا آمده تجدید وضو فرمود و چون بحجرهٔ خود رسید خانقاه جنبید
و عالم را ازان خبردار کرد تا وقت چاشت خلائق از بیرون حیران و نگران بودند بنصف النهار جان
سپار شد سنه الف واربعه وعشرین گدای شاه اقلیم ولایت تاریخ هست خواجه حبیب الله
نوشهری از طبقه تجار بود چون داعیه طلب حق در دلش جا کرد توفیق ارادت در جناب حضرت
شیخ یعقوب صرفی یافته و روی دل از هر چیز بر تافته بالکل بامر حق قیام نموده مورد فتوحات
شد و در غیب حضرت ایشان باشارهٔ آنجناب به فیض و تربیت حضرت میر محمد خلیفه که ذکرش
گذشت رسیدند بعد مراجعت حضرت ایشان باز ازان جناب مستفید شده خلافت یافت با وجود
غلبهٔ شوق و استغراق و تقید و وجد و حال و شدت سماع جمعی را بارشاد رسانید و در غلبات شوق
به نظم و اشعار می پرداخت و غزلها درد آمیز شعله انگیز موزون می ساخت گاهی بنابر مغلوبیت و استغراق
اطفای احتراق به نغمات و آلات سماع هم میفرمود دیوان اشعارش تمام سوز و گداز و ناز و نیاز است
ازانجمله این چند شعر غزل ای که بهشت برین بی تو عذابم عذاب ❊ آتش دوزخ همه با تو گلابم
گلاب ❊ گرمی شوقت چه کرد زمی ذوقت چه کرد ❊ سینه کبابم کباب دیده پر آبم پر آب ❊ بیتو نه
سرو و نه گل بیتو نه جام و نه مل ❊ بیتو کدامست ماه بیتو کدام آفتاب ❊ حبی بیچاره بین اشک فشان
بر زمین ❊ کرده زراعت چنین زو ست طعام و شراب ❊ نسخه در احوال مرشد بزرگوار خود هم به نظم و نثر
درست کرده است و حالات آنجناب را نوشته در سال یکهزار و بیست و شش در ایام غلبهٔ طاعون رحلت فرمود آستانه
متبرکه اش در محلهٔ نوشهره مرجع و مطاف آفاق است خواجه داؤد مجذوب با در اثنای طلب شیع رش
بهم رسانیده بدر غیبت و بیخودی زد و در حقیقت از عقلا بود چون علت وبا شیوع یافت و عالم
عالم مردم براه فنا شتافت بغیرت آمده بخدمت خواجه حبیب الله نوشهری و میر یوسف
قادری ولد میر نازک بهاری پیغام کرد که چرا بدل عالم خود را فدا نسازیم این گفت و عنقریب
رحلت نمود و وبا دفع شد در محلهٔ بوده گیر آسود میر یوسف قادری خلف صاحب شرف
حضرت میر نازک است بکمالات ظاهر و باطن آراسته بود واقعه والد بزرگوار بر مسند ارشاد و خلافت
نشست همگی چهار پنج سال زینت ور واقعه وبا در سال هزار و بیست و هفت رحلت فرمود
در حظیرهٔ والد ماجد آسود شیخ محمد شریف المعروف بشوکل بابا از واردات غیبی جذبه یافته بود اهل

شش

بینش حمل بر جنون کرده در خدمت حضرت خواجه مسعود آوردند خواجه او را در حجره نشانید و همانجا آرامید
رفته رفته تعلیم باطنی از خدمت خواجه گرفت جذبه اش قوی شد و براه بی پرواهی افتاد و اما در ضمن آن کارها
داشت حرفش بلند بود و کشف حالات بسیار مینمود خواجه اکثر اصحاب را حواله او کرد بعد واقعهٔ مرشد هفت سال
زیست و در سال هزار و بیست و هفت رحلت نمود در خطیرهٔ مرشد بزرگوار خود آسود مخدوم شیخ عباس
و مخدوم شیخ عبد الله و مخدوم عبد الواحد پسران حضرت مخدوم احمد قاری در علم و عمل نزدیک برادر
بزرگ خود حاجی موسی بودند و از اصحاب کشف و حالات عجیبه در خطیره والد ماجد آسوده اند شیخ حاجی
داود بلخی از خلفای حضرت بابا داود خاکیست بعد ادای مناسک حج در موضع انچار غاری اختیار کرده مشغول
بعبادت پروردگار شد از اصحاب ذوق و حال بود جمعیتی داشت بعد آن متاهل شد و ببرکت سنت از مزاحمت خلق
نجات یافت خدمت حضرت میر نازک واقف حالش شد تفقد ظاهری مینمود حضرت سید نعمت الله حصاری
در اواخر عهد چکان از هندوستان تشریف آورد و در محله حجه بل سکوت اختیار فرمود و اکثر حالات باوراد و
اذکار و حفظ نسبت قلبی پروردگار مشغول بود و چند سماع هم احیاناً بوقوع می آورد و هرگز بصحبت اغنیا
و حکام فرو نمی آمد گویند که روزی چند بضیافت مردم دولتمند تن داد تفاوت فاحشی در احوال خود مشاهده
افتاد متردد و متحیر در فکر اصلاح حال شد چون آوازه کمالات حضرت میر نازک قادری در آنوقت شایع بود از
راه کمال صدق و انصاف بزیارت خدمت میر نمود جناب میر نازک حصهٔ از طعام راتبه خود که از وجه کسب عورات
بود بسید داد و بمجرد تناول یک لقمه حالت قدیمه باز براه باطنش رو نهاد خدمت میر فرمودند که سید حفظ حال
خود را خود خبردار باید بود و اجتناب از موانع نمود الا این لقمهٔ من هر روز بهر کس میسر نیست نشستنگاه
سید نعمت الله در حجه بل واقعست بیزار و تبرک خدمت .... بابا حاجی کاتجو قادری از خلفای اوست
شیخ محمد سعید فرزند سعادتمند حضرت بابا داود خاکیست بکمالات صوری و معنوی آراسته و
بفیوض ظاهری و باطنی پیراسته چون منظور نظر حضرت هردی ریشی مالو بود در وقت رحلت یعنی سکینه اسلام آباد
در خطیرهٔ مقدسه ریشه مالو آسود و اولاد امجادش اکثری اصحاب علم و ورع و تقوی بودند حضرت شیخ
محمد برادر و تربیت کرده حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفیست و از میان برادران که هفت بزرگوار
بودند خدمت شیخ بحضرت ایشان بسیار عزیز و قریب بود و از صغر سن در ذیل تربیت و عاطفتش مے
آسود حضرت شیخ ابراهیم برادر خورد حضرت ایشان شیخ یعقوب است بعلو استعداد و همت خدا
داد مشهور بود از کلانان مسموعست که صبیه رضیه زکیه اش عایشه بی بی نام در عقد حضرت شیخ حیدر
بود که از اجداد مادری راقم حروف است و بی بی مسطوره از صالحات و عابدات روزگار بود مقبره اش در

اقصای پرگنهٔ دیوه‌سر مشهور و مرجع ارباب عبور است و وجه معیشت متروکه‌اش از همان ده در میان
ورثهٔ مرحومه مقسوم حضرت خواجه یعقوب از قبیلهٔ داراها که مشهور است و طبقهٔ دارهای عالیکدلی از اولاد
رینگیے ڈار اند که در عهد سلاطین کشمیر از اعیان روزگار بوده اعتبار دنیوی داشت خانقاه لب دریای بهت
بنام او منسوب است و این خواجه یعقوب در عنفوان جوانی و کمال کامرانی بود و ذوق خداپرستی بهم رسانید در
خدمت حضرت شاه قاسم حقانی قدس سره مرید شد و جذبه پیدا کرد در همان اثنا حضرت شاه قاسم حقانی
بسفر حرمین متوجه شدند غائبانه از خواجه یعقوب امری بظهور آمد یعنی بی ادبی بجذبهٔ او هلاک شد حضرت شاه
صورت بباطن معلوم کرده کارفرمای غیرت و تهدید شدند اتفاقاً در کشمیر واقعهٔ رحلت حضرت خواجه یعقوب
در کمال جوانی رو داد و غلغلهٔ عظیمه در رطب‌اللسان افتاد در محلهٔ سازگران مقبره‌اش مشهور است میر حمزه
کریری از اولاد امجاد حضرت سید حاجی مراد است چون طلب الهی پیرامون دل سعادت منزلش گرشت در
خدمت بابرکت حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی قدس سره پیوست و قفل غفلت بابواقعی شکست ملازم خدمت
آنجناب بود چون حضرت شیخ بسفر حرمین رفت بدستور دیگران از صحبت میر محمد خلیفه بهره‌یاب شد
بعد واقعهٔ وصال شیخ ارباب کمال بامر آنحضرت مشغول بارشاد عباد گردید از علوم صوریه نیز بهرهٔ موفور داشت
جمعی از فیض انفاس او فائز شدند که ذکر آنها می‌آید رساله در احوال حضرت ایشان با خلفا و اصحاب درویشان
باختصار نوشته است در وطن مالوف خود موضع کریری در جوار جد بزرگوار آسوده است در سنه هزار و بیست و
شش رحلت فرمود و بخدمت شیخ باباوالی هم بهره‌اندوز شدند خواجه محمد یوسف نانتجوتانی
او نیز در سلک ارادتمندان حضرت شیخ یعقوب صرفی انخراط داشت اما تربیت واقعی از خدمت خلفا یافت
در مجاهدات مشهور است چون رحلت فرمود در مقام بجواری که بیرون شهر است در کمر کوه تخت سلیمان مدفون
شد پایان آنطرف قبلهٔ آستانهٔ سید محمد است که آثار جذبه از قبر شریف او هویداست و همانجا شیخ قاری است
که بسیار متقی بود شیخ موسی بلدیمری کبروی بعد تحصیل علوم ضروریه ذوق طلب الهی دامنگیرش شد سفرها
کرد و بحرمین هم رسید و ادای حج نمود آخرالامر در کشمیر بجناب حضرت شیخ باباوالی قدس سره العالی متوسل
شد و فوائد طریقه گرفت در همان اثنا حضرت شیخ رحلت فرمود باشارهٔ حضرت ایشان در خواب اراده
ملازمت حضرت شیخ خلیل الله که از اکابر خلفای حضرت شیخ حسین خوارزمی بود نمود چون در بلخ رسید
از رحلت آنجناب که در همان ایام شده بود شنید و حیران و مکدر گردید بالهام ملک علام در خدمت
حضرت شیخ پاینده ساکتری که مسندنشین طریقهٔ علیهٔ کبرویه بود رفت چندی روز بار سخن و خطاب نیافت
چون استقامت کرد و اظهار طلب نمود شیخ متوجه احوالش شد سه سال در خدمتش گذرانیده و فوائد

طریقه گرفته با جازت ارشاد مراجعت بکشمیر نمود و در بلد بمیر سکونت فرمود و خانقاه بنا کرده مشغول باجرای
طریقه شد عمر بسیار یافته وشب و روز بعبادات رب الارباب و تربیت اصحاب صرف میکرد و ترویج طریقه
بسیار نمود اکثر ارباب ارادت آخر شب بزیارت آمده باجتماع بلکه بجماعت ادای نماز تهجد در خانقاه با
ایشان میکردند واین امر درین شهر در آنوقت عمل مخصوصه مجدده شیخ بود گویند که زیاده بر صد کس وقت
تهجد در خدمت ایشان حاضر می شدند در شهور سنه هزار و بیست و شش رحلت فرمود و در صحن خانقاه
معلی در روضه حضرت شیخ باباولی بالای صفه که الحال خطیره مشایخ دیگر هم هست مدفون گردید رحمة
الله علیه رحمةً واسعةً شیخ موسی زنگیر از تربیت یافتهای حضرت خواجه طاهر رفیق سهروردیست
که ذکرش گذشت یتیم بود ذوق این راه بهم رسانید اول در خدمت بابا کنکی ریشی و ثانیاً بجناب حضرت
شیخ یعقوب صرفی و ثالثاً به صحبت حضرت خواجه رفیق رسید و همانجا استقامت یافت و نیز در
مجاهده صاحب کشایش شد و بمرتبهٔ اجازت بلکه خلافت رسید و بر سنت پیران مستقیم ماند میر علی و
مولانا حسن لنگ و شیخ محمد شریف نیز از خلفای شیخ بودند و همه آراسته و بریاضت و تقوی و
استقامت پیراسته ذکر همه موجب تطویل کلام است حضرت شاه قاسم حقانی از احفاد میر شمس
الدین شامیست که او در رکاب حضرت علی ثانی بکشمیر آمده است و همین جا توطن کرده شاه ممدوح
را ملا قاسم میگفتند بحاجی هم مشهور بود چون باشارهٔ حضرت ایشان در عین انکار و ارادهٔ اجتناب
جذبه یافت و بخدمت میر محمد خلیفه رسید مخاطب بشاه شد در مجاهدات گوی از اقران برد بعد
مراجعت حضرت ایشان انظار عنایات آنجناب بسیار یافت روزی از حرارت ذکر جابجاهاش خست
و شبی بعد غسل که معتاد هر وقت نماز داشت به شدت سرما خون از تمام بدن مبارکش جاری شد
طرف منکری بقهر دید از جان گذرانید بعد واقعه حضرت ایشان بتمنا سفر حج فرمود و فتوحات بسیار
حاصل نمود از انجمله حضرت سلسله علیه قادریه با کرتهٔ مبارکه حضرت غوث العالم از شیخ فیض الله
قادری و اجازت سلسله علیه نقشبندیه از قدوة الاولیا خواجه دیوانه صورتی که از خلفای کامل خواجه
جویباری و اجازت طریقه چشتیه از شیخ سلیم فتحپوری با تبرکات و عنایات دیگر به کشمیر رسید جوش
ارشاد را بفلک رسانید و عالمی را بتربیت و افاده از عوائق وجود رهانید و در هزار و سی و هجری
رحلت فرمود در روز چهلم از قبر مبارکش که خود فرموده بودنی از کورهٔ آهنگر است و سبز شد و هنوز هست
و خوارق سوای این از خدمتش بسیار مشهور است شیخ مهدی علی سوپوری از برگزیدگان
وقت بود بهرهٔ وافر از علوم داشت سفر ودینی کرده و اکثر مشایخ را دیده و بصحبت حضرت مجدد الف ثانی

شیخ احمد سرهندی فاروقی هم رسید و بهره اندوز فوائد گردیده چون مراجعت به کشمیر نمود در
قصبهٔ سوپور توطن فرمود و در جلد دوم مکتوب حضرت مجدد بنام مشار الیه بتقریب جواب تعزیه نامه مرقوم
است مقبرهٔ شیخ در سوپور مشهور است **حضرت بابا اسحق** از مریدان بلکه خلفای حضرت شیخ مسعود
نروری است صاحب حالات علیه و کرامات سنیه بود و شهرت باستجابت دعوات داشت و از خلفای شیخ امتیاز تمام
حاصل کرده در استقامت و مداومت و شدت ریاضت و ادای سنت زبانزد عقلا بود و سیر هر شیخ بابا که
ذکرش در محل خود می آید از مریدان اوست **ملا حاجی گنائی** مدرس مدرسهٔ سلطان قطب الدین در محله لنگرهته
شاگرد حضرت شیخ یعقوب صرفی استاد ملا جیون است از نجبای وقت بود تحصیل علوم کرده میر عدل ملا حاجی
باندی مفتی شاگرد شیخ یعقوب صرفی از نجبای وقت بود تحصیل علوم کرده اکثر عمر بافاده و استفاده
گذرانید باندیهای کنگن ملا طاهر از اولاد اوست **شیخ بابا حسین** بن شیخ عبد الکریم مرید والد ماجد
خود است که ذکرش گذشت بهره تمام از علوم صوری هم داشت چون بفقر آمد بالکل دست از همه برداشت و در حجره
در مسکن خود مقبره قرار داد مردم در حروف حکایت افتادند گفت روز وفات من مردم را امکان حرکت
نخواهد بود در روز جمعه که بارش بکمال شدت آمد و راهها را بند کرده رحلت نمود در همانجا آسوده مردم به محنت
رسیدند سخن اوست که اگر یکروز از زاویه خود برآمدم چهل روز بی آرام بودم محرم راز **آخون ملا حسین** خبّاز
اول ارادت در خدمت مخدوم الآفاق مولانا خواجه اسحاق قاری که ذکرش گذشت حاصل نمود و تحصیل
کمالات صوری و معنوی بیشتر نمود بعد واقعه مرشد خود سفر حج مسافرت اختیار کرد و بجناب خواجه عبد الشهید
که از احفاد مقرب پروردگار حضرت خواجه عبید الله احرار در هندوستان تشریف داشتند و در آگره
آسوده اند خود را رسانید و حظ کامل و فیض شامل حاصل نمود و نسبت حضرات خواجگان علیشان بدست
آورد بلکه بملازمت تمام و سعادت افتخار خواجگان عالیشان مرشدنا و امامنا حضرت خواجه عبد الباقی
در دهلی نیز نمود بالجمله بعد مراجعت به کشمیر همگی کمر همت را بر ترویج شرع مبین و دفع امور بدعت آئین بست
و بهمین جهت مناظره و مجادله کرات و مرات با خدمت حضرت خواجه حبیب الله نوشهری که در آنوقت
بجهت غلبه سکر و حال مشغول سماع و صحبت قوال بودند بسیار گردید حتی منجر به مرافعه طرفین نزد حاکم
وقت شد هر مرتبه بنا بر قوت دلائل شرعیه غلبه با مولانا بود و این مولانا صاحب تصانیف است مثل
هدایة الاعمی و غیر ذلک و در آن رساله در حق حضرات گذشته مثل حضرت شیخ فرید الدین عطار و مولانا
جلال الدین رومی و امثال ایشان نیز جواب و سوال دارد یکی از ارباب فضل و صلاح ناقل است که خواجه محمد امین
صوفی میگفت که بعد نماز جمعه شیخ ابو الفقرا بابا نصیب و مولانا حیدر علامه و پسر او خواجه محمد افضل بدیگران

مولانا در خانقاه ملک جلال الدین تہکوری مذکور آمدند و من خورد سال بودم و کفش برداری بابا نصیب می
کردم من نزدیک دروازهٔ خانقاه استاده بودم آخوند ملا حسین بجانب ملا حیدر علامه پرسید که این حدیث
را کدام صحابه روایت کرده است خواجه محمد افضل در جواب کرده گفت که حضرت عثمان رضی الله عنه راوی است آخوند
با و التفات نه کرده بجانب مولانا حیدر متوجه شد ایشان هم تصدیق کردند و گفتند که خلیفه ثالث راوی
این حدیث است آخوند گفت اگر اول شما میگفتید قبول میکردم چون پسر تقریر کرد مرا تردد شد حالا ضرور
شد که از خدمت خلیفه ثالث تحقیق شود و خواجه محمد امین میگفت که در همان حالت شخصی مرقع از دروازه
خانقاه در آمد و در صدر جلوس فرمود و اخوند ملا حسین و بابا نصیب و مولانا حیدر علامه علیه الرحمه به تعظیم
برخاستند و دست بقدم مبارک قادم قدسی مقام رسانیدند مذکوری با همدیگر پشت پشت کردند
آن بزرگ برخاسته رفته و از زیر دروازه خانقاه من هم دست بقدم مبارک رسانیدم و این بزرگ
که حضرت امیر المومنین عثمان بود العلم عند الله الودود و راقم حروف این حکایات را از عزیزی عالم صالح
شنیده و او بیک واسطه بخواجه محمد امین صوفی میرساند در شهور سنه ۱۰۵۲ رحلت فرمود در محله گوجواره
مقبره اش مشهور است **فیروز شاه مجذوب** عجب شوری و استغنائی داشت و صاحب کشف قوی بود
دانسترات خواطر بسیار مینمود جهانگیر شاه یکباری او را با خود در کشتی خود آورد اشرفی و روپیه بر دامنش
بسیار کرد همه را بدریا انداخت و دشنام بسیار بنخواه نور جهان بیگم که باعث تکلیفش او بود کرد در ضمن
مذکورات باهل مطلب و حاجات خبر از مدعا میداد خصوصاً بزمرهٔ سالکان که در پردهٔ نصیحت و موعظت
و اشارهٔ مطلب صاف می نمود در بخارهٔ آسوده است **شاه یعقوب مجذوب** ظاهراً از بعض حضرات کبرویه
تعلیمی یافته رفته رفته کارش بجذبه کشید زیاده بر یک هفته و ده دوازده روزه یکجا بیخور و خواب
افتاده می بود و اخبار از مطالب اهل حاجت مینمود خدمت بابا مجنون شهرزوری در مبادی طلب ظاهرا
ترک شغل علمی مصمم کرده بود روزی عبورش براهی افتاد که شاه یعقوب گذر داشت بر بول نشسته طرف
بابا گفت که کتاب و درس را گذاشته نشسته چه میکنی تنبیه غیبی یافته مشغول بدرس شد حکایت
سه تعویذ که به مستوره بولد داد و هر کدام را پسری معمر و صاحب اقبال اخروی و دنیوی شد از و
مشهور است یکی بحرم خواجه محمد افضل چرخی دوم همشیرهٔ علی محمد قاری که شیخ ابو الفتح از دست او است
سوم همدیگری از اعیان چون رحلت نمود در حظیرهٔ حضرات مشائخ که در خانقاه معلی بالای صفه که مقبرهٔ
حضرت والی است آسوده **خواجه صادق شوده** از اکابران این شهر بود اکثر عمر را صرف تحصیل علوم
نمود و از مقتدایان اهل علم شد و بخدمت نفرا آمد و مسافر شد و صحبت حضرت مجدد الف ثانی سلطان

شیخ احمد سرهندی را هم دریافت طبعی موزون داشت گاهی شعری بجا موزون میکرد و از اصحاب کشف
بود نمود دیگر و مکتوب حضرت مجدد بنام او هست چون رحلت نمود در روانته پوره آسوده مولانا محمد
رضا معروف به حکیم دانا فرزند ارجمند حضرت مولانا کمال الدین سیالکوٹی ست که ذکرش گذشت جامع
علوم عقلیه و نقلیه بود و در فن تدقیق و تحقیق بدرجه مولویت رسید جهانگیر شاه آوازه کمالاتش را شنیده
باریاب مجلس حضورش کرد در وقت امتحان و معارضه علمای سنیه و شیعه سر آمد علمای اهل سنت مولانا بود
باعانت ملا حبیب علمای شیعه را ملزم نمود در محله جمالته در خانه خود آسوده است ملا حبیب گنائی از قبیله
گنائیهاست تحصیل علوم نموده بمعسکر سلطانی رفته به یکی از امرا آشنا شد و رفته رفته بصحبت جهانگیر
شاه رسید و در امتحان دقائق علوم خصوص بحث شیعه و سنی بر اکثر اقران فائق گردید کمالات جزئیه
از خط و انشا هم بکمال داشت راقم حروف کتاب مرصاد العباد را در تصوف بخط او یافته عجب خط نمکین
شیرین پخته نستعلیق داشت که از اول تا آخر بیک قلم ده هزار بیت نوشته است قاضی ابوالقاسم ملا
جمالی فرزند مولانا جمال الدین سیالکوٹی ست که ذکرش گذشت بفنون علم آراسته و بمتانت تمیز پیراسته
بود و اکثر علوم در خدمت والد بزرگوار خود و عم عالیمقدار تحصیل نمود و در خدمت فضلای دیگر هم
رسیده است او گفت که روزی بجهت هیزم در یکی از قریات رفتم کسان درخت کلانی را بریدند یکی
از جنیان در خدمت والد من آمده استغاثه نمود والد بزرگوار از این کار منع فرمود و این قاضی ابو
القاسم بعلاقه نسبت مصاهره قاضی صالح خلف قاضی موسی شهید مشرف شد و خدمت قضای
کشمیر یافته بدیانت و احتیاط انصرام امور می‌نمود چون رحلت فرمود در مقبره والد بزرگوار آسوده
ملا حبیب میر عدل در محله لنکرته سکونت داشت و استفاده علوم دینیه از ملا حاجی گنائی قدس سره
جد پدری قاضی محمد یوسف کرده و از علوم غریبه و فنون فضائل خطی وافر داشته و در سفر هند علوم
بسیار حاصل کرده و بعد از مراجعت بوطن بتقریب خدمت میر عدلی با قاضی صالح ولد قاضی موسی
شهید در محکمه فیصل خصومات میکرد و درس تفسیر بسیار میگفت و تفاسیر بسیاری از سفر همراه خود
آورده بود و ملا ابوالفتح کلو و ملا طاهر کوجانی و ملا یوسف خاموش و شیخه میر جو تاجی و ملا حیدر انتو
شاگردان او بودند ملا محمد طاهر صدر نواسه اوست ملک علی پتنگ دانشمند معقول و از میانه قد
بود و جهانگیر پادشاه او را پتنگ گفته بهمان ملقب شد صاحب حسن طبع هم بود تاریخ وفات
اوست مصراع وای پست و بلند همت کو خواجه علی نیوه رانیواری از خدمت ملا شمس پال
و جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی اخذ علوم کرده و مرید قدوة الواصلین مخدوم شیخ حمزه قدس سره بود

باوصف مرتبهٔ فضیلت بهره یاب از معارف و دقائق تصوف هم حاصل داشت او از اصحاب صفا و تقوی
بود در اواسط عمر بسفر اختیار نمود شده و بزیارت حرمین محترمین مشرف گشته و از شیخ ابن حجر مکی سند و
اجازت حدیث حاصل کرده باز بکشمیر مراجعت نمود و اوقات را صرف افادهٔ علوم نحوی فرمود که غبطهٔ اقران شد
و بصلاح و تقوی گذرانید چون در سنه ۱۰۲۱ رحلت نمود در جوار مسکن خود در محله رانیواری مدفن یافت سوای این
حضرات مذکور ذکر بعضی از ریشیان ریاضت کیش و مشائخ حقیقت اندیش بر سبیل اختصار و اسم نویسی بقلم
می آید نند ریشی مرید هردی بابا ریشی قدیم بود نیتجه ریشی هم ریشی بابا مردی آگاه آوت ریشی مرید لچم ریشی
که ذکرش گذشت پستی ریشی مرید و مرتاض بابا حنیف الدین ریچمار ریشی مرید بابا شکر الدین عزیزی از نقبای
ریشیه قدیم بود جنید ریشی و بهرام ریشی مرید نوری ریشی غیر ازین ریشیان دیگر هم بودند که ذکر هر کدام
موجب تطویل کلام است اما مشائخی که درین زمانه ظهور داشته اند اکثری منسوبان خاندان حضرت مخدوم شیخ حمزه
و خلفای ایشان به تخصیص بابا داؤد خاکی اند از الجمله است یعقوب میر که در وقت غلبه رفضه بنابر تعصب مذهب
دست چپ و پای راست او را بریدند و بعد آن عمری بکتابت و عبادت گذرانید خواجه زین الدین که
مرقوم شد غیر زین الدین رانیواری است خواجه نیز بنابر مرضی حضرت بابا امر بریدن پای او فرمودند بهمان
حال بحج رسید در آنجا مدفون شدند و خواجه داؤد گنائی باره مولی متورع و متشرع بود از مخلص اصحاب
بابا بود مولوی شیخ دولت نخو بلیدار و مؤذن بود بابا حاجی بهرام مدرس و خوشنویس بهزار تنکه قرآن هدیه
میکرد و آنرا صدقه مینمود خواجه زاهد لاری تارک دنیا شد بابا یوسف مرد متزکی مولانا محمد کامراجی
بابا حسن زاهد پوری اکثر چله ها میکشید خواجه اسمعیل نادهلی قاضی بود از اصحاب کمال خواجه محمد
پارسا بود بابا یوسف اوتی شیخ اوتر عمادی شیخ خداوردی ترینه بابا سیاه پوش و خواجه ارزان
چیره هاری هر دو عزیز صاحب ذوق و شوق بودند شیخ حسین کوهامی شوکه ریشی سوای شوکه بابا
پانپوری که ذکرش گذشت شیخ محمد باکری شیخ محمد پکلی صاحب تجرید و تفرید بود خواجه احمد داد کاست
صابر حاجی ابراهیم خواجه احمد سلوک شیخ ابراهیم بجباری جانباز شیخ حسن مجذوب ریشه باباکه
در آسو مقام آسوده است بسیار با فیض و با برکت بودند شیخ حیدر از احفاد امجاد حضرت مولانا شنگرف
گنائی ست که ذکرش گذشت بفنون علم آراسته و بصلاح و تقوی پیراسته بود و در مقبرهٔ شیخ ابو
العطا که از منسوبان حضرت بابا عثمان اوجب گنائی ست و ادعای نسبت صوری هم بخدمت شیخ مذکور
ورثهٔ شیخ حیدر دارند و نیز میگویند که حضرت عائشه بی بی صبیهٔ شیخ ابراهیم که ذکرش گذشت در عقد
ایشان بود و شیخ محمد امین جد مادری راقم و شیخ محمد شریف مشهور بخلیفه فرزندان ایشان اند

تعلق و تصرف محصول قریه که مسکن و معیشت حضرت بی بی ست دلالت بر صدق دعوی دارد والعلم عند الله ذکر شعرا و ارباب سخن که از عهد اکبر بادشاه تا اواخر دور جهانگیری بر منصهٔ روزگار بودند تا رحلت نمودند ملا مظهری از مردم کشمیرست در شیوهٔ سخن گستری و آداب شعر و شاعری در میان همگنان از مشهوران بود در جلبی که ریحان جوانیش در لباس عونت بود و سپاه برنای را از خیل هوا و هوس بود دو مغوشت پای ثبات ازان عرصه برکنده بجانب ایران در حرکت آمد سیر عراق و خراسان کرده با محتشم کاشی و دیگر شعرای آنعهد صحبت داشته و پس از آنکه مانند باد بسیاری از منازل و بیدو بیان سحاب بر گردیسبی از مراحل گردید حب وطن بر ضمیر نفس مستولی شد به کشمیر معاودت نمود و بعد از چند وقت در سلک بندگان حضرت شاهنشاهی منخرط گردیده در حینی که کشمیر به تحت تصرف اولیای قاهره در آمد بمیر بحری این دیار که معظم ترین مهمات خطهٔ فیض آثارست ممتاز و سرافراز گشت پس از آنکه دیوانش مشتمل بر شش هزار بیت ست و این اشعار ها که بلا فاصله نوشته میشود از واردات اوست **نظم** فدای آئینه کردم که دلستان مرا ؛ درون خانه به گلگشت گلستان مرا ؛ مظهر بجهان چو بی نصیبان می باش ؛ وز گل بنوای عندلیبان می باش ؛ باد بدی از خوبی عالم می ساز ؛ مهمان نظاره چو غریبان می باش ؛ اقبال حسن کار تراپیش میبرد ؛ ورنه صلاح کار ندانسته که چیست ؛ سیر چنانکه ابر بنیاره دیر و گذشت ؛ عزمی چنانکه باد بنیار دید و رسید **غزل** کو خلوتی که عزلت عنقا بر آورم ؛ تا بام آسمان در دنیا بر آورم ؛ چون کودکی که خوی دی از شیر واکند ؛ من دیده از ذوق تماشا بر آورم ؛ چون نارسیده میوه که بادش برافگند ؛ از دل بعنف بیخ تمنا بر آورم ؛ خون شد دل خوشم که بهر جزو در رود ؛ تا کار عشقت از همه اجزا بر آورم ؛ هر صبح آتشی شوم و در خود او فتم ؛ چون گل بخار سوزی غوغا بر آورم ؛ **وله** لطفی نکرده دهر ز دیوانه پر شدست ؛ حرفی نگفته شهر ز افسانه پر شدست ؛ یکقطره از قرابهٔ ساقی فرو چکید ؛ چندین هزار ساغر و پیمانه پر شدست ؛ گلعذاران که لب از شکر شان نتوان بست ؛ هیچ طرفی ز بهار و بر شان نتوان بست ؛ چه کشاید دل ازین مردم بیگانه منش ؛ کاشنائی بدل کافر شان نتوان بست ؛ جام جمشید دل مظهری آسان مشکن ؛ که دگر باره بیکدیگر شان نتوان بست ؛ غم ترک خوشی خویش گفتست امروز ؛ در خون خلاف طبع جفتست امروز ؛ شادی ز دلم چو گل شگفتست امروز ؛ یکلحظه کسی نچیده مفتست امروز ؛ از شادی آن جامه که وی پوشیدم ؛ چون چرخ بگرد خویش میگردیدم ؛ پامال بزرگیم فلک میشد و من ؛ در جامهٔ آسمان نمی گنجیدم ؛ **وله** در عشق بآه و ناله می باید زیست ؛ دل کرده بغم حواله می باید زیست ؛ آماده کفن فگنده در گردن جان ؛ کم مهلت تر ز لاله می باید زیست **ملا میر حسن** بهره از علوم رسمی داشت

در سنه ۱۰۲۶ در کشمیر رحلت نمود در محلهٔ بلبل لنگر بمقبرهٔ سید بلبل شاه قلندر آسود

واز خدمت مولانا میر علی کسب خط نستعلیق نموده در اندک مدتی کمال این فن حاصل کرد و بینظیر وقت
شد خط او را بتفاخر بتوران و ایران میبردند و سلاطین به کتابه مینوشتند ملا محمد مراد زرین قلم که از مشاهیر
خوشنویسان است شاگرد اوست بعضی بیک واسطه میگویند والله اعلم **اوجی کشمیری** سپهر اوج بلاغت
و مهر پروری بود در حکومت آصف خان جعفر طالعش از حضیض میل اوج نمود و پس از تغیر آن خان نکته
دان هر حاکمی که بدین دیار می آمد از خوان عطا و نوال و بهره مند میگردید و آن سبوکش خمخانه معانی
ساقی نامه رنگینی گفته و دُرر غرر مضامین بالماس اندیشه فکرت پیشه سفته گویند مولانا محمد صوفی چون از
ساقی نامه اوجی این بیت شنید که **بیت** مرا دامن خویش زنجیر شد ٭ مرا دست در آستین پیر شد ٭
آن منصف متصف باضاف. انصاف از استماع این دو مصراع بغایت محظوظ شد فرمود که اگر این
بیت می شنیدم اراده نظم ساقی نامه نمیکردم در سنه هزار و سی و دو ستاره عمر اوجی از اوج حیات میل حضیض
ممات نمود صاحب دیوان است از اشعار اوست **بیت** اوجی از بیگانه بتقریب نرنجیم ما ٭ دیده و دانسته
ما را آشنا تاراج کرد ٭ این چند بیت از ساقی نامه آن باده نوش مصطبهٔ معانی است **مثنوی** لب از هم بجز
ناله ننهاده ایم ٭ بماتم مگر توامان زاده ایم ٭ مرا شیشه بر دوش و باران سنگ ٭ نه یارای رفتن نه پای درنگ ٭
مرا دامن خویش زنجیر شد ٭ مرا دست در آستین پیر شد ٭ اگر فی المثل حسن صد نوبهار ٭ پرد بذر زروی
زمین سبزه زار ٭ نجنبد ز پهلویش از سال و ماه ٭ بگهوارهٔ چشم طفل نگاه ٭ چنان در غمش دیده خونبار
شد ٭ که شب جای خوابم جگر زار شد ٭ بیا ساقی آن زاوق تاک را ٭ ضیا بخش خورشید ادراک را ٭ بده تا
بدانم که آن نوش لب ٭ چرا میگریزد ز من بی سبب ٭ نسیم سحر خاطر انگیز شد ٭ ز سیمای گل آتشم تیز
شد ٭ بیک نغمه پرداز ای ارغنون ٭ دلم از ره گوش آید برون ٭ نمی بینم اوجی در آفاق جای ٭ سفر
بایدم کرد زین تنگنای ٭ **وله** اوجی چراغ عمر بافسانه سوختیم ٭ کاری نکرده ایم و دمیدن گرفت
صبح ٭ و این اشعار هم از وست **بیت** هر سر که تشنه در خم فتراک او بود ٭ دانم یقین که روز جزا
سرخرو بود ٭ از بس خیال زلف تو در سینه جا گرفت ٭ آهی که سر زند ز دلم مشکبو گرفت ٭ نشسته
عکس جمالت چنان بخانهٔ چشم ٭ که کسب نور کند مهر ز آشیانهٔ چشم ٭ چو دیده باز کنم بر رخ تو از حیرت ٭
کند نگاه فراموش راه خانهٔ چشم ٭ بیا که بی تو همی تا بگردن اندر خون ٭ نشسته مرغ نگاهم در آشیانهٔ
چشم ٭ بجای سبزه شرر رسید ز خاک اوجی ٭ بهر کجا که برافشانده ایم دانهٔ چشم ٭ **ابوالمظفر شهاب
الدین صاحبقران ثانی شاه جهان** معروف به **سلطان خرم** در زمان واقعه جهانگیر پادشاه
در حدود دکن بود باهتمام و حسن سعی آصف خان بعد قلع و قمع برادران در سال هزار و سی و هفتم پادشاه

شد چون رسوم کفر را که سابق بران معمول بود برهم زد زینت شرع تاریخ گفتند صوبهٔ کشمیر را باعتقاد خان بحال گذاشت در سنه یکهزار و چهل و سه ظفر خان بنظامت صوبه مقرر گردید در سال چهل و چهارم مسجد جامع که سوخته بود بعد هفتده سال مرتبه سیوم باتمام رسید تا مدت هفت سال این مرتبه حکومت داشت درین سال بادشاه متوجه جانب کشمیر شده چند ماه بسیر و شکار و ترتیب و تصفیه باغات خصوصا شاله مار گذرانیده مراجعت نمود فرح بخش را با فیض بخش منتظم ساخت بالجمله ظفر خان مردی عیاش و خوش خلق بود باغ ظفرآباد که در جوار موضع بربه داره است او و باغ گلشن که نزدیک پل تبتیان است بنا نموده است او انواع درخت میوه و اقسام گل از ولایت بسعی و تردد تمام آورده درین دو باغ مذکور نهال نموده خصوصا گل زنبق و گل گلاب و میوه گیلاس که پیشتر در کشمیر نبود در عهد او بهم رسید و اکثر بدعات سلطانی و بعضی مخترعات مظالم اعتقاد خانی در عهد او دور شده سر رختی و بیکاری زعفران و تکلیف طرح آن و سائر ممنوعات شرعی به حسن سعی او مرفوع گشت چنانچه موجب عرض او فرمان رفع این بدعات صادر شده نقل آن بر سر دروازهٔ مسجد جامع بر سنگی نوشته اند از ان باز کالنقش فی الحجر شده از وقائعی که در عهد ظفر خان رو داده است اینست که به حسن سعی او قلعه تبت مسخر اولیای دولت قاهره شده بحل زمیندار انجا بکشمیر آورده اند و فتحنامه بحضور فرستادند و نیز از جمله واقعات شدیده که در عهد ظفر خان که در کشمیر رو داده قضیه مردم اهل تسنن با مردم اهل تشیع ست که آتش آن اول از موضع مایه سومه که جای توت زار بود اشتعال گرفت مردم به جهت توت خوری رفته بودند و هنگامه و هجوم مردم بسیار شد در میان سنیان و شیعیان نزاع افتاده شیعه ها از روی بی پروائی لب به سب گشوده مدعیان سب در خدمت قاضی ابوالقاسم پدر قاضی محمد عارف ظاهر کرده اعلام شرعی بنام سابیان گرفتند در احضار آنها از طرف صوبدار اندک مساهله رو داده مردم عوام بشورش آمده اند و قاضی را منسوب بمداهنه نموده خاص و عام بجناب ولایت و شرافت مرتبت هدایت منزلت قدوهٔ ارباب شهود حضرت ایشان خواجه خاوند محمود قدس سره که از اکابر سلسله نقشبندیه در کشمیر ساکن بودند رجوع آوردند و ایشان به حاکم شرع و ناظم صوبه را پیغام کردند چون در تنبیه سابیان تاخیری بوقوع آمد حضرت خواجه بهفت چنار بر لب آب نشسته اند از ین ممر ناظم صوبه نسبت بحضرت خواجه افتادگیها نموده و بالحاح تمام باز آورده و سابیهارا بسزا رسانیده اند لیکن ظفر خان نقار حضرت خواجه در دل آورده و در ضمن شکایت بمبالغه و تفاوت به حضور برنگاشت حکم پادشاهی بطلب حضرت خواجه صدور یافت مجرد ورود حکم از خانه حرکت فرمودند و منزل اول در هفت چنار قرار دادند جمعی از اعیان شهر در رکاب ایشان شدند بعد زیارت بزرگان شاهجهان آباد

بامر سلطان در لاهور توطن فرمودند و مرشد السالکین خواجه معین الدین را بجهت ترویج طریقه و
خانقاه بعد اجازت پادشاه به کشمیر فرستاده در سال هزار و پنجاه رحلت آنمخدوم الانام در لاهور واقع شده
و مقبرهٔ متبرکهٔ ایشان در انجاست یزار و یتبرک چون تقریب ذکر حضرت خواجه درین صفحات اتفاق افتاد لازم
ست که برای تذیین این رساله رشحی از احوال ایشان مرقوم شود ملیت لازم آمد چونکه آمد نام او شرح کردم
رمزے از انعام او مخفی نماند که جناب مقرب بارگاه معبود حضرت ایشان خواجه خاوند محمود از اکابر سادات
بخارا اند و والد بزرگوار ایشان میر سید شریف اند که به پنج واسطه بحضرت قطب الابرار خواجه علاء الدین عطار
قدس سرهم میرسد چون حضرت ایشان در آوان جوانی داعیهٔ طلب بجوش آمد باشارهٔ غیبی در خدمت
حضرت خواجه محمد اسحٰق ده بیدی که از فرزندان حضرت مخدوم اعظم خواجه احمد کاشانی است بسلوک راه باطن مشغول
شدند و در حقیقت جذبات روحانیت حضرت خواجه بزرگ مشکلکشا رضی الله عنه قائد راه ایشان بود
در اندک زمانی بحالات عجیبه و ارادات غریبه فائز گردیده بر اکثر اقران فائق شدند و رفته رفته طی مقامات را
بانتهار رسانیده مسافرت از بخارا اختیار فرمودند و از گجرات اول به کشمیر رسیدند چندی ارشاد بخشی فرموده
متوجه بهندوستان شدند و در انجا نیز مردم را به فیض رسانیده باز به کشمیر مراجعت فرمودند و اراده سکونت
نمودند در محله که اینوقت مسکن اولاد ایشان است و خانقاه و اصل آن مکان خانه حسین شاه پادشاه کشمیر بوده
است تعلق به خادمان حضرت خواجه گرفت مسجدے مختصر بنا فرموده بودند چون روز بروز رواج طریقه و کثرت
اهل ارادت در تزاید شده ارادهٔ خانقاه وسیعی فرمودند میگویند درین باب از جناب نبوی علیه الصلوٰة
والسلام مبشر ملشید ندو خانقاه جناب قدوة السادات منبع البرکات حضرت میر سید محمد وسیمی بابا در اشم
در غایت تکلف و آراستگی و پیراستگی بود آنرا به جنبش بر داشته آورده درین موضع نصب کردند تا از ویرانی
بآبادی بیاید و انجا مسجدے مختصر بنا نمودند که الآن موجود است درین باب فتوی از مفتیان و علما گرفته اند بالجمله
ظفرخان باغ ظفرآباد را که تله و پشته بود نوعی معمور ساخته که از نوادر کشمیر شده و آب جاری و آبشار و فواره
و جوی و صفه سنگین نوعی بطراوت بود که مردم به تماشای دیدنش میرفتند ظفرخان در آخر سال
هزار و پنجاه تغیر شد شاهزاده سلطان مرادبخش که پسر خورد شاهجهان پادشاه بود در تاریخ یکهزار و
پنجاه و یک بر تخت حکومت نشست یکسال از آب و هوای کشمیر منتفع گردید و علاقه زبیندار ان شاه
آباد که بیشتر دختر آنها را در عقد آورده بود موجب اتهام گردیده زود تر طلب حضور شده و در تاریخ
یکهزار و پنجاه و دو روانه حضور گردید علیمردان خان بنظامت این صوبه مسند عزت برافراشت و در مدت
یکسال از آب و هوای کشمیر فائده برداشت ظفرخان کرت دوم در تاریخ یکهزار و پنجاه و سه بر سر حکومت نشست
و تغیر شد

گردن

ص تولد حضرت ایشان در سال ... ۸۱ و ظهور ... لفظ فاتح ... ارزان ...

بجنس

تا مدت چهار سال نظم و نسق این صوبه تعلق بوی داشت و چون خبر تغیرش شایع شد عزیمت سفر هند نمود
احسن الله نام و ظفر خان خطاب داشت و در شعر و غزل احسن تخلص میکرد از خوانین شاهجهان پادشاه بود
بهر طرف که عزیمت مینمود شاهد فتح و ظفر نقاب از چهره میکشود بسخندانی و سخاوت و جود گوی سبقت از
اقران میربود در وقتیکه صوبدار کابل بود میرزا صائب شاعر از ایران بدیدن او بکابل رسیده در مدح او
قصیده غرا در سلک نظم کشید و این بیت از آن قصیده است ﴿ ابلیت خان توئی کز تو زر برند بخوان ﴿
خانی دیگران بیک خانی ﴿ خان مذکور رعایت بسیار بآن نکته دان فصاحت و ثار کرده از صحبتش
بسیار محظوظ گردیده باسر انجام تمام و سامان لائق روانه گردانید وقت رخصت میرزا صاحب غزلی
در مدح او گفته که این مقطع از وست بلیت خانخانا نازا بنزم و در رزم صائب دیده ام ﴿ در شجاعت و در سخاوت
چون ظفر خان تو نیست ﴿ هنگام تحریر این نسخه یکدو شعر ظفر خان از خزانه حافظه بمنصه املا رسید رباعی
جهان جوان شده عقد بهار می بندد ﴿ بهار پای چمن در نگار می بندد ﴿ مسافران چمن نا رسیده در کوچ
اند ﴿ شگوفه میرود و شاخ بار می بندد ﴿ در تعریف کشمیر کلام بسیار دارد در ایام صاحب صوبگی مملکت
به پٹنه سنه ثلث و سبعین و الف از دست ساقی اجل ساغر ممات در کشید و پیمانه عمرش لبریز گردید تربیت
خان پدر یوسف خان مقرر بصوبداری می شد و در تاریخ یکهزار و پنجاه و هفت بر مسند حکومت نشست و مدت
دو سال نظم و نسق و بند و بست بقید تمام نمود هرچند که خیرخواه و نیک اندیش بود ولیکن از قضا نقصان
کلی بغله روی آورده قحط پیدا شد مردم از تنگی معیشت و از ضیق عسرت شکنجه الم بسیار یافتند و از
نایافت قوت لایموت بوادی فنا می شتافتند القصه سکنه این ولایت ضرر مالی و جانی بسیار و بیشمار
کشیدند و مدتی لب نانی و روی طعامی ندیدند و پادشاه از کمال رعیت پروری غمخواری مردم کشمیر بسیار
نموده و از اطراف کوهستان مثل گجرات و سیالکوٹ بلکه لاهور رسد غله برای آبادی کشمیر مقرر نموده و برای
این کار محصلان و قراولان تعین ساخته و در حضور هم حکم جاری کرد که شاهزاده و بیگمان و امرا اکثر خیرات
بمردم غربای کشمیر که قحط زده بحضور رسیده بودند رعایت کرده باشند بهر کیف مردم به جهت قحط شدید
محنت زیادی کشیدند از این سبب صوبدار را آبروی ریزی شد و تغیر یافت حسن بیگ خان صوبدار
متعین شده تا مدت دو سال حکومت نموده و در نوشهره تعمیر باغ فرموده و ایام حکومت کماینبغی
بسر برده طلب حضور شد علیمردان خان کرت دوم در هزار و شصت و یک بصوبداری تقرر یافت
این مرتبه تا هفت سال حکومت راند نسبت بسایر حکام صاحب خزانه بود و خرج و اخراجات بیشمار
و طرح عمارات بسیار مینمود حویلی سکنی بطراوت و نظارت طرف نوشهره[۲] بنا کرده آبجوی و آبشار و فواره برای

۲ بر بنیاد باغات سلطان بدشاه قریب به زیارتگاه سید محمد مدنی رح

داشت و در پرگنه پهاک در موضع تیل بل طرح باغی انداخته بدیوار پخته هر چهار طرف احاطه نموده آبجوی
کلانی از عقب کوه آورده بست حوضهای کلان در باغ آراسته که در کشمیر در هیچ باغی نیست و از درختهای
میوه دار و چنار سفیدار پر است حاصل آنرا در حساب وقف مشهد مقدسه رضویه نموده بود علی ساکنها التحیه
والثناء در آمد و رفت این گلستان جوی آب تیل بل در میان است که دو طرف فرش سبزه مخمل و اشجار ثمر و بید و بید
مشک سر سبز است و در ایام بهار آبش لبالب می باشد سرد و گوارا بعض اوقات مریضان از آن بشفا
می آیند و علیلان بصحت می رسند و در وسطه کوه پیر پنجال سرائی بنا کرده و از راه پائین در بر آمد
باره موله نیز بنام هر دو علی آباد ساخته زیر کوه راههای کوهستان را مرمت نموده که جا بجا خوف هلاک
بود شش ماه زمستان به لاهور که نیز در صوبداری او بود گذران مینمود و شش ماه تابستان به جنت
نظیر می آمد درین آمد و رفت لکها خرج می شد بسیار به تجمل میگذرانید و در خانه و بیرون بجاه و حشم
داد کامرانی میداد و روز دیوان بیمین و یسار مردم قزلباش زرین پوش عصا و گرز طلا و نقره در
دست گرفته ایستاده می بودند و ظروف طلا و نقره و چینی و غوری با دستار خوان زربافت
و کلنات می بود این مرتبه در عهد علیمردان خان از واقعاتی که در کشمیر روی داد قصه سوختن مهادیو
پیشکار ناظم است که بتقریب نالش قحط غله از دست عوام سردار حاجه بام بظهور آمد باین جهت از
روی شکایت ناظم مزبور سرکردهای کشمیر را بحضور طلب شد جناب ارشاد و ولایت دستگاه میر محمد
علی قادری هم در آنها بودند و بزودی مراجعت نمودند و ملا یوسف کاو صدر صوبه کشمیر هم در آن
میان بوده چون روشناس دربار بود شاهجهان پادشاه از و استفسار منشاء آن فتنه نموده گفت
که کاوس از کدام راه آمدی و از عوام و مهادیو کدام گناه دارد ملا یوسف گفت که از راه پونچ آمدم و
سوال دوم را بمقتضای دانائی خواست که چنان تمهید شاید که طرفین مورد عتاب نشوند گفت که
نه این مهادیو گناه دارد و نه عوام گناه دارند تا اظهار توجیه و تمهید میخواست بکند پادشاه غصه شد و
گفت که هر دو فریق گناه ندارند پس گناه از من است که مثل تو خرف شده و مختل الحواس را معتمد
دانسته تخاطب نمودم واقعه راست است که از راه پونچ چه که از راه پونچ آمدی بهمین عتاب در انجا
بعالم عقبی شتافت نمود در تاریخ یکهزار و شصت و هشت تغیر علیمردان خان بمیان آمد لشکر
خان بر مسند حکومت قرار یافت و تا مدت دو نیم سال ایام سیر و شکار بسر برده در رعیت پروری
و آبادی شهر تقصیر روا نداشت و در عهد او ارزانی غله تا بحدی بود که در دهات یک خروار و نیم من
شاهجهانی باشد بیک مرغ میفروختند ازین ممر خلق الله جمعیت و آرام بسیار داشتند در

پونچھ

پونچھ

پرگنه پهاک طرف شمال کول دل طرح باغی بر بلندی نموده و آبجوی و آبشار و فواره جاری ساخته بودند
مرجع و سیرگاه مردم شهر بود و در آن زمستان دریای بهت نوعی یخ بسته شده بود که اسپان بار بردار از
تکلف بالای یخ بست ازین سر دریا بآن سر میرفت آخر همین سال بندگان پادشاه بلند اقبال ابو
المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر از اقتضای مصالح ملکی باراده صلاح امور ملکی که بسبب نارسائی
دارا شکوه برهم خورده بود روی همت جانب هندوستان فرمودند چنانچه به محل خود مرقوم خواهد شد اگر
درین مقام رشحی از احوال شاهجهان پادشاه بطریق اجمال مرقوم گردد از سیاق تاریخ نویسی دور نیست تولد آن
که ابتدای عهد شاهجهانی بر منصه ظهور بودند یا دران دور رحلت در کشمیر فرمودند بدین تفصیل اند حضرت
ابو الفقرا بابا نصیب غازی از مشاهیر مشائخ این دیار است از خوردی باز باصناف ریاضات و صحبت
حضرات اشتغال نموده گوی سبقت از اکثر اقران خود ربوده خلیفه برجسته حضرت شیخ بابا داؤد خاکی
ست و سوای ایشان فقرا بسیار را دیده تمام عمر بترک لذات گذرانیده حتی ترک فواکه ربیعی و خریفی
و آب سرد هم داشت و عالم با عمل و مروج اهل علم بود و مساکین در خدمتش رجوع تمام داشتند در وقت خود
ملجا و مآب غربا و بیچارگان بود و یکجا سکونت نمیفرمود با وجود ترک کل بنقد و جنس تفقد حال فقرای
مینمود با حضرت خضر اکثر صحبت داشته همیشه تجرید بود و تمام عمر بصیام ترک حیوانی بسر برد و اکثر مریدان
طی مکان و تصرف اکوان و اعانت غائبان از شیخ دیدند و نقلها دارند یکی از مریدانش در سفر تبت
گرفتار شد و به قید آمد و مردم آنجا مستعد قتلش شدند از بیگناهی ملتجی بباطن شیخ شد نصف شب
در مجلس حاضر گردید و او را از انجا برداشت و قدم بالا براه گذاشت پاسبانان در خواب بودند و کسی آگاه
نشد و در رفتن تبت هم همچنین باعث شد و راجه آنجا که مرید او را قید کرده بود شیخ متنبه شده
حلقه اخلاص کرده بآرزو استدعای قدوم شیخ کرد بالجمله اکثر در قریات و پرگنات بتقریب ارشاد هدایت
خلائق میگذرانید و در هر جا بنای مساجد و اجرا احکام شرع مینمود آخرها قصداً بشهر آمده همه
مشائخ و درویشان عهد را دید و فرمود که شاید باز رسیدن و دیدن نخواهد شد از شهر رفته در قصبه
بنجباره غلبه کردند سیزدهم محرم سنه هزار و چهل و هفت رحلت ایشان واقع شد و هو خیر الصالحین
مولانا ملا حیدر علامه چرخی که شاگرد وی بود فرمود و محمد مومن بهیل شیخ مومن گفتند که معنی اضافی دلالت
بر آن دارد و الامتیاز در ترکیب تعمیه صیفی ست راقم حروف گوید که بحسب الاتفاق تحریر این صفحه در احوال
شیخ هم سیزدهم محرم الحرام اتفاق افتاد شیخ شمس الدین برادر بابا نصیب و مرید شیخ اسحق ست
که خلیفه برجسته حضرت بابا مسعود نروری بود در ریاضت و استقامت از اقران خود ممتاز و ولی ابنای

حضرت مخدوم و فن سازند مردم

بود هرگز از عبادت حق و یاد معبود مطلق نمی آسود بعد وصال برادر عالیقدر حیندی قلادهٔ وجود مستعاره برگردن داشت و علم ارشاد را زمانی کثیر افراشت چون برحمت حق پیوست مضجع در بحیارهٔ در مقبرهٔ بابا یافت **سیهه ریشی بابا** از خلفای برجستهٔ صاحب کمال شیخ اسحق مسطور ست چون قدم در بادیهٔ آنا پیدای فقر گذاشت خود را بفن زراعت بجهت حلاوت طاعت مشغول داشت از اصحاب شوق بود نعره های دلسوز جان گداز در شبهای دراز بعجز و نیاز از و سر میزد و اکثر اوقات در گریه می بود در هزار و چهل و هفت رحلت نمود در مقام موضع داد اطراف شالهٔ مار رگینه پهاک آسود **خواجه زین الدین** علیه دار سوداگر زادهٔ بود شعلهٔ از آتش طلب در باطنش افتاد و در صحبت حضرت حبیب الله نوشهری بهاد بمراتب ولایت و عرفان و مناصب کرامت و ایقان فایز گردید و در خدمت مرشد بجان سپاری و خاکساری ادای حق عقیدت و اخلاص بنمود گویند که روزی براه عیدگاه بخدمت پیر حق آگاه میرفت در راه حضرت خضر علیه السلام دوچارش شد و اشاره بصحبت نمود تن نداد و عذر تاخیر بلازمت پیر پیش آورد لیکن در اثنای سلوک بجوش و خروش سکر افتاد و اورا جذبه و استغراق قوی روداد و جد و حال بتقریب نغمه و ترانه و سماع عاشقانه بر طبیعت نفیس غالب شد خدمت مولانا حسین خبار که ذکرش گذشت با او هم معارضات درین باب داشت بهر حال خواجه در کمال جوانی که از چهل بالا نرگذشته بود در سال هزار و چهل و دو رحلت فرمود در مسکن خود در محله کاتل آسود مقبره اش مشهور و به فیوض معمور ست تاریخ وصالش عارف خاص **ملا حسین** حاجی گنائی در جوار مسجد جامع کلان سکونت داشت در خانقاه بابک جلال الدین تهکور درس میگفت و خدمت خواجه حیدر علامه بعض علوم از و استفاده کرده است **حضرت خواجه حیدر** تنتو علامه والد بزرگوارش خواجه فیروز نام داشت و از ارادتمندان حضرت خواجه عبد الشهید احراری نقشبندی بود بتقریبی در جناب حضرت خواجه ظاهر کرد که چهار دختر دارم چون پسری نیست تنگدل و بسیار عیال بارم خواجه دعا کرد و بشارت پسر عالی گوهر داد چون بوطن مراجعت نمود بعد انقضای مدت خدمت خواجه حیدر تولد فرمود در هفت سالگی مشغول بعبادات و ادای سنن شد از انوقت تا آخر عمر هیچ فضیلتی و سنتی از دست نداد اوائل در خدمت حضرت بابا نصیب تعلیم علوم یافت و ثانیاً بخدمت با برکت حضرت خواجه مولانا جوهر شتافت و ثالثاً بهره اندوز صحبت سراسر افادت قدوة المتاخرین شیخ عبد الحق دهلوی شد و بمراتب علیه علم و عمل رسید و بر اقران خود فائق گردید در تجوید قرائت قرآن والتزام سنت سید انس و جان دسیر علم و عرفان برهان ایمان و ایقان بود و اکثر

* تفصیل مضمون در صفحه نمبر ۲۸۲ ملاحظه فرمایند
تهاکور

اعمال برابورع کار مینمود باوجود تکلیف و سماجت حکام اجابت قدرت قضا هرگز نه نمود و بخوف اکراه آن فرار اختیار فرمود و بنام فرزندان خود هم مجوز این امر نشد چون تعلق بدیگر گرفت بشهر باز آمد در سال هزار و پنجاه و هفت رحلت فرمود ذخیر الوری تاریخ رحلت اوست در مزار اسلاف آسود و اختیار تکلف در تعمیر روضه و مقبره اصلا ننمود اولاد صاحب کمال داشت ذکر بعضی بمحل خود می آمد **خواجه عبد الله غازی** انواع علوم مستعد و تحریر بود در علم طب نزد خدمت او تحصیل کرده گویند که در طب تالیفات مفیده دارد علم طب و عمل آن در کشمیر گویا آورده اوست دانشمند خان که یکی از امرای شاهجهان است نیز درین شهر رواج این علم داده و منتشر ساخته **ملا حیدر اشتو** علامه روزگار و تحریر بینظیر وقت بوده و اکثر امراد علمای هندوستان ازو استفاده علوم کردند **ملا فاضل** محرر دانشمند مدقق بود و به جدال بحاثی اشتهار یافته اکثر حواشی ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را رد می نوشت **ملا عبد الرزاق باندی** خواهر زاده ملا فاضل در معقولات بینظیر وقت بود بر شرح تجرید حواشی نوشت و میگفت که تالیف مرا دانشمندان قرأت نمی توانند کرد تا بفهم چه رسد بعد تحصیل اتفاق سفرش افتاده شاهجهان پادشاه او را تدریس مدرسه کابل تفویض نمود و شبها بر محاکمات رد مینوشت خلل دماغ بهم رسانید کنز ایک حلقه خود زده شاگردان زخمش را بسته اند و استعفای تدریس کابل کرده به کشمیر آمد و فوت شد در گوجواری سکونت داشت **ملا ابو الحسن معروف بشاهم بابا** در علوم مستعد و حید بود اخوند ملا یوسف گنائی هیفرمود که در مجلس بعض ناظمان خطه علما جمع می شدند و عبارات تفسیر قاضی بیضاوی و عصام الدین محشی مثل قرآن بیدرنگ می خواند و اکثر مذکورات ملا عبد الحکیم را رد میکرد و گاهی التفات بجانب علمای حاضر نمیکرد **حضرت حاجه بابائی قادری** از قبیله کانجوهاست که طبقه معروفه است از تجار کشمیر چون داعیه طلبش دامان زن شعله درونی گردید خدمت و ارادت سید حق آگاه شاه نعمت الله قادری را برگزیده و رتبه ارشاد حاصل نمود و جهد بلیغ در تقوی و ورع و ادای سنت نبوی فرمود روزیکه والده اش رحلت کرد بعد دفن والده راه حرمین گرفت در آنوقت شصت سال عمر داشت و همت بر اقامت در حرمین برگماشت چون چند سال بجوار و بگشتی روضه محبوب ذو الجلال گذرانید شبی در واقعه از جناب مقدس مامور معاودت کشمیر و ادای سنت امر خطیر یعنی تزویج گردید و مبشر بمولودی عثمان نام شد بر طبق اشاره تمام بشارت آمده ادای امر سنت نمود و خدمت بابا عثمان تولد یافت در هزار و شصت و شش رحلت فرمود روز برات افتاد ستون دین تاریخ است در جوار سید بزرگوار عالیمقداری در محله بلبل لنگر[*] آسود **شیخ بابا بلعلی** از خلفای برجسته حضرت خواجه مسعود پانپوری است در تقوی و ریاضت بی بدل و در وقار و تمکین

[*] زیارت گاه سید بلبل شاه قلندر

پانپوری

واظهار اسرار حقیقت ضرب المثل مظهر دقایق و مطلع حقایق بود آخوند ملا شاه بدیدن بابا علی رینه بود
او در خانقاه بر سر بوریا نشسته سبحه در دست داشت زمانی آخوند نشسته بود چون آخوند زبان کشمیری
را هنوز آشنا نبوده و بابا علی فارسی کمتر فهم میفرمود ند گفتگوی نا کرده آخوند برخاست و روی بدروازه
کرده بلند گفت که اینجا غیر از بوریا چیزی نیست بابا علی از حضار استفسار فرمود که مغل چه گفته رفت
گفتند چنین گفت که اینجا غیر از بوریا چیزی نیست بابا علی سر و دست در مقام تاسف بر هم زده گفت
که اگر ذره معرفت و آشنای مبدا داشت حق میدید بوریا نمیدید گویند که آخوند برگشته آمد و عذر خواست
در سال هزار و پنجاه و نه رحلت فرمود در حظیرهٔ مرشد آسود **شیخ ننگر ریشی** از خلفای باکمال
خدمت خواجه مسعود پانپوریست بصیام نهار و قیام شب تار مانوس بود عمری غارنشینی کرد و از
زعفران زار قوت خود بکسب حاصل میکرد و در ماکول و ملبوس غایت احتیاط به ظهور می آورد از خواجه عبد
الرحیم بانچو قادری که ذکرش می آید منقول است که میگوید در اوائل سلوک این راه بنابر ملال والد خود راه
پانپور گرفتم و خود را در خدمت ننگر ریشی رسانیدم در غار بود استفسار حال نمود اظهار آرزوی
سکونت غار کردم فرمود که خوش باش من چند روز بمزدوری زعفران میروم تو درین غار بنشین و برهمین
قوت من که کاک خشک برنج است قناعت کن خود رفت و مرا در غار بهمین کار گذاشت چند روز قسمی
که گفته بود بعمل آوردم اقسام انوار و اسرار ملک و ملکوت بر من ظهور کرد روز هفتم شیر برنجی از شهر گرفته
پرسان و جویان نزد من رسید بی اختیار از آن غار برآمدم بقصد اینکه این شیر برنج را در پیش ننگر
ریشی برسانم چون نزدیک بجائیکه او نشسته بود رسیدم پیش از انکه نظر من بر او بیفتد با خود حرف
میزند و میگوید که این بقال پسر آمده که مرا بازی بدهد امتحانی کرده او را در غار نشاندم بی رخصت بجهت
خانه برخاسته آمد مرا طعام شیرین او چه حاجت است بکار و پیشهٔ خود مشغول شود که از دست او
این کار نمی آمد خجالت زده برگشتم که در همان غار باز بنشینم چون نزدیک بدر غار رسیدم شیری
هیبت منظر من آمد چون از غار راه خانه میگرفتم ناپیدا می شد و چون باز میل آن غار میکردم شیر
ایستاده و آماده بود مایوس و ملول برگشتم و راه خانه گرفتم ازین دست حکایت ننگر ریشی بسیار است
از اغنیا و اهل دنیا بسیار مجتنب بود ازین جهت هم پیر خود حضرت شیخ نجم الدین یعنی نجی ریشی بالو
را که سعد الله خان وزیر مرشد او شده نیز معارضه میفرمود چون رحلت کرد در همان مقام خود طرف
پانپور آسود رحمة الله رحمةً واسعةً **شیخ اهله ریشی** نیز از خلفای خواجه مسعود است در ریاضت و
کشف آیتی بود و صحبت غیب داشت و از انها اخبار رو داد عالم از خیر و شر می شنید **شنکر**

خواجه مسعود پانپوری

بابا سنگر ریشی

ریشی از مریدان حضرت بابانصیب است صاحب ریاضات و مقامات بود و عجائب و غرائب این راه براو مکشوف شد و همت بر اعمال شاقهٔ ریشیان بست و غارنشین شد بادیو و ود الس و الفت داشت و دود رشد ائد تائید و اعانت حضرات معاینه مینمود از واقعه و رحلت حضرت بابا پیش از مدت خبر داده و تعیین مقام عالی ایشان کرده بود و بعد واقعه مرشد سه سال زیست و چون رحلت نمود بموجب اشارهٔ غیبی که دران واقعه سابقه دیده بود در همان روضه علیه آسود **باباشمس الدین** نائک انی از خلفای حضرت بابانصیب است در صغر سن بنظر حضرت بابا راه یافت و روا ز کائنات برتافت صاحب حالات و خدمات بود در پرگنه برای امر معروف رفته بود و سکنه آنجا تغافل کردند و اجابت نصیحت او ننمودند بحلال ان پیش آمد و آب چشمه آن پرگنه خشک شد چون عجز و الحاح نمودند دعا کرد و آب چشمه باز آمد و روان شد **شیخ شمس الدین** برادر مادری حضرت بابانصیب است در کمال جوانی تارک لذات شد و ریاضت را بنهایت رسانید و بخلافت حضرت بابا به تبت رفت مرجعیت بهم رسانید توحید شهودی را مائل و قائل بود **شیخ داؤد کوهنی** هم از مریدان حضرت بابانصیب است که عمر را در تجرید گذرانیده و امر معروف بت شکنی را بحد اتم رسانیده در میان کفره در قریه پاین کشتوار و کشمیر منزل ساخت و شعار کفر و بت پرستی را از ان قریه برانداخت همانجا آسوده است **شیخ یوسف** از خلفای حضرت بابانصیب است عالم بود و صاحب تصانیف و اصناف کشف داشت **شیخ حاجی حسن** از خلفای حضرت بابا ست امام حضرت بابا بود در قرائت عجب سینه داشت و عمر به تجرید بسر برد و جهاد و حج اسلام بعمل آورد و صاحب ایثار بود و خدمت فقرا و مساکین بجان و دل مینمود* **باباصلح** ساکن موضع گواگوه پرگنه دچهه از خلفای شیخ ابوالفقر است در قریهٔ مذکور در غاری نشست و کتابت قرآن میکرد در اوائل سلوک ترک حیوانی کرده و بیضه میخورد شیخ ابوالفقر باو تعریض فرمود که بعض یاران مرغ را با بال و پنجه میخورند از خوردن بیضه هم محترز شد سلطان دارا شکوه در شکار آمد و را او در رفته بود بدیدن او آمد بابا چندان التفاتی نکرده سلطان بجانب همراهان خود گفت بزبان ترکی که این مرد کیف کرده است او بفراست دریافت و گفت حیف بر کسی که کیف کرده باشد و صد حیف بر آنکه کثیف باشد سلطان محظوظ شد و یک خوان زر سرخ و سفید حاضر ساخته تکلیف قبول نمود بابا بعد الحاح سی روپیه برداشت و حمایل بخط خود در خوان گذاشت و گفت هدیه قرآن من همین است گرفتم باقی رد کرد* **شیخ صلح** و **شیخ** درویش نیز از مریدان حضرت بابا اند در ورع و تقوی بی نظیر این چند کس قریب العهد حضرت

*بقیه مضمون بر صفحه نمبر ۲۸۳ ملاحظه نمایند

در تذکره ابوالفقرا مذکور است که باباداؤد مشکوتی را گفت که امسال مرشد ما از دنیا رحلت کند و مقبره او در قصبه بجباره بجای عمارت سلطان بادشاه مقرر کردند و مرا نیز در آن مقام جا میدهند پس در همان سال حضرت بابا انتقال نمود گویند که حضرت بابا یاران را وصیت کرده بود که مرا در حظیره حضرت سلطان العارفین دفن سازند اما مردم بجباره زیاده از دو هزار کس فراهم آمده در انجا دفن کردند ۹

باباهار رحلت نمودند و جمعی دیگر که بعید العهد اند در محل خود می آید شیخ بابا طاهر از نبایر حضرت
خواجه مسعود بانپوریست صاحب ریاضت و سخاوت و مطلع درایت و ولایت بود از اولاد خواجه مثل او
کم کسی برخاسته در حظیرهٔ جد بزرگوار آسوده است مولانا یوسف ترکی از مریدان مقرب بارگاه
معبود حضرت خواجه خاوند محمود نقشبند بست مرتاض و صاحب زهد و ایثار بود و در نفس کشی
و شکست بدن عنصری همتا نداشت بدین جهت قبول ذل و ملامت بسیار میکرد و بآن محظوظ
بود و اکثر از ضروریات خاصهٔ خود ادای حاجت فقرا می نمود شبها غائب میشد بطرف کوه ماران
بی اطلاع یاران با سینهٔ سوزان و دیدهٔ گریان میگذرانید مقبره اش در محله دیده مر بر لب جوی بآ
ست **بابا مجنون نروری** جامع علوم ظاهریه و باطنیه شاگرد قاضی ابو القاسم خلف مولانا
جمال الدین بود از خدمت مولانا جمال الدین هم استفاده کرده و از ملا عبد الله غازی لب اخذ
نموده و درین شهر منتشر ساخته حافظ محمد شریف کانی حکیم و خواجه عبد الرحیم اشائی کسب علم طب
بطریق یونانیان از خدمتش کردند بالجمله خدمت بابا مجنون سلوک راه طریقت و خدمت حضرت
شیخ عبد الله خلف حضرت بابا مسعود سهروردی بالصرام رسانید و صاحب حالات عالیه
شد بی ریا و بی تکلف بود و مشائخ را بسیار دیده و خدمت ایشان کرده و خود را به جهت حوائج
مسلمین وقف نموده بود و برای ادای مهمات محتاجان هر جا تردد میفرمود و او را اجرای کلمة الحق خوف
لوم لائم نداشت باوصف این حالات از سوز و گداز و عجز و نیاز بهرهٔ وافری داشت چون رحلت نمود
در مزار اسلاف خود در نروره آسود وفات ایشان خدمت خواجه بابا فادری قریب العهد در عرض
یکدو ماه شد ازینجهت تاریخ هر دو بزرگوار چنین اتفاق افتاد ستون دین افتاد **ملا علی الماس**
برادر زادهٔ ملا الماس مفتی شاگرد ملا جوهر ناث مرید شیخ ابو الفقرا بابا نصیب قدس سره بود در موضع
اوکمنو پرگنه بانگل مدفون گشت **ملا حاجی طوسی** دانشمند بی نظیر بود و در علوم غریبه و تنجیم و اصطرلاب
ید بیضا مینمود و در بعض علوم شاگرد ملا جوهر ناث است و مرید حضرت ایشان خواجه خاوند محمود
قدس سره بود در مزار دانی واری قریب بمقبرهٔ مولانا جمال الدین مدفون است **ملا یوسف کاونوسه**
تحصیل علوم در کشمیر کرده و در فن انشا ماهر بوده و از کشمیر بایکی از مقربان شاهجهان پادشاه با اردوی
او روانهٔ هندوستان شده و اتفاقاً نامهٔ والی روم برای پادشاه مذکور در کوهستان پیر پنجال رسید
پادشاه حکم کرد که زود جواب نویسند و روان کنند منشیان سرکار حاضر نبودند مربی ملا یوسف بیان نمود
ظاهر کرده که با من ملای کشمیری هست باو حکم شد و به شوید جواب نامه پرداخته و بجمال ایجاز و

نروری

کاوسه

بلاغت و ایهام نوشت بنظر پادشاه گذشته منظور شد و داخل منشیان سرکار گشته و با فضلای هندوستان
مکرر مباحثه نموده و روشناس شده و بتقریب صدارت به کشمیر آمده اهل علم را جمع مینمود و بدرس افاده
علوم مشغول بود چون در ایام نظامت علیمردانخان قحط شد و دیوان ناظم مهادیو نام بتهمت احتکار
اشتهار یافته عوام الناس از راه اضطرار خانه او را سوختند و غارت کردند و این معنی بپادشاه رسید
اعیان خطه را بحضور طلب شده ملا یوسف هم دران زمره بود و پادشاه ازو استفسار آن فتنه نمود
بمقتضای انانیت نحوی مذکور فتنه را تمهید کرده که گناه نه بر عوام و نه بر دیوان ناظم لازم شود پادشاه غصه
کرده و آخوند از راه ملال مبتلا باسهال گردیده در دهلی فوت شده چنانچه این قصه به تفصیل در اوراق گذشته
مرقوم شد خواجه بدیع الله باندی المعروف به بدیع الزمان از اکابران کشمیر بوده پدرش
خواجه طالب چون در حضور پادشاه رفتند بخدمت قانونگوئی سرافراز شده مراجعت نمود فرزند ارجمند
خواجه محمد حاجی باندی که ذکرش گذشت مردی متورع و حق آگاه اولاً از مریدان حضرت بابا داود
خاکی بوده و ثانیاً بجذبه حضرت محبوب الودود خواجه خاوند محمود در طریقه عالیه نقشبندیه مرتاض و صاحب
ذوق و احوال شده چون رحلت نمود در محله خود نزدیک مدرسه شاهی آسود مقبره اش محل فیوض و
برکتست ملا حسن کوچه در انواع علوم مشار الیه بود و حواشی او بر تفسیر بیضاوی فوائد و نکات
عالیه افاده میکند ملا باقر صباغ برای تحصیل علوم بایران دیار رفته از فضلای آنجا بهره اندوخته شاگرد
میر باقر داماد شده در معقول بینظیر وقت بود محله کلاشپوره سکونت داشت ملا باقر نار ره للو در معقول
شاگرد ملا باقر صباغ بوده و در هندوستان با ملا عبد الحکیم و علمای پنجاب و پورب معارضه ها کرده
و آنها را ملزم میکرد ملا یوسف چچک مفتی دانشمند بینظیر بوده و اکثر در صحبت حضرت ایشان
خواجه خاوند محمود قدس سره بهره مند میشد و دقائق علم فقه و تفسیر افاده میکرد و میگویند عجب واقعه
داشت که او را کسی در مباحثه و معارضه مغلوب نمیتوانست کرد و ملا فاضل محرره و ملا عبد الرزاق مدرس
کابل بعلامگی و کمال او معترف بودند و با او نمیتوانستند جدل علمی کرد پسر او ملا عبد النبی نیز فقیه و
دانشمند بینظیر بوده در صکوک و سجلات مثل او هیچ مفتی ماهر نبود قاضی عبد الله ملا رنی الملقب بقاضی
زنگهیر بوده و در سلطنت شاهجهان پادشاه اولاً مفتی و قاضی ابو القاسم پسر حکیم دانا فرزند مولانا
کمال الدین قاضی بود و هنوز جوان بود و روزی در دیوان عدالت ملا محمد طاهر تنگ به توسل صدر الصدور
بحضور پادشاه استغنا کرد و بجانب قاضی التفا نموده که شخصی قسم خورده است که نان نخورد اتفاقاً از سیر ده
آمده بخانه خود گرسنه رسید و در طاقچه خوانی بود گفت اگر خوردنیست بمن بدهند چون اهلبیت معلوم

کمال الدین قاضی

داشتند که نان نمی خوردند داوند قسم خورد که آنچه درین خوانست اگر بخورد کذا و کذا چون خوان
برداشتند دران نان بود حالا خائف چه کار کند تا حانث نشود از قاضی جواب حاضر نشده نظر
پادشاه بر ملا عبد الله که مفتی بود و محاسن او سفید بود افتاد و گفت که این پیرکیست گفتند مفتی
پادشاه گفت پیش بیائید و جواب بگوئید او گفت که از آداب فتوی این ست که بعد ملاحظه کتاب جواب
مسئله باید گفت پادشاه تحسین کرد و گفت ملا متدین ست همین مرد قاضی باشد از همانجا
تفویض امر قضا باو شد میر محمد باقر خلف الصدق میر حمزه کربلیست صاحب استعداد عالی
بود کسب معانی از خدمت والد بزرگوار خود نمود بلکه از خدمت حضرت میر محمد خلیفه هم بهره اندوز شده
است و بنظر حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی هم قدست اسرارهم رسیده و خدمت آنحضرت هم چندی
کرده و در سیر پکلی در رکاب آنجناب بوده قبولیت بسیار یافته آخر روا از همه تافته اشتغال بحسن اعمال
فرموده و در مقبره آبای کرام خود در موضع کربر آسوده ذکر شعرا و سخن سنجان چه از مردم
کشمیر چه از مردم ایران و هندوستان که در عهد شاهجهان پادشاه در کشمیر سکونت داشتند و رحلت
گزین همانجا شدند هر چند دران وقت کثرت شعرا بسیار بود اکتفا بر تحریر حالات چندتن مشهور نمود
ملا ذهنی شاعر از شعرای برجسته کشمیر ست با وصف کمال این فن از علوم دینی بهره ور بود و ره آبا به تقوی
هم داشت و در عهد خود در فن سخندانی در کشمیر بی نظیر بوده و هر وقت بزم آرای و محفل پیرای ارباب سخن
می نمود و منقبت حضرات خلفای اربعه بسیار بمحبت گفته است چهار قصیده طولانی برای هر چهار خلیفه
بر حق موزون کرده و عنوانش را به تعداد اشیای کلیه عالم که اکثری بعدد چهار ست خوش گفته و به
نظر حضرت بابا نصیب گنج زینده و مورد تحسین و عنایات ایشان شده بیت یار پیغمبر نشاید برگزیدن
جز چهار * حجت آن بشنو از ذهنی که باشد یادگار * از ملایک و از کتب جز چار نگزیدست حق * کین
عدد مستحسن ست از روی معنی در شمار * نهر خلد و رکن کعبه اصل طبع و فصل سال * بین چهار ست و چهار ست و چهار و چهار
ست و چهار * در منقبت حضرت عمر ابتدا باین طرز کرده است ابیات مقبول شد عم تا شدم مردود مردودان دین ز

یعنی هنم مدحتگر فاروق امیر المومنین
از اشعار اوست ولہ
دانشورم ز فیض ولی نکته دان خویش
سرگرم انتخاب دیوان کس نیم
مانند نکته سر بگریبان نشسته ام

آهن برتر او در کف غنی داماد داماد نبی
خرم دل از نسیم گلستان کس نیم
طفل طپانچه خور دبستان کس نیم
همت بفقر و شم دمنت نمی خرم
دست طمع دراز بدامان کس نیم

قدرش چه داند اجنبی گو از حسد در خون نشین
روشن نظر ز شمع شبستان کس نیم
کاکلم ز نظم خود همه شب بیت در رقم
یعنی مراد دل طلب از خوان کس نیم
ذهنی چو آستانه مقیم در خودم

لب تشنهٔ اجازت دریا کس نیم وله
آگه کند از جنون من بلبل را
شد ابجد شادیم فراموش
گر عاشق صادقی بدست آر
چون بلبل هرزه گوی مخروش
نیشی که ز دست دوست باشد
از دوزخ دل بگیر سرپوش
از نشئهٔ جام عشق ساقی

گر با تو کنم آرزوی دیدن گل
چشمک زدن نرگس و خندیدن گل وله
از شوق تو زیر پیرهن موی ست
چون تشنه دل و زبان خاموش
آن دل که خریدهٔ بصد لطف
خوشتر ز هزار چشمهٔ نوش
یعنی که ز آه آتشینم ٭
دل بی دل گشت هوش بیهوش

آماده نگاه بر پرستیدن گل
تا حرف غم تو کرده ام گوش
فوارهٔ اضطراب در جوش
پروانه صفت بسوز و تن زن
اکنون بعتاب و ناز مفروش
ای حور بهشت روی زمین پس
اندیشه کن و بمهر می کوش
در محلهٔ قاضی بابا متصل محلهٔ

کنیزی کو دوطن داشت حاجی محمد جان قدسی وطنش مشهد مقدس رضویست بجهت انصرام بعض مهمات بهند آمده بود شهرت کمال در امستور نگذاشت بصحبت پادشاه باریافت و ملک الشعرا عصر شاهجهان شد شاعری صاحب قدرت بود در قصیده گوئی و غزل پردازی گوی بلاغت از اقران میربود ظفرنامهٔ شاهجهانی را به فصاحت و بلاغت تمام ادا کرده چون دید که نام عبد الله خان بهادر فیروز جنگ در بحر شاهنامه گنجایش ندارد باین حسن و تلاش ادا کرد بیت نهنگی که از غایت احتشام ٭ نگنجد به بحر از بزرگیش نام ٭ چون فیل سفید از جای برسم ندرت و غرابت بدرگاه پادشاه پر زر و زیور مزین ساخته آورده وند حاضر بود بلا واسطه خود رباعی گذراند رباعی بر فیل سفیدش که مبینا دگزند ٭ شد شیفته هرکس که نگاهی افگند ٭ چون شاهجهان بر او برآمد گوئی ٭ خورشید شد از سفیدهٔ صبح بلند ٭ بجایزه لائق مفتخر و مباهی گشت مثنوی در تعریف کشمیر و صعوبت راه بسیار خوب گفته از الجمله است این اشعار مثنوی

بود قطع ره کشمیر مشکل
که گوئی کوه را موی کمر نیست
گروهی دست از جان بر فشانند
که گام اول او ترک دنیاست
مسافر کی تواند زین بلا جست
جهان در چشم ره پیماش تاریک
ز بس فرزرفتنش تدبیر کرده
که پر میگردد از پیمودن راه

بجز نتوان رسید از راه باطل
زبیم این ره باریک خونخوار
درین راه چون گره بر تار ماندی
ازین ره چون توان آسان گذشتن
مگر لغزیدن پا گیردش دست
رهی پیچیده تر از موی زنگی
فلک را فکر این ره پیر کرده

مگر زین راه باریکت خبر نیست
خلد موی کمر در دیدهٔ خار
ره فقر از ره کشمیر پیداست
که گام اولست از جان گذشتن
رهی همچون دم شمشیر باریک
تبندی چون دم تیغ فرنگی
ازین پیمانهای زندگی آه

گویند با آن کمال و ملک الشعرائی روزی غزلی گفته پیش ملای

مکتب داری میخواند چون باین بیت رسید بیت ساقی بصبوحی قدحی پیشتر از صبح ؛ برخیز که تا صبح شدن تاب نداریم ؛ کودکی می شنید و گفت مولانا اگر بجای قدحی نفسی گفته شود برای صبح مناسبت تمام دارد حاجی قبول کرده در جودت طبع آن کودک حیران ماند غزل نکهت عشوه گرد عربده سازست هنوز ؛ چشم مخمور تو فتنه نازست هنوز ؛ تازه شد دوستی ما بخط تازه تو ؛ ناز که آغاز نیازست هنوز ؛ خاک شد پیکر مخمور ز تاثیر وفا ؛ دل او در شکن زلف ایازست هنوز ؛ راه نزدیک حرم سعی مرا باطل کرد ؛ لیک شادم که ره عشق درازست هنوز ؛ گرچه نبود سر موی ز حقیقت خالی ؛ دل قدسی ز پی عشق مجازست هنوز ؛ وله زود بر کردم من بیصبر داغ خویش را ؛ اول شب میکشد مفلس چراغ خویش را ؛ بارم نشسته تا مژه در دل نگاه کیست ؛ روزم سیاه کرده چشم سیاه کیست ؛ دل دادن و سخن نشنیدن گناه من ؛ دل بردن و گناه نکردن گناه کیست ؛ جوانی رفت و داغی ماند بر دلها دگار از وی ؛ چو آن سرخی که بر ناخن پس از رنگ حنا بندد ؛ اگر دستم دهد روزی بجیب زاهد خودبین ؛ چو شمع آرم برون یکدسته زنار از گریبانش ؛ باینقدر که ببالین من نهی قدمی ؛ مترس هیچکست مهربان نخواهد گفت ؛ عیش این باغ باندازه یک تنگدلست ؛ کاش دل غنچه شود تا دلها بگشاید ؛ در چنین فصلی که بلبل مست و گلشن پرگلست ؛ گر همه پیمانه عمرست خالی خوب نیست ؛ کجا تا آب و رو پیش سر شک دیده فرسایم ؛ دو اندیشه گر چون شمع مژگان تا کف پایم ؛ چو غنچه گل صد برگ آسمان دو رنگ ؛ بصد برهنه دهد یک قبا و آنهم تنگ ؛ دنیا معشوق عاشق دین نشود ؛ شیدای آن شیفته این نشود ؛ بار دل عارف نشود جلوه دهر ؛ آئینه ز عکس کوه سنگین نشود ؛ هر کس که سخن ز قدر و مقدار کند ؛ کی حاجت خود تواند اظهار کند ؛ خواهی هنرت عیان شود پستی جو ؛ خورشید فرو آید و بس کار کند ؛ در ایران پسری داشت محمد باقر نام در کمال جوانی قضا کرد حاجی محمد جان از غصه ترک معاودت بایران کرده در هند گذرانید آخرها به کشمیر آمد و متوطن آنجا شد و سخن طرازی بسر برد و در کشمیر رحلت نمود بالا بلندی متصل خانقاه در صحن چبوتره که نزدیک پلست در مقبره شعرا آسوده ذکر آنها می آید طغرا شاعر خوش فکر و معنی یاب و منشی طبیعت بود بیشتر در انشاپردازی اوقات بسر میبرد و در تعریف کشمیر و راه عبورش رساله نوشته داد سخنوری داده اشعارش نیز خالی از چاشنی مضامین نیست من اشعاره بیت خوش آنست که بزم آرا نشینی بر لب جوی ؛ خط پشت لب چشم قدح را گرد آبروی ؛ آبرو میرود از دست با مد شد غیر ؛ چون حباب از همه جانب ره کاشانه به بند ؛ رقعاتش بطرز خیال بندی و تعریفات باغ و اقسام میوه و گل و جام دل و از هر چیز و گل بکمال دلپسند

مشهدی

آن ساعت

مشهور ارباب خیالست از فقرات اوست درخت آبی از بی آبی روی بهی ندیده نیز از دست که تحریر وصف
ناشپاتی نماید صفحهٔ کاغذ باقی از دست رباعی کشمیر بود فصل خزان عالم نور * بر طالب فیض پیدنش هست
صد در * گوئی که درین باغ چمن ساز قضا * آورده نهال شعله از خرمن طور * از نوکران شاهزاده سلطان
مرادبخش بود قصیدهٔ در مدح شاهزاده گفته است اول آن قصیده این است بیت دارای عرش کوکبه سلطان
مرادبخش * زینت فزای سلطنت اورنگ آسمان * آخرهای عمر به کشمیر بتحریک و رفاقت میرزا ابوالقاسم
دیوان مشهور قاضی زاده به کشمیر آمده در گوشهٔ معنی سنجی مشغول بود و استغنای عجیبی داشت در محلهٔ رانیواری
نزدیک مشرب نایدیار ورینک کانی دیوانه وار سکونت میکرد چنانکه شاله بابا صالح جراح گفته میشود
چون رحلت نمود بر صفهٔ مقبرهٔ شعرا که بر سر بلندی پل رنگجن آسوده محمد قلی سلیم در زمان شاهجهان
از ولایت ایران بهند آمده و از خوشخیالی و معنی یابی داد سخنوری داده در ملازمت نواب اسلام خان وزیر اعظم
میگذرانید و شعرهای خوب برجسته و فکرهای دست بسته بر منصهٔ ظهور میرسانید از انجمله است بیت
چشم تو ز بیماری خود بر سر نازست * مژگان تو همچون شب بیمار درازست * گدای کوی خراباتم و غنیمت است
که بادهٔ آتش سوزان و کاسه چوبین ست * دل چو شد گرم زمی جلوهٔ معشوق کند * ماهی موم بآتش چو
رسد آب شود * دلها توان از داغهای سبحه دانست * که دلها را بدلها هست راهی * در تلاش سوختن چون
کاغذ آتش زده * داغهای سینه ام باهم بجنگ افتاده است * بسته کمر کینم از قبضهٔ کمان او * در کشتن من تیغش
افتاد بیک پهلو * بیماری چشمش را تعویذ چو بنویسند * از پردهٔ چشم آرند خوبان ورق آهو * بعیش آباد
هندوستان غم پیری نمیباشد * که نتواند از شرم کمر باشد سفید آنجا * کمترینم از قیصر و فغفور کز من
در هند سیه بختی خود شاه سلیم * مثنوی قضا و قدر را بسیار به تلاش گفته است و گوهرهای معانی خوش
دران سفته زبان زد اصحاب کمال و سند ارباب خیال ست بتقریب رفاقت بعض امرا به کشمیر آمد و چون
طبع سلیمش مستقیم شد و از عالم فانی رحلت گزید در صفهٔ شعرای ماتقدم مدفون گردید کلیم موسوم به
طالبا مولدش همدان ست که از بلاد عراق عجم است و معاصر شیدا چون محمد جان قدسی را فردوس
آشیانی بزر سنجیدند بغیرت پیچید و بسیار رنجید و گفت شخصی را بحلق باید کشید عجب که او را بزر
کشیدند اوائل حال آن عندلیب سخندانی در آغاز جوانی بشیراز شتافته بهره تمام از دانش و علوم رسمی
یافته ره نورد هندوستان گردید اگرچه مدتی در دکن و دیگر ممالک هندوستان سیر کرد آخر بدرگاه
شاهجهانی رسید و در سلک ملازمان منسلک گردید او را بجهت نظم نمودن پادشاهنامه بکشمیر فرستاد و همانجا
بود تا نظم سلسلهٔ وجودش از هم گسیخت از اشعار اوست بیت تا شد مژه بی اشک فتاد از نظر من *

اکنون چه کسم زرشته که وقتی گهرے داشت ۞ دوست به هیچم فروخت باهمه یاری یار فروشی درین
زمانه همین ست بیت میان غمگساران سوزم از غم ۞ چو آن کشتی که در دریا بسوزد ۞ که دل سر جا تواند
داشت پیش چشم شهلایش [۲] ۞ آئینه بیرون عکس امژگان گیرایش ۞ مفلسان را کس نمیخواهد زمینا کن
قیاس ۞ تا تهی شد دیگرش کس دست در گردن نکرد ۞ وضعی بهم رسان که ببازی بعالمی ۞ ملاهمنے که از
سر عالم توان گذشت ۞ بدنامی حیات دو روزے نبود بیش ۞ گو بد ترا کلیم که آنهم چسان گذشت ۞ یکروز
طرف بستن شد باین و آن ۞ روز دگر بکندن دل از جهان گذشت ۞ و تاریخ فوتش ازین ابیات
مستفاد میشود که مولانا طاهر غنی موزون کرده است غزل این ست غزل حیف کز دیوار این گلشن پریده ۞
طالبا آن بلبل باغ نعیم ۞ رفت و آخر خامه را از دست داد ۞ بی عصا طی کرد این راه را کلیم ۞ اشک حسرت
چون نمیریزد قلم ۞ شد سخن از مردن طالب یتیم ۞ هر دم از شوق دل اهل سخن ۞ چون زبان خامه میگردد
دو نیم ۞ ۞ او ز بیاد او ز زیر زمین ۞ خاک بر سر کرد قدسی و سلیم ۞ عاقبت از اشتیاق یکدگر ۞ گشته اند
این هر سه در یکجا مقیم ۞ گفت تاریخ وفات او غنی ۞ طور معنی بود روشن از کلیم ۞ ۱۰۶۱ در مقبرهٔ شعرا
که مسکن طالبان همانجا بود آسوده فیل جنگ شاهجهانی را بسیار خوب گفته است اکثر کتبهای باغات در
کشمیر از دست میر الٰهی از سادات ایران و از نوادر دوران بود [۴] در عهد جهانگیری بنکته سنجی
و سخندانی شهرت تمام داشت و از انعام آن پادشاه دریا نوال پیوسته فیض یاب بود چون تخت و تاج بوجود
شاهجهانی زینت و رواج یافت جانب گلشن کشمیر عنان عزیمت و توجه بر تافت و در کشمیر جنت نظیر
طرح اقامت انداخته مدتی به گلگشت آن گلزار همیشه بهار پرداخته چون خلعت صوبداری بظفر خان
عطا شد شاهجهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفر خان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضی
بدارد و میر الٰهی حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع خدا ضامن رسول و چار یارش ۞ پادشاه محظوظ
شد و ظفر خان عرض کرد که حکم شود که میر الٰهی رفیق و امین باشد منظور شد با ظفر خان در کشمیر آمده آخوند
ملاشاه فرموده بود که بیت پادشاهی را گذارد و دوست آگاهی گزین ۞ چون بآگاهی رسیدی هر چه
میخواهی گزین ۞ این بیت را بآب طلا نوشتند وقتیکه بمیر الٰهی رسید بدیهه زیر همین بیت نوشت
که بیت من نمیگویم گدائی یا شهنشاهی گزین ۞ خویش را بگزین و دیگر هر چه میخواهی گزین ۞
این معنے موجب غبطه و غیرت آخوند ملاشاه گردید چون میر الٰهی وفات یافت در مزار حضرت شیخ بهار
گنج بخش نزدیک مقبرهٔ ایشان جانب غرب مدفن یافته سنگی بر بالین قبرش استاده است در انجا کنده
شد بیت میر الٰهی ملک ملک نظم ۞ بود در اقلیم سخن بیقرین ۞ سال وفاتش طلبیدم ز عقل ۞ گفت بگو

۳ فند

۴ آبا و اجداد او در مقام اسدآباد من توابع همدان سکونت پذیر بوده در اصفهان مانند تلمذ از آقا رضی یافت ۱۲

بود سخن آفرین ؛ از اینجا معلوم شد که در سنه هزار و شصت و سه از دنیا رفته است[۲] و الله اعلم بالصواب و از اوست بیت یا الهی ز ناآگهی تو چه پرسی در حشر ؛ آنچه او کرد تو دیدی و چه گفتن دارد ؛ چشمت از سر گرشی با یار عهدی تازه بست ؛ خط مشکینت کتاب حسن را شیرازه بست ؛ نشأه از تندی او دارم که چاک سینه ام ؛ چون خمار آلوده نتواند لب از خمیازه بست ؛ و له شب هجران ز بس لبریز کلفت گشته ام ریزد ؛ چو گرد از دامن مژگان نگاه حیرت آلودم ؛ چنان آب متاع زندگی را میدهم از کف ؛ که گویا کاروان عمر می‌رود زبس بار را ملا ندیمی از شعرای برجسته کشمیرست اوائل بکسب فضائل اشتغال داشت و با تقضای لطافت طبع در صحبت مولانا ذهنی رسیده و اشعار خود را گذرانیده در اندک زمانی برگزیده ارباب این فن شده ملا محمد صالح نام داشت ولد خواجه علی پتوانی ساکن محله نوهٹه بود و ندیم[۲] تخلص میکرد خوب گوی بسیار گو بود از اشعار اوست بیت از آه سرد آتش غم در فرو نشست ؛ باد بلا و زید چراغم فرو نشست گردی ز چار سوی از این جست بر هوا ؛ برگشت در حریم و ما غم فرو نشست ؛ فرسوده گشت بر مژه لخت جگر مرا ؛ نم در فتیله بود چراغم فرو نشست ؛ پامال دست دلبر و خزان غم ندیم ؛ بخار و گلی که خاست ز باغم فرو نشست ؛ داغ دل ببند بند او آهی هوس نتوانکرد ؛ چمن آرایی گلزار قفس نتوانکرد ؛ جذبهٔ همتی از عشق طلب نی ز هوس ؛ سیر عنقا به پر و بال مگس نتوان کرد ؛ خاطری در دگرین باید و جانی غمگین ؛ سخن عشق تو پیش همه کس نتوان کرد ؛ نغمهٔ عیش ندارد اثر ناله درد ؛ رو بسوی چمن از کنج قفس نتوان کرد ؛ اختر بد که بود گردش گردون چکند ؛ گله بنیاد ندیم از همه کس نتوانکرد ؛ پیش با دانش و فرهنگ میباید نشست ؛ یکزبان و یکدل و یکرنگ میباید نشست ؛ جای گرم خاک عاشق را که بر خاکسترست ؛ نیستم سلطان که بر اورنگ میباید نشست ؛ رنج میباید کشید و صبر میباید نمود ؛ لعل میباید شد و در سنگ میباید نشست ؛ کار بر دلزان دنیا رهزن دین آمدند ؛ دور ازین مردم بصد فرسنگ میباید نشست ؛
گر گل مقصد شگفتن آرزو داری ندیم ؛ غنچه سان در باغ هم دلتنگ می باید نشست

پروانه گرد شمع شبستان کس نیم	بلبل فراز شاخ گلستان کس نیم
پای هوس بدست قناعت شکسته ام	دست طلب بدامن احسان کس نیم
همت ز بس کرد مدد در معاش من	با صد گرسنگی مگس خوان کس نیم
از اشک و آه خشک و تری شد میسرم	بی آبرو در آرزوی نان کس نیم
بی برگیم بهار هزاران شگفتگی ست	آشفته سر بحسرت سامان کس نیم
دامان صلح گل بکف آورده ام بدست	سر پنجهٔ جدل بگریبان کس نیم

مشکلکشا ز دفتر فضل خودم ندیم
طبع آزما ز وقت دیوان کس انیم

داغم نصیب سینهٔ افگار کس مباد
این گل چراغ غمکدهٔ تار کس مباد

بی نغمهٔ بلبل چمن از رونق او فتد
در سینه بی فغان دل غمخوار کس مباد

داغ دلم ز دیده پذیرفت آب و رنگ
این ابر غنچه پرور گلزار کس مباد

صحت در آرزوی دل اهل درد مرد
این غم نصیبهٔ دل افگار کس مباد

گر خود در آفتاب قیامت طپد دلم
منت پذیر سایهٔ دیوار کس مباد

صد دل بدر روا فگند از هر سخن ندیم
در کار شرح هجر تو گفتار کس مباد

نسبت پرواے کس از قید تعلق جسته را
هر دو عالم گر خورد برهم چه غم وارسته را

بر سر مژگان من شد لخت لخت دل گره
بسته میدارند آری از گیاه گلدسته را

عشق دردم واداز جان کاهیش آگه نگرد
تلخی دارو طبیب افشان ز و خسته را

بی غم عشقت گشاد کار دل صورت نبست
بی کلید آری کسی نگشود قفل بسته را

دانش و دیوانگی هرگز نمیسازد بهم
از خرد باید بریدن با جنون پیوسته را

عافیت اینست ره در بزمگاه ما ندیم
عشق هم صحبت نخواهد با بلا ننشسته را

ز فیض دل مژه اشکبار گلریز است
ز تازه روی این باغ خار گلریز است

دلت ز هیچ نوا وا نشد چو گل ورنه
بنغمه هر چمنی را هزار گلریز است

چه تار سبحه در ایام گل چه تار رباب
نسیم صبحدم از تار تار گلریز است

شگوفه نیست که ریزد بخاک از سر تیغ
که شاخ گل ز نسیم بهار گلریز است

بیاد کاکل مشکین ندیم در هر شب
بجاے اشک ز چشم خمار گلریز است

پوشیده از بخت سیه داشت داغ ما
هرگز نه گشت پرده در شب چراغ ما

آر دیده ست داغ دل آن دیده در که او
دارد ز بصارت گهر شب چراغ ما

در جست و جوی ما نه نهد مشفقی قدم
آوارگی کجاست که گیرد سراغ ما

بی غم نشاط در دل ما راه نیافته است — با هم نهد بهار و خزان رو بباغ ما
در حرف راستخانهٔ ما خامکار نیست — هرگز خرام کج ننموده است زاغ ما

در تنگنای دل همه مطلب میسر است
فارغ نشین ندیم بعیش فراغ ما

رونق افزای کار خویشتنم — چون هنر مایه دار خویشتنم
اشک شوقم گره بمژگانم — غنچهٔ شاخسار خویشتنم
تازه دارم بگریه غنچهٔ داغ — آب و رنگ بهار خویشتنم
رخ نیفروختم به بزم کسی — شمع شبهای تار خویشتنم
سر زند ناله از رگ جانم — نغمه پرداز تار خویشتنم

زندگی روشنم نه کردندیم
ورنه شمع مزار خویشتنم

سزد الفت که با دل او ربط آشفته حالی را — ببوی عقده وا کرد آرزوهای حالی را
غمت ویرانهٔ دل را ابد آباد چون گردد — ولایت پیشهٔ معمور دستور است حالی را
دل از خون جگر لبریز خواهم داشت در مجلس — که انداز ندمستان از نظر مینای خالی را
ز اظهار زبان چون سود بدخواه بیند دم در کش — که بازرگان نمیسازد عیان نقصان مالی را

ندیم از بیت ابرویت غزلخوان غزالانست
که تضمین میکند اهل سخن مضمون عالی را

در کشور توکل غمناک شاد باشد — حاصل چو شد تحمل بیداد داد باشد
اسرار غیب دانی حل کن اگر توانی — در سر نوشت خوانی باید سواد باشد
تا دل و هم هوس را غارت کند نفس را — بر دزد خانه کس را کی اعتماد باشد
در سینه دل همه تن افروزد از دم من — اینجا چراغ روشن از روی باد باشد
از چشم فتنه بارت صد جور یک اشارت — آری برای غارت ترک اوستاد باشد

از نفس و خصلت او دل کن ندیم یکسو
باور مکن که بدخو نیکو نهاد باشد

سازد از ناله مرا فوج غم انگشت نما — که سپهدار شود از علم انگشت نما

آن زمان از دهن دوست ده بوسی دست — که وجود تو شود در عدم انگشت نما
دستی از تیغ شود شهره و دستی ز قلم — ای خوش آن دست که شد از کرم انگشت نما
مهربانی کندت شهرهٔ عالم چون مهر — که بدلجوئی مور است هم انگشت نما
حسن در موسم طفلی ز تو عالم افروخت — آفتابی که شدی صبحدم انگشت نما

گر ازین دست ندیم از تو زند دستان سر
میتوان شد بحجاز و عجم انگشت نما

فصیحی از شعرای مشهور کشمیر است در دور شاهجهان چمن پیرای گلزار سخندانی بود و ندیمی مولانا
ندیم اختیار نموده مصاحب دیوانست این چند شعر از نتایج افکارش مرقوم شد غزل حسن بیپایه دکان
هوس نتوان کرد ٭ شعلهٔ طور چراغ دل خس نتوان کرد ٭ طوطیان کز لب دریوزهٔ بحرت بستند ٭
شکرستان همه در کام مگس نتوانکرد ٭ چون حیا پرده نشین شو که گل خوبی را ٭ دست فرسود نگاه همه کس
نتوان کرد ٭ بال و پر سوز که تا ثروت پروازی هست ٭ مراد دل خود سیر قفس نتوان کرد ٭ همه تن بال شود
تن پروازی گیر ٭ تکیه بر کرم رو بهای نفس نتوانکرد ٭ چه طلسمیست فصیحی که ز میدان وفا ٭ پیش نتوان شد
در دو باز به پس نتوانکرد ٭ وله آشفته تر از ماست بسی انجمن ما ٭ بی نور شود شمع طرب از لگن ما ٭ بر ناصیهٔ غنچه
ما نقش طرب نیست ٭ شرمنده برون رفته نسیم از چمن ما ٭ شگفته بماندیم بگلزار شهادت ٭ پاشیده
مگر گرد غمی در کفن ما ٭ از سوختن ما نشود هیچ تسلی ٭ خوش بر سر لطف آمده پیمان شکنی ما فهمی از
اقران ندیمی است فهمی عالی داشت و در مشاعرهٔ علم مقابلت با فصیحی و ذهنی می افراشت از اشعار اوست
غزل فکر سر زلف تو مرا بی سر و پا کرد ٭ اندیشهٔ پابوس توام پشت دوتا کرد ٭ گفتم که بوصل تو رسم گر بودم
عمر ٭ نی وصل میسر شد و نی عمر وفا کرد ٭ دردا که ترا مهر نیاموخت معلم ٭ در مکتب خوبی همه تعلیم جفا کرد ٭ تا
رو بره بادیهٔ عشق نهادیم ٭ صد گونه غم از هر طرفی رو بما کرد ٭ فهمی نتوان رست ز اندیشهٔ خوبان ٭ زین
گونه که در دل غم ایشان طایفه جا کرد ٭ فطرت تخلص میرزا از همکنان ندیمی و فصیحی است ظاهرا او هم شاگرد
ملا ذهنی بود فطرت بلند داشت در وقتیکه میرزا فطرت به کشمیر آمد و اشعار او را شنید گفت که اگر معلوم میداشتم
تخلص خود فطرت نمیکردم از اشعار فطرت است بیت از باغ و گل هوای ما غم فرو نشست ٭ پای هوس
بکنج فراغم فرو نشست ٭ پرتو فگند عشق فروغ خرد نماند ٭ سر بر زد آفتاب و چراغم فرو نشست ٭ ٭
روشنی گلشنی مشتری مهری سوای ایشان شعرای بلاغت نشان نیز در آن وقت بر منصهٔ ظهور
بودند بجهت اختصار بر همین مقدار اکتفا رفت اما روشنی و دو کس اند یکی از آن همه اینست روشنگر الفاظ

شبستان معانیست این بیت از وست بیت در بزم از آن به پهلوی خود جا دهد مرا * تا راست سوی
او نتوانم نگاه کرد * ذکر مشتری شمهٔ می نگارم اما مهری مشهدی بود دلش مشهد مهر شاهدان معانی و
کلامش مقبول طبائع سخندانیست و گلشنی از عنادل نغمه سنج گلشن شیراز بود بهر استشمام روائح گل مقصود
بگلزار هندوستان جنت نشان توجه نمود **مشتری** از سادات محله خنده بون شاگرد ملا ذهنی ست در
شعر صاحب قدرت کامله بود بالجمله در هنگامیکه لشکر خان صوبه‌دار کشمیر بود و بندگان ظل سبحانی زینت بخش
صاحب قرانی ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بهادر پادشاه غازی از بلاد دکن [illegible]
ارادهٔ بند و بست مملکت نموده دارا شکوه برادر کلان را بعد محاربات بسیار بقتل آورده بر سریر سلطنت
جلوس فرمود و شاهجهان پادشاه در قلعهٔ اکبرآباد محبوس شد محمد شجاع و مراد بخش برادران را منهزم ساخته
ع زیب اورنگ تاج پادشاهان * ظل الحق تاریخ ست لشکر خان بحکم ظل الهی عالمگیر شاهی طلب حضور شد
اعتماد خان بنظامت کشمیر سرافراز گردید در تاریخ یکهزار و هفتاد و یک خان مذکور به کشمیر آمد مدت دو سال
حکومت رانی نمود مصراع هر کرا پنج روز نوبت اوست * در عدل و احسان نوعی ساعی بود که خود متوجه
قضایا شده مدعی و مدعا علیه را پیش خود می طلبید چند ابواب نیز در زبان هنود و علما و فضلا را تعظیم و تکریم
مینمود و خود هم واقف کتاب و مسئله بود در طرح باغ و عمارت در پیش روی خانه و عمارات ارادت خان رو بـ
بمشرق نموده بود و چون طلبش از حضور آمد در تاریخ یکهزار و هفتاد و سه روانه حضور شد مخفی نماند
که چون دور نوبت سلاطین گذشته بعسرت و عجلت انصرام یافته قلم وقائع نگار بتحریر احوال فضلا و شعرا
و مشائخ کمالات شعار که بر منصهٔ روزگار بودند بعد انقضای دولت هر یک از سلاطین نامدار پرداخته
حالا که عالم و عالمیان بجلوس پادشاه کامگار کامران رونق افزای اورنگ صاحبقران طراوت گرفت و
علم و کمال و تقوی بوجود مسعودش افزون تر از زمانه گذشته هزاران هزار رواج یافت و حق تعالی این سلطان
عالیشان را چنانچه برکت تامه در علم و عمل داده بطول عمر و فرصت حکومت و وسعت مملکتش نیز منتی بر عالمیان
نهاده و در عهدش در هر گوشهٔ عالمی از اهل کمال افتاده ضرور شد که بجهت حفظ قانون تاریخ نویسی
بعد هر پنج و هفت و غایت ده سال احوال اهل کمال که علت غائیه این نسخه همانست مرقوم میشود و
میرشاه بابا نبیرهٔ حضرت میر سید میرک بلاری دانشمند بی‌نظیر بود و بعض علوم از ملا باقر [illegible]
اخذ نمود و همیشه بدرس علوم دینیه اشتغال داشت در عین جوانی رحلت فرمود **خواجه مومن جبلی**
متخلص بغازی از خواجه ابوالقاسم جبلیست که رفیق یوسف خان کشمیری بود و در علم موسیقی تالیفات
دارد و این خواجه مومن استفادهٔ علوم اول در پیش مولوی ملا جوهر نات بعد آن از خدمت مولوی

خواجه حیدر چرخی کرده و ترک دنیا نموده بطلب مرشد سفر اختیار کرده و باد ای حج موفق شده
و از روضه شریفه جناب نبوت صلی الله علیه وسلم مبشر شده که مرشد تو در وطن تست از انجا به کشمیر آمده
و درویش در صحبت سیهه ریشه بابا در پرگنه کامراج قرار گرفته دو هفته پیش او بوده و از و جواب یافته
که با آنکه مبشر شدی من نیستم شیخ تو ابو الفقرا بابا نصیب است بنا بران بخدمت ایشان رسیده متوجه شدند
بدرجه بلند رسید تا حیات ایشان در خدمت ایشان بود چون ایشان برحمت الهی پیوستند باز سفر
کرده در بغداد پذیره بسیار یافته و مرشد و مقتدای اکثر طالبان الهی شد و برادرش خواجه عبد الخالق بعد
فراغ حج به بغداد رسید و با او ملاقات کرده و چند صباح یکجا بودند چون حاجی عبد الخالق بقصد
وطن اجازت خواست وقت مفارقت فرمود که ای حاجی عبد الخالق تاریخ یاد بگذار که حظ نماند طبع
عالی داشتی چنانکه تاریخ رحلت شیخ ابو الفقرا او گفت شیخ مومن از واردات اوست بیت ای باد او تر
گر گذری در دیوه سر ٭ از من خبری بیر بآن دلبر بر ٭ کشمیری و فارسی اگر گوش نکرد ٭ هندیش بگوی که
او تر میر او تر — وله عمریست درین رشته پریشان گشتیم ٭ گفتیم گران شویم و ارزان گشتیم ٭ در طالع ما کساد
بازاری بود ٭ آئینه فروش شهر کوران گشتیم ٭ **ملا حاجی گنائی** عرف رضوی در اکثر علوم بدرس
بوده اتفاقاً بحضور رفته و در خدمت پادشاه عالمگیر در ایام شاهزادگی ایشان باریاب شد پیش او
عالمگیر پادشاه تلمذ میکرد و بمنصب قضای اردوی پادشاه در وقتیکه صوبه دار اورنگ آباد بودند رسید گویند
که چون بر بی پروای شاهجهان و حرکات نامشروعه داراشکوه قصد خروج نموده فتوی از علما اردوی
خود خواسته همه قاطبتهً تصدیق خروج نمودند الا ملا حاجی مذکور صراحتهً طرف شده و گفته که هر چند
فسق و فجور از سلطان بظهور آید خروج که موجب فتنه است خاصتهً که مقابل پدر باشد جائز نیست
الغرض بحلیه عدالت و حقانیت آراسته بوده **مولانا خواجه محمد توبیکر** شاگرد مولانا جوهر نات
و در اکثر علوم مستعد بوده و بیشتر بدرس بحث صرف و نحو می پرداخت و اکثر اهل علم این دو علم را از و استفاده
نمودند **شیخ داؤد المعروف به بته مالو** ساکن دیارن و نی در جوار پل دیار مردی توانا بود و نمک
از تهنه می آورد و میفروخت چون خواهش خدا طلبی برو دست داد بخدمت خواجه یوسف کانجو
که مردی پرهیزگار و تقوی شعار بود روی ارادت نهاد و این خواجه یوسف در مزار ملہ کواه مدفونست
به توسط ایشان بخدمت دل آگاه الدریشه بابای بجراری که خلیفه حضرت ارشاد دستگاه هرومی بابا بود
رسید و معنی تربیت بواقعی از ایشان دید با آنکه امی بود و علم ظاهر نداشت صاحب باطن شد و علم لدنی
بیافت و مصدر حالات معتبره گشت و یاران صاحب احوال بهم رسانید و بظهور خوارق گونه

شهرت تمام در میان انام بیافت و مرجع خاص و عام شد باوجود آن بحکم حدیث اطلبوا الرزق من خبایای
الارض کسب زراعت میکرد و خشاده بذات خود میفرمود محرر از زبان مرشد خود وآنجناب از خدمت
ولایت مرتبت نوره بابای پروانه که خلیفه خاص بود شنود که پیر ما در کشف و کرامات از مخدوم شیخ حمزه
قدس سره کمتر نبود لیکن احوال ایشان کسی تعلیم نیاورد روزی نوره بابای مذکور بکسی در پرده حال خود میگفت
که درویشی را در موضع مذکور در خدمت بته مالو شب احتیاج غسل افتاد ایام شدت هوای برودت بود و
جوی چچه کول یخ بسته درویش آخر بهر بر خود قهر نمود و بر لب جوی حاضر آمده و یخ شکسته بدنی آب بر بدن
مکرر ریخت افتاد و بیهوش شد و کسی را ازین معنی خبر نبود چون وقت نماز شد در خدمت شیخ در آمده و
شیخ به سر آن درویش حرکت داد و گفت که تیمم درینوقت روا است خود را چرا باید کشت چون ملاحظه نمود خود
را در مسجد دید و ازانکه او را از سر جوی که آورد خبردار نشد و نیز مرشد را قسم از زبان دیگری نقل کرده که روزی
شخصی بخدمت ایشان به تضرع گفت که فلانی مرا برانده و از خدمت دور گردانید امید شفاعت دارم
و فرمودند بهتر چون برفت از صورت معاملت پرسید شد و فرمودند که فلانی ابدال بود و این را بجهت
نگهبانی زراعت این سمت مقرر فرموده بود در خدمت مقرریه از و تقصیری واقع شده لهذا معزول
ساخته اند اکنون باز میخواهد که سرگرم کار باشد مرد صالح رقیق القلبی نقل کرد که من در سن چهارده
پانزده بودم که در خدمت حضرت بته مالو حاضر آمدم ناگاه مردی صوفی نما آمده و بته مالو آنرا دید و گفت
که ایبه کاک آمده است یعنی ابلیس پس تعظیم او بجا آورد و فردتنی و شکستگی بسیار نمود و گفت که من از دامن تو
کی بیرون میم و هنوز خلاصی از تو نبرم هر چه کنی بر من چاره ندارم که گنهگارم زار زار اشاره و بگوشه چشم بناقل
کرده که بشنو چه می گوید بته مالو گفت که وی مردی نامراد است چه میداند نزد تو مردم عمده و امر عاجز اند
پس اشاره بنماز گذاران بته مالو جیو نموده برفت ناقل گفت که صورتش چنان دیدم که گویا آتش از رویش
میبارید روزی مردی از تصرف جنی در خدمت شیخ شکوه نمود و استمداد از ایشان کرده آن جن را بحضور طلب
فرمودند و نرم و گرم نصیحت کردند و بآن مرد بیمار فرمود که همین مرد ترا تصرف کرده بود اکنون خلاصی
داد لعبت تمامتر عقبش بدوید که وی را بگیرد چون بدروازه رسید که چیزی ندید و این هر دو صحبت در
روضهٔ ایشان گذشت بحضور مردم حکایات تصرفات و خوارق عادات از خدمت بته مالو جیو بیحد و
نهایت در هزار و هفتاد رحلت فرمودند و در مسکن خود مدفن یافت مقبره اش محل فیض و فتوح است
بعد از رحلت ایشان ملا محسن خوشنویس که مرید ایشان بود در فکر تاریخ او افتاده بته مالو جیو به خوابش
در آمده گفت فلانی چرا تصدیعه میکشی تاریخ وفات من ع غست هزار و هفتاد سنه ۱۰۷۰ھ

بچهارده سالگی

غرق بحر توحید الله حضرت آخوند ملا شاه شاه محمد نام داشت از مردم بدخشان است
از خوردی آثار علوم استعداد از بالمنش ظاهر بود در ایام تحصیل قرآن در علوم غریبه و شعر سبقت از اقران
ید بیضا مینمود چون براه فقر و انقطاع آمد و در اکثر عالم سیر کرد آخر الامر تربیت از خدمت حضرت میان
شاه میر لاهوری قادری قدس سره که از محبوبان مجذوب نما بود یافته و مدتها بسیاحت قلندروار
میرفت و در سطوات توحید سوز و گداز عجب داشت در همان حالات بکشمیر رسید دامن کوهماران کشمیر را معبد و
مسکن ساخته صیت شیخی و آوازهٔ بزرگی او اشتهار یافته شاهزاده دارا شکوه و بیگم بارادت آمده
خدمت مالی و بدنی بسیار بکار برده اند و بتعمیر خانه و خانقاه سنگین و اماکن معروفه بعمل آورده اند هنگام
سکونت بکوهماران برادرانش پرسان و جویان احوال به کشمیر رسیدند و اتفاقاً بخدمت ایشان آمده چون
نام و نشان وطن و آبا و اجداد او بیان کردند فرمود که منم آن شاه که الحال مرا ملا شاه میگویند اخوان و
سایر خویشان چون برادران حضرت یوسف علیه السلام بایشان پیوستند بعد ازین دیگر خویشان و اقارب
آمده در دامنه این کوه جائے گرفتند خدمت آخوند مسند تجرید را آراسته و هرگز تاهل نخواسته
امرا و فضلاے عصر و بعض مشائخ در خدمت ایشان اکثر میرسیدند طبع موزون داشته و نشاه وحدت
را در کثرت یافته قریب لک بیت مثنوی بر لطائف در بیان حقائق و معارف تصنیف نموده
با وجود کمال عرفان لطیفه گوئی را از دست نمیداد مشهور است که شاهجهان پادشاه پیش از ملاقات
خود موسوی خان صدر را برای امتحان در خدمت آخوند فرستاده چون بصحبت رسید آخوند اصلاً
تن به تعظیم و تکریم نداده خان مذکور حمل بر ناشناخت نمود گفت که من موسوی خانم آخوند جواب داد که
ما محمدیانیم موسوی و عیسوی را نمیدانیم ازین دست حکایات و لطائف از و مشهور در زبانها مذکور است
غرق بحر توحید بود و کثرت موهومه مزاحمت حال باطنش نمی نمود روزے کناره حوض غلو مردم بسیار
دیده از سبب پرسید کسی گفت خدمت بابا نصیب بزیارت حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره تشریف
آورده چون آخوند شوق دیدن بابا نصیب ثانی مدت داشتند عزیزان خدمت بابا را بر غیب شده بخدمت
ایشان آوردند مکالمه فیما بین ادا کرده بمیان آمده آخوند از بابا پرسیدند که این کثرت ضد وحدت است بابا فرمودند
که وحدت در کثرت است چون تخت و تاج سلطنت در سنه ۱۰۶۹ بپادشاه جهان پناه اورنگ زیب
عالمگیر رسید مخالفان دارا شکوه سعی کرده آخوند را بالحکم پادشاه بحضور طلبانیده آمد لاچار بلاهور
رسیده در انجا چند سال زیسته ایام بعزت بسر برده در خوف و رجا میگذرانیدند میفرمود الحمد لله
اول و آخر من بعزت گذشت چون ایام مفارقتش از دار فنا نزدیک رسید متوجه شده در پالکی نشسته

در جوار مزار مرشد زلیخی از مالکان تجرید و وصیت نمود که مدفن من اینجا باشد دیگر بیمار افتاده شب
رحلت در واقعه آخوند ملا محترم و میان اسمٰعیل لاہوری آمده ایشان را مطلع از وفات خود ساخته به تکفین و تجهیز
خود تاکید نمود و این نقل را بلا واسطه محرر از زبان مرشد خود شنید که ایشان مشافهه از جناب حضرت
مهتر محترم استماع نموده‌اند و تاریخ وفات خود را وقت نزع خود گفته تاریخ داد در توحید ملا شاه
جان ؛ الحق که در فن تاریخ گوئی بی نظیر وقت بود و بعض اشعار آخوند مذکور می شود رباعی مشهور است
رباعی از علم نظر اگر ترا کسی خبر است ؛ قطع ره یارش پیر شاه پیر است ؛ از ذکر و فکر جهان را اثر است ؛
قربان نظر شوم که کار دگر است ؛ در مقام فنا گفته است غزل شاه جهان آفرین جای مرا بر گرفت
گفت نور خیز شاه جای تو شد جای ما ؛ صاحب دیوان و مثنویات است و اکثرش در توحید و معارف
و تقریب حالات سرگذشت خود هم موزون کرده است حضرت شیخ نجم الدین المعروف نیچی ریشه بابا
از تربیت یافتگان خدمت عارف بالله خواجه مسعود پانپوریست در اصل از ده بود بعد کسب کمال
باطنی و اتمام سیر معنوی سکونت در موضع کهوشی پوره در زیر دامان شاه کوٹ که بتخت سلیمان
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام معروف است فرموده مدتی آخر حیات بریاضات شاقه شدیده
مشغول بود قدم تجرید و تفرید و صوم دهر و ترک حیوانی استوار نمود جز یک کرته در بر نمیکرد و بسیار
کم میخورد سالن دوم اصلا نمیخواست مائل بعزلت و انزوا بسیار بود اما آخرها بتقدیر ربانی
در آوان نزول رایات شاهجهانی بسبب آمد و رفت سعد الله خان وزیر اعظم شهرتی زیاده
پیدا کرد و اکثر مردم مصدع خاطر شریف و مضیع وقت لطیفش میشدند سعد الله خان روزی
رخصت طلب نصیحتی نمود چون بفارسی آشنا نبود فرموده‌اند سعد الله خان را بگوئید که با این همه علم
و کمال طالب مولای حقیقی بی زوال ناشده خدمت مخلوق گیرند کارهای نافع عام که خدمت بابا کرد
بسیار است از الجمله سد قاضی زاده که بسبب فوت بانی ناتمام مانده قسمی لخشان میشد که عبور آدم کرا زان
ممر متعذر بود و روزانه بکثرت لای و گل تردد می افزود خدمت بابا مبلغی خطیر خرج کرده سنگریزه
بر تمام آن ریخته درست کرد و آسانی برای مسلمانان و عامه مخلوقات حاصل شد محرر از زبان
مرشد خود شنید که روزی ملازمت ایشان باتفاق والد خود و حقایق آگاه خواجه اسحاق
نا و چو یک کرته در بر و چندی هیچی بر سر و نعلین در پا دلاغر دیده شد چون ایام حیات ایشان
منقضی شد در سال هزار و هفتاد و دو در موضع مذکور مدفون شد صائم الدهر و صاحب تجرید
بود و باوجود امکان سواری پیاده میرفت رحمة الله تعالیٰ و بی تکلفی بسیار داشت و در کمال جمعیت

صوری که امرا و وزرا در خدمتش آمد و رفت داشتند تفقد احوال دوستان و همسرها بسیار مینمود اصلاً
فکر ذخیره برای وابستگان نمی فرمود روزی خواهرش یک اشرفی از هدایا بامتحان گرفته در سربند خود
پیچیده گذاشت همان ساعت خواهر مذکور درد شکم بهم رسانیده و اشرفی را باز بخدمت باگذرانید
باوجود اینحالات بسبب تشویش آمد و شد حکام اقران و همسرهاش حرف و حکایت داشتند و
استدعای تعویذ میکردند چون امی بود مهری بنام خود کنده بودند این دعا نوشته یا خفی الالطاف
نجنی مما نخاف و همین مهر را بجای تعویذ هم میکرد و بر کاغذها و اسناد مردم بجای نشان میگذاشت
راقم حروف آنرا دیده و زیارت کرده حضرت میر محمد علی قادری فرزند برومند حضرت میر
نازک قادریست از سه برادر عالیقدر خورد بود چون خدمت میر محمد یوسف در واقعه وبا در کمال
جوانی از دار فانی انتقال فرموده خدمت میر احمد بنابر فرط شغل علمی اختیار سجاده نشینی نمود
جناب حضرت میر علی محمد بجای اسلاف کرام قائممقام شد در علم و عمل آیتی بود از آیات رب البریات
ترویج طریقه علیه قادریه بسیار کرد و ظهور این سلسله درین شهر از انفاس شریفه اش بسیار شد و اخلاق
کریمه داشت در حسن صورت و سیرت جامع بود و تصرفی هم بسا اوقات ظاهر مینمود دیو و جن همه اجرای
احکام میفرمود و در اثنای ذکر جهر طرفه جوششی و خروشی در حلقه ایشان ظهور می نمود صبیه زکیه مولانا
میر داؤد دارکی در عقد داشت هرگز نقش فرزند نرینه بر لوح تمنا ننگاشت اما جمعی از اصحاب
بدرجات کمال از خدمت و صحبتش ارتقا می نمودند و مسند ارشاد و هدایت را مزین فرمودند
خدمت میر آخرهای عمر بتقریب هنگامهٔ مهادیو که قصهٔ آن در ذکر علی مردانخان گذشت بشاه
جهان آباد رسیده و در اثنای عبور سرهند حضرت عروة الوثقی شیخ محمد معصوم فاروقی را طریقه محبت
و صحبت ورزیده باشارهٔ بابشارات آنجناب همگی یازده روز در لشکر مانده باز مراجعت فرمود
و در کشمیر رسیده در سال هزار و هفتاد و دو رحلت نمود روز چهارم اصحاب ارادت طعامی بنام
آنجناب باهل شهر مهیا کرده در مسجد جامع ترتیب مجلس ضیافت نمودند کثرت و ازدحام بدرجه
شد که چهار کس در هجوم مردم جان بحق سپردند پیش روی والد بزرگوار مدفون ست گویا در کنار اشتر
واقعشده است رحمة الله رحمةً واسعةً[13] ذکر بعض خلفای میر محمد علی بجای خود مرقوم میشود
ابراهیم خان پسر علیمردانخان در هزار و هفتاد و یک از پیشگاه خلافت بحکومت کشمیر مقرر
گردید تا مدت یکسال حکومت کرده قضیه آروٹ در باب مسجد[14] میان اهل تسنن و تشیع
واقعشده بود آخر مسجد بدست سنیها افتاد چون نوبت بآخر رسید تغیر خدمت شده پادشاه

١٣ منبع فیض تاریخ وفات اوست
١٤ و مقبره سید جمال الدین محدث

دین پناه عالمگیر قریب بهمین تاریخ در اوائل سال هزار و هفتاد و سه کشمیر را بقدوم خود آراستند چون در برآمد کوه متصل علی آباد فیل گردون شکوه برگشت و عالمی از اهل لشکر بر باد رفت و از بیگمات و مخدرات هم جمعی تلف شدند مزاج مبارکش ناخوش شده همگی سه ماهی سیر این گلشن همیشه بهار فرموده مراجعت نمودند اسلام خان بصوبداری مقرر گردید و در تاریخ هزار و هفتاد و چهار داخل ولایت کشمیر شده تا مدت دو سال حکومت راند و ترویج اهل اسلام نموده و با فضلا و علما صحبت میداشت در عهد خود در عیدگاه بنای مسجد مصلا کرده و دیوار پخته بر داشته وسیع تر از آن مسجدیکه قبل ازین ساخته بود از چوب خطب علی مسجد آنرا از آن گویند که علی شاه از برادر سلطان زین العابدین در عهد سلطنت خود آنرا ساخته بود و هنوز هم بهمان نام مشهور است و صحن مسجد پر از درخت توت بوده اسلام خان درختهای قدیم تناور آنرا بریده مسطح نموده چنار زاری قرار داد و ستونی که در عیدگاه استاده است هم ساخته اوست و این اسلام خان از اهل سخن بود و طبع موزون داشت و والا تخلص میکرد و میر ضیاء الدین نام اصلی او بود تمام عمر در خدمت و استرضای خدیو خدا آگاه عالمگیر شاه صرف ساخته و مصدر خدمات عمده گشته از عنایات شاهنشاهی داخل امرای پنجهزاری بود اشعار آبدار و منظومات بلاغت و ثار دارد این دو بیت مشهور او بر السنهٔ سخن فهمان مذکور است بیت ای تو شام تا بروز ما شبخون میکنند ؛ مردم چشم از گریه غوطه در خون میزنند ؛ وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب از غمش ؛ لشکر آه من از دل خیمه بیرون میزنند ؛ و بعد از صوبداری کشمیر که بنظم صوبهٔ مستقر الخلافه اکبر آباد سرفرازی یافت در همانجا مسافر ملک بقا شد و در حظیرهٔ صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان که از خلفای حضرت مجدد الف ثانی است قدس سره مدفون گردید و غنی کشمیری قطعهٔ در تاریخ فوتش گفته که مادهٔ تاریخ این است تاریخ مرد اسلام خان والا جاه سیف خان پسر تربیت خان در هزار و هفتاد و شش بنظامت کشمیر مقرر گردید سه سال حکومت رانی نمود مردی مهیب ضابط و شاق بود با وجود آن از قید خس او قات ملکه ادراد و اذکار خالی نبود پیمایش اراضی شهر و قصور فرامین و تغییر و ترخیم طلبه از بدعتهای اوست چون سیف خان داخل هیره پور شد زمیندار و منصبداران باجمعهم بموجب حکم او استقبال کردند به طمطراق طرفه داخل شهر شده ادا دو دهش و اطعام طعام زیاده بر دیگران از میان حکام خاصهٔ بود نظر بر مهابت او منصبداران و اکابر شهر لاحول گویان میرفتند بدعوی هند و مجروح الیدان زیر برج دارای که مسکن او بود خواجه محمد صادق نقشبندیرا استاده کرده زیر کره گرفت تا حدیکه بحبس و حرکت شد چون بخانه رسانیدند رحلت نمودند از جملهٔ واقعاتی که در کشمیر در عهد سیف خان گذشت این است که یکی تسخیر

۱۲ نام او میرزا فقیر الله بود در بدخشان می ماند راگ دربن در فن موسیقی و رقص ملبذی بعبارت فارسی تالیف کرد ۱۲ محشی

قریه تبت کلان ست که والدل مخل زمیندار آنجا بشرف اسلام مشرف شده خطبه و سکه پادشاه جاری ساخته
بنای مسجد در تبت کلان نموده واقعه دیگر این است که شریعت پناه تقوی دستگاه شیخ عبدالرشید چکنی دعوی سب و رفض
بر حسین ملک چادر و ابن حیدر ملک کرده تفصیل این مقال اینکه شیخ مذکور با ابنای نانه چراره میرفت و ملک سر دروازه
خانه خود در چادوره بود و بیبی در میان گفتگو واقع شده صحبت بمنازعه گردید در عین دست و گریبان می
گویند که بی ادبی از زبان ملک در شان اصحاب کرام سید الانام علیه الصلوة والسلام سرزده باشد شیخ
عبدالرشید چکنی استغاثه بحاکم نمود و در محکمه استدعای اعلام کرد چون صوبدار باظهار اعیان شهر که
جمعی قرابت و اکثری خلطه و رعایت ملک داشتند در اجرای حد شرعی توقف نمود و روداد بحضور نوشت
و از روی وقایع همه کیفیت بعرض رسید پادشاه طرفین را بحضور طلب کنانید انجا هر چند بعض
امرای حضور که مذهب تشیع داشتند سعی و حمایت کرده بودند پیش نرفت بعد گفتگوی بسیار پادشاه
عدالت شعار ملک را به حکم قاضی عسکر بقتل رسانید درین واقعه بعض اهل تشیع جرأت کرده این شعر را
موجب اتهام خود نمودند **بیت** شد از ظلم سید او قوم یزید * حسین ابن حیدر دوباره شهید *
سیف خان باغ سیف آباد را در کناره تالاب ڈل طرف مغرب آراسته اصل آن باغ از پدر
بود و در عهد حکومت خود جوی و آبشار و حوض و فواره درست نموده بود و در همان نزدیکی جوئبار
حکومتش خشک شد و خبر تغیرش شنید **ساخت مبارز خان** در سنه یکهزار هفتاد و هشت به
صوبداری مقرر گردید تا مدت قریب سه سال حکومت نمود مردی سید صالح بود با وجود صوبداری
کفش می پوشید بمسجد جامع حاضر می آمد در شغره هم وسعتی داشت لیکن همراهیانش مردم اوباش
پرده حیا دریده به بیباکی بلکه ناپاکی با مردم سلوک داشتند و اکابر و اصاغر را با هانت و خواری گذاشتند
بلکه خونهای ناحق ریخته میشد ازین جهت مبارز خان خط غزل بر صفحه عمل خود کشید در ایام نظامت
مبارز خان عبدالله خان والی کاشغر بجهت مخالفت پسر خود نوازش خان وداع سلطنت کرده
باراده حج اسلام بکشمیر رسید و بحکم پادشاه قدردان والی مذبور رشد مبارز خان پنجاه هزار روپیه
از خزانه کشمیر داده باتفاق خواجه صادق بدخشی و دیگر ملازمان که از پیشگاه حضور برای مهمانداری
والی مسطور بکشمیر آمده بود و رسانیدن تحائف و انعامات و لوازم عنایات پادشاهی از ملبوسات
و ظروف طلا و نقره آلات او را مشمول اختصاص نموده در رفاقت عبدالله خان بحضور رفت
در عهد سیف خان سال هزار و هشتاد هجری سوم شهر صفر حادثه زلزله رو داد از شام تا صبح تمام
عمارات کشمیر بدستور گهواره در تزلزل و حرکت بود لیکن چندان آسیبی نرسید سیف خان

بنظامت کشمیر کرّۃً ثانیۃً مقرر گردید در باغ زینۃ النساء که باهتمام تمام آراسته بود نزول نمود سیف خان قاضی
عبدالرحیم را منصوب کرده استقلال داد قاضی ابوالقاسم پسر ملا محمد رضا[۳] که در عمل گذشته با سیف خان
کدورت داشت در حمایت مبارز خان ازین شهر بدر رفت درین مرتبه سیف خان سعی بلیغ در آبادی مزروعات
نموده و قریه محمد آباد را احداث کرده آباد ساخت[۴] در عهد سیفخان سال هزار و هشتاد هجری سوم شهر صفر زلزله
روداد از شام تا صبح تمام عمارات کشمیر بدستور گهواره در تزلزل و حرکت بود ولیکن چندان آسیبی نرسید
از جمله برکاتی که در عهد او رو نمود اینست که در هنگام حکومت او جناب عارف امجد محبوب الصمد مرشدنا
و سیلتنا الی الله حضرت شیخ عبدالاحد السرهندی الفاروقی قدوم میمنت لزوم بکشمیر ارزانی فرمودند برادر کلان
ایشان شیخ سعدالدین محمد با نبیره خود میان محمد قطب نیز همراه بودند چون خان مذکور را باعتقاد اراده واقعی
باین خاندان داشت بلکه خودش پرورده مزار فائض الانوار بود و آداب خدمت و عقیدت را کما ینبغی ادا نموده
و حضرت را متصل مسکن خود در آتشخانه جا داد و خود هر روزه در خدمت حاضر میشد و لوازم روزمره
بجمیع جهات بکمال حسن عقیدت مهیا میداشت جمعی کثیر به حلقه ارادت حضرت شیخ عبدالاحد مشرف اندوز
شدند خصوصاً خدمت کمالات منزلت مرشدی شیخ محمد مراد که ترک دنیا کرده از مدت دو سال در طلب
مرشد صاحب کمال بود ارادت و عنایت و قرب علاقه معنویه حاصل کرد و بواسطه ایشان جمعی از فضلا مثل مولانا
عبدالرشید زرگر علامه مولانا محمد حیدر ریج و امثال ایشان در ربقه ارادت حضرت ایشان در آمدند
چون حالات آنحضرت از غایت شهرت محتاج تذکار نیست با وجود آن احقر راقم هم شمه در کتاب اشجار
خلد ثمرات الاشجار و غیر آن نوشته درین رساله که محل آن نبود به همین مقدار اکتفا نمود بالجمله سیفخان این
مرتبه دو سال حکومت کرده تغیر گوشه گیری و برطرفی منصب اختیار نمود افتخار خان در سال هزار و
هشتاد و سه خلعت صوبداری پوشیده چهار سال حکومت کرد در حویلی مرزا محمد سلیم[۱۴] میگذرانید
مسجد قریب مزار ملا محمد پارسا که مقبره متبرکه مشهور است بنای او ظاهر است از واقعه آتش عامه که اکثر شهر را
با مسجد جامع سوخت در وقت افتخار خان بود ابتدای آتش از کاوه دار[ه] شد عالمی بر باد فنا رفت و
مسجد جامع هم درانوقت ثالثاً سوخت و بامر پادشاه اسلام باز تعمیر یافت قوام الدین
خان از تغیر افتخار خان بنظامت تعلق گرفت در حویلی مرزا سلیم نزول نمود از اکابرزادهای
صدر ایران و برادر خلیفه سلطان که وزیر شاه سلیمان والی آنجا بود در آخر سال هزار و هشتاد و شش
به کشمیر رسید و ضابطه دان واقف مسائل علمی بود و برای تنبیه ارباب گناه تخته کلاه از مخترعات
اوست سمت عیدگاه باغی طرح نمود و عمارتی ساخته در خریدن و تعمیر رضای اهل معامله حاصل کرده[۱۵]

[۱۴] هنگام مراجعت هند عبدالمجید باقی را که از منصب داران عمده کشمیر بود بخشید بنابران آن را نجید باغ می گفتند

زیاده از سه سال نظامت کشمیر گذرانید در آخر زمان قوام الدین خان بروایت مشهوره واقعه آتش کلان
که مشهور باتش کاده دار است بظهور آمد اکثر شهر بباد فنا رفت و در نظامت خان مذبور خدمت خواجه محمد شریف
ده بیدی و خواجه محمد صابر از اولاد حضرت خواجه محمد اعظم مخدوم ده بیدی در کشمیر شرف نزول فرمود داین خواجه محمد
شریف برادر حضرت خواجه عبد الغفار است نسب ایشان بحضرت مخدوم اعظم المعروف بسید احمد کاشانی میرسد
بسیار فیاض و عالی همت و از اکابر ولایت بودند ذکر بعض ارباب کمال که درین چند سال بودند
ملا محمد امین کانی علاء الدین پوری در اکثر علوم شاگرد بابا مجنون و داماد ایشان بوده و پسرش ملا
مقیم کانی از فنون فضائل خطی کامل داشته ملا عبد النبی دیوانی بلد میری استفادهٔ علوم از خدمت
قاضی ابو القاسم خلف مولانا جمال الدین و خواجه حیدر چرخی و ملا محمد توبیکری و ملا باقر ناره للوکره
موفق بسلوک راه مولی شد و اکثر در خدمت آخوند ملا شاه میرفت و از صحبت ایشان بهره مند میشد
ملا رجب گنائی علاء الدین پوری دانشمند بی نظیر بوده است و در حدیث و فقه شاگرد مولوی حیدر
علامه بود پسر او حافظ یعقوب فاضل و حافظ قرآن و صالح بود حضرت خواجه محمد بزاز از قوم تجار کشمیر است
و بکسب بزازی اشتغال داشت درین اثنا جاذبهٔ طلب حقیقی دکانداری او را برهم زد و بخدمت ولایت مرتبت
حضرت شیخ موسی کبروی دلالت نمود و از خدمتش کمالات طریقه حاصل فرمود در انحالت نیز مدتی مدید بکار
تجارت بود رفته رفته نسبت باطنی مغلوبش ساخت و کارخانهٔ اشتغال صوری را بالکل بر انداخت و بتمام
همت باهتمام امر معنوی پرداخت تا فوقیت نمایان بر اقران پیدا کرد و خانقاه مرشد بزرگوار را که در محله
گانی اره واقعست رواج داد و با جمعی از اصحاب بضبط اوقات و تقدیم اربعینات قدم استقامت استوار
نهاد و در عهد خود معموری خانقاه را کمتر از شیخ بزرگوار نداشت و مدار کار بر ریاضت و تقوی گذاشت
چون ایام رحلتش رسید در مزار خانقاه معلی بر صفه که حضرات کبرویه آسوده اند بالای مقبرهٔ متبرکهٔ حضرت
شیخ بابا والی آسوده خواجه محمد حسین جد راقم حروف ارادت بجناب خواجه محمد مرقوم داشت و نقش
عقیدتش را بر لوح سینه مینگاشت داین خواجه محمد حسین با وجود ناخواندگی در ورع و تقوی و صدق
و صفا از مشاهیر تجار بود از دیانت و امانت و راستی او بدرجهٔ اکمل عجائب و غرائب منقولست
شبی در خواب راقم حروف آمد و از نسبت باطنی و ورزش اذکار که از خدمت مرشد بزرگوار حاصل
داشت مذکور کرد الحق که صلاح حالش موجب برکات کثیره در حق اولادش شد حضرت خواجه
معین الدین نقشبندی النسب والحسب خلف الصدق مقرب درگاه الهی ولایت و ارشاد پناهی حضرت
ایشان خواجه خاوند محمود است همراه والد امجد بهندوستان رفته چون حضرت خواجه کلان سکونت در لاهور فرمودند

آنجناب بجهت ترویج طریقهٔ علیهٔ آبادی خانقاه مامور بسجاده نشینی کشمیر شده این شهر را بقدوم مبارک میمون
فرمودند فی الواقع که تزیین خانقاه و ترویج سلسله و تعظیم علم و علما بسیار نمود با وجود صفای معنوی لقای
صوری بکمال داشتند حسن الوجه و احسن الاخلاق بود چنانچه ظل الٰهی چون شکل و شمائل ایشان را دید خوش شد
مردم ایران از راه تخالف مذهب از اخذ محاسن شریف زیاده بر سنت که قبضه است پرسیدند علامی فقیه
مولانا عوض وجیه در جواب ایشان به حضور پادشاه گفت که علی الرغم اهل التشیع معهذا ریش مبارک حضرت
غوث الاعظم رضی الله عنه طویل و عریض بود علما و فضلا و حکام و ارباب عدالت در خدمت ایشان میرسیدند
و گاهی هم بدعوت می طلبیدند فضائل پناه ملا محمد طاهر خلف الصدق مولانا حیدر علامه و خدمت
ملا ابو الفتح کلو و ملا یوسف مدرس و ملا محمد طاهر مفتی و ملا عبد النبی و ملا شیخ احمد مفتی و فضلای دیگر
هر همه آمد و رفت بملازمت ایشان میداشتند و باتفاق علمای وقت فتاوای نقشبندیه از تالیف
نموده بودند و جز آن کتاب تالیفات دیگر دارند و رساله در احوال والد بزرگوار خود به تفصیل تالیف نمودند
نسب خود را بحضرت قطب الارشاد خواجه علاء الدین عطار میرسانند که دختر حضرت خواجه بزرگ قدس
الله تعالی سره العزیز در حبالهٔ ایشان بود و مطابق روایت صاحب رشحات و صاحب سلسلة العارفین
آورده که در دست پسر ایشان بود چنانچه این روایت رشحات مع روایت آنکه خواجه عبد الشهید نواده زاده
حضرت خواجه عبید الله احرار بود قدس سره در عهد خود مرجح ساختند و چندین رساله رشحات
آورده تصحیح نمودند که بیان نسب اینست که حضرت خواجه خاوند محمود ابن حضرت میر شریف ابن
خواجه ضیاء الدین ابن میر محمد نقشبندی ابن خواجه تاج الدین ابن خواجه علاء الدین ابن خواجه حسین خلف
خواجه علاء الدین و سند ارشاد خود بحضرت مولانا محمد قاضی که خلیفهٔ حضرت خواجه عبید الله احرار
بود قدس الله تعالی اسرارهم باین طریق درست می نمودند خدمت خواجه خاوند محمود خلیفهٔ خواجه اسحاق
بود و خواجه اسحاق خلف الصدق مولانا خواجگی تربیت از خدمت مولانا لطف الله که مرید مخدوم
اعظم خواجگی احمد کاسانیست یافته و ایشان خلیفهٔ حضرت مولانا محمد قاضی اند و مولانا محمد قاضی
خلیفهٔ حضرت قطب العرفا خواجه عبید الله احرار است قدس الله تعالی سره العزیز از وجود شریف
والد ایشان طریقهٔ نقشبندیه درین صوبه رواج یافته است و هم یاران صاحب معنی درین صوبه و در
صوبهٔ لاهور از خواجه کلان مرحوم بودند از انجمله در لاهور حافظ خادم مرد مشهور بود صاحب
ظاهر و باطن و جز ایشان مردم دیگر که در دیوار خانقاه اسمای ایشان مکتوب است و احوال جمیع را
حضرت خواجه معین الدین در مقامات بقلم آورده اند چون عمر مبارک حضرت خواجه معین الدین

از هفتاد تجاوز فرموده آزارها عارض بدن عنصری شده در سال هزار و هشتاد و پنج در ماه محرم رحلت گزین شدند و در صحن خانقاه فیض پناه منزل آخرت گزیدند هر سه فرزندان ارجمند در حیات خواجه سفر اخروی کرده بودند بجهت صغر سن بنابر جات مخدره معظمه بیگم صاحبه یعنی اهلیه صفیه حضرت خواجه متکفل پرداخت خدمهٔ خانقاه شدند و در آبادی کار مردان فرمودند و اطعام عمله و خدمه و خانقاه و وابستگان دیگر بنوعی فرمودند که یادگار اهل روزگار ماند حاجی مصطفی رومی نقشبندی از مردم روم ست و بیک واسطه مرید حضرت شیخ تاج مکی ست که از خلفای قطب الانفسی و آفاقی حضرت خواجه عبد الباقی ست در کشمیر تنها بطریق سیاحت تشریف آورده چندی در جوار پل صرافان بعبادت مشغول بوده بعد آن در اتصال مقام این شاه که مجذوب معروفست باغی و خانه و خانقاهی بنا فرموده تا آخر عمر همانجا سکونت داشت مرتاض بسیار بود شبها هرگز کمر وا نمیکرد و دوام اسم عمده بود نام پیر ایشان خواجه باقی مینی ست که مرید شیخ معز الیه بود این معنی محرر از زبان مرشد خود وایشان بلا واسطه از ایشان شنیده که الحق صاحب جذبه و تصرفات بود اما تعلیم طریقه بکم کسی کرده غنیمت وقت خویش بود چون پیک اجلش رسید در همان باغ مدفون شد رحمة الله تعالی مولانا عبد الحکیم پسر خواجه عبد الکریم باندی بلدیمری کسب فضائل عقلیه و نقلیه کرده از ارباب استعداد بود و بتوفیق الهی او در الصحبت حضرت خواجه معین الدین نقشبندی دلالت فرمود و بهرهٔ تام از خدمت سراسر سعادتش حاصل نمود حضرت خواجه حبیب الله کانی در جوانی ذوق خداپرستی بهم رسانیده در خدمت خواجه یعقوب داخل طریقه شده چون واقعه خدمت خواجه یعقوب بوقوع آمد در همان اثنا جناب شاه قاسم حقانی از سفر حرمین مراجعت فرمودند خواجه حبیب الله از کمال التفات طلب نموده و تربیت بذات مبارک کردند بنابر حسن سیرت و صورت قبول تام در جناب حضرت شاه قاسم بهم رسانیده و از مقبولان خاص آنجناب شد و بکمالات طریقه بهره اندوزی یافت و بعد واقعه آنحضرت بکمال استقامت بر لوازم طریقه نموده رتبهٔ ارشاد حاصل فرمود و عمر بسیار یافت صاحب تصرف بود و بدستور آدمیان تعلیم و تربیت احبه هم مینمود یکچندی بلاهور رفته سند سلسلهٔ علیه قادریه از خدمت حضرت میان میر گرفت جدهٔ والدهٔ راقم حروف شرف فراش و سعادت ازدواج آنجناب یافته حکایات غریبه از کمالات عجیبه نقل میکرد شمهٔ از آن در کتاب ثمرات مرقوم ست و آنجناب عصمت قباب نیز تا آخر عمر تقید تمام در عبادات و اذکار داشتند واقعه حضرت خواجه حبیب الله در سال هزار و هشتاد و چهار دوم رجب واقع شده در محله قطب الدین پوره در جوار خانه خود آسوده آمد بابا ناکام و

بعمر هفتاد سال

بقیه مضمون بر صفحه نمبر ۲۸۳ ملاحظه نمایند

خلف الصدق حضرت شریف بابای ناکاموست که ذکرش گذشت بملازمت حضرت شاه حقانی رسیده
است و تربیت از خدمت والد بزرگوار هم یافته وقت سفر حضرت شاه بجانب حجاز تربیت آن شاه
باز حواله حضرت شیخ قاسم بدستور دیگران شده سرگرم استفاده و استرشاد بوده در اثنای مداومت
ملازمت آخر شبی که بقصد تهجد بخدمت خواجه قاسم برفاقت یاران می آمد و چراغی بدست داشت بادی
وزید و چراغ را گل کرد زاهد بابا انگشت صبابه را بآب دهن تر کرده مثل شمع روشن ساخت و سر دروازه خواجه
قاسم از روشنای باز داشت چون در خدمت خواجه رسید فرمود که هرگاه اینهمه قدرت داشتی چرا باد را
گذاشتی که چراغ را گل کرد و حال تو دستور میماند میدانم که باین شوخی بآتش بسوزی میگویند که بعد
اینواقعه بمدتی آتش در محله واقعشد و خانه زاهد بابا هم سوخت بامر والده بجهت برآوردن صندوقچه
رفت از بالای بام چند تخته آتش بر سر بابا افتاد و خرمن هستی را بر باد داده بیرون قلعه بالا از زیارت شاه
مدفونست رحمة الله رحمة واسعة جمعی از فضلا و شعرا که درین مدت بر منصه ظهور بوده‌اند شیخ محمد محسن
فانی از اکابر کشمیرست از بنی اخوان حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفیست فن شعرش غالب آمده
و بشهرت علمی ارباب مجلس بادشاهزاده دارا شکوه شد و صدارت کشمیر یافت مرجع اصاغر و اکابر بوده
شاگردان داشت چون رحلت فرمود در صحن بیرون خانه خود در جوار رسید در سال هزار و هشتاد و دو
آسود از اشعار آبدارش این چند بیت ست که مرقوم میشود فانی تخلص میکرد غزل از بسکه دل از
دامن تر آب مے خورد ۔ می نمیکند تصور اگر آب مے خورد ۔ پیوسته گرم و سرد جهان در پی هم ست ۔
شب هر که باده خورد سحر آب مے خورد ۔ زاهد لب سر نشسته زچه روتن نمیدهد ۔ نخلی که خم شود ز نهر آب مے
خورد ۔ مردان چو تر کنند لب از جوی تیغ تیز ۔ نامرد هم ز جوی سپر آب مے خورد ۔ در مجلس شراب باغش
نمیخورد ۔ فانی بجای باده مگر آب مے خورد ۔ وله سرو ایستاده بچو تو رفتار میکنی ۔ طوطی خموش چو
تو گفتار میکنی ۔ کس دل باختیار بمهرت نمیدهد ۔ دامی نهاده که گرفتار میکنی ۔ تو خود چه فتنه که به
چشمان ترک مست ۔ تاراج عقل مردم هشیار میکنی ۔ از دوستی که دارم و عبرت نمی برم ۔ خشم آیدم
که چشم باغیار میکنی ۔ با دشمنان بصلحی و با دوستان بجنگ ۔ یاری نباشد اینکه باغیار میکنی ۔
تاریخ وفات شیخ محسن را چنین یافته اند تاریخ رفته فانی بعالم باقی ۔ در مرض موت بتوبه و استغفار
برفت و ندامت بسیار توفیق یافت ملا محمد مراد معجز رقم زرین قلم سوداگرزاده بود و مائل بخط نستعلیق
شد و در مشق آن خون جگری خورد و باصلاح ملا میر حسین که در آن وقت از خوشنویسان روزگار بود
رسانید در اندک زمانی فوقیت بر اقران حاصل کرد و یگانه وقت شد شغلی مینوشت بخلاف آثار شید که او

کرده است ابتدا از راغب بمذهب فلسفه شد آخر بوجه میان محمد امین دلدار رجوع بحق آورده تائب شد لاحق

درآنوقت درایران طرز بادامی داشت بلکه آوازهٔ کمال ملا محمد مراد بمسامع شاهجهان پادشاه رسید و داخل
کتابه نویسان دربار شد چنانچه کتابهٔ اکثر عمارات و دولتخانه و باغات پادشاهی بخط مولوییست الحق بعجب
آفرینی و نازکی و شیرینی در تحریر گویا تصویر بستکلی بکار برده از جناب پادشاه مخاطب بزرین قلمی شد ؛

ملا محسن شیرین قلم در حسن خط برادر خورد محمد مراد بود و آنچه در تحریر کتابهٔ عمارات بعد فوت برادر
کلانش باقی مانده بود ملا محسن آنرا به کمال نزاکت و رعنایی صورت انصرام نمود و برادر مینوشت
با وصف کمالات صوریه میلی بتحصیل امور معنویه هم داشت و دست ارادت بخدمت قدوة المرتاضین شیخ
داؤد بته مالو زده بود **مولانا محمد طاهر غنی** از قبیلهٔ اشائیهاست که بلقب عرف غنیست در کشمیر صاحب
طبع عالی بود و پایهٔ سخنوری را بدرجهٔ کمال رسانده هر چند شاگرد ملا محسن فانی بود اما اتفاق ارباب
سخن است که از خطهٔ کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند دران عهد همچو او خوشخیال نازک بند برنخاسته
دیوانش که سراپا انتخابست میرزا محمد علی ماهر ترتیب داد اما اکثر شعرش بطرز ایهام است و غنی ابتدای تاریخ
شعر گفتن و تخلص یافتن اوست روزی مطلعی تازه گفته پیش شاه ماهر میخواند بلبت بیچراغت اگر زم
خیالم غم نیست ؛ مصرع ریخته شمعی است که در عالم نیست ؛ شاه نظر بر طرز ایهام بندی او شوخی کرده گفت
شاید مصرع ریخته که گفته باشند همین خواهد بود اینچند شعر از دیوان غنی انتخاب نموده میر معز الدین موسویست

نظم فراغی به نیستان بوریا دارم ؛ مبادا راه درین بیشه شیر قالین را ؛ کند در هر قدم فریاد خلخال ؛
که حسن گلرخان پا در رکابست ؛ با دامن تر شدم بمحشر ؛ گفتند در آفتاب بنشین ؛ حسن سبزی بخط
سبز مرا کرد اسیر ؛ دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم ؛ می نوازد ساز عیش آندم که طامع یافت قوت ؛
باشد از پای مگس مضراب تار عنکبوت ؛ بر نداریم ز اشعار کسی مضمون را ؛ طبع نازک سخن کس نتواند برداشت ؛
جان بلب از ضعف نتواند رسید ؛ ما بزور ناتوانی زنده ایم ؛ ز ضعف تن بجز نامی نماند آخر ز من باقی ؛
نگینی می نماید گر نهد آئینه در پیشم ؛ قلم تحریر کرد از سینهٔ چاکم اگر حرفی ؛ که مکتوبم ز صد جا پارهٔ بال
کبوتر شد ؛ میان ما نزاکت همچو مور دستان دارد ؛ پر مویست شمشیری که بر موی میان دارد
چون آستین همیشه حلیفم ز حیبن پرست ؛ یعنی دلم ز دست تو ای نازنین پرست ؛ میفرستد به پدر پیرهن
خالی را ؛ یوسف از دولت حسن اینهمه خود را گم کرد ؛ اثر بر عکس بخشد سعی من از طالع واژون ؛ ز فریاد
سپندم چشم بد از خواب برخیزد ؛ چو خاتمی که برو سر بجیب هم فرو ؛ زدم چو بر در مستی بلند شد
نامم ؛ دل بمردن نه غنی چون قامتت گردید خم ؛ بهر این خاتم نگینی نیست چون سنگ مزار ؛ جلوهٔ
حسن تو آورد مرا بر سر فکر ؛ تو بستی و من معنی رنگین بستم ؛ یاران بردند شعر ما را ؛ افسوس که نام ما نبردند

میان

رفیق اہل غفلت عاقبت از کاری ماند ؛ چو یکبار رفت دیگر پای از رفتار می ماند ؛ در کمال جوانی بعد واقعۂ شیخ محسن فانی بہشت ماہ قضا کرد در سال ہزار و ہفتاد و نہ و این قطعہ در تاریخ وفاتش گفتند تاریخ از فوت غنی گشتہ کہ و مہ غمگین ؛ ہر کس شدہ در ماتم او خانہ نشین ؛ تاریخ وفاتش ار تو پرسند بگو ؛ پنہان شدہ گنج ہنری زیر زمین ؛ وکسی بتعمیہ در تاریخ او گفتہ۔ پی سخن داد سخن داد غنی ؛ **خواجہ ہاشم**

۱۰۷۹

دیوانی از اعیان شہر کشمیر ست باوجود اشتغال قانون گوئی کل کہ تعلق باو داشت گاہی از راہ صفای طبع خاطر بطرف شعر و سخن میگماشت خوش فکر و صاف ذہن بود از تمام کلامش بتحریر این رباعی اکتفا نمود رباعی کی زہیم خنجرت خواہد دلم یکسو گرفت ؛ ہیچو ابرو میتوان تیغ ترا بر رو گرفت ؛ کشت حسن مصفا تا سر آرزو گرفت ؛ خال جا خالی ندید و گوشۂ ابرو گرفت ؛ **ولہ** یکذرہ ز اختیار در دست تو نیست ؛ لیکن معقول فطرت پست تو نیست ؛ تدبیر چہ کعبتین و تقدیر چو نقش ؛ در دست تو ہست لیک در دست تو نیست **قاضی محمد عارف** خلف قاضی ابوالقاسم نبیرۂ مولانا جمال الدین ست کہ ذکرش گذشت در زمان شاہجہانی بیاوری اقبال پیش آمدہ بعنایات سلطانی امتیاز حاصل نمود بتقریب وقایع نگاری سفارت ایران سلام الخار الحسن لطائف جواب دہ بود باوصف مشاغل دنیوی بہرۂ تامی از سخندانی داشت این رباعی را باستشہاد آن درین صحیفہ برنگاشت رباعی خواہم ازین نشیب و پستی برہم ؛ در ننگ خودی خود پرستی برہم ؛ یک جرعہ ز جام نیستی نوش کنم ؛ از کشمکش خمار ہستی برہم ؛ **ولہ** از ان دیر تر بخشد کام کہ دید جلوہ کبریائی زان توقف کند کہ دریابی ؛ ذوق دریوزہ گدای را ؛ چنانچہ بمکتوبی از جناب حضرت عروۃ الوثقی شیخ محمد معصوم سرافراز ست و آن مکتوب در جلد ثالث مرقوم ست **عنایت خان** ولد ظفر خان کہ ذکرش گذشت بآشنا تخلص میکرد آشنای لجہ سخنوری و سیاح دریای ہنر پروری بود بکمال جود و سخا ابواب فیض و عطا بر روی بیگانہ و آشنا میکشود و از خوانین زمان بعلو فطرت و صفای فرحت طریق امتیاز می سپرد اواخر حال آثار تجرد و انقطاع بر دلش تافتہ باختیار ترک منصب نمود برخصت پادشاہ عصر بکشمیر آمدہ بزاویۂ عزلت نشست و دست از ہمہ باز داشت در سنہ ہزار و ہفتاد و ہفت دامن از صحبت آشنا و بیگانہ بر چیدہ رخت بہ نہانخانۂ عدم کشید صاحب دیوانست از اشعار اوست بلبیت نشین بگوشۂ اگر از زحمت زخلق ؛ پای شکستہ تو بجای نرفتہ است ؛ گویند وقتی پادشاہ عالم پناہ آن آشنای لجہ سخندانی را جہت ملاحظۂ اوضاع و اطوار سر مدبرہنہ فرستادند و آشنا او را بیگانہ از معنی دیدہ این بیت در سلک نظم شدہ بعرض آن پادشاہ انجم سپاہ رسانید بلبیت بر سر مدبرہنہ کرامات ہمت ست کشفی کہ ظاہر ست از و کشف عورت ست **استغنا** عبدالرسول نام در سلک تازہ گویان انتظام داشت

متوطن کشمیر بینظیرست در اوائل حال از امیر و وزیر و غنی و فقیر علم استغنا برافراشت و پیوسته حرف
قناعت و بی طمعی بر لوح خاطر مینگاشت و آخر روی همت بتحصیل اسباب دنیا آورد و بخدمت شاه شجاع
فرزند سیم شاه جهان پادشاه رسید و بمنصب و خدمت سرافراز گردید و شاه شجاع از قابلیت و کاردانی
او واقف شده در صدد تربیتش بود در اوقاتی که شاه مذکور سکه و خطبه بنام خود کرده از بنگاله لوای
تسخیر هندوستان برافراشت استغنا خدمت داروغگی توپخانه داشت و بعد ازانکه شاه شجاع از دست برد
شجاعان عالمگیری مملکت بنگاله را از دست داد و آوارهٔ دشت ناکامی گردید استغنائی بی سر و سامان
از بنگاله ببلده اوده رسید مدتی نوکری بعض امرا بنوبت کرده آخر الامر عازم دار الخلافه گردید و بوسیله
بعض استادگان پایهٔ سریر خلافت مصیر شرف ملازمت پادشاه دین پناه عالمگیر دریافت و در سلک
سائر ملازمان منتظم شد در سنه هزار و هشتاد و دو ازین رباط ملال بسرای بی زوال انتقال نمود از
منظومات اوست بیت فلک چرا کمر احتساب می بندد * سزای باده پرستان خمار خواهد داد * وقتی هجی
داشت و هر چند سعی نمود و تلاش و تردد کرد هیچ یکی از باریافتگان حضور لامع النور برانجاح همت
آن نگماشت و مطلبش بعرض اقدس نرسانید آخر بجان قدردان مختار خان ملتجی شد بعرض خدیو جهان
رسانید و بیک توجه او را با شاهد مقصود هم آغوش گردانید و استغنا در آنوقت چند رباعی بنام او گفته
ازانجمله این رباعی بخاطر فاتر بود رباعی ای خان بلند قدر اکسیر سخن * قربان زبان تو خواهین زمن * تا
خاطر آشفته دلان جمع شود * یکبار بگو حرف پریشانی من * محمد رفیع منشی از مردم کشمیرست در
نظم و نثر طبع بلندی داشت اما بجهت گذران معیشت همت بفن انشا میگماشت و باین تقریب تن بر
ملازمت حکام میداد این رباعی ازوست رباعی در سایهٔ خویش جای آواره دهید * در چارهٔ کار دل
بیچاره دهید * هر چند که کفاره ندارد نیکی * نیکی بیدان کنید و کفاره دهید * وقتیکه تسلی شاعر
هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل کرده و سر دیوان سیفخان ناظم خواند خواجه عنایت الله جن که در آنوقت
ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب بمحمد رفیع منشی کرد و آن صاحب قدرت و استطاعت
در یکساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر در مجلس سیفخان خواند و تسلی را ملزم ساخته
از مجلس چه که ازین شهر راند چون خالی از لطافتی نبود دست از تحریر اشعارش برداشته بنگارش
آن بحر طویل اکتفا نمود [۴] لعنة الله بران نسل کم اصل تبه کار گنهگار که خود را زبان دو سه لک آدم موزون
سخندان سخن سنج همه آراسته از فضل و هنر داد که گر پای آ هجوش بفشارند بفریاد بیارند جهانرا ایک
حیف است که اوقات چنین مردم پاکیزه دانای نکورای خدا از پی مس حق اندیش که جز ذکر خدا فکر ندارند

شود صرف و بسازد تر از خون سگے تیغ زبان را ۞ آنچه در حق این طائفه پاک ز نادانی و بدبختی خود گفت همه تهمت
و بهتان و همه کذب و پریشان ۞ که جزایش رسد از ایزد متعال درین سال بتعجیل نه تاخیر که فرصت بنود خوب
با این بی ادب خیره سر احمق نادان ۞ تا جزایش بود این دو سه حرفی که بر آید از زبان من آشفته حیران ۞
ز ره خشم و غضب نه انکه چه لائق که کند نسلے قلتاق قرمساق گدا خوی سیه رو بداندیش عجب ریش بد گوی
ابنای زمان عادت و سرگین خورد و گنده کند کام و دهان را کی رسد طعن تو بر مردم کشمیر که دارم خبر از حال تو
و وضع نوای بی خبر از خویش که در عهد جوانی بمیان بغل مردم بیگانه کلان گشتی و صد بار بگوش تو ز عشاق
رسیده است اگر از کشمکش کم نتوان بود که دنباله کی در عقب است او ۞ تا مدامیکه پدیدار نشد از طلعت نحست
اثر ریش که پشمی بنود پیش باین طرز ز بد کاری و بدفعل گروهی ز عقب بود و ۞ تو در پیش خجل شو که ز بی
عصمتی خویش سبک باخته عمر گرانرا ۞ بعد از آن ریش تو گردید مگس ران تو دارند ز دنبال تو فوجی مگسی
چند که عشاق تو باشند دیروز سیه خویش نشستی که الٰهی همه روز تو چنین باد نه بینی ز جهان هیچ نکوئی
رونقت کم شد و عشاق تو بیزار نشستند و گذشتند ز عشق تو و کس یک قدح بوزه برایت نفرستاد و نگردست
بیک ساغر مقسوم کسی یاد و کرینگ که میداد و کجا بود بحالت نظری باده کشانرا ۞ از پریشانی و عریانی و
بی نامی و حیرانی و بی عزتی و خواری و خفت که نصیب تو شد اندر وطن افتاد بهوا سے عزت و در سر دار آزاجه بد نسلے
که صد پاچه خر باد نصیبش ۞ شده رخصت و چیزیکه ز املاک پدر یافته بودی یکی یکدو گز رنگ و دو پاموزه
بدرنگ لسبی کهنه و پس تنگ و دو پتیاده چرکین و یکی لاشه خر پیر زبون آنهم از تاختن ندانم که بدست
افتاد که داد است تصدق پدر رفحبه زنت را ۞ و برایتو مهیا شده آن مرکب و از قریه ویرانه خود آمده
با دو سه تک نکبت و بدحالی و افلاس و گدائی بسوی هند که آخر به ازین نیست خر ازآ ۞ کی گمان بود که از
گردش گیتی تو شوی ساکن کشمیر که در آب هوا رشک جنانست بیایے ز گدائی دو سه ته جامه رنگین
و تنعم کنی از سفره ارباب سخا و هیچ بخاطر نرسانی که کجا رفت قروت و قمراچه بد پاچه چه شد آن پاچه خرد
موزه صد ساله و پتیاده صد پاره و آن نکده پی قبضه که میراث پدر یافته بودی و بگو زید بریشش که کنون
نیست چنین نخوت و لاف تو و اظهار سخندانی بیجا شاعری کی تو دارند مسلم بدیناری کر بود نیز همه مردم
اینجا نفسهای تو پاکیزه تر و بهتر از شعر و سخنهای تو موزون تر و سنجیده تر ای احمق نادان نفهمیده ای
حیوان نه خود بی خبر و خیره سر و ابله و قلتاق کراز زرات نربچی ز خری کمتر و از سگ بتر و گنده تر از جابه نا
پاک که خود این هجو ترا کافی و عبرت دگرانرا ۞ در واقعه آتش برای آشنائی نوشته غزل از سوز خاطر
تو در جودم به پیچ و تاب ۞ آنجا فتاد آتش و اینجا شدم کباب ۞ وقتیکه شعله از در و بام تو سر کشید ۞ پس

آگهی نداد باین دیدهٔ پر آب ÷ هر چشمه زیر هر مژهٔ من ذخیره بود ÷ از یک نگاه خانهٔ آتش شدی خراب
تا این خبر رسید بگوشم ز سوز دل ÷ یکدم نگشت دیدهٔ من آشنا بخواب ÷ اما ز سرنوشت کسی اگر نسبت
این حرف انتخاب نموده زصد کتاب ÷ هر شب که عیش تلخ نماید سپهر دون ÷ بر بام کار شعله کند نور ماهتاب
یاد ملال براندهی راه بصحن دل ÷ آخر کند تلافی آتش ابوتراب ÷ ابراهیم خان از تغیر قوام الدین خان
کرهٔ ثانیه در اوائل هزار و هشتاد و نه بصوبداری کشمیر تقرر یافت این مرتبه در عهد ابراهیم خان در کشمیر واقعات
عجیبه و حادثات غریبه رو داد یکی حادثهٔ سیلاب که بطغیان آب خانهای مردم را بر باد داد و عالمی بخاک
یکسان شد میگویند که عمارات مردم مثل کشتیها در میان آب چرخ میزد و گرداب سان سرگردان میرفت
بسا اوقات خانه داران هم درین ورطه میبودند طغیان بحیه تاریخ ست دیگر حادثهٔ زلزله بسیار بشدت بود
و مدتی مدید بمداومت زلزله احوال مردم در تزلزل ماند زیاده بر یکماه این حادثهٔ جانکاه در عمارات شهر وارد
بود باین تقریب هم ارباب وسعت و ثروت زلزله خانها قرار دادند دیگر آمدن قلماق بقریهٔ تبت کلان و استعانت
راجهٔ تبت از حضور بوساطت ابراهیم خان و تعیین شدن افواج کابل بامداد راجهٔ تبت بسرداری فدائی خان
پسر ابراهیم خان چون فدائی خان و خوانین دیگر هزیمت فوج قلماق داده و تسخیر تبت کرده مراجعت به
کشمیر نمودند بر عمال تبت را با غنائم و عمال بسیار همراه آوردند ناگاه فتنهٔ مذهب بمیان آمد باعث
آن اینست که از مردم حسن آباد که محلهٔ شیعه هاست عبد الشکور نامی با پسران خود صادق نام یکی از مردم
سنی را ایذا رسانید و خصومت منجر بطول نزاع شد در ضمن منازعت شیعهای مزبور ظاهر امر تکب
افعال نامشروعه و مباشر اقوال مذمومه در حق حضرات صحابه کرام رضی الله عنهم شده اند با وصف این بدعوی
صادق مزبور که اعلام شرعی برده بود و در حمایت ابراهیم خان ماند ازین طرف قاضی محمد یوسف بتغیرات
آمده عوام شهر هم شورش بسیار نموده آتش فتنه و فساد مشتعل شد چون ابراهیم خان مدعی علیهم را در خانه
خود نگاه داشت مردم عوام حسن آباد را آتش کشیدند با تحریک فدائی خان صراحةً بجماعت مردم حسن آباد
برآمده ازین طرف مردم شهر و خوانین کابل با افواج خود مثل مرید خان و الف خان مرزا مقیم وغیره که همه سنیان
بودند باتفاق بعضی منصب داران که سرکردهٔ آنها خدمت شرافت و نجابت مرتبت خواجه محمد شریف
ده بیدی خواجه محمد صابر مرزا سلیم و مرزا حلیم بیگ کاشغری بودند مقابل شده جمعی از طرفین مقتول و بسیاری
مجروح گردیدند عوام بسیار غلبه نمودند سر رشته از دست قاضی هم رفت ابراهیم خان خود را عاجز یافته
عبد الشکور وغیره را که دعوی سب بر آنها بود حواله کرد و در چبوتره محبوس شدند و آخر الامر مشار الیه با دو پسر
و یک داماد بقتل رسانیدند چون بعد از وقوع این قاضی ترک آمد و رفت خانهٔ صوبدار نمود و با وصف اعتذار او

از خانه بر نیاید و اصلاح ملا محمد طاهر مفتی اعظم ثمره بر عکس داد و خانه او را هم عوام تاخت و مسمار نمودند در شهر شورش و دست برد عوام بسیار شده و بابا قاسم مقتدای شیعه ها را در راه گرفته با اهانت و خواری کشتند فدای خان بجهت تنبیه عوام سوار شد و برابر خانه مرزا سلیم مزبور مقاتله رو داد مرزای مزبور با جمعی از عوام بقتل رسیده درین اثنا مشیخت پناه بقا بابا از اولاد عرفان دستگاه خواجه حبیب الله نوشهری اجتماع کرده حویلی ابراهیم خان را آتش کشید ناظم فوج خود فرستاده بقا بابا و قاضی و وقایع نگار و بخشی و بسیار شهر مثل خواجه لاله گانی و خواجه حاجی باندی و خواجه قاسم بنگر را گرفتار کرده محبوس نمود و مردم شهر را طرفه هراسی و رعبی از طرفین رو داده چون این حقیقت بلا کم و کاست معروض پادشاه عالمگیر شده حفظ الله خان ناظم لاهور بحکم پادشاه دین پرور داد گستر حق آگاه فراست پیش بینی انتباه ظل الله بر جناح تعجیل خود را بکشمیر رسانید و ابراهیم خان معزول گردیده محبوسان مذکور را همراه گرفته روانه حضور شد در لاهور بحکم حضور محبوسان نجات یافته بوطن آمدند الا قاضی که باختیار خود به حضور پر نور رفته بود در حضور رسیده بعد هفته رحلت نمود در سال هزار و نود و چهار ۱۰۹۴ این هنگامه در کشمیر رو داد **حفظ الله خان** ولد سعد الله خان در هزار و نود و پنج به کشمیر رسیده در محله گلشن حویلی ظفر خان سکونت نموده اصلاح فساد گذشته بسیار فرمود و دو سال به نظم و نسق و حسن عمل و احسان اسر رضای خلائق گذرانید چون بجهت تنبیه راجه جمو از حضور مامور شد **ابو الفتح خان** دیوان صوبه به نیابت حفظ الله خان سرافراز گردید یکسال عمل کرده نیابت بنام شیخ ابو الفتح نامی که از منصوبان حفظ الله خان بود تقرر یافت یکسال ادای نوبت خود به کمال تدین و احتیاط کرد در عهد او قحط غلات رو داده مردم تعب بسیار کشیدند شیخ مزبور تقیدی بکار برده بود باراده الله تعالی پیش نرفت **ذکر مشائخ و ارباب کمال** که درین ده سال جلوه بخش ظهور بودند **بابا داؤد مشکوتی** در علم حکمت معانی و بیان فقه و حدیث شاگرد خواجه حیدر چرخی است او را تلقب به مشکوتی ساخته مرید رسید حضرت شیخ ابو الفقرا بابا نصیب قدس سره و رفیق حضر و سفر ایشان بوده و در سلوک مقامات تالیفات عربی و فارسی دارد کتاب اسرار الابرار در احوال مشائخ و سادات عالیات و ریشیان کشمیر نوشته و اسرار الاشجار در تتبع کتاب منطق الطیر شیخ عطار قدس سره نظم کرده بصحبت حضرت ایشان خواجه خاوند محمود رسیده و در اسرار الابرار در ذکر شیخ ابو الفقرا آورده که بواسطه ملاقات شیخ ابو الفقرا قدس سره خواجه مزبور به من بودم و مذکورات آن صحبت در تطبیق احادیث که حضرت خواجه سوال کردند و حضرت بابا جواب گفتند به بسط نوشته است شیخ مومنان تاریخ وفات اوست ملا ابو الفتح کلو در تاریخ او فرموده تاریخ از پی سال وصال آن مراد و مقتدا بود بابا شیخ الاسلام از غیب ندا در هزار و نود و هفت عمر بسیار یافته و بصحبت علما و فقرا گذرانیده

حیدر چرخی او را ۱۲

در محله گندر پوره حوالی عیدگاه آسوده است رحمة الله رحمة واسعة میر هاشم منور آبادی که معروف به منور آباد است مشهور به نسبت خاندان حضرت سید حسین خوارزمی ست تحصیل علم در خدمت حضرت مولانا حیدر علامه فرمود و آنجناب را ابتنا نمود و سفر لشکر کرده و خدمت تدریس یافته عمری به شغل علم و تقوی گذرانیده زیاده از هشتاد عمر یافته در هزار و نود و هفت گذشته در مزار حضرت سید آسوده است خواجه قاسم ترمذی بعد علوم سلوک کرده در لباس فقر بادای مناسک حج موفق گشته و بعد سفر مبارک بطریق سیاحت در کشمیر در محله قطب الدین پوره وارد شده و شیخ فانی را دید که در آنوقت در خانقاه درس تفسیر میگفت خواجه داخل حلقه درس شد در میان نکات و لطائف معانی بیان فرمود شیخ از و راضی شد و بدامادی قبول کرد و بعد فوت شیخ بکاشغر رفته پذیره بسیار یافته و از انجا بکشمیر مراجعت نموده نوکر پادشاه هندوستان شد بتقریب یساق صوبه تهته از کشمیر برآمده در راه بسفر آخرت پرداخت و لاشه او به کشمیر رسید و متصل قبر فانی مدفون شد ملا افضل تنوفر ندار جمند حضرت مولانا حیدر چرخی به فضل و کمال و ورع و تقوی امتیاز داشت و همت بر افاده و تدریس بعد والد بزرگوار بر گماشت چون رحلت نمود در جوار والد بزرگوار آسود ملا عبد الرشید زرگر شاگرد محمد افضل چرخی و ملا سلطان نانجی و قاضی عبد الرحیم در علوم نقلیه و عقلیه مستعد و لسان و خوش تقریر و شیرین تحریر بود مسموع شد که سیفخان علما وقت برای امتحان تکلیف احضار کرده خدمت ملا ابو الفتح کلو و غیر ایشان بخانه خان مزبور در باغ جهان آرای رفتند خان در برج دارای نشسته بود گفت که یکی را ازین طالب علمان حاضر کنید اول همین ملا عبد الرشید درآمد و بآواز بلند تقریر نحو کرده که فضلای ارد و شنیدند و بعد فراغ مباحثه ظاهر کرد که من کمینه شاگردان علمای هستم خان مزبور نادم شد و تکلیف احضار کسی ننمود و این ملا عبد الرشید سیر علم بسیار کرده او اخر عمر سفر اختیار نموده به لشکر عالمگیری رسید و خدمت قضای برهانپور یافت خالی از شغل باطنی هم نبود و ارادت در جناب میر علی قادری داشت و اشغال ذکر و فکر همه از خدمتش کسب کرده بود حضرت میان محمد امین داره از طبقه تجار کشمیر است به لاهور رفته نوکری شاهزاده بداغ دواسپه داشت و ترکه پدر را فروخت صرف فقرا میکرد چون میل براه حق نمود ترک نوکری کرد و دست از همه بر داشت و بسلک طلبه این طائفه آمد و در دائره یاران خاص الخاص خدمت میان عبد الوهاب لاهوری شد و بکسب معانی از میان اصحاب امتیاز بهم رسانید و رتبه خود را از اکثر اقران در گذرانید چون به کشمیر مراجعت فرمود در محله اندر داره در خانه هانجیان میبود خواجه آشنای فتحکدلی بخانه برد و مسکنی متصل مسکن خود تواضع کرد چند

نسخه وار

نسخه در فتحکدل

سال به توالی و تواتر در زمستان بملازمت شیخ خود میرفت و اخذ فیوض و صحبت و خدمت
مینمود و این شیخ عبد الوهاب از خلفای حضرت شیخ عثمان جلبندر بیست و نظر خاصی برین بزرگوار
داشته الحاصل حضرت میان محمد امین در وقت خود از اجلهٔ اهل تمکین بودند و سعی بلیغ در حفظ
نسبت میفرمودند از نیجهت اکثر احوال ایشان به سکوت و خلوت میگذشت آخرها مردم کشمیر
چه فضلا و علما و چه فقرا و اغنیا جم غفیری از ایشان فیض صوری و معنوی بقدر استعداد و استقامت
گرفته اند اکثر ایام مریض می بودند با مردم کم میجوشیدند هر چند بعض اوقات با مردم زائر و وارد
می نشستند اما بالتحقیق خلوت در انجمن می بود و کسی جرأت سبقت در کلام یا اظهار مرام
بی وقت می نمود از زبان حضرت مرشدی مرادی که از محرمان خاص ایشان بودند مسموع است که روزی
جمعی از فضلای عمدهٔ شهر آمده بتقریب تحقیق مسئله کار بر رفع صوت و مذاکره افتاد متغیر شده فرمودند
که یاران اینجا مدرسه قرار دادند برخاسته خلوت نشستند مذکورات علمی را این احتیاط بود تا
بمذکورات دیگر چه رسد سراپا تصرف بودند بر علما شفقت زیادی داشتند و مهربانیها میفرمودند و رموز
و اشارات بسیار بمیان می آوردند در مذکورات حقایق و معارف و میان آن بجوش و خروش اکثر
مرشدی مرادی را مخاطب و ممتاز از دیگران می داشتند و سلوک با امتیاز و تخصیص تام میفرمودند صحبتهای عامه
و خاصه با ایشان بسیار داشتند گاه گاه ذکر صحبتهایی که با حضرات عالی درجات داشتند میکردند و کائن
مستقیماً علی الشریعة و الطریقة رافع البدعة از غایت انصاف آنجناب مرشدی مرادی فرمودند روزی
در عین قرائت رسالهٔ قطرات شبهه در بیان علامات ذکر اسم ذات نموده شد قبول فرموده در همان
مجلس بحضور یاران از ان نسخه ملحقه آن کلمه را حک کنانیده مطابق اظهار ما در حاشیهٔ آن
کتاب رقم فرمودند بعد انقضای مجلس تنها فرمودند که این حرف از من غلط نشده بود بلکه در اوائل
که توجه و تصرف در دلهای طالبان نموده شد چنین ظاهر گشته بر بیاض نوشته بودیم بعد از سی سال
از روی آن نوشته درین کتاب یاران درج کرده بودند الحال چنین است که شما گفته اید در اکثر
حالات کارفرمای غیرت بودند ظاهراً کسی بسمع شریف ایشان رسانید که خدمت آخوند ملا نازک
نسبت فقر بخود و غنا با ایشان می نماید فرمودند که حقیقت فقر و غنا کی من فردای قیامت
منکشف خواهد شد و از اظهار کشف و کرامات اعتراض کلی داشتند در آخرها با ظل سبحانی ملاقات
کرده بودند و چندی آمد و رفت داشتند پادشاه دین پناه از صحبت ایشان خوش شد روزی
پرسیدند که هیچ کشف و کرامتی ظاهر میکردد در جواب گفت که اگر کشف مطابق شرع شریف باشد

همانست و الا ناتمام الغرض در زمان خود در کشمیر از امثال خود بینظیر بود چون عمر شریفش از هفتاد
درگذشت مریض شده بکمال حضور و آگاهی یازدهم رمضان سنه هزار و نود و نه روح پرفتوحش
جلوه پرداز عالم بالا گشت رحمة الله رحمة واسعة یکی از یاران در تاریخ رحلت ایشان باین
مصراع ملهم گشت تاریخ یازدهم ماه صوم رفت میان از جهان ❊ لاله ملک که از اخلاصمندان
ایشان بود تاریخ انتقال ایشان چنین یافت که تاریخ عرش بود مسکن روح الامین ❊ دیگری
گفته تاریخ دل بیک مصرع سه تاریخ وصال پیر گفت ❊ شیخ واقف ذو معارف صاحب خلق
و کرم ❊ کتاب قطرات و رساله ضروریه وغیره تصنیف ایشانست خواجه محمد امین صوفی قبل
از بلوغ در ملازمت گرامی حضرت بابا نصیب رحمة الله علیه رسیده بود در سن دوازدهی بود که
خدمت بابا رحلت گزین شد مومی الیه بملازمت علمای عصر بفضیلت آشنا شده در راه خدا
چندین سال کنج خلوت گزیده بوظایف و طاعات مداومت مینمود تا قبول بهم رسانیده بیعت بمردم میداد
چند در خانه کلوها و چندی در محله کنکن میگذرانید چون قبول خلائق بیشتر شد از خانه مذکور بجوار مسجد
جامع آمده و متاهل شده بر طبق سنت بابا در دهات برای توبه و بیعت میرفت و زن دوم خواسته
صاحب پسر و دختر شد و از خانه تا به خانقاه شمسی چک که نشستگاه حضرت مخدوم بود قدس سره برای
خمس الاوقات میرفت در آنوقت حجرهٔ خلوت خاص حضرت مخدوم رحمه الله که زیاده از بیست سال
آنجا بودند موجود بود بالجمله مومی الیه متشرع و مؤدب بآداب بود مرشدی مرادی میفرمودند که روزی به تیر تالاب
ڈل باتفاق رفته بودیم دیده شد که تمام روز بدو زانو نشسته مذکورات معقول و منقول مینمود و در دعوت
اسما هم دستی داشت و اعمالش اثر میداد و جواب استخاره هم می گفت آخرها روزی که قطبی مرشدی
حضرت شیخ عبد الاحد مد ظله بهفت چنار بر آمده اند در خدمت آنحضرة مبایعت نموده بتوسط مرشدی
مرادی ذکر قلبی وغیره گرفته و استمداد طلب نموده رخصت شد یاران صالح و ذاکر هم داشت که ذکر چندی که
می آید متصل بودی بابو و حافظ داؤد و خدمت خرم حافظ وغیرهم آخرها از فقر صوری که به فنا آمده بود پاره
بسرقه تلف شده و قدری به حبیب الله پسرش رسیده چون شربت کل نفس ذائقة الموت چشید در مزار
ملکواه که از کلوها بود مدفن یافت حضرت مرشدی مرادی گاهی بر قبرش میرفتند و بعض صحبتهای روحانی
نقل میفرمودند لوزه بابای پکلی ساکن بازار ٹوفروشان از مریدان بابا محمد علی پانپوریست
مدتها در خانقاه پانپور گذرانیده مردی بود بقدم تجرید و تفرید صائم الدهر و تارک اللحم رقت قلب و
غلبهٔ احوال بمرتبهٔ داشت که چون نظرش به صور جمیله یا بر سبزه و گل و گلزار می افتاد بی اختیاره

بگریه درمی‌آمد واشک از چشمانش میرفت هر ساعت آه سرد از دل گرم میکشید در آوان قدوم میمنت
لزوم حضرت مرشدی شیخ عبدالاحد سرهندی بکشمیر اکثر بملازمت میرسید و ضیافتها بتکلف بجا
حضرت ایشان کرده و شبها که در خدمت می‌بود بهمان اوضاع میرفت ایشان رعایت خاطرش میفرمودند
چون اجل موعودش رسید در جوار مسجد لب نالهٔ مار مدفون شد یارانش خوارق و کمالاتش میکنند ٭
مولانا خواجه ابوالفتح کلو از نجبای کشمیر است و در آوان ظهور شباب بتحصیل علوم توفیق یاب شده
از خدمت مولانا العلامه خواجه حیدر چرخی بهره اندوز کمالات صوریه و معنوی گردیده و باوصف شان
علم عقلی و نقلی حظ فراوان از ورع و تقوی هم داشت در عبادات و قناعت از امثال خود ممتاز در استخراج
مسائل فقهیه در وقت خود بی انباز بود و اواخر عمر خدمت افتای کشمیر تعلق بوجود شریفش گرفت کتاب
سیف الساهین در رد شیعه از مولفات اوست سوای آنهم تالیفات و تعلیقات دارد تاریخ وفاتش
ازین بیت استفاده است بیت خواجه ابوالفتح باهزار کمال ٭ رفت اندر کمال یکصد سال ٭ در صحن دوم
مقبرهٔ سلطان زین العابدین مدفونست حضرت آخوند ملا نازک تاشوانی مردی ناظم بود و از علم ما
بهره داشت و بوضع ملایانه نوکری میکرد تا آنکه خدمت حاجی فتح محمد سیالکوٹی رحمة الله علیه بکشمیر رسیده
از خدمت ایشان تصرفی یافته رو از همه تافته براه طلب شتافته بر طریقهٔ مستقیم شد و از ترددات بگذشت بعد
حاجی مذکور بکره بکشمیر برای تربیتش آمده و مولانا هم در خدمت ایشان بسیالکوٹ مکرر رفته تربیت واقعی
حاصل نموده قدم در دائرهٔ فنا نهاد و یاران مستعد بهم رسانیده بتربیت ایشان متوجه شد تاثیر قلوب
ایشان نمود تصرفات غریبه و حالات عجیبه بنهار وی میداد سرگرم کار بود و جوش و خروش صحبتش روز بروز
می افزود در عین گرمی احوال ناگاه پسر رشیدی که داشت طالب فقیر و سالک بی نظیر شیخ محمد باقر نام که
صاحب حالات عالیه بود رحلت نمود بعد ازین مصیبت احوالش متغیر شد و مرض ممتد بهم رسانده از توجه
و تصرف یاران باز مانده حضرت مرشدی مرادی با ایشان بارها ملاقات نمودند و صحبت داشتند می
فرمودند که روزی در خانهٔ حقائق آگاه صوفی محمود مغل با ایشان صحبت داشته از حدیث الفقر فخری و حدیث
کاد الفقر ان یکون کفرا پرسیده شد و تطبیق درخواست جواب شافی بگفت روز دیگر بخانهٔ ایشان بامر
والد خویش رفته چنان تواضع داشت که مرید به پیر دارد کتاب نفحات آورده شیخ عبدالصمد مخدوم را
بفرمود تا بخواند و درین اثنا دیده شد که نسبت بمریدان تواضع بمرتبه مینماید که گویا محتاج ایشانست
القصه عزیزی خداپرست بود و نیت خالص داشت چون برحمت حق پیوست در جوار خانهٔ خود در تاشوان
در مزار حضرت سید محمد منطقی قدس سره مدفون گشت مخلصان گنبدی بر قبرش تعمیر کردند خدمت آخوند ملا ناز

شیخ الاسلام مولوی هدایت الله مفتی اعظم کشمیر شاگرد اوست ۱۲

طبع موزونی هم داشت این چند بیت وقت تسوید این رساله از خزینهٔ حافظه بمنصهٔ تحریر آمد نظم
نازکی طرّهٔ او نقد از دل ما در زدید ٭ گر نه دزدد چکند حال پریشان دارد ٭ **وله** میکوش بذکر جهر گر مرد صفی
کز جهر شود نام تو در دهر صفی ٭ خود ذکر خفی ز جهر پیدا گردد ٭ زان گونه که از مشق جلی خط خفی ٭
و این چند شعر هم از واردات مولاناست **شعر** انت مطلوب و منظور لنا ٭ انت معبود و مقصود لنا ٭
لا نری فی الکون الا وجهک ٭ انت مشهود و موجود لنا ٭ مذهب الزهاد منعوت لهم ٭ مشرب العشاق
محمود لنا ٭ ان وعدتم باللقا فی الآخرة ٭ وهو فی الکونین مشهود لنا ٭ لا زوال عارض للعارفین ٭ ناز
الظل ممدود لنا ٭ **وله** قد رأینا الیوم انوار الحبیب ٭ لا تکن فیما شهدنا من مریب ٭ نحن نشرب
دائما خمر الودود ٭ لیس للزهاد من هذا النصیب ٭ نحن ندعوا حاضراً فی حضرتک ٭ یا دلیل الحائرین رب
المجیب ٭ مات فی بیتک غریباً زکی ٭ یا رحیم ارحم لاحول الغریب **حافظ صادق مجذوب** از
حافظ قرآن بود و خدمت مؤذنی مسجد حضرت میر نازک قادری قدس سره داشت ارادت در خدمت میر محمد علی
قادری داشت اتفاقاً بدهلی رفت و در صحبت بابرکت مخدوم زادهٔ آفاق قدوة الاولیا حضرت خواجه عبید الله
معروف به حضرت خواجه خورد خلف عالی حضرت شیخنا و وسیلتنا خواجه عبد الباقی قدس سرهما رسید و شرف
ارادت حاصل کرد و جذبه یافت و مرحض بوطن گردید و در بی پروای و خوش شکر بر روش و ارشد و عالمی
بتصرف همرنگ خود کرد گاهی بهوش هم می بود در آنوقت تقید باحکام شرع می نمود اما در اتباع عشق بالی
قیدی و حالت بی پروای بجدی سرایت کرد که جای اصلاح نماند از واردات طبع او است بیت یکچند
پی زینت و زیور گشتیم ٭ در عهد شباب ٭ یکچند پی دانش و دفتر گشتیم ٭ کردیم حساب ٭ چون واقف این
جهان ابتر گشتیم ٭ نقشیست بر آب ٭ دست از همه شستیم و قلندر گشتیم ٭ اینک در باب ٭ **خواجه
محمد هاشم بلوه** که از طائفهٔ سوداگران شهر است مردی مرتاض و جانباز و ذوقی و سماعی بود اشعار غیر
مکرر در احوال خود میگفت از جمله پنج بائی ست که در وجد و حال مشهور بودند چندی به تفرید بود آخرها
متاهل شد از یاران خدمت آخوند ملا حیدری علی کبروی است الحق که نشاء بلند داشت و در وجد نوعی
حرکات و اصوات مینمود که دیگری هم از ان متاثر میشد در جوار پل علیشاه بر زمین وقف می بود و خانه
و خانقاه از خود ساخته خدمت مرشدی مراد میفرمودند که در ایام شدت مرض باتفاق شاه محمد
فاضل قادری رحمة الله بعیادتش رفته در همانخانهٔ وقف بیهوش افتاده بود و طاقت جواب سوال نداشت
چون روح از قفس بدنش بدار البقا شتافت در گوجواره قریب مسجد جامع مدفن یافت در شب قدر سنه ۱۱۰۵
خواجه حسن مکمل بهره در علم ظاهر و باطن بود و بصلاح و تقوی معروف از یاران خدمت بابا نصیب است رحمة الله

علیه تا مدتی بعد بابا زیست متاهل و متوکل و صاحبدل بود مردم از خدمتش حالات غریبه نقل میکنند
امور شریعت غرا را بسیار مرعی میداشت چون رحلت فرمود مدفن در جوار پل تیتیان یافت رحمة الله رحمة واسعة
شیخ حسن لالو و لالو ازان گویند که در مسجد لالوها که قبیله مشهور است امام بود و اصلش از موضع اشین
پرگنه لار است پدر کلانش خواجه عطار نام مرید حضرت سید جمال الدین بخاری و هم پیر حضرت مخدوم شیخ
حمزه قدس سره بود و پدرش تجارت بزازی میکرد به تقریبی بهندوستان رفته بعد مراجعت در خانقاه
راجوری مانده ذوق خدا طلبی بهم رسانده بخدمت بابا نصیب رحمه الله مشرف شد مدتی در خدمت
ایشان بود بر قدم تفرید و تجرید و از خدمت ایشان بهره ور گردید اما آخر متاهل شد با ازین راه ملالت
بهم رسانده و شیخ هم در حجاب شده از ملازمت باز مانده در محله لالوها بر زمین وقف حجره ساخته با امامت
محله پرداخته عمری بسر برده و مایل بدعات و هنگامه نبود و بوظایف و دعوات اشتغال نمود و توکل میگذرانید
و از مریدان اندک فتوحی که میرسید بران قناعت داشت با وجود کبر سن و ریش سفید به مدرسه آخوندی
ملا ابو الفتح کلو حاضر میشد استماع مسائل مینمود و گاه بگوشه که دو بیتمر داشت رفته عبادت میکرد مریدانش
نقل خوارق میکنند چون ایام رحلتش در رسید و عمر گرانمایه اش بسر آمد مدفن در جوار روضه حضرت
مخدوم قدس سره در دامنه کوه ماران بیافت سنه هزار و یکصد و شش بعد از چندی همشیره برادر رحلت
گزین شده مدفن دران دامنه بیافتند و یوسف بابا را نیز مقبره جدا ساختند رحمهم الله تعالی رحمة
واسعة عارف احمد ریشی در موضع کوچه مولهی بود در پرگنه اولر و زاد و بومش ازان موضع
یک کروه بالا است که آنرا موضع لوره گام گویند وقتی که خدایتعالی ذوق طلب بوی عنایت فرمود ترک
حرفه کرده و زن و پسر را رخصت داده در جنگلی دور از آبادی بریاضت مشغول شد و در ملازمت درویشان
هم گاهی میرسید و نظری از خدمت حضرت بته مالو جیو یافته بامر ایشان روی از همه چیز تافته در صحن
مسجد موضع کوچه موله چشمه بود آنجا بدست خود حجره ساخت و در تحت آن غسلخانه قرار داد و پای
اقامت آنجا محکم فرمود صائم الدهر و تارک اللحم بر قدم تفرید و قناعت بود همانجا تا مدت پنجاه سال
بسر برده گاهی بر مدت یکماه یا دو سه ماه باز هم به جنگل میرفت و باز می آمد بر اندک چیزی آنجا روز می
گذرانید و بر قلیلی افطار مینمود بر خلاف ناصح که در آنوقت بسیار میخورد چنانچه مشهور بریشی شمو
در زبان کشمیر شده بود و گاهی دو سه روز ده حال هم میداشت بظاهر اگرچه در خدمت بته مالو و مشایخ
دیگر رسیده در خدمت بابا نصیب الدین رحمة الله علیه دیده و در مجالس این اعزه نشسته بود لیکن حق
تعلیم و تربیت سلوک از کسی نداشت و اویسی بود بودی ریشی و سیشه بابا که ازان قریه مذکور یک

پسندیده و اخلاق حمیده داشت یوسف بابا را بسری رسیده در جوانی تمر و عاهر بابا را پسر است امان الله نام محتسب قریه تیت ۱۲

گروهی بالاتر است او از مشائخ قدیم و هم صحبت خدمت هردی ریشی بابا رحمة الله علیه بود چندی
تربیت یافته او را بجدی ستایش میکرد که ردیف حضرت شیخ نورالدین مبدا نسبت چون ذکر بود ریشه
بابوچه داخل شد بتقریب یکی از خوارق و عاداتش مرقوم میشود که بابای خبیر عذار ایشان میگرفت بعضی عزیزان
پیش بابای مذکور عیب بود ریشه بابو میکردند هرگاه این حکایت بگوش ایشان رسید ایام شگوفه
بیستم شعبان بنیت اربعین در حجره با یک شاخ گل سیب عنبری نشستند و بابای مذکور را فرمودند
که دروازه حجره از بیرون بگل بند کنید و از شام و روز عرفه تا صبح عید منتظر باشید هرگاه از درون
صدا شود دروازه را وا خواهید کرد در روز عید اول صبح از درون حجره صدا شد دروازه را بخوشی تمام
وا کردند بعد ادای نماز عید یا پیش از نماز اکثری بزیارت آمدند بعضی باخلاص و بعضی بنفاق هر یکی را
زان شاخ یک یک سیب پخته که در آخر پائیز میباشد بطریق تبرک دادند منافقان را تسلی و اخلاصمندان را
موجب ازدیاد یقین شد **مهدی ریشه بابای کاکاپوری** در جوانی در ایام طلب سرگرم کار
طریقه از خدمت سیادت پناه حقایق آگاه میر محمد باقر نقشبندی کرده بود اجداد میر باقر در عهد
سلطان زین العابدین باین ولایت آمده بودند میر مذکور را سکنه موضع نیوه از راه اخلاص آنجا بردند
هم در آن موضع کدخدا شده توالد و تناسل بهم رسانید اولاد ایشان دران دیه میباشند سیما پسر ایشان
میر فاضل نام مردی صالح بود و خدمت مولوی ملا حیدر چرخی هم از ایشان تعلیم طریقه گرفته بود بالجمله این
مهدی ریشی مذکور بعد از پیر مرقوم تا مدت چهل سال در مسجد کاکاپور بماند گاهی بشهر می آمد رقت قلب
بسیار داشت و اکثر حالت گریه و درد و سوز میگذرانید عمر بسیار یافته چون وقت موعودش رسید تعلق
جسمانی گذاشته قدم بدار البقا نهاد و روحانی شد در حدود هزار و نود اند و در جوار مسجد آسوده گشت
و بر قبرش تعمیری شده برسم عموم مکرر زیارت نموده شد و برادر کلانش شیخ علی ریشه بابا هم از خدمت میر
مذکور تربیت یافته بود و در قریه کوئل مدتی لوازم ریاضات شاقه را ملازم بود و مهدره بابا نام مردی مرتاض
نیز از یاران میر مذکور در خانه روح الله بیگ مدتی بود و آنجا رحلت نموده در جوار خانقاه آنجائی که بنا کرده
روح الله بیگ است مدفن یافت در محله کونه پوره قریب احمد اکدل بعد از موت برادر ریشی مقام کوئل را رفته نیز
تربیت میکرد و چندروز بخلوت آنجا می نشست و از یاران ریشی بابا شیخ یعقوب نام مردی در محله حبالله
صالح و ذاکر و گوشه نشین است حضرت لاله بابا خواهرزاده شیخ نجم الدین ریشی تربیت معنویه از خدمت
خال بزرگوار خود یافت و در اندک زمانی بمقامات عالیه شتافت و بعد از وصال شیخ نجم الدین قائممقام او
شد و در ریاضت و عبادت کمتر از مرشد نبود صائم الدهر و قائم اللیل و صاحب تقوی و حالات و مصدر

حسنات و صور فتوحات والد راقم حروف در طفولیت لکنت زبان بحدی غالب داشت که تکلم بغایت متعذر
بود بخدمت لاله بابا بردند فرمود دو سه هفته پیاپی بیارید یک بار رفته بقیه از طعام خود خورانید مرتبهٔ دوم
نیز چنین بعمل آمد لکنت زبان بالکل زائل شد خوارق و عادات بابا مذکور بسیار است در سنه هزار و یکصد و پنج رحلت
فرمود در موضع زدکره آسود رحمة الله تعالی رحمةً واسعةً شیخ محمد فاضل از قبیلهٔ شاهمو است که مردم مشهور اند
و ساکن کوته یار در عین جوانی و ایام کامرانی مرید خدمت مشیخت پناه عارف بالله خواجه محمد بزاز خلیفه خدمت
شیخ موسی کبروی شده و به تحصیل علوم ظاهری نیز متوجه بود و بعد چندی بزیارت حرمین شریفین رفته در
اطراف هند به علما و فقرا رسید و در خدمت علامی ملا عوض وجیه هم جز وکشی نمود چون بوطن آمده در
موضع ہبک در کنارهٔ تالاب ڈل بعبادت مشغول شد بعد تزویج به نیت تعلیم اطفال بشهر آمد و در محله خند
بون در جوار آستانهٔ خدمت بابرکت حضرت ملا بابای معروف خانه ساخت و تا قید حیات در انجا بر
قدم توکل بود و بدعات طریقت و شریعت و بدکانداری شیخان متعلد مائل نبود و در بایهٔ فان مع العسر
یسرا ان مع العسر یسرا ایام بسر برده مریدیم میگرفت گرفته و ساخته نبود و خندان و بشاش می بود تا آنکه
دست اجلش گریبان گیر شد و در جوار خانقاه ملا بابا مدفن بیافت رحمه الله تعالی رحمةً واسعةً حضرت
مرشدی مرا دی میفرمودند که در مرض اخیر برای عیادتش رفته شد چون از مرض و طبیب پرسید گفت طبیب را
تصدیع نمیدهیم هر چه مولی میخواهد می شود و خواهد شد عزیزان در دعای حسن خاتمه باشند حاجی
الحرمین حاجی ابهرام از قبیلهٔ نجاران بود بتوفیق الهی ذوق سلوک نامتناهیش در گرفت و از یاران
خدمت بابا نصیب شد صائم الدهر و قائم اللیل و تارک اللحم ساکن موضع پهرو بود و در تجرید و تفرید عجب قدمی
داشت و در تحقیق مسائل فقهیه از خدمت آخوند ملا حسین که مردی دانا و تقوی شعار و مربای خدمت بابا
نصیب رحمه الله بود پیش از حاجی بسفر آخرت رفته سنه ۱۰۸۹ در موضع مذکور مدفون شده خواهرزاده رضاعی
مشیخت پناه شیخ عبدالله سلر است بالجمله حاجی معز الیه در اخفای احوال و استتار کشف و کرامت بسیاری
کوشید و فتوح مردم و نذر و نیاز کمتر قبول می نمود و از کسب بدر خود که نجاری میکرد لقمه میخورد و در اکل و شرب
رعایت تمام مرعی میداشت احفظ الله خان پنجاه روپیه نذر برده بود به هزار سماجت یک روپیه برداشت بسبب ریاضات
پوست و استخوانی مانده و سال دوازده ماه با نعلین چوبی که همهٔ اش از کاه می بود میگذرانید و از آب
سرد غسل و وضو میکرد و در جای وضو ایشان چشمه بهم رسیده بود که در ایام سردی آب گرم میداشت
حضرت مرشدی اکثر بصحبت حاجی میرفتند و حکایات او بسیار نقل میکردند میفرمودند شبی اتفاق
چنین افتاد که ایشان را دیده بزیارت غفران پناه شیخ احمد چاکلی رفته شد بعد مراجعت باز اتفاق

ملاقات حاجی افتاد و در راه یاران خواهش باریکی که غذای معروفست کردند مجرد رسیدن باریکی
حاضر آورد و برای نماز عشا تکلیف امامت کرد چون وقت مشتبه بود عذر ماندگی راه آورده تاخیر
کرده شد گفت اینها سخن در وقت دارند بیائید ما خوانده ایم صبح تا چاشت افزداشته شد طعامی

صحبت ۱۵

بی تکلیف آورده بقدر اشتها خورده شد فرمود که باز باید خورد گفتم که حالا آنقدر اشتها نیست فرمود
که خدمت بابای مرحوم روزی تربز هدیه آورده بودند همان روز بزیارت حضرت بابا شکر الدین رفتند
چون بکوه برآمدند طلب تربز نمودند گفتم اینست نتیجه رد آن هدیه بعد مبالغه تتمه طعام خورده شد گفت کسی
ازینجا طرف سوپور خواهد گذشت چنین شد و سه فلوس برای غلاف کلام الله قبولی فرمود گفت که کرباس
از سوپور بیارند پارچه کرباسی بدست همراه بود حاضر کرده شد که این را غلاف نمایند زود یک تنکه
برگشته داد که من این را چکنم پارچه کرباس باز گرفتم و تنکه حواله ایشان نمودم چون تا به کشتی همراه آمد از انجا
رخصت شد و یک پیسه از آن پیسه ها ملاح داد پرسیده شد که هدیه مردم چرا قبول ندارید گفت احتیاج نه
داریم و اینها محتاج اند امید هند گفتم برادر شما نیز محتاج ست و خبر مسافران میگیرد گفت بجای برکت
بوی کنم و این شبهه ایشان قبول نه داریم درین اثنا چادر کوتهی که داشت بر دوش کشید از راه کمی طول و عرض
بر دوش نمانده گفته شد اگر هدیه قبول میکرد دید چادر دراز می بود فی الحال چادر را کشید و بزور از طرف راست
بر دوش چپ نهاد و گفت اینک دراز است و در پیر و مریدی ارشاد اصلا و انبود بکسی امانت نسپرد الا
ماشاء الله چنانچه اوائل حال از بیم مردم در پیش آخوند ملا حسین مذکور در موضع هت لنکو مدتی ماند و
هر که است عار توبه و انابت میکرد نشان با آخون میداد بعد فوت آخوند سکونت در ده بهرو که مولدش

بهرو

بود اختیار نمود و نیز حضرت مرشدی سفر نمودند روزی باتفاق سیادت پناه شاه محمد فاضل بزیارت

قادری ۱۳

ایشان آمدیم و ایشان پارچه سفیدی جهت کفن حاجی برده بودند آنرا هم بحضور خود قبول کنانیده بودیم
کسی چه داند که آنرا چه کرد روزی گفت که خدای عز و جل فرموده وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ یاد کرد
طالب علمان آنرا خوانده و معنی فهمیده چرا در طلب روزی اوقات نفیسه ضائع میکنند پرسیده شد که سبب
زیارت حرمین شریفین چه بود گفت در کشمیر قحط شده بود بواسطه عسرت بهند رفتم از انجا تا مکان
شریف رسیده شد والا مارا بحج چه مناسبت و حاجی گفتن بد میبرد بهرام بائی گفتن خوش میکرد هر گاه
کسی از امور دنیوی و اخروی ازوی می طلبید مرد صاحب خارقی مینمود و استدعای فاتحه میکرد و تکیه کلامش خدا
خوشنود بود و بتکرار همین عبارات از خود رفع میکرد چون امر موروثیش در رسید مرض بهم رسانید در عمر
نود سالگی بدار البقا برد و در حدود هزار و یکصد و اند در دیهی که اول دفن کرده بودند از ان موضع مردم

غرضمند در صورت اخلاص شب کشیده و بتصدیع تمام در ده خود بردند که از وطن ایشان اندکی
دور است و مسمی موضع بومه پوره به محنت تمام بعد از شبانروزی آنجا مدفون شد و الآن در آنجا هست
یزار و یتبرک رحمه الله تعالی رحمةً واسعةً خواجه عبد الرحیم مانجو از طبقه سوداگران از محله حبة الله
است در جوانی طالب راه ربانی شد و بهر جا تردد داشت در یکی از جذبات بخدمت بکر بابا ریشی
پانپوری رسیده چنانچه در احوال او مرقوم شد ارادت در خدمت میر محمد علی قادری کرد و سلوک راه
حق در صحبتش میفرمود و تا آخر عمر استقامت نمود و از جناب شاه ابوالحسن قادری نیز بهره اندوز شد
عارف متشرع ولی متورع شیخ خدا آگاه و خداپرست و غربا دوست و بی تکلف و تعین عالی همت
و صاحب باطن بود هر چه بوی عائد میشد بمحتاجان میداد ظاهر او در دعوت همدستی داشت امر معروف
و خیرخواهی خلائق بسیار میکرد چنانچه در ایام فتنه زر خواجه محمد امین صوفی که بمردم زیاتی شده بود
خود رفته بخواجه مرقوم اقسام وعظ و نصیحت نمود القصه عزیزی خوش گذران بود و قانع و یاران واقف
بیان خوارق ایشان بسیار مینمایند چون اجل موعودش در رسید در محله خود مدفون شد یزار و یتبرک
والعلم عند الله تعالی خواجه حبیب الله لتو از مردم اصیل و نجیب از جمله تلامذه آخوندی ملا ابوالفتح کلو بود
و تربیت باطنی در صحبت شریف میر محمد علی قادری یافته و در وی از مشاغل دنیوی بر تافته و در اشغال
طلب بجاهای دیگر هم رسید با وجود شیخی از طالب علمی و ساده وضعی بنا بر فاضل و تقوی شعار و صاحب ارشاد
بود فوت خواجه مذکور در حدود الف و مائة و خمس واقع شده در جوار خانه خود بر لب دریای بهت مدفون شده بود
بمرور ازمنه رفته در آنجا واقع شد بود بعد سی سال لاشه مبارکه اش را از آنجا کشید در صحن خانه سر راه مدفون
کردند تقوی شعار شیخ عبد الغفور غازی مردی نوکر پیشه و منصبدار بود بعد از مدتی از بی حاصلی
خدمات ملول گشته از خدمت قطب الاقطابی شیخ محمد معصوم سرهندی قدس سره تعلیم ذکر و طریق سیر
لطائف لا امکانی گرفته ترک نوکری کرده بوطن مالوف آمد و بریاضات آرام گرفته چندی در باغ فوتکنه
ملاشاهی و چندی در خانه خویش و پرچه ل گذران داشت و صاحب طبع موزون بود و حسب حال خود به نظم آورده
در ذکر مشائخ وطن خود نیز جزوی به نظم کشید بزبان فصیح نقلهای غریب و لطائف نفیس در بیان می آورد
و چند سال در فقر باطنی فقر ظاهریش نیز همراه بود آخرها در مرض موت کبوتری یا ماهی خوان در پیش او
داشته مشغول بود و مکرر اظهار انتقال خود از دار فنا بدار البقا نمود و در همان ایام برحمت حق پیوست
شیخ جلال کنده کاری مردی ذوقی و شوقی با وجود عدم علم تصوف را دوست میداشت و تلاشی
میکرد حضرت مرشدی میفرمودند که روزی در خانه صوفی محمود نقشبندی از خدمت آخوند ملا نازک در میان

این دو حدیث اَلْفَقْرُ فَخْرِی و کَادَ الْفَقْرُ اَنْ یَکُوْنَ کُفْرًا د چه تطبیق پرسید شد شیخ جلال هم حاضر
بود بغیرت آمده گفت که از من چرا نپرسید بهر تقدیر تمام عمر در فقر و توکل گذرانید فقر را بر غنا
دوست میداشت چون پیک اجلش در رسید همانجا در محله خود در زنده پوره مدفون شد بابا عبد النبی
کبروی خلف بابا نازک مردی درویش و تقوی شعار بود دست ارادت بدامن آخوند طریقت ملا مهدی
علی نوشهری متوکل صاحب جوع بود صبیهٔ آخوندی در عقد خود آورده اشغال قلبی و اجازت طریقه هم از ایشان
یافته و از خدمت عزیزی دیگر هم فوائد برداشته بهرها حاصل نموده مجاز شده خوش طبع و خوش لباس و شیرین
زبان و صاحب شوق بود گل و گلزار و باغ و صحرا دوست میداشت و سماع و رقص می آمد و آشنا بجناب هم
داشت و در آنوقت از مشائخ سلسله کبرویه مثل او در غیرت و تمکین کم کسی بود شیخ محمد امین جد والده
راقم حروف بعد عروض مرض جلیلهٔ قدیمه که جد والدهٔ راقم است همرو خواهر زادهٔ بابا عبد النبی را بعد فوت یکدیگر
بنوبت در عقد آورده بودند و از ایشان نیز فرزندان شده بابا عبد النبی در حظیرهٔ حضرات کبرویه در جوار خانقاه معلی
مدفونست شیخ یعقوب سادی از یاران خدمت بابا نصیب رحمه الله پیش از دخول طریقت پیشه
قصه خوانی و طبل نوازی داشته چون بخدمت بابا مشرف شد و طریقه گرفته کمر بریاضت سخت بربسته
بنیاد هستی را شکسته در مجاهده را بجد و جهد تمام کوشید و جام لبالب معرفت را نوشید صاحب احوال شد
و جذبات بهم رسانید شیخ داؤد مشکوتی در کتاب اسرار الابرار نوشته که شیخ یعقوب را در حجره دیدم کسان گفتند
که ده روز است بلکه بیش که درانجاست و چیزی نمیخورد روزی بخانه زمینداران بپرگنه پنچال رفته چون شب
بسیار گذشته بود کسی در وا نکرده بیرون در بر برف نشست و تا صبح بمشغول فکر دل النفس را برین سبب
حرارت ذکر قلبی او برف آب شده رفت و زمین خشک شده اما چون آشنائی بجناب نداشت اعمالی که در قالب
شریعت نمی آید از وصادر میشد حسن زنان میدید زنگوله بر پای خود می بست و پر مرغی بر سر می نهاد
هر چند بابا ازین امور منع میکرد فائده نمی نمود چون پیک اجلش در رسید مکان رودون قریب اسلام آباد
مدفون شد شیخ مومن برهتهنی برادر شیخ شریف برتهنی برتهنه موضعیست قریب شهر جانب
غربی هر دو برادر مرتاض و صائم و تارک حیوانات بودند و بر قدم تفرید و تجرید و توکل ایام بسر میکردند
و احتیاط شرع بسیار داشتند باین درجه که شیخ مومن روزی از مفتی وقت استفتا نمود که در زیر تخته
تون ناپاک سوختند بران تخته نماز توان خواند یا نه شیخ شریف از آن ده برای نماز جمعه در شهر میرسید
شیخ مومن او آخر در شهر آمده متاهل شده و اهلیه اش صالح و قرآن نویس بود اولاد صالح بهم رسانید در همانجا
برحمت حق پیوست شریف بابای نیز در آن ده آسوده است غفر الله تعالی لهم شیخ فیض الله زرگر طالب بود در

نبظاهر بحرفه خود میگذرانید در ایام نزول رایات عالمگیری در کشمیر کار زرگری بر بڑی کس در کوی فاضلخان میر
سامان میکرد وازانجا شخصی واقف صلاح او شده نشان بخدمت خواجه عبد الله قادری که بعنوان منصبداری
همراه لشکر میگذرانید داده سوم علیه تا اقامت پادشاه درین شهر مداومت در خدمت این عزیز می فرمود
وفراخور استعداد فوائد حاصل نمود وقت معاودت پادشاه همراه مرشد شد واز عرض راه رخصت وطن یافت و
در مقام انزوا آمد و اشغال اطوار طریقت از آن عزیز یافته استقامت نمود حتی الاح علیه اثر التوحید و نطق با مور
سکریه بسیار از شیخ سرزد باوجود آن اجرای طریقه کرد و مردم از فیض رسانید و جمعی از خدمتش مستفید شدند چون
رحلت نمود در دامن کوه ماران طرف سنگین دروازه آسوده شیخ یوسف کموه معروف به گنائی زاده در
بودش موضع نادکام در جوار سویبوگ روزی خدمت حاجی بابا خلیفه حضرت بابا نصیب در خانه پدرش که مرد
مشهور بود بضیافت وارد شد این یوسف گنائی که متاهل بود اظهار طلب نمود و نیز واقعه خویش را که پیشتر
دیده بود بیان نمود بابا از غیب پیشتر کرد امر آمد و شد فرمود بعد مدتی بموجب آن در کوه ماران گوشه
گرفت و مشغول بریاضت گردید بعد آن مکانی بالاتر از مکان سابق طرف شرق بنا نموده بود آنجا غاری
کنده باستقامت و صلاح گذرانید و همانجا مدفون شد طائفه دیگر هم از زمره ابرار روزگار بر منصه ظهور درین
دیار بودند که تذکار احوال همه موجب تطویل این رساله است مثل خواجه حسن بچ قادری مرید آخوند ملا شاه و میرزا
قادری نبیره حضرت میر نازک و خلف امجدش میر محمد مومن و شیخ آفتاب انیواری صاحب ریاضات و شیخ عبد الشکور
و شیخ عبد الرحیم دربیلی و شیخ صادق هر سه کس خلفای شیخ نور محمد پروانه و سوتی ریشه بابا ساکن بنته چک
و علی ریشه بابا برادر مهدی ریشه بابا کاکه پوری و عاشور بیگ منصبدار ساکن پل و یاران از اصحاب حال و توحید و
خواجه علی الماس از مریدان حضرت بابا نصیب مرد صاحب ورع و تقوی و شیخ عبد الله معروف به اهل بایو
از خلفای حضرت ملا محمد مهدی علی کبروی اصحاب ذوق و شوق و ورع و تقوی بود فرزند ارجمند حضرت
آخون ملا مهدی علی کبروی بود چون مسجد عبادتش از تصرف مردم شیعه باهل سنت چنانچه انجا گرفته اند نیز
برهمین تبرک ایشان از تکلیف داوند مسجد مذکور بقدوم خود منور سازند ثانی الحال بعد فوت هم در انجا مدفون
شد تاریخ فوتش شیخ کامل آه آه اواب دان و خواجه یعقوب پکلی مرید شاه گدای میر میرک هر دو بزرگ از جمله
پنج بائی که اصحاب حال بودند و بابا عبد اللطیف ساکن مسجد عبد الله و صوفی محمود نقشبندی از خلفای حضرت
سرهند بنظر حضرت عروة الوثقی رسیده و حواله حضرت شیخ عبد الله بآنحضرت شده بیرون قلعه آسوده است اصحاب
ریاضت و کشایش بود و علی شیخ ساکن کنه موه از اولیای مستوره و صاحب خدمت باطنی و حافظ عبد الله متخلص
سهروردی صاحب جذبه از یاران خاص حضرت آخوند ملا طیب صاحب جذبه و کرامت و کشایش در هزار و یکصد و پنج

رفته و بهدی بابو برادرش در مقبره برادر مزبور خود بر سر فتحکدل آسوده صاحب تقوی و ورع بود راقم
حروف مکرر او را دیده و صالح خان جو مجذوب که مصدر حالات علیه و مظهر کرامات سنیه و متصرف اکوان بود
فیض مطلق تاریخ رحلت اوست و خواجه حسن متن بوٹه کدلی از مریدان حضرت بابا نصیب و شیخ احمد چاکلے و شیخ موسی
تاشونی نقشبندی مرید حضرت آخوند ملا نازک و فیقه بابای صرافکدلی و بابا طاہر گانی مرید شاه صادق که بجذبه
او ترک دنیا کرده و مدتی خدمت نموده به خلافت او رسید و شیخ عبد الله خان و بابا نور الله خلف بابا مجنون از کاملان
وقت بود و بابا طاہر بوچھواری کبروی از مریدان حضرت شاه قاسم حقانی خواجه اسحاق ناوجو که صاحب ورع و
علم بود از جمله پنج بائی او آشنا بمعنی است از کاملان وقت بود و رساله در احوال سادات کرده است و در مقبره که بر پشت روضه
مبارک حضرت میر سید بابا و یسی است آسوده است و مولانا محمد شریف و خلف او ملا محمد مراد از فضلای کثیر
العلم و ملا محمد طاہر تنک مفتی و ملا عبد النبی مفتی و مولانا عبد الله کاوسی که عالم نحریر مدقق بی نظیر بود با وصف
کمالات علمی در فن انشا هم قدرت داشت و مولانا عبد الله کنائی و مولانا محمد امین قاضی و مولانا عبد الرزاق
رحیل مفتی دیگر مجاذیب که در آنوقت بودند امتیاز تمام از اقران داشتند مثل بربری شاه ساکن مائیسمه که از شیخ
نور محمد پروانه تصرفی یافته بود و در ریشی بابای مجذوب ساکن نوٹہ و حسن شاه و مومن شاه و میر بله و شاه ہر سه
اصحاب حالات و خوارق و کرامات بودند ۱۲ چون ذکر علما و فقرا و شعرای کشمیر بقدر حال بطریق اجمال تا
انقضای سنه هزار و یکصد هجری باتمام رسید ضرورست بتحریر حالات حکام و نظام که از سنه مزبوره کار
فرمای حکومت و نظامت شده اند پرداخته اند مظفر خان پسر شایسته خان از تغیر حفظ الله خان بنظامت
صوبه کشمیر سرافراز گردید در سنه هزار و یکصد و یک نیک مکان خدمت رسید مرتکب افعال شنیعه و مخترع بدعات
بدیعه از چوتائی و زر دام داری و تنکار و بالادستی و اقسام ظلم و تعدی بسیار یکان سالی با چنین اعمال گذرانیده
بعدالت پادشاه دین پرور دادگستر تغیر یافت و ببدنامی دین و دنیا ازین شهر بجای دیگر شتافت ابو نصر خان
برادرش از تغیر او بحکومت اواخر سال هزار و یکصد و سه منصوب بنظامت شد و ابو الفتح خان دیوان تا رسیدن
او نیابت کرد عهد ابو نصر خان هم در اکثر امور کمتر از برادرش نبود مشهور است که بدعت چوتای در عهد او
بجائی رسید که شخصی دعوی کلام الله بر شخصی کرد بعد اثبات حق کلام الله مسترد شد عوض چوتائی چند
سیپاره را از همان قرآن بریده بسرکار داخل کردند جناب قدوة الاولیا شاه محمد علی رضای سرهندی
فاروقی در عهد او کشمیر را مزین بقدوم خود کردند در عهد او در ستم بانتو بدعوی سب شهادت بابا هاسو یوگ
بحکم قاضی عبد الکریم بقتل رسید اوائل عهد ابو نصر خان یا پیش از ان در نیابت ابو الفتح دیوان در ماه مبارک
رمضان سال هزار و یکصد و سه عجب واقعه در کشمیر رو داده مجمل آن اینست که میر حسین سبزواری جد سادات حسینیه جلالیه

قاطع بود هرچه میگفت میشد ۱۲

کشمیر شد نزدیک بکوه تخت سلیمان سکونت اختیار نموده تکیه قرار داده و بتدریج و مرور ایام آمد و
رفت خاص و عام شده و استقرار یافت در ماه مبارک رمضان بتقریب چراغان هنگامه آرای بخاطر
آورد و اکثر مردم شهر بجهت تماشای آن تقریب بسیر پیدا کرده در کشتیها متوجه بهمان طرف شدند از ازدحام و غلو
کشتیهای بسیار شد و مردم لب بگریه نمودند از نماز پیشین ظهور باد و باران و غلبه رعد و برق بحدی اتفاق افتاد
که تاریکی تمام چون شب کثیر الظلام در تمام شهر رو داد و مدتی بهمان قسم ماند تا آنکه مردم غروب آفتاب تصور کرده
همه افطار نمودند و اغذیه و اطعمه را بذوق تمام تناول فرمودند بعد دو سه گهری باد و باران دور شد و آفتاب عالمتاب
نمایان گردید همه خجالت و انفعال کشیدند ندامت این امر راجع بشناعت فعل آن مبتدع شد چون توابع و
بے زرانش محضری در باب تقرر وجه معیشت او درست کرده بحضور پادشاه فرستاده بودند در همان اثنا خبر
این فعل شنیع متصل بعرض اعلی رسید پادشاه دین پناه حق آگاه عاقبت بینی را کار فرما شده حکم باخراج
او نمودند نائب صوبه مجرد حکم سلطانی محصلان دنبال کرده اخراجش نمودند سبحان الله چه نیک اندیشی و چه
داد رسی بچه درجه اهتمام و جریان شرع بود ابونصر خان قریب شش سال نظامت کرد فاضلخان از تغیر
ابونصر خان بحکومت کشمیر سرافرازی یافت این فاضلخان میرزا برهان نام داشت برادر زادهٔ فاضلخان خان
سامان که آخرها وزیر هم شده بود در شهور اوائل سنه یکهزار و یکصد نه خان مذکور بکشمیر رسید و در غایت احسان و
فیض بخشی سلوک نمود اعزاز علما و مشائخ بسیار فرمود و اکثر با آنها صحبت میداشت و در رفع بدعات و ظلم حکام گذشته
کرد در زمان او روز عید وقت رفتن بمصلی میان شهسوار بیگ داروغهٔ توپخانهٔ حضور و خواجه محمد طاهر ده بید
به تقریب سابقه غبار سهلی که باهم داشتند گفتگو واقع شد خواجه محمد طاهر شهسوار بیگ را به بهانه مصافحه عید بسر شوری
را کشت مومن بیگ نام برادر شهسوار بیگ بهمان ساعت خواجه محمد طاهر را زود بقتل رسانید بالجمله در عهد خود
فاضلخان همه مردم را بخیرات و مبرات و وظائف بهره اندوز گردانید و بنای مساجد و رباطات و سراها را در اکثر
جاها فرمود و سد بندیها کرد و ترمیم و تزیین باغات بغایت نمود و مردم کشمیر را بتجویز مناصب کرده و همه در حضور
پذیرائی یافتند عموم منصبداری مردم کشمیر گویا در عهد او شد بجهت رفاه رعایا اخبار های نمایان از او بظهور
صوبداری که حکام سابق آنرا از قسم حاصلات میکردند قبول ننمود و آنرا معاف داشت مثل حاصل علاک که شصت هزار
تنگه بود و دام داری و امور دیگر که مبلغها از رعایا گرفته میشد همه موقوف فرمود و سد هفت چنار و سرای
آنجا و خانقاه حسن آباد و جوگی لنگر و مدرسه و حمام متصل نو مسجد سنگین بنای اوست سوای آن مواضع
دیگر هم از باقیات صالحات اوست اکثر به جمعه در مسجد جامع و مقام بزرگان میرفت سه سال و شش ماه باین
نمط گذرانیده خود استعفا نموده روانه حضور شد در عهد خان مذکور از برکات و مواهب عظیمه الهی نزول

نمک

فیض نامتناهی ست که بلدهٔ کشمیر بآن اختصاص یافته یعنی ورود سعادت ورود موی مبارک
مقدس منسوبست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه که شرافت وسعادت آئین خواجه نورالدین معروف بایشبری
دربیجاپور مؤنت بسیار حاصل نموده بود چون واقعهٔ خواجهٔ مذکور در حضور شد این تبرک عالیمقدار را بانعش به
کشمیر آوردند راقم حروف درآنوقت در سن هفت هشت سالگی بود یاد می آرد که وقت دخول این آثار
نوربار چقدر مسلمانان بجان نثاری تمام هجوم کرده بذکر درود مشغول بوده زن و مرد بکمال اخلاص و محبت به
جوش آمدند گویا سیلاب آدمیان در هر کوچه و بازار که عبور آن کثیر الانوار بود بشورش می آمد علما و فضلا و
مشایخ و فقرا بذوق و شوق فراوان سعی و اهتمام میکردند که محمل مبارک را که حامل آن صندوقچه همان بود بر سر و
دوش بگیرند بهزار تردد و تعب نوبت می یافتند قلندر بیگ که درآنوقت از شعرا آزاده بود این تاریخ بقید
نظم آورد تاریخ محتاج از بوقت حاجت طلبی ٭ موی مددست یا رسول عربی ٭ تاریخ نزول بایکی
هاتف گفت ٭ کشمیر مدینه شد از موی نبی ٭ اصحاب کمال و ارباب حال قاطبةً ببرکات و فیوض این آثار
فائز الانوار قائل بلکه متفق اند راقم حروف بلاواسطه از زبان فضائل و شرافت مرتبت سیادت و کمالات
منزلت خواجه نورالدین محمد آفتاب نقشبندی که از بقایای خواجگان عالیشان اند شنیده که خدمت ولایت و
ارشاد پناه صاحب حالات صوری و معنوی خواجه احمد یسوی بعد زیارت این آثار که مدتی مراقب بوده فرمودند
که جناب مقدس معلی نبوی حاضر شدند و در جواب استفسار کیفیت این آثار بر زبان وحی نشان آوردند
که موی گیسوی مبارک ماست از طرف راست و ازین قبیل حکایات بسیارست که ایراد آن موجب تطویل رساله است
فضلا و مشایخ از ابتدای عهد ابونصر خان تا اواخر دور فاضلخان سرگرم بازار افاده و استفاده بودند بدین
تفصیل اند اگرچه بعضی تفاوت کم و زیادت مدت ظهور مرقوم شد عذر آن نزد متتبعان فن تواریخ مسموع
خواهد بود **شیخ میر جونا جو** فاضل مستعد بوده و از خدمت خواجه حیدر چرخی و خواجه محمد ٹوپیگر و
وغیرهم استفاده نموده و عمر بسیار یافته تا آخر عمر بقناعت و فقر در درس علوم دینیه مشغول بوده فاضلی
در تاریخ وصال او گفته تاریخ آفتاب فضل شد زیر زمین ٭ سال فوتش آه شیخ العالمین ٭ آه در حساب
ست هزار و یکصد یازده **مولانا محمد امین گانی** بلدیمری از مهرهٔ علمای مدققین بوده
و در اکثر علوم تالیفات مفیده دارد و بر کتب متداوله حواشی نوشته و در علم فرائض نظم و نثر رسائل
موجز تصنیف نموده است و اوقات شریفه در قناعت و توکل بدرس و بحث علوم مصروف داشت و اکثر علما
محققین مثل ملا عنایت الله شال و ملا محمد محسن کشو شاگرد او بودند در اواخر عمر برای جهاز دو دختر که بحد
بلوغ رسیده بودند برای جهاز سفر هندوستان اختیار کرده در کشمیر هر دو دختر بغلط دوای مسموم خورده مردند

ایشانرا در دهلی در عالم منام بشارت دادند که مهم ترا کفایت کردیم باز به کشمیر برو و بدرس علم مشغول باش
از هند به کشمیر آمده در شهر صیام لیلة القدر برحمت الهی پیوست در سنه هزار و یکصد و نه خالی از ظرافت طبع نبود
مشهور است که چون قاضی عبد الکریم از سفر هند برگشت و خدمت قضای کشمیر آورد ملا محمد امین بملاقاتش
رفته بود بنابر طول مدت مفارقت ظاهراً نشناخت و بعد حصول معرفت اعتذار کرد مولانا گفت معذورید
انوا جار القضا عمی البصر **خواجه عبد الرزاق کبروی** فرزند برومند حضرت خواجه محمد براز است که از خلفای جناب
حضرت شیخ موسی کبروی بود در عبادت و خداپرستی عمر بسیاری یافته و خانقاه والد بزرگوار را که در محله
ملچمر ست آباد داشته در شهور سنه هزار و یکصد و چهارده رحلت فرمود چون در صفه و مقبرهٔ خلفای این
خاندان در صحن خانقاه معلی ست جا نبود در مسکن خود مدفون شد مرشد کشمیر تاریخ ست **ملا طاهر کوچائی**
تحصیل علم از خاندان مولانا محمد حیدر چرخی نموده در اندک مدتی سرآمد اقران شد باوصف شان علم بهرهٔ
ورع و تقوی هم بود **قاضی محمد محسن اندرواری** از اولاد قاضی موسی شهید بود و از خاندان علم و ادب ست
در فنون علم معقوله و منقوله بین الاقران ممتاز بود و اکثر اوقات صرف تدریس و اشتغال علم مینمود و طبع
مستعد عالی داشت **ملا یوسف کنائی** از قبیله کنائیهاست که از مشاهیر قبایل کشمیر ست قدری تحصیل
علوم در وطن نموده بنابر فرط شوق سفر اختیار کرده در صوبه لاهور بصحبت بعضی از کناسے فضلا رسید و بهره
اندوز استفاده گردیده بر اقران خود تفوق حاصل نمود و با کمالات رائقه رجوع به کشمیر فرمود و مدتی سرگرم
افاده و افاضه بود در شهور هزار و یکصد و هفت رحلت گزین شد **ملا عبد الرحیم ققو** بعد تحصیل بهره وری
از علوم رسمیه از کشمیر برآمده رفته رفته بحضور رسید و باریاب ملازمت پادشاه شد و بامر ظل سبحانی تعلیم و
تربیت یک تاتار خان نثار خان میر توزک حضور رتبه روشناسی حاصل نمود در همان اثنا خان مزبور بسفارت
نزد عبد العزیز خان والی ماوراء النهر رخصت شد و مولوی هم رفاقت نمود بقبة الاسلام بخارا رسید و بخدمت
اعلم العلما سیدنا و مخدومنا مولانا محمد شریف التحکینه بحضور پادشاه آنجا مباحثه نمود و بر اکثر علمای آنجا در
بحث غالب شد مدتی کامیاب خدمت سراسر افادتش مولانا بود چون به کشمیر معاودت فرمود بتدریس خانقاه حنفیه
خواجگان مشغول شد در هزار و یکصد و هفت رحلت فرمود **میر خداداد** پسر میر شمس الدین نوشهری از بنیادی
عالیدرجات است چون ذوق سلوک راه حق در دل حق منزلش جا کرد بخدمت مولانا مهدی علی کبروی
پیوست و کمر همت را بر عبادت و خداپرستی تمام بربست و ریاضات شاقه به فقر و فاقه بعمل آورد و با
وصف خلق معنوی طلاقت وجه قبولیت صوری هم داشت صبیهٔ ایشانرا نسبت عقد به سید شاه
محمد فاضل قادری شده بود میر مسطور در شهور سنه هزار و یکصد و نه رحلت فرمود در جوار خانه خود که از محلات

نقو ازان می گفتند که زبان کشمیری خوب نمیدانست ۱۲

نوشهره است مرقد اختیار نمود خانقاه و مسجد عالیشان هم آنجاست ملا عبد الشکور پتلو از طبقهٔ تجار
این شهر بود در اوان جوانی که ایام کامرانیست مشغول به تحصیل علم شد و از خدمت اخلاف حضرت خواجه حیدر
چرخی و فضلاء دیگر استفاده نمود در اندک مدتی بدقائق و حقائق علوم فائز شده اکثر بدرس منقولات اشتغال
میفرمود با وجود کمالات علمیه بمراتب صلاح و تقوی آراسته بود و در اکثر اعمال کار فرمائی احتیاط میشد
در تقسیم زریکه از پادشاه عالمگیر برای علمای کشمیر هر سال میرسید بهمت بکار برده اصلا قبول نفرمود در شهور سنه هزار و
یکصد و دوازده روز شنبه رحلت فرمود ابراهیم خان بعد از استعفای فاضلخان کرة ثالثة بنظامت
کشمیر سرافرازی یافت مشهور است که در اثنای راه فاضلخان میرفت و ابراهیم خان می آمد سر راه همدیگر را دیدند
و ساعتی نشستند خواجه علی اکبر وقایع نگار حاضر بود این بیت خواند شعر عید رمضان آمد و ماه
رمضان رفت ٭ صد شکر که این آمد صد حیف که آن رفت ٭ بالجمله ابراهیم خان اینمرتبه سعی رعایت
رعیت و رفاه خلائق بسیار نموده کافهٔ برایا را بتدارک گذشته از خود راضی داشت و چندان تفاوتی
در تخصیص شیعه و سنی نکرد در عهد او دو سه امر رو داد یکی ظهور شخصی در پرگنه کاملاج بصورت شاه شجاع بهادر
برادر پادشاه عالمگیر چون او را پیش ابراهیم خان رسانیده بمجرد دیدن رخصت داد عمر و پیر بود میگویند
ابراهیم خان نظر بر تردد او خود تجاهل کرد دوم آمدن ارسلان خان برادر زادهٔ عبد الله خان والی کاشغر که
بعد خروج پسرش بحضور رفته بجهت تسخیر کاشغر بامر پادشاه دین پرور مشار الیه را اوائل هزار و یکصد و سیزده
به کشمیر رسیده خان عالیشان تاریخ ورود اوست چون او را بر ناظم برهمزدگی شد ناظم کیفیت و فور خروج
این خطیر مهم و تعذر طریق ضبط و حفظ آن بر تقدیر تسخیر و قلت مداخل کاشغر بحضور نوشت و این امر را موقوف
کنانید در جواب دستخط خاص شد که مرد آخر بین مبارک بنده ایست و ارسلان خان تعین افواج کابل که شاه معظم
بهادر شاه فرمانروا بود شد سوم اینکه بعد رفع هنگامه راجور راجه زادهٔ آنجا به کشمیر طلبیده باسلام آورد و مسمی
بلطف الله شد دیگر بعد دستگیر ساختن پربت سید عبد الفتاح گوجر پدر عبد الرزاق را در همان ایام
سر شورش و سرکشی بر داشته بود و بخواری مقید ساخت حکایات دادرسی و رسائی او در امور ملکی این
مرتبه بسیار شائع است ایراد آن موجب تطویل رساله است بالجمله ابراهیم خان پنجسال و کسری
بحکومت گذرانیده بنظامت احمد آباد از تغیر شاهزاده بیدار بخت تعین شد نوازش خان رومی
تعین نظامت کشمیر گردید بنیابت بنام مشرف خان مرحوم مشهور به ملا اشرف که صدر دیوان بود فرستاده
تاخیر زیادی در رسیدن خود بظهور آورد چون آخرهای زمستان بود در راه بارده موله گرفت هنوز داخل
شهر نشده بود که خبر رحلت پادشاه حق پذیر عالمگیر رسید و عالمی درهم و برهم گردید چون قلم عبرت

رقم در احوال نگاری بی اختیار رست و مناسب حال نیست که شمه از احوال پادشاه دین پناه مرقوم
میگردد تولد ایشان در سال هزار و بیست و هشت ۱۰۲۸ بوده آفتاب عالمتاب تاریخ ست از ابتدای سن
تمیز کمال رشد و حسن تدبیر و تهور و بهادری و علم و صلاح و حق پرستی و متانت رای از سیمای عالم
آرای ایشان ظاهر و هویدا بود و در آوان شاهزادگی کارهای عمده که تصور آن از حیطه عقل بیرونست
بالانصرام رسانیدند مثل تسخیر بلخ و فتح قندهار و اصلاح ممالک دکن که شاهزادهای عالیمقدار و امرای
شجاعت شعار مدتها روز باختند و کاری نساختند و مایوس برگشتند ایشان بتائید رب العباد و بیاوری
بخت و رای خداداد با مدرک توجهی این امور مشکله را با حسن وجوه آسان فرمودند بر السنه خاص و عام
مشهور و در کتاب مآثر عالمگیری مذکور ست و در هنگام تسخیر بلخ صفوف محاربه با والی توران قائم بود
وقت ظهر از فیل فرود آمده در خیمه رفته نماز را بطمانیت و تمکین تمام ادا کردند قدوه ابرار خواجه عبد
الغفار ده بیدی که رفیق نماز بودند و ناقل این حکایات اند از ثبات قلب و کمال حضور ایشان در ملک
بیگانه و در عین اشتداد حرب و قتال با وصف جوانی که سن شریف در آنوقت قریب بسی سال بود تا العمر
تعجب و تحیر ظاهر میفرمودند باستماع این معنی والی توران از جا رفته تن بصلح داد حکایات آن مظهر آیات
بینات ازین دست بسیار ست بالجمله در سال چهل و یکم از عمر شریف که در خیال کشی بودند و تنبیه آن ها
بواقعی کرده بنای امور سلطنت را اکثر بر احکام شریعت غرا نهادند و داد معدلت و انصاف دادند
رفعه بدعات قدیمه شنیعه و وضع مقدمات شرعیه بحد کمال فرمودند و در کمال سلطنت عظمی مراعات زهد و
تقوی می نمودند و هرگز از مطالعه و مذاکره کتب دینی و ظائف راه یقینی فارغ نبودند از جمله آثار خیر و برکات
آن پادشاه دین پناه ترتیب کتاب فتاوی عالمگیری است که با جماع علمای وقت و صرف مبلغهای
خطیر این کتاب بے نظیر را در جمع مسائل فقهیه درست کرده ممکنان را از اکثر فقهیه مستغنی نمودند و قریب
دو لک روپیه صرف آن کتاب مستطاب شده چندی از کتابت کلام الله المجید قوت نفس خود می کردند و از خزانه
قلیلے زمین را بتجویز علما و امرا جدا گذاشته حاصل آن صرف ماکولات و ملبوسات می ساختند و همیشه در آرزوی
شهادت بودند و در آخر عمر که نود و یک سالگی رسیدند دقیقه از دقائق ضوابط سلطنت و مراعات امور
ملت و اعمال زهد و تقوی و احترام مشائخ و علما فرو نگذاشته بقصد پایه شناسی و قدردانی
با سادات عظام و مشائخ کرام و علمای اعلام مراعات مراسم اعزاز و احترام میکردند و در مراتب دینی بکمال
رسوخ انصاف داشتند و بمذهب حنیف امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه صلوة مفروضه را اول وقت
در مسجد و بغیر مسجد با جماعت و جمیع سنن و نوافل و مستحبات به حضور و خشوع تمام ادا میکردند و پیوسته

گویم در شاهان تیموریه اکبریه که نوبت تمرید کوس سلطنت در بلاد هند نواختند پادشاهی باین عدل و حق پرستی برنخاست چنانچه تواریخ نگاران آن عهد احوال خیر مآل او را مفصل نوشته اند رسوم کفر را از خاندان دولت برانداخت و در اشاعت اسلام
دقیقه فرو نگذاشت فتاوای عالمگیری در فقه و مساجد کثیره کلمات طیبات که به رقعات عالمگیری مشهور ست از آثار حسنه دولت او
محشی

با وضو بذکر کلمهٔ طیبه و اذکار و ادعیهٔ ماثوره رطب اللسان می بودند و روزهای بعض پنجشنبه و دوشنبه و جمعه
صائم بود و نماز جمعه را در جامع با کافهٔ مسلمین میگذاردند و در لیالی متبرکه باحیای شب پرداخته و از غایت
حق طلبی شبها در مقصورهٔ مسجد و تنخانه صحبت با اهل الله میداشتند و در خلوت اصلا اتکا بر مسند نمیفرمودند
و زکوة شرعی آنچه قبل از جلوس و الا برای صرف خاص از وجه عدم شبهه بهم رسانیده بودند و هرچه در ایام سلطنت
بسبب جدا ساختن برخی از مواضع دار الخلافه و دو سه محل نمکسار بران افزوده بوده هر سال به ارباب
استحقاق میدادند و از اولاد امجاد نیز حساب نموده بمستحقین میرسانیدند و ماه مبارک رمضان را بادای
سنن و تراویح و ختم کلام مجید و فرقان حمید بجماعت تا دو پهر شب با جماعت صلحا و فضلا مشغول می بودند
و در عشرهٔ اخیره در مسجد معتکف میشدند و ادای مناسک حج که منتهای مبتغای خاطر قدسی مظاهر بود
اگرچه بسبب موانع و عوائق بحسب صورت در پردهٔ توقف ماند لیکن در تدارک آن بغازیان حرمین محترمین
آنقدر رعایت میشد که بمثابه حجاب کبری تواند بود و در مدت سلطنت مبلغهای خطیر گاه هر سال و گاه
بعد دو سال و سه سال برای مجاوران حرمین شریفین می فرستادند و جمع کثیری در آن بقعهای
شریف بنیابت طواف و حج و سلام رسانی و تلاوت در مصحف مجید که بخط آن پادشاه حقائق آگاه در مدینه
منوره است و ادای دیگر عبادات موظف بودند و آنحضرت از طلوع صبح تمیز از جمیع ملاهی و مناهی
مجتنب بوده انه بکمال عفت جز با حلائل محترمه مقاربت نجسته اند با آنکه بزم آرایان نشاط و نشاط
افزایان بساط انبساط از مطربان خوش آواز و سازندهای دلنواز در پیرایهٔ سریر خلافت مجتمع بودند
و در اوائل جلوس گاه گاه سامعه افروز طرب میشدند و بغایت دقیقه یاب این فن بودند لیکن بنا بر کمال
تورع و پرهیزگاری از استماع آن احتراز کلی نموده بودند و هر که از خوانندگان و نغمه سرایان
و مطربان تائب میشد بروزانه زمین مدد معاش خوشنود می ساختند که در حق واصلان لباس
نامشروع پوشیدند و بظروف طلا و نقره مطلقا استعمال نکرده و هرگز در محفل قدس منزل حرف
ناشایسته از غیبت و خبث و کذب مذکور نشده و استادهای حضور موفور السرور تلقین یافته
بودند که وقت عرض در لفظیکه شائبهٔ غیبت باشد بعبارت حسنه تغیر نمایند و در ایوان عدل و
داد با کشاد پیشانی و نرم خوئی هر روز دو سه ساعت استاده شده داد طلبان را بی ممانعت بپای بارگاه
معدلت جوق جوق راه میدادند و از غایت توجه آنحضرت بی شائبهٔ خوف و هراس عرض مطالب خود
می نمودند و اگر التماس مبالغه در کلام یا ادای خارجی از آنها سر برمیزد اصلا بی دماغ نمی شدند
و بارها باریافتگان حضور پرنور حسب امتناع از صدور حجابها معروض را رفع نمودند میفرمودند

از استماع چنین کلمات و وقوع امثال این امور نفس را ملکهٔ تحمل حاصل میشود و هرگز امری از امور
که خالی از رفاهیت جمهور برایا باشد از آنحضرت بظهور نمی آید و طوائف فواحش از دار الخلافه مخرج شده بودند
و در کل ممالک و جمیع اقطار و اطراف ولایت محروسه جریان این حکم محکم بنفاذ پیوسته بود و امور احتساب
کافهٔ انام از خواص و عوام بغایت در تنفیذ بود و هرگز باقتضای قوت غضبی و استیلای نفس بانهدام و تخریب
بنای حیات فردی از افراد انسان حکم نمیفرمودند و احدی را هم یارای آن نبود به میامن باطن فیض مواطن
آنحضرت دین حنیف و ملت منیف در سواد اعظم به هندوستان بحدی قوت و رواج گرفته که در زمان
هیچ یک از فرمانروایان پیشین مانند آن صورت نیافته و جمیع معابد کفار و بتکدهای عظیم آن اشرار که
عقل ظاهر بینان از پیش رفتن چنین کارهای دشوار متحیر بود منهدم و مندرس گشته بجای آن مساجد
عالیه اساس یافته و آنحضرت جمعی از کفار را که بدلالت سعادت جبهة الانوار شرف اسلام بحضور هدایت می
آمدند خود تلقین کلمهٔ طیبه فرموده بعنایت خلاع و دیگر عنایات کامیاب میساختند و اوسط ایام سلطنت
اخذ جزیه بر هنود مطابق شریعت غرا اقرار یافته چنانچه در ممالک محروسه بعمل آمد و اینچنین حسنهٔ غریب
در هندوستان هیچ ازمنه بوقوع نیامده و شرائف خیرات و مبرات و ادرارات آنقدر بعرض وقوع
و موقوف ظهور میرسید که از سلاطین و ملوک ماضیه عشر عشیر آن واقع نشده در ماه مبارک رمضان شصت
هزار روپیه و در شهور دیگر کمتر ازان بمستحقان میرسید و لنگرهای متعدد و در دار الخلافه و امصار دیگر
برای قوت عجزه و مساکین مقرر بود و هر جا که بجهت نزول مسافران و مترددان رباط و سرا نبود احداث
یافته و ترمیم مساجد ممالک محروسه از سرکار فیض آثار و امام و مؤذن و خطیب معین بوده چنانچه
مبلغ خطیر و زر کثیر مصروف این امر میشد و در جمیع بلاد و قصبات این کشور جمیع فضلا و مدرسان را بوظائف
لائقه موظف ساخته برای طلبهٔ علم وجوه معیشت درخور حالت و استعداد مقرر فرموده بودند و همگی
باج غلات وجوبات و دیگر اموال سائر خصوصاً حاصل تنباکو که مبلغ خطیره بود و عمله آن ضوابط طرفه بی
ستیرهای بناموس مردم باحتمال مخفی آوردن تنباکو می نمودند و در کل ممالک محروسه و از فرقهٔ مسلمین
خصوصاً عفو کردن بعضی وجوه مذکوره از کافهٔ رعایا عموماً که مجموع آن هر ساله زیاده بر مبلغ سی
لک روپیه میشود و مطالبات اجداد و آبا و واگذاشتن متروکات امرا عظام که مطالبه وار سرکار معلی
بنا شند از اعقاب آنها که متصدیان پادشاهی در ایام سلاطین سابق به فراوان احتیاط ضبط می
نمودند فیوض و برکات و ملکات آن پادشاه ملکی صفات تا کی بتحریر توان آورد اینقدر که نوشته
شد رشحی از دریا و گردی از صحرا و سه حکایت از احسان و انصاف آن پادشاه معدلت انصاف

براے یادگار مرقوم میگردد در هنگامیکه رایات عالیات بتقریب دفع شورش افاغنه جانب
حسن ابدال مراجعت از آمده بود مستعد خان محمد ساقی تاریخ نویس هم در لشکر بتقریب رفاقت متقرب
الخاقان بختاور خان سکونت داشت حکایتی که بتحریر آورده است بهمان عبارت درین نسخه مرقوم می
گردد و مینویسد که بعد دو سه روز که باغ حسن ابدال بورود کرامت آمود بهشتی درخت دولت و فضا
بهارستان اقبال مع و کسان راقم بطریق شکوه وا نمودند که زیر دیوار دولتخانه پادشاهی پیره زالے
آب آسیا دارد و گردش آواز آبیست که از باغ بیرون آمده بناله می پیوند و چون آن مکان متعلق
اهتمام عمله نظارت است بدست لشتی آب بند کرده اند و هم مردم را از وستخوشتی آره و درماندگی
رو داده و هم در تحصیل روزی پیره زال تعطیل افتاد و بنده بی قصدے این حرف بخدمت خان توفیق نشان
بختاور خان نقل کرد ایشان که به حضور پرنور رفته معروض جناب اقدس نمودند بر زبان حقیقت
ترجمان نمونه رحمت رحمان گذشت خود برویم و راه آب بگشائید و قدغن نمائید که کسی متعرض
احوال پیره زال نگردد موجب حکم بعمل آوردند شب که پس از مرور یک و نیم پاس خان بخانه آمده و حضره
بر خاصه نشستند دو قاب طعام پنج شش اشرفی به شیخ ابو الخیر ولد عمده فضلای کرام شیخ نظام که او
هم از باریابان بود حواله نموده فرمودند پیش بختاور خان برو مسکن پیره زال میدانسته باشد دلالت
خواهد کرد بآن ضعیفه سلام ما برسان و معذرت خواه که تو همسایه مائی و از آمدن ما تر القصه بعد رسیده بمحل
کن شیخ نزد خان آمد بعد پرس و جو بپیاده میدانسته که بر نشسته دیگر دیهی واقعست در انجا کلبه او دست
بنصف شب شیخ را بره وکنده پیره زال را از خواب بیدار کردند مراتب معذرت بمحلی بجا آمد روز دیگر بدربار خان
ناظم حکم شد که سواری پالکی فرستاده بطلبید بمحل بے فرستنه آورد در تمام عمر در پالکی نشسته پالکی و بالش
نقره کی دیده آوردند حضرت تفتیش حالت او فرمودند عرض نمود دو دختر ناکدخدا و دو پسر هنر پیشه دارد
و شوهرش نیز زنده است دو صد روپیه عطا کردند دو شب در محل بود آن مردم را عجوبه بدست آمد و نقد و زیور
و لباس از همگنان یافت چو از کسی شنیده باشد که این کس تقریبی بخدمت بختاور خان نموده بود
پیش تنبوی من آمده استاده دو شاله بر دوش و پیشواز دامن کناره بر دامنی بادله بر سر شلوار
کمخاب و دریا دامنی پر از اشرفی و روپیه و زیور طلا بازوی صد جا خم یافته و چشم رمد دیده گفتم کیستی
گفت من آنم که بدولت تو و خان تو باین دولت رسیده ام گفتم مبارکت باد نزد خان بردم ایشان
هم رعایتی کردند بعد دو سه روز بناظر حکم شد او را با دختران بیارند خواجه سرایان پالکیها بردند و آوردند نیمه
یک هزار روپیه کنیا دان مرحمت شد مردم محل و چند اهل نقد و زیور و انواع پوشاک دادند و آب آسیای

دیگر دران نواحی انعام شد ناظر مامور گردید اسناد معافی محصول و عدم مزاحمت از جمیع ممنوعات
درست کرده باو رساند حکیم بموجب بمداوای چشم بخانهٔ او میرفت بعد ازین بخانهٔ پادشاه زاده محمد
سلطان و محمد معظم و محمد اعظم و محمد اکبر و اسعد خان و بلینکتوش بردند از دولتمندان معتبر و معزز گردید دختران
کدخدا کرد پسران عریان را حلهای زربفت پوشیدند شوهرش توان و تاب شباب بهم رسانید شیخی و
پیشوای دیه نشینان نام برآورد بیت الشاب یعود کالمیت بی ریب مابقین مشاهده شد که این عجوزه
زلیخا نام بدولت یوسف زمان جوان گردید بمبالغه کنجلک دیه نام یافته روی او برطرف برشده درخشندگی
پیدا کرد دو دیده رمد کشیدهٔ او روشنائی پذیرفت آری ثروت میدان نشاتین فرموده‌اند که از بید دستان
بگریز چون تیر سر او در کوی صاحب دولتان گیر انتهی و نیز خان مورخ مزبور در تاریخ مآثر عالمگیری در
هنگام تسخیر بعض قلاع دکن که بسبب غلبهٔ باران و طغیان آب لشکر پادشاهی اکثر تلف گردیده در
همان حالت افواج غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با رسد غلات بکومک رسیده این عبارت را
بقلم آورده است در اثنای قطع این منازل چهار کروهه مسافت جریبی از ابتدا تا انتها دو راسته
بسان لشکر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بنظر آفتاب منظر پادشاه پادشاهان قبلهٔ سلاطین
زمان در آمد خان معزی الیه محله را از بنگاه اسلام پوری بآراستگی نمایان و توزک شایان و برنیت زیاده
برحالت لونیان عظیم الشان و توپخانه ما فوق طاقت سپهداران که از هر جنس پیشکش فراوان فرستاده
بود منجمله آن یک نیمچه بدرجهٔ قبول رسید و غازی نیمچه نامش مقرر گردید و اکثر توپخانه در سرکار والا
ضبط شد و بموجب حکم قضا امضا ضابطهٔ تازه نفاذ گرفت که امرا زیاده برین توپخانه نداشته باشند تحریر
نقل فقره دستخط خاص که از روی آن حسب الحکم ارشاد مواد بشاهزاده بیدار بخت بهادر نوشته شد
مناسب مقام است محله که خان فیروز جنگ که هفت هزاری است از خانهٔ خود نمود توپ و چنال و
شترنال و گهورنال و همه چیز که آنقدر ماند دل بنیاد سوای آنچه از سرکار پادشاهی باو تعین است داشت
چرا شما مضاعف او می یابید زر هارا ضایع می کند و بی مصرف صرف مینماید بیت آنچه در کار
بود ساختنش خود بار نیست ؛ اندکی ماند خواجه غره هنوز ؛ هیچکس نیست که در فکر دل خود باشد ؛ عمر در دام
همه در فکر شکم میگذرد ؛ انتهی کلامه واقعه وصال پادشاه ملکی خصال اول روز جمعه بیست و هشتم
ماه ذی قعده رو داد و در مزار فائض الانوار حضرت سید زین الدین محمد زر بخش در سه کروهی دولت
آباد آسوده‌اند عمر پر برکت نود و یک سال و سیزده یوم مدت سلطنت پنجاه سال و دو ماه و بست روز
تاریخ آه شد آفتاب زیر زمین ؛ تاریخ است دخل الجنة نیز گفتند رحمة الله تعالی علیه واسعةً ظاهر در ایام
هست سال وصال او بیقین ؛

از حمد و ثنا بر زبان حق ترجمان آن پادشاه معدلت نشان گذشته بود که ریحان بر تربت گذاشتن مرغوب
ست در عین دفن ایشان بسبب هجوم مردم خاک کمی کرد تردد آن داشتند دران اثنا شخصی یک پشتارهٔ
ریحان گرفته آمد گفته تربت ترا که اندکی خاکی مانده بود ریحان پر کردند روح و ریحان و جنتهٔ نعیم تاریخ وصال
ایشان شد پنج پسر والاگهر ازان پادشاه دادگستر حمیده سیر بروی کار آمده بودند سلطان محمد که در
سال هزار و چهل و نه هجری متولد شده صاحب داعیهٔ رشادت بود و شجاعت و مردانگی بسیار داشت در ابتدای
سلطنت مصدر کارهای نمایان شد چون پادشاه عالم مطاع در جنگ سلطان شجاع مخالفت نمود
بحکم سلطانی برفاقت سلطان مرادبخش محبوس قلعه گوالیار شد بعد چندی در حضور شد بقضای خود راه
عالم آخرت در سن سی و هفت سالگی گرفت سلطان معظم شاه که ذکر ایشان باستقلال می آید محمد
اعظم شاه که در هزار و شصت و سه هجری بوجود آمده در زمان والد بزرگوار صاحب رشادت و اعتبار
و اقتدار بود پادشاه محبت خاصی با او داشت بعد فوت پادشاه در ممالک دکن جلوس بر تخت کرده با لشکر
پادشاهی و دیگر افواج نامتناهی از حدود دکن در خاسته بداعیهٔ سلطنت باکبرآباد آمد بحسب تقدیر در محاربهٔ
سلطانی از دست کسان سلطان معظم بعد ازینکه داد دلاوری و رهنمائی و معرکه پیمائی داده بود و در صرف لوازم
لشکرشکنی و خصم افگنی تقصیر نکرده بسبب استبداد باد قهر الهی که بر روی افواج او آمد هزیمت عظیم خورده
با اکثر پسران بقتل رسید سلطان محمد اکبر که در هزار و شصت و هفت هجری تولد یافته در صغر سن
آثار رشد ظاهر داشت در مهم راجهای اجمیر رو گردان شده در عین آمادگی محاربه با لشکر پادشاهی که یک و نیم
کروه فاصله در میان بود طاقت تقابل نیاورده فرار اختیار نمود و بتعاقب افواج پادشاهی راه ایران
گرفت بامر سلیمان والی ایران در فراه اقامت کرد و همانجا پیش از واقعهٔ پادشاه بیک سال در گذشت
و در آستان مشهد مقدسه رضویه آسوده است پیش از وفات خود بیک دو سال عرضه داشت بحضور کرده عرض
احوال و استدعا شد و عفو تقصیرات نموده بود و در جواب عدهٔ عفو و عطا صوبداری بنگاله بر تقدیر
حرکت از ایران در رسیدن بسر حد هندوستان بقلم آمده در همان نزدیکی رحلت نمود ازین خبر بعرض
پادشاه رسید و بعدایه ترجیع فرمودند که فتنهٔ عظیمهٔ هندوستان فرو نشست و شکر کردند که در ملک
مخالفان مذهب بر ملت اهلسنت و جماعت گذشت سلطان محمد کام بخش که در سنه هزار و
هفتاد و هفت بظهور آمده که از میان همه پادشاهزادها بغیرت بود بعد واقعهٔ پادشاه در حیدرآباد داعیهٔ استقامت
نمود و از راه سوء تدبیر و جلد مزاجی بقتل بعض ارکان دولت خود باندک شبه مبادرت فرمود با قلت
اعوان که بهزار هم نمیرسید بمقابل لشکر محمد معظم بهادر شاه که افزون از ریگ صحرا و زیاده از قطرات دریا

بود شد و داد مردانگی و بهادری داد بعد ادای لوازم تهور و محاربه زخمی بسیار خورده و نیم جان اسیر شده
پیش هاوشار رسیده برگشت سوای اینهم چند پسر بودند چون بسن تمیز رسیدند ذکر آنها ضرورتی ندا[شت]

حضرات اهل کمال که در عهد سنه هزار و یکصد و سیزده تا جلوس بهادر شاه در کشمیر مسند آرای افاده بودند
و ازین عالم رحلت نمودند حضرت خواجه احمد یسوی نقشبندی از اولاد حضرت سلطان خواجه احمد
یسوی ترکستانی قدس سره عزیز خویش و قانت و اکابر منش بود چون بحسب تقدیر علوی از وطن جدا شده
اطراف و اکناف عرب بیت المقدس و شام و بغداد وغیره سیر نموده از انطرف به هندوستان رجوع
نموده رفته رفته به کشمیر دلپذیر آمده اکثر این همه سفرها بر قدم تفرید و تجرید داشته اوائل بر کوه ماران در
مزار مرزا شیر بیگ ملاشاهی میگذرانید بعد از چند سال خواجه نظام الدین احمد نقشبندی مرحوم مطلع
بر احوال کرامت منوالش شده خود رفته از کوه ماران فرود آورده در همسائگی خویش جای بودن مقرر
نمود چون خواجه نظام الدین برحمت حق پیوسته خلف الصدق ایشان فضائل و شرافت مرتبت
کمالات منزلت خواجه نور الدین محمد آفتاب که امروز بقیه حضرات خواجگان عالیشان و جانشین مسند
ایشانست آمده و تفقد بیش از بیش نموده و اشغال باطنیه طریقه نقشبندیه گرفته و مردم شهر هم پاره
داخل طریقه شدند و استمداد از ایشان در هر باب مینمودند خدمت خواجه احمد از اول تا آخر بر یک وضع و تمکین بودند
حین تنهائی فضل به اوقات رجوع نداشت و ایام رجوع وقت تفرید را مخالفت نبود یعنی صحبت و خلوت
در فیوض موثر یکسان بود از جبههٔ ایشان علامات بزرگی هویدا و از کلامش آثار فیض و جذبه پیدا
میشد در تعلیم مردم افراطه نداشت و در خوش آمد اهل رجوع مبالغه نمیکرد بهر حال مصداق آن بود که
بزرگان فرموده اند **بیت** تکلف گر نباشد خوش توان زیست ❊ تعلق گر نباشد خوش توان مرد ❊
راقم حروف بنا بر صغر سن شرف صحبت خواجه احمد را در نیافته اما سر راه یکدو بار دیدار نور بار ایشان
را دیده که طرفی سواره میرفتند و خواجگان دیگر هم همراه بودند در لقمهٔ احتیاط زیادی داشتند چون
دست اجل گریبان حیاتش گرفت سوم ذی حجه سنه یکهزار و یکصد و چهارده روز جمعه وقت عصر
رحلت فرمود جائے در بیرون مرقد شریف زبدهٔ اولیائے خواجگی خواجه معین الدین نقشبندی
بیافت رحمه الله تعالی رحمةً واسعةً مریدان قبر سنگین و کتهرهٔ چوبین ساختند و عجائب و غرائب
از حالاتش نقل میکنند الحق که مظهر حق بود [12] خدمت بابرکت معارف آگاه حاجی عبید الله
البلخی از رفقای جناب محرم راز خواجه نیاز نقشبندی که رفیق سفر حضرت خواجه احمد بودند و اوصاف
ایشانرا از خواجه نیاز شنیده بشوق دیدن خواجه مذبور شائق سیر کشمیر شده بودند و بکشمیر رسیده

۱۲ وقتیکه موی مبارک نبوی واقعه آثار شریف در کشمیر رسید بحسب تصدیق در میان آمد خواجه احمد یسوی نسبت خود را بار وحانیت جناب رسا[لت]

لیکن خدمت خواجه احمد را در نیافتند و چندی سکونت همانجا فرمودند و جناب خواجه نیاز هم پیش ازان بمدت درین شهر عبور کرده بودند و مدتی تمکن فرمودند **تقوی شعار شیخ عبد الرحیم قادری** از مریدان حضرت میان میر لاهوری قدس سره از قدیم آشنائی بظاهر و باطن داشت لیکن اکثر بستر گذرانیده و در تعلیم اطفال و مکتب داری کلام الله خود را محفوظ داشته تمام روز در اشغال باطنی بوده مستقیم الاحوال میگذرانند و بیعت و تعلیم طریقه هم میداد اما نه بطرز عموم و در فور خدمت میان محمد امین دار میفرمودند که شیخ عبد الرحیم خود را در لباس قرآن مستور گذاشت و ما از پرده برآمده مشهور شدیم در خدمت خواجه حسن بجه تربیت یافته است و این خواجه مرقوم از خدمت ملا شاه هم بهره ور شده بود بلکه حق تربیتش بواقعی از ایشان است بالجمله شیخ مرقوم صاحب کشایش بود و بمرتبهٔ ارشاد رسیدهٔ در طریقه شریفه قادریه و در سلسلهٔ علیه نقشبندیه و سهروردیه نیز مرید میگرفت پسر طالب علم داشت آخر ها بمرض فالج مبتلا بود چون پیک اجلش در رسید دوم صفر المظفر سنه ۱۱۱۵ یکهزار و یکصد و پانزده جان شیرین تسلیم حق نمود در جوار آستانه حضرت خواجه صدر الدین معمار جامع مسجد متصل نربنه کدل مدفن یافت راقم حروف در صغر سن ببعض تقریبات آمد و رفت خدمتش داشت و زیارتش بسیار کرده امیدوار برکات نظرش مانده **حضرت شاه محمد فاضل قادری** نسب ایشان بحضرت غوث الاعظم قطب العالم شیخ السموات و الارضین میرسد بدینصورت شاه ممدوح ابن سید عبید الله ابن سید محمود ابن سید عبد القادر ثانی ابن سید عبد الباسط ابن سید حسین ابن سید ابی صالح النصر ابن سید تاج الدین عبد الرزاق ابن غوث الاعظم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اوائل ایشان تفرید و تجرید بود بحدیکه خطرهٔ تناکح و توالد بر خاطر مبارکش گران مینمود پس مصداق آیه کریمه فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ متاهل گردیده در هزار و نود در کشمیر رسیدند قریب صد کس از اهل و عیال و خادمان و مسافران در سایه عاطفتش میگذرانیدند گویا مقتدای ارباب توکل بود که از صد تا هزار هرچه میرسید در همان زمان بحاضران میرسانیده گاهی با وجود مدیونی و احتیاج عسرت اولاد و ازواج چیزی ذخیره نکرد و هرچه از قوت و کسوت مردم مسافر و صادر و وارد با خبر بود وقت رخصت خرچی بقدر منزلت و مرتبه مسافر در رعایت او تحمل وظیفه خواران جاهل عالم نوی میفرمود که موجب عبرت زمانه می شد تا تحمل ایذای یار دد و اهل حقوق و سائر مردم چه رسد حضرت مرشد مرادی ربط خاص بایشان داشتند و حکایات غریبه از بزرگی ایشان مذکور میکردند میفرمودند که بتجربه یافته شاه ممدوح استفسار حالات باطنی ایشان از جناب مرشد رجوع کرده شده بود و بعد از مکاشفهٔ احوال ایشان این فقرات را بقلم آورده اند

چند نوبت از احوال شریف سیادت پناه و حقائق آگاه شیخ محمد فاضل استفسار نمودند مخدوما تقوی و استقامت
و توکل ایشان دلالت بر بزرگی ایشان دارد از ین قلیل البضاعت احتیاج استکشاف نبود واللہ مع
المتقین لیکن چون استفسار شما مکرر دریافت مکرراً صفحهٔ باطن ایشانرا تصفح و تفحص نمود چند چیز مفهوم
گشت اولاً باطن ایشانرا منور و متجلی بکمالات علیه طریقت یافت و فنای وجود و نفی صفات وجودیه مفهوم
شد ثانیاً فنای نفس که نزد مشائخ کرام اعتبار تمام دارد منکشف گردید ثالثاً عنایت غوث الاعظم بلکه
انتساب ظاهری نیز هویدا گشت رابعاً این بیت حسب حال ایشان یافته **شعر** چون بدانستی که ظل
کیستی ٭ فارغی گر مروے و گر زیستی ٭ و بعضی امور دیگر هم بود اما تا وقت کتابت و فا نکرد واللہ اعلم دیگر
فقیر در دعوات ترقی ایشانست و هم از خدمت ایشان امیدوار دعای حسن خاتمه است تم کلامه الشریف
و چون حضرت مرشدی مرتبه سوم در سرهند بملازمت پیر بزرگوار خود رسیدند مشافهه فرمودند که در
حین روحانیت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنه لفظ یا ولدی نسبت بایشان شنیده شد کما ذکر
واللہ اعلم و حضرت مرشدی میفرمودند بلکه خدمت شاه ممدوح روزے فرمودند که مرا وقتی و حالی بود که
با وجود کبر سن در صورت طفل شیر خواره که بر دستها گیرند ظاهر میشدم و باز عود بوجود اول مینمودم
و گاه در آب در ایام زمستان بدعوات مشغول می شدم و آن جامهای تر بر بدن خشک مے نمودم و در
ایام تجرید در راههای مخوف تنها میگذشتم و تعلق خادم و زن و فرزند کوه قاف می دانستم علی هذا القیاس
احوال ماضی بیان میفرمودند فروتنی و جود و سخاوت و فنای ایشانرا احتیاج بیان نیست که عیان بود
چون عمر مبارکش از شصت متجاوز شد مرض موت عارض جسم گردیده رخت بدار البقا کشید کان سبع
عشر من جمادی الاولی ؁ روز چهارشنبه آخر روز بقبر رسیدند ٭ **ریاضت و تقوی دستگاه**
باباعبد اللہ زاد و بودش از پرگنه اودر از موضع لاری یارست چون ذوق خدا طلبی دامن زن آتش
درونی او شد در خدمت حاجه بابا خلیفه حضرت بابا نصیب رسید و مراتب سلوک را بتقدیم رسانید میگویند
که در صغر سن حضرت بابا نصیب را هم دیده است مردی درویش و آگاه و طالب علم و مرتاض و ذاکر بود در
سنت سنیه مشائخ خود در گرد و نواحی شهر و قری امر معروف می نمود و بنای مسجد و پل و غسلخانه می فرمود
و اظهار مسئله و افشای سنت میکرد و مردم قریے از کفر باسلام می آورد و از اسلام بصلاح می برد
مردم به خواهش و آرزو ده بده خانه بخانه میبردند و قبول نصح و نصائح میکردند آخرها جذبی بهمرسانده
گاهی متغیر شد بشهر کمتر می آمد پرسیدند که بشهر چرا نمی آئی گفت از دست ظالعلمان صورے میترسم که مبادا
از زبان من کلمه محتمل بر آید مردم از ایشان نقل تصرفات و اظهار کرامات بلیمنایند در وطن خویش در مکان

نمل در دامنه کوه بر سر چشمه تکیه ساخته و بنای مسجد نموده با جمعی آنجا بود و گذری فرحت بخش و مسرت
افزا است بهمین دستور در مواضع متعدده تصرفات نموده مؤید دین متین بود و تائید اسلام می نمود.
بعد از چندی در همان سمت ایام حیاتش بآخر رسیده در سنه ۱۰۰۰ شربت کل نفس ذائقة الموت
چشیده بعالم بقا رفت رحمه الله رحمةً واسعةً **ایبه بابای راینواری** از یاران خدمت بابا نصیب
و چون بابا در صغر سن بی برحمت حق پیوست بخدمت او تربیت یافته او خلیفه خدمت شیخ داود
خاکی علیه الرحمة بود در پرگنه کروهن آسوده است و این ایبه بابای بعد از مرشد خود مدتی زیسته مردی بر قدم
تفرید و تجرید بود و پاکیزگی بغایت دوست میداشت چه در لباس و چه در مسکن مدتی درین وضع بکمال خدا
پرستی بسر برده در همان محله راینواری مدفن یافت برادرش دولت بابای نیز بر نمط او بود و مرید خدمت
حبیب الله محمد قادری شده نیز همانجا مدفن یافت این ایبه بابای مریدی علی شیخ نام در موضع اوین
از پرگنه وهی داشت که از معتاد متجاوز بر قدم تفرید و تجرید و صیام و ترک حیوانی و ضبط اوقات مستقیم
بود حضرت مرشد او از و نقلها میکرد بعد از چندی در سنه ۱۰۱۱ رحلت نموده در صحن خانه مدفون شد رحمه الله
تعالی رحمةً واسعةً **ریاضت و تقوی شعار لاله ریشی بابا** و ایبه ریشی عرف تهک ساکن موضع
کنه موه از مریدان زینگه ریشی بابا اند که منسوب بخدمت خواجه مسعود پانپوری است و تکیه اش در مقام گیل اندر
کناره دریای بهت که مرجع مردم زعفران است مردم صالح و عابد و مرتاض بودند و بر قدم تجرید و تفرید و ترک
اللحم و صائم الدهر کم پوشش و کم خور روزی خواجه علی سود بملازمت ایشان رفته اوضاع پسندیده
ایشان قبول خاطرش افتاد و طریقه ایشان قبول نموده بیک صحبت ایشان ترک زن و فرزند داده قید متابعت
ایشان در پای هوس انداخت تا حیات لاله ریشی بابا در همان ده می بود چون رحلت نمود با برادرش ایبه ریشی
بابا در محله چچه بل آمده عمارت شنگ پوره را خریده در آنجا سکونت اختیار فرمود و چیزی نقد که حاصل روزگار
قبل از فقیری بود مادهٔ توکل تو ساخته در یک خانه با این خادمی میگذرانده صبیه های که داشت در دست همگنان
خود آنها را تزویج نمود و مراسم اخلاص و لوازم مریدی و خدمت های جانی نسبت با ایشان بجای آورد
چون رحلت نمود مقبره بی تکلف برای مرشد تعمیر نموده در جوار آن مسجد خمس الاوقات نیز بنا نموده
است قریب چهل سال آنجا سکونت داشت و بر قدم تفرید و تجرید میگذرانده و بشغل باطنی هم می پرداخت
بعد از چندی رحلت یافته در همان مقبره آسوده گشت رحمهم الله تعالی رحمةً واسعةً **حضرت**
بابا عثمان قادری آنجناب خلف و خلیفه والد بزرگوار خود بودند یعنی ولایت مرتبت حضرت بابا
حاجی محمد قادری و مجمل احوال این حاجی بابا سابق مرقوم شد لختی از آن برای حفظ سر رشته سخن باز

مجدد امر قوم میشود ایشان از قبیلهٔ کانجوها که از سوداگران معروف کشمیر اند بوده از صغر سن میل
بصلاح داشته وگاهی متاهل نشده ودران ایام که جناب سید السادات مفیض البرکات شاه نعمت الله
قادری کشمیر را بوجود شریف خود مزین فرمودند خدمت بابا حاجی محمد توفیق یافته در سلک ارادت
حضرت ایشان درآمد واین شاه نعمت الله از اجله حضرات قادریه بوده ودر علم ظاهر وباطن امتیاز تام
از اقران داشته مکاتیب عروة الوثقی قطب الاولیا حضرت شیخ محمد معصوم سرهندی فاروقی قدس
سره در جلد اول بنام ایشان مرقوم ست بالجمله حاجه بابا سلوک راه باطنی در خدمت ایشان
کرده هنگام مراجعت ایشان بهندوستان بخلافت سرافراز شده باوجود مرتبهٔ خلافت چندان به شیخی تن نداد
وبکسب ورع در خدمت والدهٔ ماجده خود میگذرانید وآرزوے طواف حرمین محترمین زادهما الله شرفا
بسیار داشته اما خدمت والده را گذاشته راضی بحرکت نبود روزیکه والده اش قضا کرد ایشان را
مدفون ساخته برگشته بخانهٔ خود نیامد واز راه کمال شوق راست بخانهٔ خدا روانه شد ودران وقت
سن شریفش قریب بشصت رسیده بود بعد زیارت بیت الله الحرام بمدینهٔ سکینه سید الانام علیه
الصلوٰة والسلام رفته وهمانجا توطن فرموده واکثر خاک پاک آن قبلهٔ پاکان را بریش خود جاروب مینمود از ان
درگاه امت پناه مامور شد که ترا بوطن باید رفت ظاهرا عرض کرد که آرزو دارم که بقیهٔ عمر در جوار فائض الانوار
بگذرانم بوساطت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه خطاب الاشد که بوطن رفته باید که متاهل شود
فرزندی که از تو می شود باو کارهاست اورا عثمان نام خواهی کرد بدین جهت بوطن آمده تاهل اختیار
کرد واین فرزند سعادتمند که بابا عثمان ست بوجود آمد چون به بلوغ رسیده خدمت والدش تشریف
رحلت فرمود بابا عثمان مشغول به تحصیل علم وکسب صلاح وتقوی بود ودر خدمت خواجه محمد طیب چرخی
وخواجه ابو الفتح کلو وغیرهم فرزندان وشاگردان حضرت خواجه حیدر چرخی استفاده علوم فرمود
ورتبه اش در علم وورع واتباع شرع از سائر اقران افزود وحق تعالی در عمر وکمالات صوری
ومعنویش برکت بسیار داد واصلا دل بر تنعمات وتلذذات نفسانی ننهاد وچون حضرت شاه
ابو المحسن برادر کلان شاه محمد فاضل قادری درین شهر نزول فرمودند خدمت بابا رجوع بصحبتش نمودند
بلکه رابطهٔ باطنی ومعنوی هم حاصل کرد بی تعینی وبی نفسی بکمال داشت وحکایات زهد واحتیاطش تا کجا
توان برنگاشت وقتی خواجه محمد اسحاق جد مرحوم راقم که از انجبائے روزگار وبرگزیده هائے پروردگار
بود بیمار شده خدمت بابا عثمان را بجهت تلقین استغفار آورده بودند صورت مبارکش به ایاد دارم
نور مجسم بود مذکورات احادیث نبوی که بر زبانش جاری شد طرفه اثر بخش دلها شد هدیه حضرات که حاضر کردند

قبول نفرمود وگفت که محض بقصد ملاقات این عزیز که از صلحای وقت ست آمدم نیت من
خلل می پذیرد واقعهٔ وصالش در ماه جمادی الآخر سنه ۱۱۷۰ هزار ویکصد وهفتاد است مرضی بابا این بود که در محله
قدیم در بلبل لنگر زیر قدم والد بزرگوار مدفون باشد ومردم چچه بل راضی نشدند ویک پسر و زوجهٔ ایشان نیز
بهمان طرف مائل شدند وهمانجا در چچه بل مدفون کردند باین جنایت در همان نزدیکی آتش واقع شد هم
خانهای مردم محله وهم زوجهٔ بابا سوخت وهم پسر کور بجان وخانمان خراب گردید بابا اسمعیل
قادری انجاری مردی بود امی اولا در خدمت خواجه حبیب الله نوشهری ارادت کرد واشتغال باطنی گرفت
ومدتی بخدمت وصحبت او سرگرم شغل قلبی نیز در راه معنوی بود وتقید ریاضات بسیار نمود آخرها
بسبب بعض ترددات از انجا جدا شده بصحبت مولانا العلامه خواجه ابو الفتح کلو پیوست ودر خدمت
او باستقامت ظاهر وباطن نشست مسائل شرعیه واحکام فقهیه را بکمال ذوق ومحبت تحقیق
می نمود وموافق آن عمل میفرمود کشف تندی داشت در جائیکه وارد می شد اگر قوت وفرش خللی
شرعی میداشت بالقا والهام آگاهی می یافت وازان احتراز می ورزید اول وآخرش بفقر و
استغنا گذشت اواخر عهد عالمگیری رحلت نمود ودر موضع اچار آسود رحمة الله علیه شیخ
حمزه بر همی از اولاد خواجه رفیق سهروردیست مردی با تمکین وتقوی آئین اما شغل علم ظاهر و
سایر احوال باطنش شد در علم فقه وحدیث رتبهٔ عالی داشت وکتب مرغوبه از هر فن را بسیار
بهوش وبتکلف برنگاشت خالی از درد وسوزی هم نبود به پیری نارسیده در سن شباب رحلت
نمود لااله بابو یه همدانی از مردم موضع چنده هاروست که قریه ایست بالا تر از هانپور طلب خدا بهم رسانیده
ودر خدمت زاهد بابا گامو رسید وبسلوک راه معنوی اشتغال ورزید وریاضات بی نهایت
بکار برد وصاحب کشایش شد آثار فنا ونیستی از دیدار نور بارش ظهور مینمود ودر صحبت گذران
بغایت بی تکلف بود جمعی کثیر از فیض صحبتش بهره یاب شدند وبجایی رسیدند در شهور سنه ۱۱۲۲ هزار و
یکصد وبیست ودو رحلت نمود ودر مسکن خود آسود شیخ عبد الرشید چکینی قادری از مرتاضان
وقت بود برای طلب خدا سفر هندوستان اختیار فرمود وبصحبت شاه بدر الدین قادری
که از اکابر اولیا بود بهره اندوز شد بعد مراجعت به کشمیر در غارها وکوهسارها اربعینات وخلوات
بفقر وفاقه بتقدیم رسانید وداد ریاضت داد آخرها بشهر آمده درون قلعه غاری کنده وجایگاه
خود قرار داد بذکر وفکر وهدایت خلائق می گذرانید ودر میان این حالات بتقریب قصه حسین ملک
چادوره که در احوال سیف خان گذشت بحضور سیم رفت قریب بنود سال عمر یافته بیست ونهم

ذی حجه سنه هزار و یکصد و نوزده سفر آخرت فرمود بعض اصحاب صلاح و تقوی گذاشت ۳۰
تقوی شعار میان محمد هاشم چشتی خانیاری رحمة الله تعالی علیه از قبیله سوداگران
بود در عنفوان جوانی مسافر شده به پتنه رفته از آنجا بخدمت اکسیر برکت حضرت میان یحیی چشتی
کشمیری که از قبیله کوتوالان بود و ولد میان حسین مرید شد گویند که در خدمت بابا نصیب هم این
میان حسین مستفید بود رحمه الله از زبان ایشان روزی اشاره شنید که از نصیب نصیب تو نیست
به پتنه رو آنجا موسی الیه رفته باز به کشمیر آمد و در خدمت بابا اظهار نمود که من در آنجا کسی را نیافتم فرمودند
آنطرف دریا می یافتی اینطرف دریا پتنه است و آن طرف حاجی پور باز رفته در حاجی پور شاه
تمکین نام مردی را دریافت بعد از نظر رد و قبول امر باستقامت نموده بتربیه متوجه شد و معنی
بخشید و امر به نکاح شرعی فرمود از آنست نتیجه این میان یحیی مذکور القصه میان محمد هاشم بعد از تلمذ
مرید از خدمت پیر مرخص شده بوطن خویش رسید و در خانیار توطن گرفت و اشغال که مامور بود برای کار
استقامت ورزید بعد چندی تاهل بهم رسانده صاحب بنون و بنات شد و خانه و خانقاه
ساخت ۳۰ و اولاد را بصلاح و علم دلالت فرمود یارانش اظهار خوارق مینمایند چه در کشمیر و چه در
پتنه چون نیک قابض ارواح بسر جانش رسیده در جوار خانه که احاطه نموده بودند مدفن یافت در
حدود سنه هزار و یکصد و هژده ۳۰ بابا یوسف در رود از مردم صحرا بود عمری در شهر سکونت کرده
با مردم شهری محشور شد ظاهر از خاندان حضرت بابا مسعود بانپوری از یاران ایشان نظری یافته
رفته رفته بجذبه کشید مغلوب الاحوال شد اکثر ترک نماز میکرده و گاهی افراط در نماز داشت هر وقت
زیاده بر ضابطه نمازها بجای آورد مردم حمل بر قضای سابقه میکردند مصدر خوارق هم بود یکباری در
محله اش آتش واقعه شد بالای بام خانه رفته دامن برداشته فشانیدن گرفت هر طرف شانه آن رسید
از آنجا آتش فرونشست وقت رحلت بفقی چند مشتمل مبارکباد که قاعده عروسانست خود موزون
کرده حاضران را فرمود که بدستور مجلس عروسان بسرایند در مقبره بابا ادهم شاه آسود حکیم شاه
مجذوب در جوانی جذبه بهم رسانیده و سکونت در محله از محلات حول بالا نزار از حویلی محمد سلیم کاشغری
اختیار نمود صاحب جذبه قویه بود و گاهی به تعرض غرضمندان خبر از حالات مستقبله هم میداد بار ارباب
علم و اصحاب معنی صحبت بهوش میداشت و اکثر بمردم عوام حرف باشاره و کنایه میزد از آنجا اصفیای
مدعا می نمودند در شهور سنه هزار و یکصد و سیزده رحلت نمود در آنجا آسود. یوسف شاه
مجذوب هم در مذکورات کمتر از حکیم شاه نبود در همان نزدیکی ازین عالم رفت مجاذیب دیگر هم در

آنوقت بر منصهٔ روزگار بودند بهمین مقدار اکتفا رفت و بتحریر حالات بعض ارباب سخن پرداخت
محمد زمان نافع برادر ملا طاهر غنی است بصحبت شیخ محسن فانی در صغر سن رسیده و بهره ور
معانی از خدمت برادر کلان خود گردیده تا آخر عمر بتدریس و درین اشتغال داشت و اعلام سخن گستری را
می افراشت اینچند بیت از واردات طبعش وقت تحریر بخاطر بود **بیت** مگیر لذت دنیای شور
شرزده را ❊ مزاج زهر بود نعمت نظر زده را ❊ شنیدم از لب فواره این صدای بلند ❊ که گریهاست
ثمر خنده های بر زده را ❊ قدم شمرده گذار ای خیال بیهده گرد ❊ بخانهٔ دل ما راه نیست سر زده را ❊
وله بخرامی بهر قلم مرحبا میزیبدت ❊ جان فدا میزیبدت سر مزد پا میزیبدت ❊ پیکرت راه
تار و پود جامه سطر مینا کشد ❊ از شمیم گل قبای تنگ نما میزیبدت ❊ میکشی و بازمی پرسی شهید کیستی ❊
این غلط اندازی و بازی بما میزیبدت ❊ همچو می از پردهٔ زنبوری جام بلور ❊ چهرهٔ سازیهای
رنگین از حنا میزیبدت ❊ پیر گشتی نافع اکنون هلالسان شب تا سحر ❊ خرمن ماهی در آغوش دو تا
میزیبدت ❊ ظاهر واقعهٔ نافع در هزار و یکصد و نوزده شده است **میرزا داراب جویا** پسر ملا مراد است
صاحب سخن و معنی یاب بود و در فن سخن پردازی تتبع مرزا صائب می نمود با محمد سعید اشرف و ملا
علی رضای تجلی صحبت داشته این هر دو شاعر مذکور همراه ابراهیم خان بنوبت در کشمیر آمده
و از استادان او بودند مرزا داراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت و صاحب دیوان فصاحت
بیان است درینوقت این چند بیت از حافظه بر صفحهٔ تحریر برآمد **قطعه** عین دریای وصال است
بهر چشم زدن ❊ چون حباب آنکه هوائی بود در سر او ❊ می توان یافتن از نالهٔ قمری که مدام ❊
آتشی هست نهان در ته خاکستر او ❊ دل جویا نخورد زین غزل آرای آب ❊ منقبت سنج بود
خامهٔ مدحتگر او ❊ شاه مردان جهان آنکه زبان قلمم ❊ زین دو مطلع شده پیوسته ثنا گستر او ❊ بدو عالم
ندهم ذرهٔ خاک در او ❊ عالم دهر که در و جمله بگرد سر او ❊ هر که شد تاج سرش خاک در قنبر او ❊ بر
فلک ناز کشد بلکه به بالاتر او ❊ بعد قنبر ز غلامان علی نتوانست ❊ کس نیارد دگری بود جز او
همسر او ❊ مرتبه اخیر که ابراهیم خان ناظم بود قرب بسیار داشت مرزا داراب در شهور سنه هزار و
یکصد و سه سفر گزین عالم آخرت شد چون در مرتبه بعض اکابر اهل سنت و جماعت بمحمل
گوئی شوخی کرده چنین گفت **بیت** بر سرش گل باد گرز آتشین ❊ بر تنش نار جهنم نور باد ❊ در
هنگام رحلت مرزا بعض شعرای سینه هم در تاریخ وفاتش جواب ده شدند چنین شوخی کردند تاریخ
رافضی تاریخ جویا بست و هفتش بود کم ❊ چونکه گز کردند او را گشت تاریخش درست ❊ هرچه عوض

وار دگله ندارد کامران بیگ گویا برادر میرزا داراب جویاست مشهورست که شاعری از ایران آمده بود کامران بیگ بی ادبانه با او برخورد آن شاعر طاقت نیاورده گفت که لعنت بران سامری که مثل تو گوساله را گویا کرده است دیگری در صحبت این هر دو برادر وارد شده از تخلص هر دو پرسید یکی گفت جویا و دیگری گفت گویا فرمود که تخلص طالب کلیم را هر دو برادر خوب تقسیم کرده برویدزاده کامران بیگ ست لاله ملک شهید از مردم کشمیر بود در همان وقت او هم راه سخنگوی می پیمود در تاریخ یابی قدرت خدائی داشت اما این امر را بغایت متبذل کرد و بتقریب تهنیه و تعزیه هر کس و ناکس تاریخ می گفت گویا تاریخش بازاری شده بود شعر هم بد نمیگفت این دو شعر او در خزینه حافظه بود بنگارش رسید شعر لام قد من با الف قد تو لا شد ؛ یعنی که وجودم بوصال تو فنا شد ؛ در آتشم انشسته خموش از فراق دوست ؛ چون غنچه هائی لاله مرا سر به در گلوست ؛ ده مجلس فتنه عهد ابراهیم خان را موزون کرده است از خوش طبعان وقت بود خواجه ضیاء الله دیوانی خلف الصدق خواجه هاشم ست در اخلاق و اطوار بر پدر خود تفوق بغایت حسن طبع و خوبی اوضاع داشت و اکثر اوقات همت فقرا اهلسنت و جماعت میگماشت گاهی میل شعر پردازی هم می نمود این رباعی از وست ؛
رباعی مردم به جنون زنگید گرور پیش اند ؛ خود را بهتر ز غیر خود اندیش اند ؛ این بر خر خود نازد و آن بر زر خویش ؛ این مرده دلان زنده به خبط خویش اند ؛ وقتیکه محتضر شد وصیت کرد که بدستور اهلسنت و جماعت او را تکفین و تجهیز و غسل نمایند به همان طریق عمل شد حاجی اسلم سالم تخلص پسر ابدال بت ست که از اعیان هنود کشمیر بود باتفاق سه برادر دیگر در خدمت شیخ محسن فانی شرف اسلام یافت و عنان همت را به تحصیل کمالات انسانی یافت بنظر اشعار آبدار گوی سبقت از اقران پیش برد و متوجه بهندوستان شد در سلک نوکران شاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه انجر ط بعد جنگ سلطانی به کشمیر مراجعت نمود و بآرمیدگی و همواری وضع و سلامت طبع دلها را مسخر فرمود و قبل جنگ شاهزاده را بسیار به تلاش موزون کرده است چون صاحب مآثر عالمگیری آنرا به جنس آورده درین نسخه بجهته تطویل دست از تحریر آن باز داشته اکتفا باین یک غزل که در نعت گفته است ازو وارد است فکر و قادش نمود غزل پر اوج برده شرع تو دین قویم را ؛ پیوند کرده بعل خط مستقیم را ؛ چون تاب مه که مظهر انوار مهر شد ؛ نطق تو تازه کرده کلام قدیم را ؛ در شش جهت تبسم صبح هدایتست ؛ روشن نموده معنی خلق عظیم را ؛ ابر شفاعتت که همه بحر رحمت ست ؛ تفسیر کرده آیه عفو کریم را ؛ لطف تو بر سر همه افراد کائنات ؛ قسمت نموده سایه فیض عمیم را ؛ شاید بدل شود به هوای مدینه ات ؛

آخر مرض موت وصیت کرده بود که بر لوح مزار من نویسید من مات من العشق فقد مات شهیدا ۱۲

از خلد هر سحر ملک آرد نسیم را ∴ از بسکه در ازل شرف بیعت تو یافت ∴ بوسیده دست نور
الهی کلیم را ∴ از امر و نهی شرع بینت دو کفه است ∴ میزان عدل محشر امید و بیم را ∴ لطف نجات
سالم عاصی است روز حشر ∴ باشد شفاعت تو شفای این سقیم را ∴ سوای این دو جماعه مزبوره جمعی دیگر
بر وساده کمال و تکمیل متکی بودند مثل حاجی حیدر حیدر بیلی و ملا فایق و ملا بهش و آذری و ملا ثابت و حاجی بابا
پسر حاجی حیدر که مغنی تخلص میکرد و از میان اقران در لطف طبع و حسن تلاش بغایت ممتاز بود قصه
واقع کربلا را بغایت خوب موزون کرده است چند بیت از آن به قلم می آید بیت دل آتش ز جوش گریه
دریاست ∴ ز گوهر آب را در دل گرههاست ∴ هوا از دود او شد آتشین رنگ ∴ چمن از غنچه لبریز
دلتنگ ∴ چه میپرسی ز خاک پاک طینت ∴ که دارد یک جهان گرد کدورت ∴ اگر سنگ است آتش در
دل او ست ∴ وگر کوه است دارو ناله را دوست ∴ تو غافل داغ جانکاهی نداری ∴ فروغ شعله آهی
نداری ∴ برا از پرده همچون برق ناله ∴ لباس شعله در بر کن چو لاله ∴ بهارستان داغ و سیل خون
شو ∴ ز جوش گریه طغیان جنون شو ∴ در اشکی که ریزی در عزا اش ∴ جهان مغفرت باشد سزایش
بگوش دل سخن پرداز گشتیم ∴ فروغ شعله پرداز گشتیم ∴ که از باد برودت خصم خونخوار ∴ بود خاموش
شمع ناله زار ∴ تراود آتش خاموش ناله ∴ زبان داغ است همچون برگ لاله ∴ ز دست فتنه
بیدار در خواب ∴ نمیگردد بگرد دیده ها آب ∴ عیان گردیده در عهد ستمگر ∴ بجای گل قند در دامن
تر ∴ چو طفل اشک در عالم ندیدم ∴ بجز مژگان سیه پوشی ندیدم ∴ ز بس پیچیدن بر خصم بدخواه
چو داغ لاله در خون شد آه ∴ فغان مانند دل در خون طپیده ∴ بجای ناله جان بر لب رسیده
مشهور است که وقت آمدن ابراهیم خان مرتبه اخیر بکشمیر حاجی بابا که رفیقش بود بحضور رفت
و همراه ناظم به کشمیر نیامد و حاجی حیدر پدرش وقت ملاقات با ابراهیم خان گفت که نواب این مرتبه
بی معنی به کشمیر آمدند بنابر اختصار اکتفا برهمین مقدار نمود و خامه سرعت شمامه توجه بتحریر حالات
سلاطین فرمود ابو النصر قطب الدین محمد معظم شاه عالم بهادر شاه پسر دوم پادشاه
عالمگیر است اجمال احوال ایشان اینست که در هزار و پنجاه و سه تولد یافت از حفظ قرآن و علوم قراءت
و فقه و حدیث و کمالات بی نهایات انسانی حظ کامل حاصل نموده در اوائل سلطنت عالمگیری ترددات
نمایان فرموده مگر به تسخیر بلاد دکن و مهم ایران وقت حرکت شاه عباس ثانی بجانب خراسان مامور شده
در کمال جاه و اقبال بحسب تقدیر لایزال از صحبت رفقای عاقبت اندیش فریب خورده در مهم حیدرآباد
خیال سرکشی بخاطر پادشاه موافقت با والی آنجا بخاطر آورده بحسن تدبیر پادشاه بقید افتاده زیاده بر شش سال

بمحنت و مذلت محبوس زندان تادیب پایۀ اکثر اولاد بود و بعد خلاصی از حبس بفرمانروائی کابل و پشاور
و ملتان و لاهور مامور شده قریب ده سال در آن حدود گذرانیده چون خبر واقعه پادشاه در پشاور شنید
جلو ریز بهندوستان آمده باهتمام شاهزاده عظیم الشان بهادر پسر دوم خزانه بنگاله گرفته بحضور همت
و حسن تدبیر خیرخواهی منعم خان دیوان که از لاهور بر جناح تعجیل باکبرآباد در رفت لشکرگیری بسیار شده
از آنطرف محمد اعظم شاه با لشکر پادشاهی و افواج خود و پسران که هر یک در بهادری نظیر رستم داستان بودند
بقهر و جلال و غرور عجیبی وارد نواحی اکبرآباد گردید و بر قوت و اقتدار خود بسیار می نازید و در اطراف اکبرآباد
قریب باغ دهره محاربۀ سلاطین اتفاق افتاد هر چند بظاهر غلبه از طرف اعظم شاه بود آخر روز بادی
عظیم از جانب لشکر بهادر شاه وزید کارزار مردم اعظم شاه معکوس شد تیر و تفنگ که بجانب خصم میزدند
باز بر آنها میگشت در اندک ساعتی بباد فنا رفتند و فتح و نصرت باولیای دولت شاه عالم بهادر ارزانی
شد هژدهم ربیع الاول اعظم شاه در عین محاربه بزخمهای بسیار راه عدم شتافت و تخت و تاج زیب و زینت
بوجود مسعود محمد معظم شاه عالم یافت نوزدهم ماه مزبور جشن عام فرمودند شعرا و فصحا تواریخ عربی و فارسی
بسیار موزون نموده از آن جمله عزیزی از مردم کشمیر خواجه لطف الله نام تاریخ جلوس را چنین یافته و از
نظر گذرانیده مورد تحسین و انعام شد تاریخ قدسیان تهنیت سال جلوس ✤ بشه مرشد کامل گفتند
عرصۀ جشن شهنشاهی را ✤ محفل خلد مشاکل گفتند ✤ سال تاریخ همایون سعید ✤ جشن شاهنشه
عادل گفتند ✤ راقم حروف شاه باخبر یافته پادشاه بر احوال اولاد اعظم شاه و نوکرانش رحم فرموده
همه را مورد الطاف نموده مطلق العنان گذاشت و باریاب ملازمت در حرکت و سکون میداشت
بعد ضبط و ربط امور ملکی آخر سال دوم از جلوس متوجه دکن شده سلطان کام بخش را که با معدودی چند
مقابل شده بود مجروح نیم کشته اسیر کرد و باز بجانب ممالک هند توجه فرمودند و بعد تنبیه کرده بد شکوه
کفار گورو که از اطراف لاهور تا سرهند هجوم کرده باعث خرابی قصبه جات بتخصیص سرهند شده بودند
و طرق و شوارع را مدتی مسدود و موقوف نمودند و باراده سیر کشمیر به لاهور رسید بالجمله نوازشخان
که در آنوقت صوبه دار کشمیر بود وقت عبور پادشاه از پشاور در لاهور بملازمت باتفاق منصبداران شده
بود عذر کم خرجی منصبداران و مهمات کوهستان نموده تا حقیقت حال بحضور نوشت تا صدور جواب قادر
بر دخول شهر نشد و در عیدگاه گذرانید بعد ورود امر توقف داخل شهر شد یکسال در کشمیر بنظامت گذرانید
تغیر یافت در خط ثلث و شعر دستگاهی عجیبی داشت این شعر از وست بیت دلم ربوده آن پنجه نگارین دست ✤
کسی که بدل ناخنم زند این است ✤ جعفر خان پسر جعفر خان کلان بصوبه داری کشمیر سرافراز شد تا رسیدن

خود خواجه عبد الله ده بیدی را نایب کرد چون خود به کشمیر رسید پای از دایرهٔ عدالت و انصاف بدر کشید و
بعض ابواب ظلم و تعدی را بر مردم بکشاد از جملهٔ وقائعی که در آن وقت رو داد اینست که در زمان جعفر خان عورتی
از اطراف پکلی در کشمیر آمده در محکمهٔ قضا اقرار بصدور کلمه که مستلزم قتل او میشد نمود هر چند عملهٔ محکمه اندرای
حد نمودند راضی نشد و بقتل رسید درهمین سال نعش اقضی القضات قاضی حیدر معروف به قاضی خان که در
آخر عهد عالمگیری و اوائل سلطنت بهادر شاه باستقلال و اعتبار تمام قضای حضور بانصرام رسانیده
و بمرض اسهال قضا کرده به کشمیر رسید و در باغ مدفون شد مردم عوام بسبب ظلم کسان جعفر خان بستوه
آمده خانهای بعض پیشکارانش را سوختند و تاختند خان مزبور اکثر بشرب خمر مبتلا بود و بسبب افراط آن
از آزار مند شده در همگی دو سه روز نهال حکومتش که در عرض یکسال و سه ماه کشید صرصر خزان مرگ وزیده
از بیخش بر کند جان جعفر خان به جحیم تاریخ شد نعش او را امانت گذاشته آخر به هند بردند عارف خان
معروف به قاضی محمد فاروق نبیرهٔ عارف خان کلان را متصدیان شهر بعلاقهٔ دیوانی نایب صوبه کردند
ابراهیم خان که ناظم کابل و پشاور بود بخطاب علیمردان خانی مخاطب گردیده از انتقال جعفر خان
مرتبهٔ چهارم بصاحب صوبگی کشمیر سرافرازی یافت و درین اثنا طبل عمرش دریده شد آواز فرو نشست
و رخت انتقال بعالم دیگر بربست و عارف خان مزبور بنیابت نظامت بتقدیم میرسانید نوازش خان
بار دوم خلعت صوبداری پوشیده عارف خان دیوان صوبه که از دریاولی نایب خان مزبور شده
بود به نظم و نسق پرداخت بنا بر کمال دیانت و حسن خدمت عنایت سلطانی او را به خطاب امانت
خانی بنواخت اوائل سال بیست و سوم هجری نظامت صوبه از نوازش خان تغیر شد از جملهٔ وقائعی
که درین یکدو سال بظهور رسید یکی حادثهٔ سیلابست که بسبب کثرت بارش طغیان شدت کرده
اکثر خانها و مزروعات برهم خورد و اواخر سال در تابستان حادثهٔ آتش از محلات بازار صرافان کدل
تا محلهٔ ملچه و اطراف آن قریب بیست محله زیاده بر سی چهل هزار خانه سوخت بالغرض بحادثهٔ آب و
آتش عالمی با خاک یکسان شده بر باد فنا رفت عنایت الله خان که در حضور خانسامان بود صوبداری
کشمیر تقرر یافت باین جهت نیابت امانت خان که از اقارب قریب و معتمدان عنایت الله خان
بود استحکام گرفت از جملهٔ وقائعی که در آن هنگام رو داد یکی واقعهٔ قتل خلیل بیگ کرده است
که بتقریب اعلان رفض و بسبب شورش عوام بحکم قاضی محمد اکرم نایب قاضی شده بود دیگر عوام
شورش و هجوم زیادی بر خانه سودرشن داس که بعلت پیشکاری جعفر خان مصدر بعض جرأتهائی شده
بود کرده مشار الیه مضطر شده در معدلهٔ نایب ناظم بر دست خواجه نور الدین محمد آفتاب نقشبندی

با فرزندان بشرف اسلام شرف اندوز گردید در ماه شوال سال مزبور خان مزبور در کمال عروج واقبال بمرض چندروزه بعالم بے زوال رفت و نیابت صوبه بمشرف خان که میر نعمت الله نام داشت و داماد عنایت الله خان بود تعلق یافت مشرف خان مزبور سه چهار ماه به نیابت صوبه اشتغال نموده اما در امور ملکی بسیار بی پروائی نمود در شوال نوزدهم محرم سنه هزار و یکصد و بیست و چهار واقعه وفات پادشاه رو داد شاه عالم بهادر بسیار رحم دل و صاحب جود و احسان بود و مستعد آمدن به کشمیر بود و احکام مرمت و طیاری دولتخانه و باغات پادشاهی صدور یافته هفتاد و یکساله عمر داشت علم احادیث را بسیار ورزیده بود آخرها تذبذبی در مذهب بهمرسانیده در فکر پیش بردن مذکورات بحث و تفضیل افتاد در همان ایام براه آخرت شتافت پنج سال و یک ماه سلطنت کرد چهار پسر شایسته گذاشت یکی سلطان معز الدین المخاطب بجهاندار شاه دوم سلطان عظیم الدین المعروف بعظیم الشان بهادر سوم سلطان رفیع القدر مشهور برفیع الشان بهادر چهارم سلطان خجسته اختر ملقب به جهان شاه بهادر بعد فوت پادشاه هر چهار برادر قابوجوی یکدیگر بودند آخر الامر جهاندار شاه با دو برادر خورد متفق شد هشتم صفر شاه عظیم الشان را که در دولت و جاه و تدبیر و کاردانی و رسائی و جمع خزائن از همه فائق بود از میان برداشت بعد رفع تردد بحسن سعی امیر الامرا ذوالفقار خان میر بخشی پادشاهی کار دو برادر دیگر هم ساخت همگی بیست روز بعد فوت پادشاه هر کدام ازین سلاطین زادها که از اولاد و احفاد زیاده بسی کس بودند فرصت حیات یافته در عرصه دو سه روز قضا و قدر همه را در ورطه هلاکت انداخت بعد کشته شدن اکثری و حبس بعد السیف و بر سریر سلطنت متمکن شد امیر الامرا را که میر بخشی بود وزارت کل تفویض نمود و پدرش آصف الدوله معروف به اسد خان را وکالت مطلق داد لقب خود ابو الفتح جلال الدین جهاندار شاه پادشاه غازی و نام پادشاه مرحوم خلد منزل قرار داد عنایت الله خان ناظم کشمیر مامور بمکان خدمت شد از تغیر او پسرش هدایت الله خان را که در عهد خلد منزل نیابت وزارت مخاطب بخطاب وزارت خان بود بخدمت خانسامانی حضور نواختند و مخاطب بخطاب سعد الله خانی ساختند عنایت الله خان اواخر ربیع الاول سنه هزار و یکصد و بیست و چهار به کشمیر رسید و هشت و نه ماه بضبط و ربط صوبه گذرانید در وقت نظامت او اکثر خدمات صوبه باقارب او تعلق داشت در عهد او محمد مظفر که از نوکران سلاطین پکهلی بود بعد برهم خوردن آنها تسلطی حاصل نموده متصرف موضع دراد کرنا که از تعلقات پرگنه کامراج است گردید چون این سرحد در جاگیر صوبه داری بود عنایت

صاحب جد راجگان لمبو باشنده مظفر آباد

اسد خان مردم خود و افواج پادشاهی را برای تنبیه و دلاسای مردم غنیم تعیین کرد در همین اثنا انقلاب
سلطنت رو داده کار ناتمام ماند و محمد مظفر غلبه کلی حاصل نمود در ایام تردد انقلاب سلطنت خبر آمد که
صوبه داری از تغییر عنایت الله خان می آمد و در کوهستان رسید عنایت الله خان با وجود نشستن خاطر
کرد در آن وقت بسبب کشته شدن سعد الله خان پسر رشیدش و برهمزدگی مقدمات خود بغایت داشت ثبات
قلب و استقامت مزاج را بکار فرما شده او را باطل داشته مردم خود و افواج پادشاه را در باره مولهرا برای
مدافعه او فرستاد و این امر را اصلاح وجودی نداد چون سلطان فرخ سیر پسر مرحوم عظیم الشان مرحوم که در عهد
خلد منزل ناظم بنگاله بود بدعوی وراثت خروج نمود بحسن سعی و خدمت و جانفشانی سادات بارهه قریب
باکبرآباد رسیده جهاندارشاه بعد انهزام پسرش سلطان اعز الدین خود متوجه شده در اکبرآباد جنگ
سلطانی پیوسته خان جهان بهادر کوکلتاش که میر بخشی بود بجهته مساهله امیر الامرا کشته شد و امرای دیگر
بتخصیص رگ و پی بجانب امرای سلطان فرخ سیر درست کرد و دیده و دانسته در امر محاربه مداهنه
نمودند از جهت هزیمت عظمی در لشکر جهاندارشاه رو داده شاه مزبور محمد و مشاهده قتل خان جهان بهادر
رو به هزیمت نهاد و راست بشاه جهان آباد در خانه اسد خان آصف الدوله رکن السلطنت رسید
متصل آن امیر الامرا پسر آصف الدوله نیز آمد برای رفاقت پادشاه به پدر محرک شد پدر صلاح کار در رفاقت
جهاندارشاه ندانسته شاه را نظربند گذاشتند و سلطان فرخ سیر بی مانعی در اکبرآباد جلوس بر تخت
سلطنت نمود والملک لله المعبود ذکر حضرات سادات و علما و مشایخ که از اواخر عهد عالمگیری تا ابتدای
جلوس پادشاه محمد فرخ سیر در کشمیر رحلت فرمودند شیخ عبد الرحیم هندو بود از قبیله چودریان
و بخدمت بابرکت شیخ نجم الدین معروف بنجی ریشه بابا شرفا باسلام شد باز ترک اوضاع دنیاداری
نمود تعلیم و تلقین یافته سالها بر آن استقامت داشت تا آنکه از بابا رخصت یافت قریب مدت چهل سال
بر طریقه خود مداومت کرد کفر قدیم زیر پای خود نموده بنای اسلام و مسلمانی را استحکام داده بفقر و عزلت
و انزوا بسر برد چون متاهل شد جا در رانیواری ساخته و اولاد بهم رساند و مقبره قبل از موت بر لب آب
در جوار آستانه میان نانک مجذوب بنا کرده آنجا می بود میگویند که آخرها از خدمت آخوند ملا شمس الدین نوشهری
کبروی نیز نظری یافته بود و بهره این طریقه علیه گرفته قید سکوتش مابین عصر و مغرب لازمه وقت داشت
مردم مخلص عجب نقل و اتفاقات و کرامات از ایشان می نمایند در ماه شوال سنه ۱۱۲۰ در مقبره مذکور شربت
کل نفس ذائقة الموت چشیده بیاسود رحمه الله تعالی رحمة واسعة مشیخت پناه سید حسین بکلی کبروی که بیک
واسطه از خلفای برجسته حضرت میر محمد خلیفه بود صاحب ریاضات شاقه و حالات عالیه در زمان سابقه هم بکشمیر آمده

نسبتاً بجناب حضرت سید علی همدانی منسوب شده

نسب بنجی ریشی

است بعد آن بحرمین محترمین رسیده و مناسک حج ادا نموده و مشیخت و ارشاد جمعی را طریق وطن خود
داشته در شغل خود کامل و سرگرم باطن و مضبوط الاوقات و قاری الدعوات بود شاه عالم بهادر شاه
در خدمت او اخلاصی بهم رسانیده بعد مدتی مدید در ماه شعبان سنه ۱۱۲۲ در کبر سن باز بکشمیر آمده دو ماهی ماند
بعسکر پادشاه مذکور در وقتیکه پادشاه رفته از انجا بیمار شده بوطن آورده اند و در انجا رحلت نمود در
سنه ۱۱۲۲ اکثر اعزه که بهره ور صحبت و خدمتش شده اند از کمالات باطنی ایشان حکایت عجیبه مذکور دارند میگویند
که صاحب رمز و کمون بودند بتصرفات غریبه داشتند و حسن خلق و نیستی و شکستگی و دید قصور بوجه اتم
با ایشان بودند شیخ محمد مراد رفیقی از احفاد حضرات خواجه رفیق اشائی است که ذکرش گذشت
باوجود عنوان درویشی و کسب باطنی ذوق تحصیل علم بهم رسانیده از فضلای وقت خود استفاده نموده
شهرهٔ تامی از علم منقول حاصل فرمود و کتب را بهوس و اخلاص بسیار درست کرده غیر از صحبت کتاب و
اهل علم و کمال کاری نداشت خالی از ورع و تقوی نبوده در عین جوانی درگذشت و اولاد صغیره را گذاشت
میرزا حیات بیگ از مریدان معارف آگاه شیخ محمد است برین تقدیر بیک واسطه منسوب بارادت خدمت
غفران مرتبت ولایت و عرفان منزلت شیخ آدم بنوری بود قدس سره ایشان را هم دیده شیخ آدم
از خلفای رشید حضرت مجدد الف ثانی قطب ربانی شیخ احمد سرهندی اند رضوان الله علیه این حیات
بیگ بعد از انکه نظری ازان بزرگوار یافته واقف طریقه شده و استقامت نمود در کشمیر رسیده
بمنصب قلیلی گذرانیده مستقیم طریقت و مروج درویشی شد صحبتش خالی از تاثیری نبوده خوش اوقات
بود و صاحب کشایش و از اهل فنا و نیستی و قانع بود و مودب و واقف کار و طریقت شعار حرف
توحید هم بقدر استعداد بیان می نمود و طی درجات تقوی می گذرانید و جمعی را بهدایت رسانید
از صحبت اغنیا غافل مجتنب و مستغنی بود علو همت داشت و در حالت افاده و ارشاد بود که پیک اجلش
در رسید در سن هشتاد سالگی بدار البقا شتافت دوم ذی حجه سنه ۱۱۲۰ و در باغ حسن آباد که خریدهٔ
خودش بود مدفون شد حضور پور او میر محمد هاشم مردی بود بدل آشنا و خوش صحبت و باعزت و بکتاب
آشنا بود سیادت پناه فضیلت دستگاه میر محمد افضل از اولاد سیادت و حقیقت دستگاه سید
میرک اند بدو واسطه و ایشان معروف و مشهور اند و هم صحبت شاه و گدا اجداد این بزرگوار در زمان شاه
سکندر درین دیار آمده مسکن در محله ملارته گرفته سیماالله بانجا مدفن هم ساخته اند نام جد ایشان میر احمد
بود از قبیله ایشان جمعی بموضع رتنی پوره سکونت اختیار نموده هم آبا و اجداد ایشان
آنجا آسوده اند و بسیادت معروف اند خدمت میرک هم بعد فوت والد خود میر شمس الدین

فقر صوری بسیار داشت و مرتبهٔ اویسیه مربی او شده بتوکل و استقامت گذرانید در آن
اثنا رسل و رسائل از شاه نعمت الله قادری بایشان رسید صاحب حال و معتقد اشد خدمت
شیخ داؤد خاکی معتقد سیادت و ولایت ایشان بود و در کتب خود ایشانرا باوصاف ولایت و سیادت بسیار
ستوده و این میر محمد افضل باوجود کمالات موروثی در خدمت سیادت پناه شاه ابوالحسن قادری آمده همانا که
دست بیعت هم داده دو مصحف هدیه نموده معهذا در متابعت سنت جد امجد خویش علیه افضل الصلوات
والتسلیمات سعی زیاده داشت بصلاح و تقوی آراسته منزوی و خانه نشین بود و کتابت کلام الله میکرد
وازان قوت حاصل میفرمود بسیار متورع بود و سیادت ایشان و سیادت سید برخوردار درین شهر
متعارف است متوفی الیه در شهور سنه 1123 قضا نمود و در جوار آبا و اجداد خویش بیاسود رحمهم الله تعالی
رحمةً واسعةً ملا عبد الرزاق کوجواری معروف بشاه جیو در صغر سن نظرے از خدمت خواجه حیدر
چرخی یافته بود و بعد آن تلمذ در پیش فرزندان و شاگردان او کرده بهرهٔ موفور از علوم عقلیه و نقلیه یافته
به تعلیم و تعلم میگذرانید و حتی المقدور در ورع و تقوی میکوشید بعضی را عقیده اینست که میل کلی بمذهب
شافعی داشت بلکه حامل آن بود و اکثرے میگویند که بنابر شدت احتیاط گاهی ببعض اعمال شافعیه
مباشرت می نمود از بسکه عمر بسیار یافت قریب بنود سالگی رسیده بود راقم حروف هم مکرر بدیدار
سعادت بارش فائز شد یکباری در ملازمت حضرت مرشد مرا که بعیادت مرض اخیرش رفته بود و نیز دیده
در شهور سنه هزار و یکصد و بیست و دو یا سه رحلت فرمود مولانا محمد عابد فاضل منقول و ان و از معقولات
بهرهٔ وافر داشت عالم و عامل و متورع کامل بود و عمر بانزوا گذرانیده و هرگز تن بصحبت اغنیا نداد
احتیاط در معاملات بسیار داشت بعد تقسیم خانه باشرکا درخت امرودی بحصهٔ او آمده تحقیق از باغبان کرد
که نهال این درخت از کدام باغ بود بمالک که بیوه زنی بود پیغام کرد که بهای درخت بگیر یا بجنس مرد او
درخت را بجنس بخواست بی تحاشی بریده داد استرضا نمود ازین دست حکایات ورع او بسیار
منقولست زیاده بر هفتاد عمر یافت در شهور سنه 1122 رحلت فرمود مکرر بدیدار نور بارش شرف
اندوزی حاصل شد رزقنا الله من برکاته ملا عنایت الله چه او در وقت خود از میان فضلا
امتیازے داشت و تحصیل علوم در خدمت فضلای وقت بسیار بگمنامی و فراغت و آزادگی بسر میبرد
چون اجل موعود متقاضی او شد در شهور سنه 1123 گذشت قاضی عبد الکریم از قبیلهٔ چه او هاست
والده اش کریمه مولانا یوسف کاو است تحصیل اکثر علوم در خدمت مولوی ابوالفتح و اکثر اقران ایشان کرد
بپایهٔ مولویت رسید و بمعسکر عالمگیری رفته مدتی گذرانیده از تغییر قاضی یوسف به منصب قضای

کشمیر سرافراز شد قریب بمدت بیست و چهار سال نفاذ امر قضا بکمال اقتدار و استقلال کرد خالی
از صلاح و تقوی و شب خیزی نبود از مقدمات واردات قضا اکثر گریه می نمود اواخر عهد عالمگیری از خدمت
قضا معزول شد بالکل بعبادت و استغفار نمود و در همان یکدو سال درگذشت مولا ملا محمد محسن کشو از خدمت
ملا محمد امین کانی و فضلای دیگر کسب علوم نموده در اندک زمانی بر اقران فوقیت بهم رسانیده خصوصاً
در علم معقول ملکه مولویت حاصل کرد و در عهد خود معقولات را بدقت و تبحر درس میگفت و صحبت و
درس او فیض عجیبی داشت کم کسی از خدمتش بی بهره ماند بر اکثر کتب خصوص مطول و هدایه حواشی و تعلیقات دارد
امروز انتساب اکثر طلبهٔ علم که بمرتبهٔ افاده رسیده‌اند بواسطه بجناب ایشان است از خدمت آخوند ملا نازک
شغل باطنی هم یافته بود در سن هزار و یکصد نوزده هنوز بعمر پنجاه نرسیده بود که درگذشت و در محلهٔ تاشوان
در مقبرهٔ حضرت سید محمد کرمانی که بالای خطیرهٔ حضرت ملا نازک است مدفون شد ملا محمد اشرف بنتنو
از احفاد حضرت خواجه حیدر است خلف الصدق خواجه محمد طیب بود که از اولاد بلا واسطه حضرت خواجه است اجودت
طبع و وقت ذهن استقامت مزاج بسیار داشت بعد تحصیل علم از بزرگان خود در خدمت مولانا محمد محسن
کزذکرش مرقوم شد تلمذ نمود و تحصیل علوم دقیقه و غریبه فرمود و بسیار تبحر حاصل کرد و تصنیفات رائقه در علم
قرات آورد و شیعه و بعضی فنون نمود و بمحاوره و بلاغت کلام در تصانیف از اکثر اقران ممتاز و مستثنی
است در آغاز سن کهول در شهور سنه ۱۱۲۰ رحلت نمود ملا کاظم چه او از بنی اعمام قاضی عبدالکریم است
تحصیل علوم ضروریه نموده بدرس اشتغال داشت متورع بسیار بوده اصلا التفاتی بمردم روزگار نمیفرمود
میل انقطاع و انزوا اکثر میکرد خالی از فیضی و ذهنی نبود در اوائل عهد بهادر شاه در سنه ۱۱۲۰ درگذشت
قاضی حیدر قاضیخان از قبیلهٔ بچاآنست در صغر سن موفق به تحصیل علوم شده اکثر در خدمت مولوی
عبدالرشید زرگر تلمذ نموده با وجود عسرت شدید که در ان ایام داشت همت بر تحصیل علوم گماشت و بجد
و کد بلیغ از متبحران اکثر علوم شد و بانقلاب روزگار مفارقت وطن اختیار نمود به لشکر عالمگیری
رسید و آشنائی لسیادتخان صدر الصدور بهم رسانید رفته رفته آوازه دانشمندی او بمسامع پادشاه
عالمگیر رسید و باریاب ملازمت پادشاهی شد و اکثر در مجالس تحقیق مسائل شرف حضور می یافت
و چندی به تعلیم و استادی پادشاه زاده عظیم الشان بهادر و چندی به قضای شاهجهان آباد مشغول بود
آخرها که برفاقت پادشاهزادهٔ مذکور در بنگاله خدمت قضا به تقدیم میرسانید قریب یکسال باین امر
بکمال اقتدار اشتغال نمود مامور بقضای حضور گردید باقضی القضات شد بانتقال از انجا به جهت قضای
حضور شد و بحضور رسیده در همان اثنا واقعهٔ پادشاه عالمگیر بمیان آمد و در دور بهادر شاهی هم قریب

۴ و بود شیخ الاسلام تاریخ ارتحال او گفته اند

قریب سه سال باین منصب کامیاب و کام روا بود در اوائل سنه هزار و یکصد و بیست و یک بمرض اسهال تحلیل شد نعش او را از دکهن بکشمیر آورده در باغی که بیرون شهر داشت در بچه پوره مدفون گردید چنانچه در اوراق بالا بقلم آمد ۲ دیگر از عزیزانیکه درین وقت تفصیل هر کدام موجب تطویلست از انجمله خواجه باقی قادری ساکن درون قلعه وقت ملاقات راقم قریب نود عمر داشت مرتاض بود و مغلوب الحال در هزار و یکصد و بیست و ... در گذشت دیگر شیخ مومن سهروردی پوته گام پوری ۲ عزیزی صاحب کشایش و حالات بود همانجا آسوده و دیگر خواجه مومن اسلام آبادی صاحب جذبه و استغراق دیگر ظفر بابای همدانی ۱ نبیره حضرت شاه قاسم حقانی عزیزی بزرگ بیش مضبوط الاوقات صاحب تمکین و موفق بعبادات و تارک صحبت ارباب دولت ۴ دیگر بودی شیخ عزیزی مرتاض و مستقیم از مریدان شیخ یعقوب سهروردی چچه و امثال اینها جمعی کثیر اند ازاد همه فرصتی و دفتری باید و از علمار حافظ حبیب الله که در محله حبا الله می بود مرد عالم با عمل و ملا ابو الحسن قاضی ساکن کاوه داره خلف ملا محمد امین قاضی فاضل متورع هر دو عزیز بهفتاد رسیده و لذت علم و عمل چشیده رحمهما الله و ملا ابو الحسن بوبو ساکن ببل لنگر مردی فاضل صاحب طبع جامع جزئیات **ابو المظفر معین الدین عالمگیر ثانی محمد فرخ سیر** پادشاه غازی پسر دوم سلطان عظیم الشان از دست خادمه کشمیریست که شاه او را بعقد آورده بود در ایام رحلت شاه عالم بهادر بتقریب نظامت صوبه جات بنگالا حاضر نبود بعد برهم خوردن شاهزاده و جلوس جهاندار شاه از بنگاله حرکت کرده و لشکر گیری فرمود چنانچه در اوراق سابق بتحریر رسید اواخر هزار و یکصد و بیست و چهار بر سریر سلطنت در اکبر آباد جلوس نمود و عالم را باحسان فراوان شاد کام فرمود شعرا و بلغا تاریخها یافتند از انجمله یکی گفته تاریخ مژده بگوشم رسید از ظفر پادشاه ؛ از پی تاریخ آن شکر خدا گفته ام ؛ راقم حروف چنین یافته تاریخ چو فرخ سیر شاه والا همم ؛ بر اورنگ شاهی نهاده قدم ؛ جهان را باحسان خود تازه کرد ؛ برافگند بنیاد ظلم و ستم ؛ سزاوار اورنگ و دیهیم اوست ؛ شناسای اسرار تیغ و قلم ؛ بسال جلوس همایون شاه ؛ زده کلک این باب معنی رقم ؛ از انجمله گفت اعظم کم رموز ؛ سلیمان ثانی بعدل و کرم ؛ بعد از انهزام لشکر جهاندار شاه و قتل خان جهان بهادر معروف کوکلتاش خان پادشاه جلوریز بشاه جهان آباد آمد جهاندار شاه و امیر الامرا بقتل رسانید و اکثر شاهزادها را المکحول بلکه مقتول کرد و بعد چند روز که بندوبست نمود بعض امرای دیگر را نیز حکم قتل فرمود از انجمله است سعد الله خان میر سامان پسر عنایت الله خان که چندی محبوس داشته کشت عنایت الله خان از منصب و خدمت صوبه کشمیر معزول شده سادات خان بهادر معروف به میر محمد تقی که از نجبای ایران بود بنظامت کشمیر بدستور عنایت الله خان تقرر یافت دختر

در خانه پادشاه بود و دیگر خدمات عمده کشمیر هم تعلق بخویشان و منسوبان او یافت بالجمله علی محمد خان
از طرف سادات خان نائب آمده عنایت الله خان به لاهور آمد و از انجا بحرمین محترمین رفت از جمله وقائع
که در ایام او روداد سیاق مظفرآباد دست که بعض رؤسا و منصبداران فوجداری دراوکرنا واحداث کرده
بقصد تصرف آنسمت مردم کوهستان را بشورش آوردند محمد ملبت پسر محمد مظفر بی اعتدالی بکار برده آنها را
گرفتار ساخته ازینجهت عبد العظیم خان دیوان صوبه که از اکابر ایران و متولی زاده کربلا و صاحب کمال
بود بر نائب صوبه غایت سلوکی نموده متوجه تنبیه و اصلاح شد چند ماه صرف این مهم کرده گرفتار
مزبور را اخلاص ساخته و محمد معز الدین پسر محمد هیبت را بیور عثمالی آورده به فتح و نصرت برگشت و
عبد الرزاق پسر عبد الفتاح زمیندار پونچه را گرفته آورده خراج و باج و پیشکش بواقعی گرفته و مدتی
در شهر سرگردان نموده مرخص ساخت کسان نائب صوبه دست تطاول دراز کرده در زیهوای و بدعات
دیگر قرار داده اکثری را رنجانیدند چون بعد دو سال و چندین پادشاه دین پناه از نالش کشمیر متاثر شد
اعظم خان را از تغییر علی محمد خان نائب سادات خان به کشمیر فرستاد و اکثر منسوبان سادات خان را معزول
ساخت اعظم خان کمتر از یک سال در کشمیر گذرانیده باز نیابت صوبه تعلق بعلی محمد خان گرفت قریب یک
سال دیگر بسر برده احترام بخشی منصبداران کشمیر که خویش و قریب سادات خان مزبور بود نائب صوبه مقرر
شد علی محمد خان روانه حضور گردید احترام خان همگی هفده روز نیابت کرده بود که صوبه داری
کشمیر از سادات خان تغییر یافت عنایت الله خان که از حرمین برگشته و مورد تفضلات پادشاهی گردیده
کرة ثانیه بنظامت کشمیر تقرر یافت و نیابت بنام آقا بیگ خان دیوان صوبه فرستاد و نائب
مستقل میر احمد خان پسر احمد خان کلان را که در شجاعت و ضبط و ربط شهرتی داشت نمود
خان مزبور در سنه هزار و یکصد و بیست و نه به کشمیر رسید الحق که قریب سال بکمال نظم و احسان و
دادرسی فراوان خلائق را گرویده خود ساخت متمردان و متغلبان و فاحشات را به خواری و ذلت
از رتبه اعتبار انداخت اوائل سال هزار و یکصد و سی و یک پادشاه دین پناه بسبب حرام نمکی مردم سادات
باستاد اگه درین شش و هفت سال سلطنت همواره غالب سلوکی را کار فرما بودند و پادشاه همیشه
از دست آنها متردد و متشکی بود از راه قصور تدبیر و از ان تقدیر به محمد مراد خان میر توزک پیش
آورده اعتقاد خان بهادر قمقام الدوله خطاب داد و حل و عقد سلطنت را برای او نهاد سادات
بشورش آمدند و امیر الامرا سید حسین علیخان از افصار دکن معین الدین نام شاهزاده جعلی با فوج
عظیمی آمد اعتقاد خان مزبور بر قسم آنها اعتماد کرده بند و بست پادشاه را برداشته درون و بیرون

قلعه و دولتخانه را بطور کسان آنها گذاشت و پادشاه را از فسم آنها تسلی نمود سادات بعد تصرف قلعه و دولتخانه عذر نمودند و رزیده پادشاه را گرفتار ساخته بقید آوردند و میل در چشم نمودند زیاده بر یک ماه محبوس بود و بعد یک ماه عذابهای شدید کشید نهم ربیع الآخر سنه مذکور بشهادت رسید عجب پادشاه دادرس دین دارے بود و قدر دانے اهل کمال از هر طائفه چه علما و چه شعرا و خنیه سوران و نقاشان بسیار می فرمود و صلحا را دوست میداشت جود و احسان و عبادت خالق منان را پیشه خود گرفته بود اهل عالم از واقعه او ماتم گرفتند واقع که این واقعه موجب ظهور فتن در اکثر بلاد بلکه ممالک دیگر شد و ازان مدت باز تفرقات عالمیان روز افزونست و اصلا اصلاح امور راعی و رعیت صورت نمی بندد و شاعرے مبتلا درین واقعه گفته تاریخ دیدی که چه باشاه گرامی کردند ؛ صد جور و جفا ز راه خامی کردند ؛ تاریخ شهادت شهنشه دل گفت ؛ سادات بوے نمک حرامی کردند ؛ ایضاً تاریخ دل با سر حیف گفت تاریخ ؛ تجدید فساد کربلا شد ؛ چونکه سبب وفات پادشاه میل زهر آلوده در هر دو چشمش کشیدن بود ازان تبلازمهٔ الفاظ چشم زخم و میل در چشم تاریخ ذیل بتحریر آمد تاریخ از وغائے ستمگران شریر ؛ شد گرفتار پنجه تقدیر ؛ شاه فرخ سیر معین الدین ؛ وارث تختگاه عالمگیر ؛ افسرش میل چشم حق بین شد ؛ هست نعش روان بجای سریر ؛ چشم مردم تمام خون ریز است ؛ از غم آن شه کرم تخمیر ؛ نشود آشنا بخانه چشم ؛ نگه از عبرت اندرین تشویر ؛ سال این حال پادشاه جوان ؛ خواست اعظم زپیر صاف ضمیر ؛ دیده در سبب چشم زخم عالم گفت ؛ مقتل نور چشم عالمگیر ؛ و نیز فاعتبروا یا اولی الابصار بحذف الف زائده نیز تاریخ میل در چشم کشیدنش شد راقم حروف تاریخ میل کشیدن چشم و شهید ساختن پادشاه را چشم زخم عالم یافته فی الواقع اینواقعه موجب تشویش و تفرقه اکثر عالم شد احوال اصحاب کمال که درین مدت در کشمیر بروے روزگار بودند باین تفصیل ست ملا عنایت الله شال در خدمت فضلاء وقت خصوصاً مولوی ملا ابو الفتح کلو و ملا عبد الرشید زرگر تلمذ نموده از مدرسه بعضے فرزندان حضرت خواجه حیدر چرخی نیز کسب علوم فرموده در اندک زمانے بر اقران فائق شد و در علم حدیث و حفظ طرق و اسانید آن لاسیما درس صحیح بخاری نظیر نداشت میگویند سی و شش بار مذاکرهٔ صحیح بخاری من اوله الی آخره کرده بود متقی و متورع بسیار بود و میل کلے بعلم و تقوی می نمود اکثر بزهد و توکل می گذرانید و در جناب حضرت میان صبغة الله سرهندی فاروقی داخل طریقه شد و توحید ایشان گرفت در صحبت اول بتاثر قلبی رسید بوعظ نو مسجد که جامع ست روبروے خانقاه معلے روز جمعه اشتغال میکرد طبع موزون هم داشت شعر صوفیانه و دردمندانه می گفت در سن شصت و هشت در سنه هزار و

یکصد و بیست و پنج در ماه شعبان رحلت فرمود حافظ حسن اعمی از ده آمده در شهر در محلهٔ پچر قریب با آستانهٔ حضرت سیدنا و سندنا میر محمد امین اویسی سکونت فرمود اولاً در جناب حضرت میر علی محمد قادری قدس سره مرید شد و اخذ تعلیم کرد ثانیاً بخدمت حضرت آخوند ملا نازک نقشبندی نسبت حاصل نمود و باستقامت و ورع عمر خود را بسر برد با وجود عدم عذر چشم و ضعف پیری اکثر خمس اوقات در مسجد ادامی کرد و بخانهٔ اهل روزگار هرگز نمیرفت و شیوهٔ تقوی و ورع پیش گرفته شب و روز بعبادت می گذرانید در سال هزار و یکصد و بیست و پنج قریب بسن نود در گذشت میر ابو الفتح قادری قدس سرهٔ از طبقهٔ شادی پوریهاست که از تجار عمدهٔ کشمیر اند والدهٔ ماجده اش صبیهٔ صفیهٔ حضرت میر علی محمد قادر بیست چون میر علی محمد را پسرے نبود او را متبنی کرده تربیت ظاهری و باطنی نموده و تعلیم علم و ادب و تقوی کرد هنگام حرکت شاه جهان آباد در سن پانزده سالگی او را قائممقام کرده بعد مراجعت از دهلی همگی همت بر تربیتش بسته وقت رحلت با وجود مخالفت و ممانعت اقران بخلافت خودش نشانید بعد آن میر مسطور به کمال تمکین و تقوی و خانه نشینی ظهور فرمود و تا بود به فضل و تقوی آراستگی داشت و اکثر اولاد را از ترغیب به تحصیل علم و تقوی فرمود بر تبهٔ فضیلت و افادت رسانید در سال هزار و یکصد و بیست و پنج در ماه شعبان رحلت گزید و در جوار مسکن خود آسود سلطان میر جیوه برادر زادهٔ حضرت شیخ نور محمد پروانه است و تربیت باطنی هم از خدمت او یافته در جوانی با وجود ریاضات و عبادات تحصیل علم نموده بفقه و حدیث آشنا شده بعد وفات حضرت شیخ نور محمد بر مسند خلافتش نشسته تمام عمر بغربت و تقوے و قناعت و آزادگی و بیرنگی گذرانید و خود را وقف خدمت خلائق بقدم و قلم نمود و تا بود بر طریقهٔ تواضع و تشرع و سنی مستقیم بود حضرت میان محمد امین دار در ملفوظات خود نوشته که از سلطان میر بوے فنا می آمد در سال هزار و یکصد و بیست و پنج رحلت نمود حکیم عنایت الله گانی خلف الصدق محمد شریف طبیب است که ذکرش گذشت تحصیل علم ضروریه نموده بفن طبابت مشغول شد در اندک زمانے بلکه فراوانے حاصل نمود و حذاقت عجیبه داشت و از علوم غریبه خصوص رمل و شانه باخبر بود و حکایات نادره از آثار و ثمرات این علوم ازو منقولست راقم حروف در خدمت مرشدی مرادی نشسته بود که محمد طاهر کنت آمده نقل کرد که حکیم عنایت الله دیروز در سمت کوهپایه با یاران وارد شده بحضور من شانهٔ گوسفند را صاف کرده ملاحظه نموده حکم کرد که ازین شانه معلوم مے شود که ما را مراجعت بشهر زود ترست و یکے از اهل مجلس از اسپ مے افتد و ترشح باران مے شود و یکے در شهر از کلانان می میرد بعد

نماز پیشین همانروز جلودار بطلب حکیم آمد که جعفر خان صوبدار بیمار است بمجرد رسیدن خبر سوار شدند
وترشح آغاز کرد و خود حکیم از اسب افتاد بر رسیدن در شهر جعفر خان قضا کرد کمالات حکیم در طبابت
بسیار بود حسن صورت و سیرت داشت در شهور هزار و یکصد و بیست و پنج بمرض خناق درگذشت حضرت
شیخ محمد چشتی عرف رادو در صغر سن توفیق خدا طلبی یافته در چهار سالگی بتقریب فاتحه بمکتب
نشینی بنظر حضرت مولانا حیدر رحیم رحمی رسیده و موفق به تحصیل علوم و آداب و شرعیه و بعبادات شده
اوائل بتقریب تعلیم کتاب نوکری می کرد چون جاذبهٔ طلبش هم رسید در خدمت شیخ علی محمد چشتی
رفته تقید تام و استقامت کامل نمود پائے توفیق محکم گذاشته بجذب سلوک کار کرد در توکل و
استقامت و کثرت عبادت به کمال ریاضت و تحریر تصانیف مفیده ضرب المثل شد در همان
اثنا زیر بار عیال آمد اما باز بوضع قدیم میگذرانید شهرت و خودنمای و دنیا دوستی آشنا نبود بطریقه
علیه چشتیه عامل که جهر بود بعض مردمها هم به تعلیم باطنی از خدمتش مستفید شدند و انوار فنا و بقا و
آثار ولایت هویدا از دیدار نور بارش میگردید الحق مظهر حقائق اسرار و مطلع دقائق انوار بود و باوجود
شدت ورع و تقوی هرگز از درود درونی نمی آسود چون عمر مبارکش از هشتاد تجاوز نمود نهم
شوال در هزار و یکصد و بیست و شش رحلت فرمود راقم حروف همانروز شرف زیارت و عیادت
آنجناب یافته به فاتحه و نظر خاص مفتخر شد از اکابر اولیاے عهد عرفاے وقت خود در ریاضت
و تقوی و معارف و ضبط اوقات و کثرت عبادات امتیاز کلی از میان اقران داشت و فرزندان
صالح و طالب علم بجاے خود گذاشت در جوار خانه که بحضور خود مدفن قرار داده بود آسود
حضرت قاضی دولت شاه حسینی بخارے معروف به حضرت ایشان مولد و مسقط راس او
سیرام از بلاد روس است چون نشو و نما در بخارا یافته منسوب بآنجا شد در اثناے تحصیل علم بجناب
سیدنا و سندنا حضرت مولانا میر محمد شریف البخاری الکچکینی قدس سره رسیده تربیت ظاهر و
باطن یافته بکمالات صوریه و معنویه فائز شد و بمرتبهٔ تدریس علم ظاهریه و خلافت ارشاد باطن
سرافراز و ممتاز گردید عمرها در ولایت ماوراءالنهر و حدود ترکستان بافاده و افاضه طالبان مشغول
بود و هرجا نشر فیوض و معارف فرموده آخرهاے عمر باراده حرمین محترمین از حدود ترکستان
حرکت نموده از راه کاشغر در اواخر شهور سنه هزار و یکصد و بیست و سه بلدهٔ کشمیر را بقدوم شریف
مزین ساخته و زیاده بر سه سال لواے تربیت و ارشاد درین شهر افراخته و جمع کثیرے
از اهل علم و صلاح به خدمتش شتافتند و بهرهٔ اتم از انظار تمام انوارش یافتند آخر الامر بقصد

طواف بیت الله براه هندوستان متوجه شده چون بدهلی رسیده بنا بر التماس بعض امرا رخت
اقامت چندگاه همانجا کشیده درین اثنا پیک اجلش در رسید و بمنزل اصلی رسانید این واقعه در
پانزدهم شوال سنه هزار و یکصد و بیست و شش بظهور آمده مصداق آیه کریمه ومن یخرج من بیته
مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله شد لله الحمد که سعادت دیدار
فائض الانوارش مکرر دست داد و صحبت خاص هم اتفاق افتاد اللهم ارزقنا من برکاته وارفع درجاته
بتوان گفت که طریقه علیه جلیه اویسیه را جناب ایشان به کشمیر آوردند حضرت شیخ محمد مراد
نقشبندی رضی الله عنه خلف ملا محمد طاهر مفتی معروف است بعد تحصیل علوم ضروریه
از معقول و منقول در ریعان عنفوان جوانی ذوق معرفت سبحانی بهم رسانیده قریب دو سال پیش از
وصول بمرشد بریاضات شاقه و عبادات زائده اشتغال فرمود چون به کشش طلب ایشان حضرت مرشد
عالمیان شیخ عبدالاحد سرهندی فاروقی کشمیر را مزین نمودند بعد ملازمت و انابت و تحصیل لوازم
طریقت دست از اشغال دنیوی با وجود غلبه صوری و کثرت علائق برداشته و بسرهند رفته
چندی در خدمت مرشد بزرگوار گذرانیده زوائد فوائد حاصل فرموده بامر آنحضرت باجازت
ارشاد باز بوطن آمدند بعد سه چهار سال بار بخدمت مرشد رشید رفته و آنجناب را در شاهجهان آباد
یافتند و از خدمت حضرت حجة الله خواجه محمد نقشبندی که از حرمین می آمدند هم بوساطت مرشد
آگاه بهرها گرفتند زیاده بر یک سال در خدمت گذرانیده باز به کشمیر آمد این مرتبه ترک خانمان کرده
بر لب جویبار در مسجد معروف بچهه یار انزوا فرمودند قریب چهارده سال بهمان حال گذشت باز
از جناب مرشد طلب آمد با وصف کثرت علائق و شدت عوائق و حدوث آفات و فتن و ورود
متاعب و محن روانه سرهند گردیده و بخدمت آنحضرت در شاه جهان آباد رسیدند مدتی در خدمت
گذرانیدند ابهمرتبه بکمالات خاصه خاندان احمدیه فائز شده با هزاران عطیات و عنایات پرورد گار
به کشمیر توجه فرمودند و ارشاد بطریقه نقشبندیه و قادریه باجازت حضرت مرشد جاری نمود
و از خدمت قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد علی رضا که دران آوان کشمیر را بقدوم مبارک
رشک فردوس برین گردیده هم بهره وافر و رخصت طریقه کبرویه و سهروردیه و چشتیه یافتند
ازان تاریخ باز تا آخر عمر مبارک بصبر و قناعت بر جادهٔ شریعت مصطفوی و سنت نبوی استوار
نشسته شب و روز غیر از عبادات الهی و دستگیری متعطشان بحر نامتناهی کاری نداشتند و طالب
طالب بودند و هرگاه بوی درویشی می شنیدند بدیدنش می رسیدند با وجود کمال فراغ کار سوز

گداز هم میفرمودند و شبها تا روز آهها‌ے سینه افروز و نالهای جگر سوز مے کشیدند آثار آن
اکثر باصحاب هم سرایت میکرد جمع کثیرے و جم غفیرے از فیض نوال آنصاحب کمال خوشحال شدند
حتی بعض عورات هم بجذبه رسیدند و در وقت کمال احتیاط داشتند بدست خود تا آخر عمر کشید
و تفقد و غمخواری یاران در جمیع امور زیاده بر پدر و مادری نمودند و اکثر محتاج بقرض دام می شدند
هرگز روے وسعت و سیرے در مداخل ندیدند و درین باب از محفوظان الهی بودند این عاصی
سعی کرده بقدر سه صد روپیه از سرکار پادشاهی عوض طلب ایشان که چهار تنکه روزینه داشتند
یکجا گرفته بود و آنحضرت هم براے اداے قرض اهتمام وصول آن فرمودند تا حیات آنحضرت سعی
بجا نشد تا چشم از دنیا نپوشیدند زر مذکور نرسید فدویت و محبت و فنائے پیران خود
قسمی که از آنحضرت مشاهده کردم از مشائخ دیگر ندیدم سوخته محبت حضرات بودند و درین باب
کار بغیرت میفرمودند آخرها با وجود ضعف پیری در تهجد هزار آیه می خواندند و حلقه سکوت
بعد فجر بلا ناغه می کردند گاهی حاضران از چهل هم زیاده می بودند و گاهی همگی یکدو کس میرسیدند
بعد اشراق که بطول بانماز تسبیح می خواندند متوجه یارانے که بنوبت حاضرے بودند فرادے
با معامے یه پرداختند پس تلاوت یا به تکرار کلمه طیبه مشغول مے شدند و درین هین تفقد وارد
و صادر می نمودند و اوقات تمام شب و روز به همین دستور مصروف و تعیین بعبادات مخصوصه بود
که تحریر آن گنجایش این مختصر ندارد و در خانه و صحرا و سفر و حضر این امور توقف نبود تفصیل احوال
آنحضرت را در رساله فیض مراد که تمام احوال آنحضرت ست نوشته‌ام هفدهم رجب سال هزار و
یکصد و سی و یک روز چهارشنبه در سن هفتاد و پنج رحلت فرمودند رضی الله تعالے عنه و ارضاه
و جعل معالی القرب مثواه تاریخ وصال آن مقبول ذو الجلال بعض یاران نظم و نثر گفتند فقیر حقیر
به تبعیت اصحاب حضرت مجدد هفتاد و پنج تاریخ موزون و منثور عربی و فارسی با نقط و بی نقط
فکر کرده و همه آنرا در رساله فیض مراد آورده اینجا بچند تاریخ خود اکتفا رفت للمحرره حیف ازدهر
بے وفا بگذشت ٭ قبلهٔ عارفان حق آگاه ٭ متحد شد بوحدت مطلق ٭ آنکه بوده بملک عرفان
شاه ٭ چون گل سبز سر زباغ جهان ٭ دست بر دست رفت تا درگاه ٭ بعد از و ملک دل
خلل بگرفت ٭ حال ارباب شوق گشته تباه ٭ بیدلانرا ز شوق فرقت او ٭ کرده اندر گلوست
ناله و آه ٭ گفت تاریخ وصل او اعظم ٭ وارث کامل رسول الله ٭ ایضاً از جفاے سپهر غم
بنیاد ٭ سر کنم با دل حزین فریاد ٭ چشم از سیل گریه جیحون ست ٭ دامن آسمان همه خونست ٭

وغیره نتیجه طبع وقاد اوست

شاه دین شیخ آسمان درگاه ٭ مقتدای زمانه مرشد راه ٭ اختر برج لی مع اللّهی ٭ گوهر معدن
حق آگاهی ٭ بندهٔ از قیود آزاده ٭ نقشبندے ازین وآن ساده ٭ علم خویش بر سپهر افراخت ٭
رفت واحباب را ز غم بگداخت ٭ سال تشریف او بخلد برین ٭ گفت دل نقشبند ثانی دین ٭
گوهر فکر را چه سفتم ٭ باز شیخ المکلین مے گفتم ٭ بازه در دشت فکر گردیدم ٭ آه از شیخ راه بشنیدم
ایضاً شد قیامت آشکارا دور نیست ٭ ماتم درویش سلطان همت ست ٭ سال تاریخ
وصال ست آن امام ٭ گفت هاتف او مراد وحدت ست ایضاً در خیال سال وصل مرشد
عالیجناب ٭ کرد دل در چار مصرع هشت تاریخ انتخاب ٭ شیخ اهل علم و حال خازن اسرار هو ٭
قطب شیخان جهان و صاحب خلعت بیاب ٭ قدوهٔ اهل شریعت گفتم و غواص دل ٭ باز بحر
الفیض و شیخ دهر بود آمد خطاب ٭ از سادات بخاراست تلمذ در جناب حضرت مولانا مرشد ناو
سید شریف تحکینی کرده بهند آمده و در خدمت باسعادت میان عبد النبی نقشبندی سیام چوراسی
که یگانه مشائخ هندوستانست سلوک راه باطن حاصل کرد در تتبع آثار سنت نبوی و تقلید اطوار
شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوة والتحیه عجیب صلابتی داشت اوائل عهد فرخ سیری بکشمیر وارد
شده جمعی از طلبهٔ علم بخدمت باریافته اکثر بتدریس علوم دقیقه می گذرانید در سال هزار و یکصد و
سی رحلت نمود در کشمیر در محله کوته پوره که سکونت داشت آسود شیخ اکمل الدین محمد کامل
المشهور بمیرزا کامل بیگ بدخشی از اولاد حضرت سلطان خواجه احمد یسویست جد ایشان از تاشکند
آمده در بدخشان متوطن شد بدخشی از انجهت گفتند در عهد اکبر پادشاه بهند رسید نوکری
اختیار کرد چندے ناظم کشمیر بود ملک محمد خان خطاب داشت بالجمله والد ماجد میرزا ممدوح
عادلخان در صغر سن قضا کرد در طفولیت منظور نظر حضرت خواجه حبیب الله شد در دوازده
سالگی شرف انابت آنجناب یافت و کمر مجاهده و ریاضت سخت بربست ترک نوکری پادشاهی
نموده در کنج فقر و قناعت نشست در خدمت و فدویت مرشد بزرگوار بمال و جان نموده
بپایه مردان رسید در بیست و پنج سالگی بخلافت آنجناب فائز شد و بر مسند ارشاد ابطریقه
علیه تمکن فرموده چشمه معانی و معارف از دل حق منزلش بجوش آمد و بر تبعیت شیخ بزرگوار
فرید الدین عطار و مولوی معنوی جواهر اسرار بمنصهٔ اظهار آورد چون طبع شریفش موزون
بود نظم معارف فرموده جامع معارفش کتاب بحر العرفان ست که چهار جلد مرتب و مکمل شده
وسوای آنهم معارف موزون نموده درین رساله بیتے چند از قصیده مسمی به مخبر الاسرار که در اثنای

سیر و سلوک منظم آورده بیتمنا گاه می آرد قصیده چون بدیدم دو جهان را که سواد الوجه‌اند ؛ چشم پوشیدم و بر هر دو نظر بگشادم ؛ خویش و بیگانه بلا منکر و من زین دلشاد ؛ هیچ در گوش نمی آید از ان فریادم ؛ فکری از دل متولد شد و بر اصل رسید ؛ رستم از باطل و حق راه بحق بگشادم ؛ سر پس زانوی خود مانده هم از فکرت ؛ دل معلم شد و تعلیم تصوف دادم ؛ تلخ شیرین شد و غم شادی و وسواس برفت ؛ مرکبم رایض و من چابک و ره آبادم ؛ انس حق و حشتم از غیر بجان و دل داد ؛ کرد از ظلمت کثرت ز جهان آزادم ؛ فتح کارم شد و امراض بصحت بپیوست ؛ ذائقه نیز بحال آمد و لذت دادم ؛ شد تمیزم که چه تلخست و چه شیرین ز غذا ؛ چیست نافع بدلم و آنچه مضر افتادم ؛ طاعت و ذکر و غذا گشت بجانم چو ملک ؛ نیست آرام شب و روز بجز اوراد ادم ؛ آکل نور شدم نیست غذایم خاکی ؛ لله الحمد که من در چه مقام افتادم ؛ خلعت فقر که حضرت مرا بخشیدند ؛ چون سگ در مرشد سر خود بنهادم ؛ سالها خاک در ش را چو سگان رفتم ؛ تا که بالغ شدم و چشم خرد بگشادم ؛ دید مرشد که شدم پخته و آماده بکار ؛ در همه قید تعلق ز جهان آزادم ؛ جبروتست ازین پیش منازل در راه ؛ گوش دل جانب من کن که بشرح افتادم ؛ ناگهان گفت که بی مرگ نخواهی راه رفت ؛ در زمان مردم و مردانه براه افتادم ؛ مردم از خویش ولی زنده بحکم حضرت اوست ؛ جان باقی عوضم داد چو این جان دادم ؛ قالبم قلب شد و روح صفت بسیار است ؛ بر قدم آنچه نظر داشت درین راه دادم ؛ اصل تابع شد و از فرع منزه شده ام ؛ لا زوالیت خود دیدم از ازل شادم ؛ من چه هر کس که بدل کشت تو ابدال شناس ؛ خیر مقدم همه عالم که بخیر افتادم ؛ لذتی یافته ام که کنون سی سالست ؛ جان من مست همانست و برفت از یادم ؛ کاشکی هر سر مویم به تنم جان بودی ؛ کاندرین راه بشکرانه آن میدادم ؛ تا دو سه سال درین حال بسر می بردم ؛ نه ز ماضی و نه مستقبل از ان هیچ یادم ؛ و این قصیده طولیست بنابر اختصار در رساله همین مقدار اکتفا رفت چون جدهٔ والدهٔ راقم در عقد پیر بزرگوار ایشان بود خاندان جد مادری راقم ارادت خاص بجناب ایشان داشتند در خوردی نظر عنایت و التفات براقم حروف می گماشتند بعد واقعه حضرت مرشدی مرادی پنجاه برابطهٔ خاص مداومت ملازمتش میسر شده مورد الطاف مخصوصه گردید و صحبتهای بااتیان حاصل نمود و در خلوت و جلوت مخصوص ببعض عنایات آن مظهر کمالات شد آنجناب اوائل سال هفتاد و هفتم عمر شریف امراض بدنی بهم رسانیده داشتند ازدیاد مرض بکمال بی پروائی و صبر شکیبائی داشت بیست و نهم شهر ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سی و یک بمرض حبس بول که منجر بامراض دیگر شد بوصال لایزال فائز گردید تاریخ رحلت آنجناب را احقر الامم چنین یافت تاریخ ز عالم پیر کامل رفت

* بقیه مضمون بر صفحه نمبر ۲۸۵ ملاحظه فرمایند

گفتم * دیگر هم چندی از اصحاب علم و حال بودند که تفصیل ایشان موجب تطویلست مثل شیخ داود
اسلام آبادی عالم عامل و متورع کامل و ملا محمد بائی سهروردی و شیخ حبیب الله کانرے*
متورع و شاه افضل چشتی کلاشپورے تارک عارف از کتابت کلام الله قوت میکرد و ملا عبد الرشید
داورد قادری ساکن درون قلعه و اسمٰعیل بائی صاحب احمد اکدلی و خدمت میر ضیاء الدین نعیم عالم
باعمل متشرع و متوکل صاحب تمکین و مروج دین و محتاط در معاملات و ماکولات و حافظ شاه محمد
قادری ساکن احمد اکدل متورع و متوکل خادم قرآن مجید و خواجه عبد الله کبروی تارک متورع ساکن
موضع هنی واری و خواجه محمد سعید نقشبندے از خلفای با باشاه مسافر از اولاد امجاد حضرت مولانا زاهد
وحشی و میر محمد مراد پوشه تنکو کبروی و بابا حاتم گوجاری کبروی و خواجه صادق مانتجو قادری برادر
حضرت خواجه عبد الرحیم مانتجو و برادر دیگر خواجه محمد مومن مانتجو و شیخ حمزه رفیقی سهروردی و عابد هاصمه کی
سهروردی و میر عبد الله قاضی ساکن پل ڈدماران و شیخ داود چشتی خلیفه و برادر زاده جان محمد هاشم مروے
آزاده فصیح و صاحب ترکل و تمام بشاشت مولانا و استاذنا ملا عبد الله تحریر روزگار و عجوبه
صنع پروردگار بود و در حدت ذهن و دقت طبع و جودت دراکه سرعت فهم و شدت ذکا عدیم النظیر
و در فنون علوم معقوله و ریاضی و اقسام کمالات غریبه عالمگیر بود از حظ وانشا هم حظ وافر داشت هر چند
بنا بر استعداد خداداد هر کسی از اهل دانش بوی می شمیدند بذوق کسب کمال میدویدند و از فحول دانشمندان
وقت چه از مردم توران و ایران که دران وقت وارد این شهر می شدند و چه از مردم کشمیر که زینت بخش
مسند افاده بودند بهره علم و ادب می اندوختند اما اکثر حالات اظهار انتساخ در بجناب مولانا محمد محسن
کشتو که ذکرش گذشت میکردند اکثر عمر بقناعت و توکل گذرانیده از صبح تا شام بلکه قدرے از شب
هم گرفته بدرس می پرداختند و عالمی را بهره اندوز فیض صحبت خود میساختند کم کسی از تلامذه بلکه
حضار مجلس ایشان محروم مانده باشد و تعلیم مدرسه آنجناب خالی از برکتی هم نبود و بین زیادی
داشت علاوه این امور خطافت طبع و حسن خلق آنجناب برائے حضار نعمتی دیگر بود بحسب
تقدیر در عین گرمی هنگامه افاضه و عامه دل ازین دیار برداشتند و طلبه را بیدل و بیکس گذاشته
و سفر اختیار کردند و در حضور رسیده باوصف اینکه بعسکر پادشاهی دران وقت بسبب
قدردانی پادشاه فرخ سیر مجمع فضلا و ارباب کمال بود و بقدوم جناب مولوی
دبدبه دیگر درا درو رو داد و اکثر دانش پژوهان را رجوع بر خدمتش افتاد از جناب پادشاه
امام مترجمه عالمگیرے شده بود که حادثه شهادت پادشاه بظهور آمد راقم حروف از کمال

* [illegible] ۱۰۷۸ [illegible] *

بی استعدادی یالیاقت آن نیست که خود را در سلک تلامذهٔ ایشان منعقد سازد بهمین قدر مفتخرست که در آوان جوانی باوجود کثرت مشاغل نفسانی زیاده بر سه چهار سال اکثر حال بهره اندوز صحبت اکسیر خاصیتش در مدرسه بود بقیه احوال ایشان در اوراق آینده مرقوم می شود مولانا عزیز الله از فضلا عهد بجودت طبع وحدت ذهن امتیاز داشت و بکمالات عربیه و فارسیه و خط وانشا فائز بود جسته جسته شعرے هم می گفت قانع تخلص می کرد بنا بر شکست روزگار و گردش لیل و نهار در عهد پادشاه فرخ سیر به شاه جهان آباد رفت بهرهٔ از دنیا نیافت و در خدمت خواجه محمد سعید نقشبندے شتافت در همان اثنا بحالت غربت در شاه جهان آباد رحلت نمود مولانا امان الله از سوداگر زادهای این شهر بود چون والد ماجدش خواجه ابوالخیر هم خط وافر علم داشت باقتضار حسن استعداد در صغر سن بتحصیل کمالات رایت همت برافراشت و در اندک زمان مجود اقران شد و در علوم معقوله و منقوله قدرت کامله حاصل کرد و باوصف این مناقب میل کلے بورع و تقوی داشت میفر مود از حسن اخلاق و عموم اشفاق آشنا و بیگانه اسیرے فرمود در عین گرمی هنگامهٔ تدریس بنا بر واردات دنیوے ماوری کهان بوے رفت و رفته رفته بآوازه کمالات با امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله ربط کلے بهم رسانیده باین تقریب هم واسطهٔ فیض صورے و معنوی بحتاجان شد ذکر حسن عاقبت آن کمالات مرتبت در اوراق آینده مرقوم کلک حسرت سلک مے شود ملا عبد الشکور و ملا ابوالفیض بدخشانی هردو برادر از علوم معقوله و منقوله بهره وری و در بحار دانشمندے و دقیقه یابے شناور بودند در آوان تدریس غرائب تدقیق و عجائب تحقیق وظاهر مے نمودند در علوم غریبه هم مثل هیئت و امثال آن مهارت داشته و مدت العمر بقناعت و خمول گذرانیده اشتغال تذکار علوم داشتند و همت بر افاضه و افاده می گماشتند اواخر عمر ملا عبد الشکور متهم بتردد در افضلیت حضرتهای شیخین بر جناب حضرت شاه اولیا خاتم الخلفا علیهم الرضوان ساختند و مردم بهانه جو ازین مذکورات غلغله در جان ارباب علم انداختند فقیر حقیر از زبان اکثر محرمان مولوے شنیده که تهمت محض و افترائے بحت خدمت مولوی بود زیاده برین نداشت که در بعض احادیث صحیح بخاری که مشیر به فضیلت ست بعض اشتبهات کرده بود و بملا ابوالفیض اول قضا کرده بعد چندے ملا عبد الشکور هم آخر هائے عهد فرخ سیر پادشاهی رحلت گزین شد میر نور الدین شارق از سادات ایران و نجبائے آن دیارست بتقریب قرابت

هم بسیار از فضلای کشمیر شاگرد او در اند خصوصاً آخوند ملا سلیمان کلو و شیخ الاسلام مولوی عبد الحکیم متوا ز همه فائق بر آمد

[illegible]

قوام الدین خان از هند آمده بود مدتی در سمان حدود گذرانیده میر رضی برادرش بدیوانی
کشمیر امتیاز یافت میرزا نورالدین هم وارد کشمیر شد باز بهند مراجعت نمود و در زمان پادشاه
فرخ سیر وارد و عگی دفتر دیوانگی یافت باز بکشمیر آمد معمر و صاحب اخلاق جلیله بود و بصحبت
میرزا صائب رسیده و با محمد سعید اشرف و امثال او صحبت بسیار ورزیده شعر را هم اکثر
گاهی بطرز ایهام و گاهی بطریق خیال بندی و اکثری بمعنی سنجی میگفت و دیوانی درست
کرده راقم حروف بهره یاب اصلاح شعر از عدم تش بود در شهور سنه هزار و یکصد و بیست و هفت
رحلت نمود این چند بیت از واردات طبع نقاد و فکر وقاد او بقلم می آید بلبیت رفیض بیکسی چون
مصرع برجسته مختارم * هلال آسا بیک بال آسمان سیر است پروازم * این غزل را برای
قزلباشخان امید تخلص در وقت اراده آمدنش بکشمیر بتقریب بخشی گری نوشته بود غزل کی دهد شرح
داغ دیده گریبان کاغذ * که شود بحر سیاهی و بیابان کاغذ * از سخن کام و دهان را چه حلاوت
دادی * شده از طوطی نطقت شکرستان کاغذ * همچو طومار من از رشک بخود می پیچم * چون فراهم
برت این غنچه سخندان کاغذ * نامه از سوز دلم کاغذ آتش زده است * باشد از خون دل و دیده
افشان کاغذ * قاصد آه بامید روان کن شارق * که نگر آورد از نزد عزیزان کاغذ * نظم -
سختی جان پشت ما را چون کمان کرده است * چرخ منت کش زشست استخوانم کرده است *
ستمم در ملک معنی طبع نظم شاهد است * دشمنان را عاجز اندر تیر عام کرده است * از حکایت چرخ سنگین
دل نه بیند هیچکس * آنچه باز از مهربانیها بجانم کرده است * عمرش از هشتاد تجاوز کرده بود خواجه
نورالله دیوانی از اعیان شهر کشمیر است در علوم تحصیلیه بدرجه مولویت رسیده بود شغل تدریس
داشت بهره مند از فنون شعر و انشا بود * رحمة الله علیه میر کمال الدین از نجیب زادهای کشمیر بود
در عنفوان جوانی کسب عنوان سخندانی داشت و ستی در نظم و نثر بهم رسانیده و ضبط نستعلیق
شکسته را درست کرده در سلک ملازمان شاهزاده سلطان اکبر انتظام یافته یکچندی
باریاب مجلس کارکنان ارباب انشا هم در سرکار مزبور بود بعد واقعه خروج شاهزاده و فرار ایشان
بجانب ایران به کشمیر رسیده و عالمی را به تعلیم خط و انشا بهره ور گردانید بتجویز فاضلخان غایبانه
نوکری پادشاهی و جاگیر حاصل کرده در غایت قناعت می گذرانید رقعات رنگین بانکات
دلنشین از این میر کمال آیین بر السنه خاص و عام مذکور است بایراد یک رقعه درین رساله
اکتفا نموده که در باب رسید طبق عسل که میان حضور الله داد بجای آن مار زنده فرستاده بود

* بقیه مضمون بر صفحه نمبر ۲۸۵ ملاحظه سازند

سر قعد رباعی - ماریکه مخالفت قول و عملش ✽ بگریز زلا به سر آسر و غلش ✽ چون طفل
بشر نیش از راه مرد ✽ زهر مارست در حقیقت عسلش ✽ طبق عسل مصفا که از شربتخانهٔ خلق آن
عطوفت انتما حصهٔ تلخ کامان خخلستان اختلاط ابنای زمان شده بود ذائقهٔ نا امیدی را شیرین
ساخت و سنگ در زنبورخانهٔ شوخی این روستا پرورده بی باکی انداخت بحکم الا ناریتر شح بما
فیه حقیقت مسطور بر منصهٔ ظهور جلوه نمود با خود گفتم جو فروش گندم نمامی شنیدیم زهر فروش
شهد نما هم دیدیم باز نظر بر آنچه افعال بزرگان خالی از حکمتی نمی باشد جاسوس فکر را بهر سو دوانیدم
سراغی از مدعا یافتم گاه بتصور می کنم که آنچه سالکان طریق بیشتر از انست که از کثرت ذکر یا قهار
بصورت ماری بر آمده انگاه خیال می بندم که زنار مشرکان خفی ست که از شدن سیاه کفر باطن
رنگ سیاهی درون شان گرفته گاهی حداثت سن ایشان را منظور داشته میدانم که بمقتضای
مقوله الصبی صبی و لو کان ابن النبی از طفل مزاجی من در غلط افتاده بازیچه ترسائی بخاطر آورده
از تن غافل که این فقیر بصورت حقیر در نابودن چنین این نوع هوام حالی همان حال عصای
موسی دادم و گاهی ریاضت و جهاد ایشان را ملحوظ داشته بخاطر میگذرانم که تو هم کشتن مار نفس
که بطفولیت چنین حلقه عکس زده کردند ازین بی خبر که یکبار از آن معرکه جهاد اکبر صید لاغر نفس را
قابل فتراک علو همت خود نمی شمارند حاصل که هر چند بار اندیشه از غصه عدم دریافت کنج حقیقت
این نار بخور بر خود می پیچیده بسوراخ مطلب راه نمی برد مگر خود ارشاد می فرمایند و این عقده
بناخن بیان بکشانید واقعه وفات مهتر کمال الدین در آخر هزار و یکصد و سی و یک یا اوائل سی و دو
اتفاق افتاد خواجه علی اکبر از اکابرزادگان مردم خاف و باورد است نزدیک بهران واقع
شده در اواخر روزگار شاه عباس ثانی از ولایت بقصد هند بر آمد بنابر واردات که خود در نسخه
بقلم آورده است مراجعت کرهٔ ثانیه باز بهند رسید و در سلک ملازمان پادشاه منسلک شد و
به تقریب بعض خدمات بکشمیر آمد هر چند در میان اتفاق سفر هاش افتاد اما تا آخر عمر سکونت
و توطن در کشمیر قرار داد با وجود تقید بصلاح و عبادت مردی صالح طبع و سخنور و تاریخدان و خوشنویس
بود و نظم و نثری داشت رقعات رنگین و منشآت دلنشین یادگار او مانده است اینچند
شعر که بلا واسطه براقم حروف رسید مرقوم می شود نظم یاد آن روز که داغ رخم گیسوی تو بود ✽
تو تیای بصرم خاک سر کوی تو بود ✽ محو گردیدن و بیخود شده افتادن من ✽ اثری از نگه چشم
سخنگوی تو بود ✽ بی سبب بخیه شدن در نظر انداختنم ✽ اینچه لایق ز تو طبع جفاجوی تو بود ✽ دل ربود از من

رسید

واند اخت دگر از نظم ÷ چشم این چشم که از نرگس جادوی تو بود ÷ فرد دل تا لب لعل تو گویا نشود ÷ دهن تنگ
تو پیدا نشود ÷ نگشاید گره از پیشانیے ÷ قطره تا واصل دریا نشود ÷ گردم نزع نه بینم رویت ÷
تلخی مرگ گوارا نشود ÷ مرده را زنده کند از نگهی ÷ کار چشمت ز مسیحا نشود ÷ سعی بیهوده ندارد حاصل ÷
سیل از نیست که دریا نشود ÷ چشم مست تو مرا داده شراب ÷ چون دگر نشه دوبالا نشود ÷ دیگر از فوائد
صحبتش که مشتمل بر نقلیات و غرائب مجلسش که تمام ذوقیات بود خود معاینه کرده شد کسی تا کجا نویسد
و عمرے با برکت و حلاوت یافت زیاده بر نود سال رسیده و بکمال تمکین و آسایش گذرانیده
او اخر سال هزار و یکصد و سی و یک در گذشت در مقبره که بیرون خانه متصل مسجد بنا کرده خود ساخت
آسود **سلطان رفیع الدرجات** پسر شاهزاده رفیع الشان ست سادات بارهه بعد قید
محمد فرخ سیر او را از حبس بر آورده پادشاه ساختند وارث تاج تاریخ تولدش بود چهار پنج ماه
سلطنت عاریتی کرده بمرض دق در گذشت برادر دوش که سلطان رفیع الدوله نام داشت
بر آورده والی کردند و ملقب به شاهجهان ثانی شد او بدستور برادر کلان پنج شش ماه متکے بر سادہ
سلطنت بے استقلالی بود وقتیکه لشکر پادشاهی بر سلطان نیکو سیر و سلطان اکبر ابن عالمگیر
پادشاه که در اکبر آباد خروج کرده بود متوجه میشد در اثنا راه واقعه رحلت شاهجهان ثانی نیز رو داد
او اخر سال هزار و یکصد و سی و یک بود **ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی** ابن
جهان شاه نام اصلی ایشان سلطان روشن اختر ست سادات بارهه و امراے حضور بندگان اینرا
شبا شب از قلعه شاهجهان آورده باکبر آباد رسانیدند تخت و تاج را بوجود مسعود آنحضرت مزین
ساختند راقم حروف ظل رب تاریخ یافت جلوس پادشاه اوائل سال یکهزار و یکصد و سی و دو بود از
جمله وقائعے که اوائل جلوس رو داده اینست که نظام الملک بهادر فتح جنگ اکثر حکام دکن را که از طرف
سادات بارهه بودند مغلوب و مقتول ساخته متصرف آنحدود شد سادات مهم دکن را پیش نهاد خاطر
داشته حسن علیخان برادر قطب الملک که میر بخشی و امیر الامرا بود در رکاب پادشاه بجهت دفع این
غائله از اکبر آباد متوجه دکن شد و قطب الملک که برادر کلان و دیوان اعلے بود هنگام مهم نیکو سیر
در شاه جهان آباد براے نظم و نسق ملک هند توقف نموده بود میر حیدر خان از متعینان فوج
محمد امین خان بهادر بخشی دوم که از مدت باتفاق امراے دیگر از غلبه سادات متردد شده قابو جو
بودند بامر محمد امین خان سر راه به بهانه التماس مطلبی در عین سواری امیر الامرا را خنجر به شکم رسانیده
بجان کشت کسان امیر الامرا او را ریزه ریزه کردند بقیه سادات که در لشکر بودند با افواج مستعد پیگار

صح فوت شاهجهان ثانی و جلوس فردوس آرامگاه در یکهزار و یکصد و سی و دو و چهار ...

شده بمقابله آمدند محمد امین خان پادشاه را بیرون آورده خود در رکاب پادشاه متوجه محاربه آنها شده و از شجاعت و مردانگی داده سادات را مغلوب ساخته بوزارت اعلی و خطاب اعتماد الدوله سرافراز شد قطب الملک سید عبد الله خان برادر کلان در شاهجهان آباد مانده بود با ستماع این سلطان ابراهیم پسر کلان شاهزاده رفیع الشان را از قلعه برآورده خروج نموده و فوج عظیمی فراهم آورده ازین سبب لشکر پادشاه عازم دهلی شده و آنها نیز استقبال نموده در اثنا ره راه محاربه رو داده فتح و نصرت نصیب اولیاء دولت گردیده سلطان ابراهیم و قطب الملک اسیر شدند سلطان باز بمکان خود رسیده و قطب الملک بعد حبس شدید مقتول شد و پادشاه در جهان آباد متمکن شد چون غرض از تحریر این رساله واقعات کشمیر است خاتمه حسرت شمامه تذکار مجملی از واردات فتنه افروز ملک سوز که مخصوص این شهر بود حیرت افزاے ارباب اعتبار میگردد در ضمن این تذکار قدرے اشعار از مثنوی آبدار خواجه احسن الله راضی المعروف به فصاحتخان چراغ که در بیان این شهر آشوب بقلم فصاحت رقم آورده است بمحل ابراز می آید؎ ندارد خلد با کشمیر نسبت ✤ عیانست این بر ارباب بصیرت ✤ درین گلشن ز رندان قدح نوش ✤ که چون بحر ند دایم بر سر جوش ✤ چنان مے هر طرف آب سبیل ست ✤ که دریاے کدو چون نارجیل ست ✤ چنان در شهر و کویش آب جاریست ✤ که هر یک خواجهٔ او جویباریست ✤ درین گلشن مپرس از چهره سبزان ✤ پرے بار آورد باغ سلیمان ✤ تر او چهره سبز از الصد ریبا ✤ مفرح دار کیفیت ز ترکیب ✤ چو میخانه است دایم بسکه شاداب ✤ بود هر گل ز مینش عالم آب ✤ بوصف این زمین در پیش جمهور ✤ کنی تمثیل بود این بیت مشهور ✤ بهشت آنجا که آزارے نباشد ✤ کسی را با کسی کارے نباشد ✤ ز شور انگیز چندی بی نمک شد ✤ ز لوح سینه نقش عیش حک شد ✤ عجب هنگامه گردید ظاهر ✤ ز جنگ شیعه و سنی و کافر ✤ مجمل این تفصیل و خلاصه آن قال و قیل اینست که میر احمد خان نائب عنایت الله خان قریبا سه سال حکومت کشمیر را بنظم و نسق و دیانت حتی المقدور کار فرما شده و به نیکنامی و ضبط و ربط واقعی بسر برده بحسب تقدیر و قصور طالع مردم کشمیر در آخر حکومت او که اوائل جلوس پادشاه در کشمیر هنگامهٔ مذکور بسبب بیان محتویخان و هنود واقع شد صورت واقعه اینکه محتویخان المعروف ملا عبد النبی که عالم و باصلاح بود در هنگام نظامت شاه عالم بهادر شاه بممالک کابل و پیشاور در فوج شاه رفته رفته خود را بصحبت شاه رسانیده در مذکورات علمیه هم رتبهٔ خطاب سوال و جواب بهم رسانیده

چون شاه ممدوح بسلطنت رسید خان مذکور منصب و جاگیر کشمیر یافته آخرهاے سلطنت بوطن آمده در ایام سلطنت پادشاه فرخ سیر اکثر جاگیرش رفته باز روانهٔ عسکر شد چون بحالی جاگیر صورتے نگرفت رجع القهقری نموده توقف در وطن اختیار کرد و اوائل سال ۱۱۳۲ سنه جلوس پادشاهی بعض حکام و زمینداران اطراف هند و دکن داعیه سرکشی بدست آورده مصدر خروج شدند خان مسطور در کشمیر بنابر بعض تقریبات روزگار اظهار مسائل و احکام شرعیه که در بارهٔ هنود و اهل وار دست نموده بمیر احمد خان التماس اجرائے آن کرد ؎ حریف میگسار صدق آهنگ ؛ چنین زد شیشهٔ این قصه بر سنگ ؛ که از کفار آنجا محتویخان ؛ بتقصیرے شد از دل دشمن جان ؛ منادی کرد یکسر اینکه دستار ؛ فرود آرند از سرهار کفار ؛ دگر بر اسپ ننشینند اینها ؛ نشان قشقه شوبند از جبینها ؛ ز پا هم کفش چرمین دور سازند ؛ نگشته ما دل رنجور سازند ؛ معزز شد کلاه از بهر کفار ؛ فتاد از نام طشت شان ز دستار ؛ کله هم گاه گاهے میدهد دست ؛ بسان بدر ماهے میدهد دست ؛ غلبهٔ هنود که در حضور و کشمیر داشتند میر احمد خان صورت پیشرفت آن ندانسته و متصدیان کشمیر بلکه اکثر اعیان لاسیما ارباب محکمه متصدیان شرعی مخالف رای محتویخان مانده مجوز اجرائے این مسائل و احکام نشدند اجتماع طلبه علم و عوام الناس در خانهٔ محتویخان بسیار شد یکدو ماه میر احمد خان از جائے عنان کرده بود چون سررشته از دست رفت و حرف بدست عوام الناس افتاد میر احمد خان بمشوره متصدیان محتویخانرا طلبیده بمواعظ و نصائح سنجیده اشارهٔ سکوت ازین مذکورات نمود یکے از عمدهاے متصدیان محرر این صفحات را که در آن مجلس حاضر بود آهسته گفته که بگوش نائب ناظم مخفی برساند که اگر اینوقت محتویخانرا سرباز دهد ازین سو نمی تواند آورد و هرچه میشود در همین جا و در همین مجلس احقر ایشانرا بنا بر مراعات امر ملت صرفه در اظهار ندیدند و عذر عدم امکان اظهار بجهت ازدحام بسیار آورد و بهرکیف محتویخان آنروز بعد ضعف و نقاهت آزار از خانه میر احمد خان مخلص یافت مجرد خروج از صحن عام هجوم عوام از حد گذشت و مثل مور و ملخ مهبط سواری او شدند دیگر روز غلبهٔ عوام در ترقی بود مردم بازاری را و هرجا هندوے را میبافتند از اسپ فرود می آوردند و تهدید و تنبیه می کردند رفته رفته منجر به تخریب خانها و تطاول اموال آنها شد تا بیخ مغلوبی هنود در اثنکست کافران یافتند میر احمد خان بمشورهٔ متصدیان فوج بطلب محتویخان فرستاد مجرد تحریک آنها مردم عوام بغیرت آمده در محلهٔ قلاشپوره فوج مزبور را شکست دادند

داکثری را عورات شہر از بامہائے سنگ و چوب و شالی کوب زدہ کشتند و آتش عظیم واقعشدہ محلات بسیاری را سوخت و عمل میر احمد خان سست شد چو این ہنگامہ براوج سما رفت ✤ ازین راہ میر احمد خان زجا رفت ✤ روان فوجے پئے احضار خان کرد ✤ کہ ہر یک بود درمردانگی فرد ✤ ہمہ از پای تا سر غرق آہن ✤ تو گوئے کردہ طغیان آب جوشن ✤ چو این آوازہ درہر سو سمر شد ✤ بخان معدلت آئین خبر شد ✤ کہ فوجی شد روان مانند سیلاب ✤ ز شمشیر و سپرہا موج گرداب ✤ ز فرمان خود از بیم خرابے ✤ کسیکو بود آتش گشت آبے ✤ پئے تسکین مردم نے ز تشویش ✤ قدم بیرون نہاد از مسکن خویش ✤ نداد ش کس رہ از بیگانہ و خویش ✤ فدائیش خواندزان درخانہ خویش ✤ محتو یخان باستماع خبر تعین فوج خود را بیکس و بے پناہ یافتہ اول در مسجد محلہ جا گرفت و عجز و الحاح بسماجات بسیار نمود چون ہجوم مردم شد بہ خانقاہ معلے آمد **نظم** ازین پردلان زاحر بہ و جنگ ✤ بکف بود فلاخن دار جز سنگ ✤ بمردان صف شکن درعرصہ کین ✤ ندیدہ کس بدینسان فوج سنگین ✤ چنان از ژندہ پوشان اجتماع ست ✤ کہ گوئی غزوہ ذات الرقاع ست ✤ چو شد نزدیک فوج خان ناظم ✤ در آن ساعت قیامت گشت قائم ✤ بسان شمع از باد سحرگاہ ✤ تزلزل یافت در پیر و جوان راہ ✤ نشد یک تن مقابل از پے جنگ ✤ نیامد کس بروے شان بجز سنگ ✤ ز بام خانہا چون بر سر شان ✤ چکس کرد از دو جانب سنگ باران ✤ فگندہ از دو جانب نوجوانے ✤ براہ چون قصہ خوانان نردبانے چو آہن پوش مردان سپاہے ✤ دران ہنگامہ از قہر الٰہی ✤ فراز از بیم سنگ انداز کردند ✤ زمان حبث الحدید آغاز کردند ✤ در آب جوئباران کشتگان را ✤ بیفگندند مردم بے محابا ✤ ز قتل نوختان چہرہ گلگون ✤ چو جدول یکقلم شد سرخ از خون ✤ از حضور نیابت عنایت اللہ خان بنام خواجہ عبداللہ خان دہ بیسے تقرر یافت و میر احمد خان بحضور رفت چون کہ عمل خواجہ عبداللہ خان غلبہ عوام و تاخت و تاراج شہر بیشتر شد و علاوہ آن بکنکاش مقصد محتو یخان و محال صرف خاص را بطور خود گرفت ز حضور مومن خان را نائب صوبہ فرستادند مشارالیہ در ہیرہ پور رسیدہ بود کہ محتو یخان بعد ملاقات خواجہ عبداللہ خان در خانہ شاپور خان بخشی صوبہ برادر کلان میر حیدر خان کہ ذکرش گذشت بجہت ملاقات درآمدہ چون سید اظہر خان دیوان بیوتات و جمعے از منصبداران کنکاش داشتند و محتو یخان را باجمعی از عوام بقتل رسانیدند اینحالت آخر روز چہارشنبہ بیست و یکم شہر ذیقعدہ ہزار و یکصد و سی و دو بود

شهید سر گذشت شیخ الاسلام بتعمیه تاریخ ایشان ست پس از یکچند روز دیگر مردم عوام بغیر
آمده بر سر محله زڈیبل ریختند و مردم شیعه را که در ایام مفسدهٔ هنود اتفاق اجتماع کرده
چاک عظیمی کرده مضبوط بودند والحال بجنکاش قتل محتویخان متهم شدند تاراج و تاخت نمودند
اکثر را از زن و مرد و صغیر و کبیر بقتل رسانیدند و ننگ و ناموس آنها بغایت کردند بعد از ان خانقاه
میر شمس عراقی مرشد شیعه ها را اسمار نمودند از ابتداے عمارات تا الیوم اینقسم حادثه بر زڈیبل
و فرقه شیعه ها واقع نشده بود و هنود بلکه بعضے اعیان مسلمین را هم مکرر او مجددا بانطریق آفات
رسیده پس از یکچند خان صدق تخمیر ؛ دل خود جمع کرد از اهل تزویر ؛ براے دیدن بخشی
روان شد ؛ اجل هم ز پرده با او همعنان شد ؛ چو بود از زمرهٔ اتراک بخشی ؛ شگون در قتل خان
دانست بخشی ؛ بسی قصعت چشم از دهر پوشید ؛ قبای هستیش صد پاره گردید ؛ پس از یک
لحظه خلقے شورش انگیز ؛ شدند آتش صفت هر سو جلو ریز ؛ زدند اتش بجان و مال بخشی ؛
مسلم جست لیکن جان بخشی ؛ نمودندش سگان بے اعتدالی ؛ ز روبه بازی قوم شغالی ؛
دگر بر حضرت قاضی دویدند ؛ چو آتش یکنفس آنجا رسیدند ؛ بجرم بیگناهی خانه اش را بکشیدند
آتش و کردند یغما ؛ بعد دو روز از نیواقعه مومن خان داخل سواد شهر شده چون مردم عوام خود
ملا شرف الدین پسر محتویخان را که وقت واقعهٔ پدر مختفی شده بود بر آورده بجاے پدر نصب
کرده بودند رجوع و هجوم مردم زیاده بر سابق رو داده امور ملکے چندان جاری نشد و در اکثر امور
مداخلت بوده و عنایت الله خان که نائب وزارت اعلی هم بود در حضور اظهار بید خلی نائب
کشمیر کرده استعفا نمود ؛ سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ از گذاشت
عنایت الله خان بنظامت کشمیر تعلق گرفت سند نیابت خود را بخواجه عبد الله خان داده بیدے
فرستاده چهار پنجاه مومی الیه نیابت کرده مداخلت رفقا و توابع ملا شرف الدین از تمشیت احکام
عاجز شد بنالش هنود و شیعه سیف الدوله بحکم حضور از لاهور بر خاسته با فوج عظیم بکشمیر آمد اول
محرم سال هزار و یکصد و سی و چهار داخل شهر شد ملا شرف الدین را با جمعی از رفقا و معاذ نالش
بحسن تدبیر گرفتار نموده و دستار بستن و بر اسپ سوار شدن و لباس فاخره پوشیدن هنود در اکثر
یک و نیم سال ممنوع بودند باز بعمل آورد تنبیه مالی با کثر اعیان و اهل شهر و طبقات مردم بواقعی نمود
شش ماه در کشمیر گذرانیده اواسط رجب روانه لاهور شده و ابو البرکات خان پسر قاضی محمد کاظم عارف
خانرا که برادر کلان امانت خان مزبور بود رتبه نیابت بتقرر مبلغ خطیر حاصل کرد شش ماه بحکمرانی

بسر برده بسبب سعایت مردم تغیر شد نجیب خان اجرارے به نیابت سیف الدوله بکشمیر آمد
از دست ابوالبرکات خان مزاحمت کشید قریب بیکسال کارگذاری کرده بود که نظامت صوبه
کشمیر از سیف الدوله تغیر یافت اعظم خان بهادر که ذکر او گذشت بنظامت صوبه تقریب
نیابت ساداتخان سابق تا رسیدن خود خواجه عبید الله خان ده بیدی را نایب مقرر کرد مع اعظم خان
اوائل سال هزار و یکصد و سی و شش بکشمیر رسید از واقعاتیکه در عهد او در کشمیر رو داد یکی
خروج منصبداران و بعضے اعیان شهر بر داشت که بجهت بے اعتدالی کس و کوئی او شورش
کردند و اجتماع نمودند آنرا بحسن تدبیر زود تدارک کرد و رفع نمود دوم که سخت تر از همه است
وقوع قحط عظیم در کشمیر ست هر چند آغاز آن در نیابت ابوالبرکات خان شده بود لیکن در عهد
اعظم خان قسمے بکمال رسید که از قرون سابقه هم کمتر مثل آن بوقوع آمده است پس بهشت
روپیه خروارے شالی بدست نیامد برنج حکم طلا گرفت مردم بسبب گرسنگی فوج فوج
هلاک شدند راقم این نسخه مثنوی طولانے مخنوی بر حالت آن ایام نوشته بود چند بیت
ازان مناسب حال مرقوم می شود ~ ز بس در اضطرار اند اهل کشمیر ⁂ غم خود هم نخورده هیچکس
سیر ⁂ ز سوز جوع از بس آتش افروخت ⁂ بیاد دانه بختن اشتها سوخت ⁂ چو چشم
مردمان از قحط برگشت ⁂ گرفته انقلاب از شهر تا دشت ⁂ نشان غله پیدا نیست یکسر ⁂
بغیر از حسن گندم گون دلبر ⁂ ترقی منحصر دانند مردم ⁂ در افزونے نرخ و کال گندم ⁂
تنور آسا شکمها گشته بریان ⁂ بسوز آرزوے یک لب نان ⁂ بجز ماهی که دل فارغ ز غم داشت
مگر نان آبے از درم داشت ⁂ ز ماکولات حاصل غصه خوردن ⁂ بهاے مشت شالی جان
سپردن ⁂ ز انبار کسی گر دانه چینند ⁂ پے یک کال صد دشنام بینند ⁂ اگر جاے ظهوری
گرد مهمان ⁂ نمکدانش بود از شور و افغان ⁂ جهان پامال سرچنگ جفا شد ⁂ ز قحط آب
دانه کربلا شد ⁂ ز پا افتادگان سست حالی ⁂ همه سرچنگ خوار مشت شالی ⁂ بیاد کال
ارزن محو خاکند ⁂ براے جو چو گندم سینه چاکند ⁂ جو و گندم اگر پیش کسی هست ⁂ چو شانه ز نمی
دارند از و دست ⁂ شده هر فرقه غرق بحر تشویش ⁂ نخورده بهره غیر از حسرت خویش ⁂ خلایق
بر سر دریا و بازار ⁂ چو مور دانه جو خوار لگد خوار ⁂ چو مار گنج قوت هر که و مه ⁂ بغیر از خاک نیست
از شهر تا ده ⁂ سپاهی بسکه داده تن بمردن ⁂ غنیمت می شمارد زخم خوردن ⁂ هزاران
بیت شاعر می سراید ⁂ ز بیت المال یک پشمش نیاید ⁂ تسلے میدهد مادر پے خواب ⁂ بطفل خویشتن

از شیر مهتاب ✤ نویسد کاتب از بهر نسالے ✤ به برنجی یا آفت اضطراب خورها ✤ بحسرت گفت
خرادے بخاتون ✤ بماند و در کفم جز حچه خون ✤ طبیب از دیدن اهل مرض سیر ✤ ز حسن همچو نفس
مرده جاگیر ✤ برنجی یافت اضطراب خود را ✤ منجم نفس را داده نسالے ✤ نیاید چون بکار قوت زرها
برنج وجوازان به در بسطرها ✤ غذائے اهل سودا غصه خوردن ✤ محالست از تجارت سود بردن
همه افتاده در فکر محالند ✤ ز شب تا روز محو این خیالند ✤ کمیت فکر هر سو میدوانند ✤ بغیر از سنبله
برجے ندادند ✤ شده رمال انگیس مجسم ✤ مکدر ز اجتماع فاقه وغم ✤ طریق قبض و داخل ز نفش
از یاد ✤ قرح در قرعه آتش هرگز نیفتاد ✤ گدا باید اگر حب الملوکے ✤ کند شاهانه با هر کس سلوکے ✤
ز فقر و فاقه بلبل بس نوا کرد ✤ دگر بار بزه گل اکتفا کرد ✤ نبرده مورچه را هے بشکر ✤ بجز شیرین
لب نوخط دلبر ✤ الی آخر الابیات بعد چند ماه آتش قهر قحط بآب باری فضل و احسان الهی
فرو نشست و از ان شورش و شدت باز ماند اما مدتها اثر آن باقی بود بالجمله اعظم خان قریب
یکسال بنظامت گذرانیده بنا بر نالش مردم از خدمت صوبه معزول شد ارباب کمال که از
ابتدائے عهد مبارک محمد شاه تا سنین حال طراوت بخش مسند افضال در کشمیر بودند با جمال
مذکور میشود حضرت میر محمد هاشم القادری حسباً و نسباً آنجناب سیادت مآب قدوة المتورعین شیخ
الواصلین کوه راسخ عبادت بحر مواج هدایت صاحب المناقب و المکارم بود در شهور سنه
هزار و یکصد و سی و پنج غره شعبان بکشمیر نزول فرمود بحر معارف و کوه مستقیم طاعت و ریاضت
بود شبانروز دو ختم قرآن و گاهے یک و نیم و همیشه یک ختم در نماز میفرمود از ین جهت
از صحبت و آمد و شد مردم بالکل فراغ داشت و اصلا خاطر قدسی مناظر را بجانب نیک و
بد خلائق نمیگماشت بعد نماز فجر تا اشراق و بعد عصر تا مغرب و گاهے آخر شب و بعد
جمعه ذکر جهر میکرد و فقیر عاصے در اوائل رسیدن آنحضرت بملازمت مشرف شده
عنایات بسیار فرموده و فوائد خاصه طریقه علیه قادریه بمحض عنایت بے سابقه اظهار خود
مرحمت نموده چون احوال آنجناب را هم در ثمرات الاشجار نوشته اینجا با یراد سلسله پیران و
نسب ایشان قانع شد آنجناب مرید و فرزند حضرت سیادت و عرفان منزلت میر سید محمد علیخان
اند ابن میر سید عبدالله ایشان ابن میر سید احمد ابن جناب میر سید عمر ابن جناب پسر سید ابراهیم
ابن جناب میر سید حسین ابن جناب میر سید محمد جر موفی ابن جناب میر سید یوسف ابن جناب میر سید
عبدالرزاق ابن جناب میر سید میمون ابن جناب میر سید مسعود ابن جناب میر سید محمد ابن جناب میر

سید حسین ابن جناب میر سید محمد صالح ابن جناب عالیحضرت غوث الاعظم قطب العالم شیخ السموات والارضین امام محی الدین رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین نسبت صوری و معنوی ازین حضرات عالیہ درجات حاصل کردند آخر شوال آزار تب بہم رسانیدہ اند در ابتدا فرمودہ اند کہ حقیرے پیدا میشود عرض کردہ شد کہ برای چکار فرمودند کہ اگر کسی بمیرد در آنجا تواند نارونیے کہ خادم استدعا بر جواب مکتوب فرزندان ایشان کہ در اکبرآباد بودند کرد فرمودند بنویس کہ سید مرد در ایام مرض کہ بشدت وجہ رو بآسمان کردہ افتادہ بودند غیر از تلاوت تعجیل و سرعت کاری نبود خصوص روز اخیر کہ بسیار سرعت داشتند گویا قصد بآخر رسانیدن ورد و بکارے رفتن معلوم میشد وقت رحلت اسم ذات بطریق ارہ و غریدگی تمام از سینہ مبارک مسموع میشد وقت غسل دست این عاصی بر کتف آنجناب رسید و تر شد بعد تفحص ناسور کلانی بقدر بادنجان کہ چرک کردہ بود تعجب حاضران رو داد کہ درین مدت مرض اصلا ازین دانہ کہ باین شدت و صعوبت ظاہر نکردند گویا بزبان حال می فرمودند ؎ گر تیغ بارد در کوی آن ماہ * گردن ادیم الحکم للہ * بیست و ہفتم ماہ شوال با ہزاران برکت و اجلال و قوت حال سال ہزار و یکصد و سی و پنج رحلت فرمودند عزیزے از درویشان کہ در حال غسل حاضر بود گفت تمام آن شب می بینم کہ گویا غسل بجد مبارک حضرت غوث الثقلین میدہم تاریخ رحلت ایشان فقیر حقیر چنین گفتہ است تاریخ سرور زمرۂ سادات بہشت آرا شد * نیز اوج کرامات فلک پیما شد * در پرتو خورشید چو شبنم گردید * گوہر کان ولایت ہمگی دریا شد * جامۂ عاریتی چون ز بدن بیرون کرد * خلعت وصل الہی بقدش زیبا شد * در رہ بندگی حق چو دو تا عمرے بود * در بحر قدم امروز فرد یکتا شد * مدتی بود کہ طراوت دہ بزم ارشاد * این زمان در غرف خلد سریر آرا شد * در حریم حرم وصل الہی جا یافت * عین سرچشمۂ توحید بیک صہبا شد * ویدی اعظم بسر تربت او روز عزا * سوز صد حشر بر ارباب دلان بر پا شد * بدو تاریخ شدم روز وصالش ملہم * طوطی دل بدو مصراع ازان گویا شد * نور حق ہادی دین میر محمد ہاشم * گوہر علم و یقین میر محمد ہاشم[۲] * زبدۂ اہل ارشاد شیخ محمد مراد نقشبندی معروف بمتو از نجبای کشمیر بود در صغر سن ترک اشغال دنیوی کردہ بطلب الہی مسافر و بخدمت بابرکت مصدر کمالات علیا صاحب مقامات قصوی میر محمد رضای دہلوی کہ از مشاہیر مشائخ دہلی و جامع کمالات صوری و معنوی با وجود کسب فوائد از خدمت حضرت خواجہ خورد فرزند برومند حضرت خواجہ بیرنگ و مربای حضرت مجدد و اویسی المشرب ہم بودند رسیدند و مدتے در ملازمت ایشان ماندہ و فائز بکمالات طریقہ گردیدند بعد واقعہ پیر بزرگوار بکشمیر آمدند و انقطاع از علائق فرمودہ شب و روز سرگرم تقویت نسبت باطن بودند و تسلیک و ارشاد طالبان می نمودند

[۲] میر عبدالوہاب فرزند ارجمند او قائم‌مقام پدر ارشد و فقیر اسد عطاء اللہ و میر ولی اللہ یکی بعد دیگری سجادہ ابا را رونق دادہ اند

وحرکت بسیار کمتر می کردند از علوم رسمی بهره داشتند واشعار مشتمل بر تصوف ومواعظ گاہے میگفتند
فقیر بعد واقعهٔ حضرت مرشد مراد در خدمت ایشان رسید زیاده بر سه سال بهره اندوز آن عالیشان
که دیده در ترک کلام فضول وعدم التفات بغیر ضروریات واستغراق بوجه اتم وبی تعینی ودوام مراقبه آن
جناب را از مشائخ دیگر ممتاز ومستثنی دیده در سن هفتاد وپنج هفتم ماه شوال سنه هزار ویکصد وسی وچهار
رحلت فرمودند بعیادت وعنایت روز اخیر وحضور غسل وحمل جنازهٔ ایشان مشرف شد رفع الله
درجاته ورزقنا من برکاته شیخ اکابر تاریخ ایشان یافته اند وتاریخ دیگر را که کسی یافته بود فقیر باشارهٔ
عالم عارف کامل مولانا ابو الفتح سلمه الله قائمقام آنجناب موزون کرده بدینصورت تاریخ شیخ آفاق
ومراد عشاق ؛ آنکه سرخیل ولایت بوده ؛ بود او عین بصیرت الحق ؛ چشم بر غیر خدا نکشوده ؛ آخر از
وحشت کثرت یکبار ؛ گنج سان زیر زمین آسوده ؛ همچو خورشید ره عالم قدسش ؛ سر بسر بی سر و پا پیموده
شده تاریخ وصالش مسموع ؛ محرم راز خدا او بوده ؛ شیخ عبداللطیف قادری عالم عامل
کامل الواصل الی الله معروف بکوسه از نجبای این شهر بود وعنوان تجارت داشته وکسب علم ظاهری
میکرد وبهره ور علوم ظاهریه بخوبی شد بجاذبهٔ الٰهی سلوک راه نامتناهی پیش گرفته وبخدمت معارف
دستگاه شیخ اسمعیل انبور رسیده آمد واین شیخ اسمعیل امی بود وبوساطت ولایت انتباه حضرت خواجه
حبیب الله منسوب به خدمت میر محمد علی قادری شد اما بزور ریاضت واستقامت کار خود
بجائے رسانیده که در زمرهٔ رجال باکمال معدود بود کشف کونیه هم بسیار داشت وهر جا فرش و
لقمه مشکوک ومشتبه دار ومیشد زود از غیب اطلاع یافت اجتناب می کرد تا بحرام چه رسد احتیاط
حدود شرعیه بسیار میکرد باین جهت بخدمت مولانا الاعظم خواجه ابو الفتح کلو که از اکابر منسوبان
حضرت مولانا حیدر علامه اند واکثر می گذرانید بلکه فوائد طریقهٔ قادریه که از خدمت زبدة المتاخرین
شیخ عبدالحق دهلوی علامه واز ایشان بمولا رسیده گرد شیخ عبداللطیف ترک دنیا وخانمان کرده
همگی بظاهر وباطن بریاضات شاقه وترک عادات رسمیه استقامه واستحکام بحد کمال نمود ودر
موضع انبر محل سکونت اختیار فرموده حضرت مرشدی مرادی بتقریب بآنطرف وارد بودند فقیر در رکاب
بود واز احوال ایشان شنید وزیارت کرد در آن وقت ابتدا به نیت سه چهل چله نشسته بودند
عجب احوالی داشتند یک چهل چله بسکوت تام گذران کردند وبقدر ضرورت بایه وحدیث وجواب
مسائل مے گفتند بعد آن قریب یازده سال حضرت مرشد مراد در قید حیات بودند اتفاقاً
صحبت آن بزرگوار هفتاد ویک سال تقریبے مکرر رفته شد واقعه حضرت مرشدی در همان اثنا

رو داد و بعد آن سه سال اکثر در خدمت آن روشن ضمیر میرفت در آنوقت از سه چهل چله فارغ
شده بودند یک لمحه از گریه و ناله و آه فراغ نداشتند و غیر از آیت و حدیث و کلام صوفیه ذکرے نمیکرد
فنا و بینی و فروتنی با ایشان بحد کمال بود با وصف آن همه انقطاع و ستر حال و تواضع گاه گاهی
کشوف کونیه که بکنایه بود خصوص در ایام رحلت حضرت ایشان مکرر معلوم نموده شد فقیر عاصی مورد شفقت
ایشان بسیار بوده و بقدر نصیب اخذ فوائد صحبت شریف ایشان هم نموده در هزار و سی و چهار تاریخ
پانزدهم شعبان رحلت گزین شدند شیخ اکابر تاریخ ست قدس میر شرف الدین قادری فرزند
برومند میر ابو الفتح قادریست از همه اولاد ذکور خوردتر بود در عنفوان جوانی با کمال کامرانی سلوک
طریقه باطنی را پیش گرفته اشتغال باوراد و اذکار نموده است از معاملات صوریه برداشت با وجود صحبت
والد بزرگوار دریافت عزیزان دیگر هم نمود بعد وصال میر ابو الفتح بر مسند خلافت اسلاف متکی
شده استقامت تمام کرامت دریافت در وجود حسن خلق و بشاشت وجه و خدمت واردین و ضبط
اوقات از اقران خود ممتاز بود و دیدار مبارکش از صفاے باطن خبر میداد بتخصیص فرح که هر عجب فیضی و
حلاوتے بر منصهٔ ظهور می نهاد و ماه شوال آن زار بهم رسانیده راقم حروف که منظور عنایتش بود بعیادت
سراسر سعادتش فائز شد خوانندهٔ زمزمه غزلے میکرد و خدمت ایشان بسوز و گداز عجیبی گریه بشوق
می نمود و آه جانکاه بیاد الله میفرمود روز دیگر سال پانزدهم ماه شوال سنه هزار و یکصد و سی و پنج
در کمال خبرداری رحلت فرمود از اتفاقات حسنه آنکه تاریخ واقعه وصال میر ابو الفتح و سال خلافت
شرف الدین را خلیفه شاه جیلان یافتند و تاریخ رحلت میر شرف الدین خلیفه شاه جیلانی شد
و شیخ نور الدین برادر کلانش تحصیل علوم معقوله و منقوله در خدمت فحول علما روقت نموده و فوقیت
بر اقران بهم رسانیده در جناب والد بزرگوار در کمال جوانی قضا کرد و احوال برادر کلان بمحل خود مرقوم
خواهد شد حضرت خواجه حاجی عبید الله نقشبندے اجمال احوال آن صاحب کمال در اوراق بالا
گذشت بعد کسب لوازم طریقت تجرید و تفرید اختیار کرده اکثر بلاد مشهوره را دیده و حرمین
محترمین رسیده قریب هفده حج گذارد بکشمیر سه بار تشریف آوردند اول در آخر سلطنت پادشاه
عالمگیر ثانیاً در اول پادشاهی محمد معظم شاه عالم بهادر شاه که سنین هجری هزار و یکصد و نوزده
یا بیست رسیده بود در آنوقت فقیر حقیر در خدمت حضرت مرشد مراد بصحبت ایشان رسید اجتناب
تمام از دیدن مردم داشته اکثر در را بند کرده می نشستند دران اثنا خبر آمدن جناب شیخ ملکوت پرواز خواجه
نیاز به پشاور و رو بنا بر طلب بهادر شاه رسیده برے دریافت ایشان در کشمیر برآمدند چون جناب حضرت خواجه

نیاز زود به لشکر بهادر شاه رفتند خدمت خواجه عبید الله راه حرمین گرفتند و مدتی همانطرف بودند
بعد چند سال بولایت بلخ آمده در آنجا بسبب ظهور رفتن و خرابی بلد و آرام نگرفته در آخر سنه هزار و یکصد و سی
و دو بکشمیر آمد و زیاده از پنج سال درین شهر نگذرانیدند این مرتبه از پیران فقیر کسی در قید حیات صوری نبوده
صحبت و خدمت ایشان غنیمت دانسته شد در ضبط اوقات و اخفار حالات و مراعات آداب طریقت
و تادیب طالبان حقیقت و کمال استغنا و تهدید اغنیا و تشریح تمام و ترک فضول کلام در وقت خود در
کشمیر بی نظیر بودند قصد سکونت درین شهر فرموده بودند آخرها بسببی ملول شده اکثر می گفتند که خود
را در اماکن متبرکه از حرمین و مسجد اقصی که مکرر در سیاحتها دیده بودند در خوابها می یابم اوائل سنی و هفت
هجری از راه هند بحرمین رفتند و در هنگام رکوب جهاز این غزل خود برای احقر مخلصان فرستاد
غزل زهر گلی که وزد بوی او بشامهٔ من ٭ زشامهٔ دور بنازم که شد شمامهٔ من ٭ بسوزن
مژه از داغهای اشک زخم ٭ خیاطه ازلی بخیه زد بجامهٔ من ٭ زهر گلی که وزد بوی او بمن برسد ٭
زشامهٔ دور بنازم که شد عمامهٔ من ٭ زاوج قدس چو روح الامین کند پرواز ٭ کبوترے که برد
سوی یار نامهٔ من ٭ زپیچ و تاب خم جعد او بسر پیچد ٭ قضا ز دست قدر هیچ بر عمامهٔ من ٭ زجای
موجهٔ طوفان نوح باکم نیست ٭ چو باد و شرط شود باید که سلامهٔ من ٭ بکشتی که خدا ناخدا ست رفته عبید
رسد بکعبهٔ مقصود حج عامهٔ من ٭ و بعد ادای حج بمدینه مطهره رسیده آزارمند شده در اوائل سال سی و
نهم هجری بیست و نهم محرم اول روز جمعه بکمال هوش و خبرداری غسل کرده نماز خوانده رحلت فرمود
بر فقیر عنایت خاصی داشت در آن ایام که ایشان بحرمین رسیده بودند فقیر در صدد تحریر احوال
مشائخ بود و رساله اشجار خلد را تحریر می آورد روزی بعد نماز فجر در خانقاه معلی بروحانیت حاضر شده
و بعد صحبت طولانی اشارت بتحریر احوال خود کرده فقیر متحیر شده بعد سه چهار ماه خبر واقعهٔ ایشان از حرمین
رسید نور الله مرقده رحمه الله رحمةً واسعةً عنایت الله خان مرتبه ثالث از تغیر اعظم خان
بصوبداری کشمیر رتبهٔ اعتبار یافت نیابت بنام فخر الدین محمد خان دیوان بیوتات کشمیر مقرر
نمود مشار الیه زیاده بر یک سال حسن عمل بتقدیم رسانیده هنوز یکسال نگذشته بود که واقعهٔ ناگزیر
عنایت الله خان در حضور رو داد و کان ذلک فی شهور سنه الف و مایة و سبع و ثلثین چون ذکر خان عنایت
بعض اقارب او که درین شهر حکمرانی کردند بتقریب درین رساله شد ضرور ست که شمهٔ از حسب و نسب آنها بقلم
مخفی نماند که عنایت الله خان ولد میر شکر الله ابن میر مومن ابن قاضی صالح از اولاد قاضی موسی شهید است
که ذکرش در ضمن احوال چکان که والی کشمیر بودند گذشت والدهٔ عنایت الله خان که بی بی مریم نام داشت

بعلاقۂ والدۂ خود جان بی بی دختر ملا شرف الدین میر عدل کہ بتقریب معلمی و اتالیقی بیگمات و مخدرات سلطنت
در سرکار شاہجہان پادشاہ نوکر بود در ہنگام در دورایات عالمگیری دختر خود مریم بی بی مزبورہ را
باریاب دولتسرای پادشاہی گذرانید رفتہ رفتہ کارش ترقی یافتہ کمال محرمیت و اعتماد در سرکار نواب
زیب النسا بیگم صبیۂ دوم پادشاہ حاصل نمود و برادرش ملا محمد طاہر در حضور ہمراہش بود و میر عنایت
اللہ پسر خود را بحضور طلبیدہ بتدریج و مرد ربیاوری طالع خداداد و قابلیت و استعداد او را بمناصب
علیہ رسانید و غایت قرب و محرمیت در جناب عالمگیر پادشاہ باختصاص و اعتماد خاص حاصل کرد
و محسود عمدہ ہائے حضور شد بہرہ و حظ کامل از ادراک و نیکوئے معاشرت و ضابطہ دانی و تہذیب
اخلاق و ضبط اوقات و شغل علم و عمل بدست آوردہ بود در حسن صورت و سیرت کمال و قر و مکنت امتیاز
تمام داشت حکایات حسن تدبیر و درایت رائے صواب نمائی او دانستہ مذکور و در خاص و عام مشہور
بمنزلہ گفت کہ مثل او در اقبال و دولت و شعور و فطرت کم کسی از مردم کشمیر برخاستہ است چنانچہ
بر عالمیان ظاہر ست امتیاز و قربے کہ خان مغفرت الیہ در جناب عالمگیر داشت بر کسی پوشیدہ نیست
یک حکایت تمام غرابت شاہد اینقول بعینہ از کتاب مآثر عالمگیری بہمان عبارت مرقوم میشود
از سوانح این ایام نادر مقدمہ مبنی از شمۂ حفظ مراتب خانزاد پروری و قدردانی و پاس مراسم فرمان
فرمائی و قہرمانی پادشاہ عادل کامل بحر بے ساحل حروف غنیم باطل شوبات کارساز ضعفا خانہ برانداز
اقویا خدیو جہان کشا خداوند حکم قضا امضا جوہر تیغ دعا گوہر دریای سخا سالک مسالک نیستی و ہستی
واقف و مواقف بلند و پستی سلک تحریر می آرد کہ ہنگام نزول کرامت شمول خیام فلک احتشام در مقام
کیف باالتفق ڈیرہ امیر الامراد در زمین پستی واقع شد و خیمۂ عنایت اللہ خان دیوان خالصہ و تن بر
مکانے مرتفع پس از چندروز کہ خان مذکور محوطۂ ہم جائے سرا پردہ ہا محل سرا ساختہ بود معرفت
خواجہ سرائے امیر الامرا گفتہ فرستاد از این مکان برخیزید خیمۂ نواب اینجا استادہ خواہد شد خان
جواب فرستاد خوبست ما جاے درین مثل کہ ناگزیر فرود آمدن ست بہم رسد مہلت باید خواست
خواجہ سرا نیز ترک جواب کردہ کام و ناکام در ہمان نزدیکی ہا خیمہ را بمکان دیگر نقل نمود و خیمہ امیر
الامرا بران مکان استادہ شدہ اینمقدمہ از افراد اخلاص کیش واقعہ نویس کچہری دیوانی بمطالعہ
قدسی در آمد ہمانوقت بحمید الدین خان بہادر حکم شد کہ رفتہ با میر الامرا بگوئید خوب اتفاقی نشد شما
بجائے قدیم یا جاے دیگر بروید کسی کہ بیشتر خیمہ داشت بجاے خود باشد خان مذکور رفتہ
ابلاغ حکم نمود امیر الامرا در قبول این معنے مکنتے کرد خان بہادر از پیش ایشان برخاستہ از راہ

اخلاص بخانهٔ عنایت الله خان آمد و سرگذشت بیان نمود و گفت بهتر اینست که نزد امیر الامرا
رفته بگویند که برائے من جا بهم رسید راضی نیستم که تبدیل مکان نمایند عنایت الله خان گفت
شما موجب حکم نزد ایشان رفته بودید من بے حکم چگونه توانم رفت خان بهادر بحضور در آمده
این مراتب بعرض رفیع رسانید فردا بوقت دیوان امیر الامرا بحضور آمد باهتمام خان قبول حکم شد
امیر الامرا بخانهٔ عنایت الله خان برد تا معذرت آنچه رفته بخواهد حالا امیر الامرا چند جان دارد که
سر از چنبر امر آرد و سمعاً و طاعةً گفت و جادهٔ فرمانبرداری بزرگان رفت خانزاد خان راقم
را برائے ابلاغ این پیام نزد عنایت الله خان فرستاد که چنین حکمی صادر شده است اما اصلح آنست
جلد عرضی بکند که آمدن ایشان موقوف شود - روز رفتن بنده و آمدن امیر الامرا بخانهٔ خان مذکور
معاً اتفاق افتاد گفتن من موقوف ماند از اتفاقات عنایت الله خان در حمام بود امیر الامرا آمده در
دیوانخانه که هنوز فرش درست نبود نشست خان جلدی بر آمد امیر الامرا دست مومی الیه گرفته بر خاست
و سوار شد و بخانهٔ خود آورد لفوذ پارچه اقامت گویان بخان مذکور تکلیف نموده و هیچگاه هیچ جه
تا انتهائے مدت صحبت و رفاقت اظهار گله دبید ماغی ننمود و در مهربانی و دلداری افزود چنین کسها هم
در زیر آسمان بودند مراحل عمر باین طریق انیق فرموده له الحمد فی الاولی والآخره که وزارت خان خطاب یافته
نائب وزارت اعلی شده و اکثر خدمات کشمیر تعلق بخاندان آنها داشته و بعد فوت شاه عالم بصوبداری
کشمیر و خدمات کلیه باقبال رسید شرح آن گذشت عقیدت خان از تغیر عنایت الله خان
بصوبداری کشمیر سر افرازی یافته از اولاد جلیل الله خان عالمگیر شاهی بود نیابت او را ابو البرکات
خان حاصل نمود قریب سه سال بکامرانی مشغول و انصرام امور ملکی بود و اواخر سال هزار و یکصد و
چهل بسبب نالش مردم خطه عقیدتخان از خدمت معزول شد آغر خان دیده مغل نظامت
کشمیر رتبه افزای فخر و مباهات و شوکت شد پسر آغر خان کلان در صوبداری او همراه عنایت الله
خان بکشمیر آمده بود و تا رسیدن خود میر صدیق بخشی را که نواسهٔ شاپور خان ست و ذکرش
گذشت نائب کرد آغر خان اوائل ذی حجه سنه مسطور داخل کشمیر شد پنج شش ماهی باستقلال مزاج
کارفرمای بند و بست بود اظهار حسن نیت و صفائے طویت می نمود و اکثر نزد راقم حروف که
مقرب گذرانیدن تاریخ قدوم مذکورات شعر و سخن مربوط بسیار بود در خلوت این شعر می خواند
الهی چو بر نیتم آگهی ÷ چو نیت بخیر ست خیرم دهی ÷ بحسب تقدیر چندی از عزیزان بد تدبیر را آغ
راهبری او شده طبعش را بانحراف آوردند و بطریق ضلالت و غول بیابان جهالت گشتند دایره

کشمیر را پیرش هدایت الله خان که

سامعہ اش را بدعوایہای بی سرودم از ہوش بردند و نائرہ طائفہ اش را بوعدہ خوان مردم بجوش
آوردند نتیش برگشت و خلاف عہد و قول و قسم کہ بحضور راقم حروف کردہ بود بیش گرفت اول کار طبع
موزونی داشت این غزل وقت تحریر مناسب دروغگوی و خلاف عہد او بقلم آمد غزل بخم
ابروی نگار قسم ۞ بدم تیغ آبدار قسم ۞ خط نو آیت ہدایت شد ۞ بسر مصحف غبار قسم ۞ کار
شمشیر می کند ابرو ۞ بعلی و بہ ذوالفقار قسم ۞ دیدہ غیر تر انمی بیند ۞ یک قسم صد ہم ہزار قسم ۞ عمدۃ
الملوک امیر خان تعلق نظامت از تغیر اعز خان گرفت و نیابت باز بابو البرکات خان کہ بحضور رسیدہ
بود مرحمت شد مشار الیہ تا رسیدن خود بکشمیر خلیل الدین برادر یادگار خان را نائب کرد و اواسط
سال چہل و دوم ابو البرکات بکشمیر رسید قریب دو سال نیابت بخاطر خواہ خود تقدیم رسانید
احترام خان کہ ذکرش گذشت از تغیر ابو البرکات خان بنیابت امیر خان تقرر یافت موی الیہ
بکشمیر رسیدہ اتفاقاً قلت غلات رو داد و مجرد دخول او بکشمیر عوام بسبب کمی ہالش آنہا ہنگامہ
آرای کوچہ و بازار شد و احترام خان از راہ نادانستگی خود و غوغای مردم آنجا کہ بعض نقوش برای
پیش آمد خود و خودخواہی پروای خرابی شہر و بی آبروی حاکم دہر نکردہ این کار راہر وقت پیش
گرفتند معقولش نمودند بجہت غلات متعرض بہر کس شد و شہر آشوب طرفہ بعمل آورد عوالناس بارہ
باضطرار خود و قدری بہ تحریک اہل فساد و اغوا از دست رفتہ متوجہ بخانمان مردم شدند و سر رشتہ
از دست رفت واقعۂ دیگر کہ ہنگامہ ہا و افسادات غلہ واری است رو داد این ست کہ اوباش بد قماش بنا بر
خباثت ذاتی یا بتحریک ارباب غرض و حسد و طغیان اول و زجمعہ مولانا غیایث اللہ معروف بہ
فضیلت خان کہ خدمت میر عدلی و داروغگی عدالت شرعیہ داشت و مولانا محمد اشرف مفتی
اعظم بتقریب بد خواہی و اسند علمای اصلاح گیرانی غلہ از خانہ برآوردہ بمسجد جامع بردند و در
آنجا ہنگامہ و غوغای کردہ بی تحمل و تحاشی ہر دو فاضل را بشہادت رسانیدند و خانہای مردم بسیار
بہ غلہ داری متہم بودند سوزانیدند ہر دو فاضل از غرائب روزگار بودند مولانا عنایت اللہ خان
ہشتاد سال عمر بدرس و افادہ گذرانیدہ تبحر زیادہ داشت در ہندوستان و کشمیر خدمات
پادشاہی را بتقدیم رسانیدہ اکابر را دیدہ بود مولوی محمد اشرف نیز بدستور جامع علوم و صاحب
وقت طبع و ذکای و فطرات بود و استعداد عجیبی داشت و در ورزش قضایا و مسائل فقہی از میان
اقران علم امتیاز می افراشت ہر دو بزرگوار باینحالت درجہ شہادت یافتند از ینجہت دلہا بدرد
آمدہ و در شہر شورش عظیم شد تاریخ شہادت ہر دو بزرگوار را انفراداً و اجتماعاً راقم حروف چنین یافت

* بقیہ مضمون از صفحہ نمبر ۲۸۵ ملاحظہ فرمایند

تاریخ دیے بہر نثار مشہد مفتی دین ؛ اعظم گہر اشک بحسرت می سفت ؛ تاریخ شہادتش ز دل پرسیدم ؛ با آه زہی سعادت اشرف گفت ؛ **تاریخ دیگر** صد حیف ز افعال شیاطین سفیه ؛ گشتند ز بس مرتکب فعل کریه ؛ دل با سر بیداد بسال تاریخ ؛ می گفت زہی شہادت ہر دو فقیه ؛ روز جمعه احترام خان بمسجد جامع رسیده و ابو البرکات خان بخانقاه معلی آمد چون مردم طرفین از ہمدیگر اندیشه مند شدند و در خبرداری بودند نزدیک بیکدیگر رسیده دست و گریبان شدند مردم پر شور و شر اکتفا بر ہمین قدر نکرده ابو البرکات خان را که قابو جو بود از احترام خان غیر مطمئن ساختند و تردد و تشویش در دلش انداختند با احترام خان ہمین نوع مذکورات از خان مذکور معقول و مرکوز خاطر کردند رفته رفته منجر بداعیه ہر کدام و در استعداد تقابل ماندند مردم شہر و خدمه خانقاه معلی مراعات جانب ابو البرکات خان کردند احترام خان شکست خورده بخواری برگشت و از حضور بکمال ادراہی باز نیابت امیر خان با بو البرکات خان تقرر یافت از جمله وقائع کلیه این بار بظهور آمد یکے اینست که مردم مظفر آباد شورانگیزی کرده بر سرکامراج آمدند و محصولات و اموال مردم را تاختند ابو البرکات خان با افواج پادشاہی بقصد تنبیه آنہا بر سر باره موله رفت روز پنجشنبه نهم صفر که سپاہیان اینطرف از کتل گذشته در تجسس غنیم شدند آنہا در کمین گاه خزیده مترصد فرصت بودند بیکناگاه بر سپاہیان اینطرف ریختند و به تیغ بیدریغ کشتند مختار ملک پسر نامدار ملک زمیندار عمده شاہراه و جمعی دیگر از نامداران کشته شدند و شکست طرفه رو داد ہمانوقت که چنین حادثه در باره موله اتفاق افتاد در شہر بی آنکه بظاہر باعثی معلوم شود یک پہر روز پنجشنبه مذکور گذشته خانقاه فیض پناه علیه ما علیه از بالا ر سقف اعلی سوختن گرفت تا دو پہر روز با زمین یکسان شد و دلہاے عالمی سوخت خادمان خانقاه فرصت بر آوردن تبرکات یافته بودند این ہر دو واقعه در سال ہزار و یکصد و چہل و چہار شد بہر کیف ابو البرکات خان و تعینات صوبه یعنی افواج پادشاہی صلح ناتمامی با مردم مظفر آباد نموده بشہر آمدند و در سال چہل و ششم تجدید بنای خانقاه معلی باہتمام ابو البرکات خان شد راقم حروف کعبة البرکات تاریخ یافته بود این بنای چہارم خانقاه است ؛ **ذکر بعضے اصحاب کمال که درین چند سال در کشمیر ارتحال فرمودند** ؛

قبلهٔ اہل الله حضرت شیخ عبید الله البخاری الفاروقی فرزند حضرت شیخ الیاس بخاری بودند که نسب ایشان بوساطت حضرت الکبری ابو الجناب شیخ نجم الدین کبری بحضرت امیر المومنین امام المسلمین عمر الفاروق رضی الله عنه میرسید بتحصیل کمالات صوری و معنوی در ولایت بخارا که مسقط راس آنحضرت ست فرموده بعد واقعه مرشد تشریف در سمرقند تشریف آورده ز زوائد فوائد از علوم ظاہر و

؎ درین سال ملا حبیب الله صدارت خان انتقال کرد و میرزا محمد خلیل پسرش صدارت یافت

باطن بدست آورده ترک خانداری فرموده از راه اشترخان و بلاد روس و اطراف روم و از انجا بمصر عبور فرموده بحرمین شریفین آمدند و در خدمت حضرت شیخ احمد مکی که شیخ مکه و از خلفای حضرت عروة الوثقی شیخ محمد معصوم سرہندی بودند رسیدند و کسب کمالات طریقهٔ علیه احمدیه بکمال خدمت و جانفشانی مالی و جانی مرشد حقانی ورزیدند بعد واقعهٔ مرشد بامر ایشان بر مسند خلافت آن عالیشان تمکین فرموده قریب هفت سال در حرم محترم فیض بخش محتاجان امم از نوال نعم صوری و معنوی بودند بعد قصد زیارت والده ماجده از راه هند بولایت بخارا تشریف بردند والده را با خود برداشته باز بحرمین رفتند و نه ده سال دیگر در آن سرزمین خانهٔ رب العالمین بعبادات و افادت بسر برده دوم مرتبه بیست و یک حج ادا کرده بهندوستان مراجعت فرموده یگان سالی هر جا بتقریب خلوات و اربعینات گذرانیده از نفرت صحبت بعض امرا که اقربای آنحضرت بودند اختیار حرکت فرموده اوائل ذی قعده سنه هزار و یکصد و سی و هشت کشمیر را بقدوم کرامت لزوم خود منور فرمودند جامع علوم ظاهر و باطن و مائل تجرید و تفرید و ترک کل بودند اعزاز علما و تفقد احوال کافهٔ برایا و نفی وجود بدل موجود و اخفای حالات و ستر کرامات و اکل بصورت مرضی بلکه در حالت مخمصه و نوم بوضع غرقی و رجوع بکتب شرعیه در حال عدم قهر و جلال و دوام طهارت و فضول کلمات و قیام بعبادت در جمیع اوقات خصوصاً در وقت شدت جوع و ایثار غیر و اختیار غار در آخر کار گریه و زاری و ماتم و سوگواری و دوام توبه بحضرت باری خاصهٔ وجود شریف آن عاقبت محمود مقبول رب المعبود بود و تشریحی از احوال آنحضرت در رسالهٔ فراق نامه که بعد وصال آن قدوهٔ اهل حال برگزیدهٔ رب المتعال ترتیب یافته بقلم آمد حضرت ایشان آخرها علانیه اذکار و اوراد هر سه طریقهٔ علیه اجاری میفرمودند اول قادریه بعده چشتیه بعد آن مراقبه نقشبندیه می کردند الا بعد نماز فجر که تقدیم باوراد فتحیه بنابر رعایت این شهر می یافت ولادت آنحضرت در هزار و هفتاد و هشت و شصت و سه سال موافق سن محبوب رب المتعال صلوات الله و سلامه علیه عمر یافتند پس بعالم ابدی شتافتند عنایتی که تفصیلاً و اجمالاً استعداداً و استحقاقاً بر حال این کثیر الاختلال فرمودند لیاقت عشر عشیر آن نداشت لیکن در آن ایام اولاً عشق و محبت ذات شریف خود عطا کردند و این ذره ناچیز را گرفتار آفتاب جهان تاب کمال خود نمودند بعد آن شد آنچه شد از عشق و محبت خود بآن ذات مقدس که وجدانی و روحانیت در قالب تحریر چه توان آورد اینقدر می نویسم که وصف شدت رابطه که یک لحظه از نظر بصیرت من غائب نبودند موت خود در البشر در حیات آنحضرت اختیار می کردم و این آرزو را بگریه و زاری از حضرت

باری میخواستم وَکَفیٰ بِاللّٰہِ شَہِیۡدًا بیت حیف آرزوے من بآخر رسید ؛ اینکه
هرگز بر نمی آید تمنائے دلست ؛ و رحلت آن حضرت موجب هزاران هزار گرفتاری و آوارگی و بدنامی
من گردید ذٰلِكَ تَقۡدِيۡرُ الۡعَزِيۡزِ الۡعَلِيۡمِ * قدوة المتقین و زبدة العاشقین تاریخ وصال
کرامت مثال آنحضرت ست تعداد بعض اصحاب کمال که درین چند سال افاده بخش بودند بدین تفصیل ست
بابا محمد یوسف قنبو از خانان حضرت خواجه حسین خباز مردے موحد و عارف خداپرست بیرون قلعه
قریب مزار حسنی ها آسود شیخ محمد لکو از منسوبان حضرت آخوند ملا طبیب عزیزے صاحب کمال مستقیم
الحال شیخ یعقوب کرایه پاک از منسوبان حضرت مهدی ریشه بابا مردے مستقیم الحال شب بیدار
معمر با بشاشت وجه شیخ عبد اللطیف تنباکو فروش از منسوبان حضرت بابا عبد النبی کبروی
مردی مستور الحال در زے اهل بازار بسر می برد شیخ عبد اللطیف کول قادری از خلفای فقیه
بابا زرگر عزیزے پاکیزه حال صاحب وسعت مشرب توحید منش عمرے در آزادگی گذرانید و در دامن
کوه در مزار مرشد آسود ؛ خواجه محمد محسن خنده بونی از یاران خاص حضرت آخوند ملا نازک عزیزے
صاحب تمکین کار کرده و راه رفته بعزلت و غربت خو کرده قریب هشتاد در رسید در صحن خانه خود
آسود خرم حافظ عزیزے فاضل عمر در علم و عمل گذرانیده تربیت از خدمت خواجه محمد امین صوفی
یافته آخرها مغلوب الحال شده از صد سالگی تجاوز نموده چون در گذشت در صحن خود[۲] مدفن یافت
شیخ ابو القاسم توفی سهروردی مردے مرتاض قناعت پیشه بفقر و فاقه خو کرده تربیت از شیخ یعقوب
ساد و واقران او یافته در رے ملائی گذرانده صاحب نشار بلند و معارف ارجمند بود و هرگز میل
آسایش و راحت نفس ننمود و عالی همت و متعالی نهمت بود شیخ معین الدین رفیقی خلف
شیخ حمزه مردے فاضل و متقی و آراسته ظاهر و باطن بوضع هموار و طلاقت گفتار صاحب اخلاق از جسته
بصورت و معنی وارسته [۲] شیخ عبد الصبور قادری معروف به بستل مردے مرتاض جانباز و آزاده وضع
امی کثیر العارف [۲] محمد رضا مشتاق تخلص از قبیله ناجی هاست که در محلات نوشهره ساکن بودند اکثر
شغل خطاطی و کتابت می نمودند موی الیه از ابتداے عنفوان شباب بفن استکتاب میگذرانید در
ضمن آن کمیت فکر را در میدان طبع آزمائی میدوانید چون طبع وقاد و استعداد خداداد است
در اندک زمانی پایهٔ سخندانی و نکته سنجی را بمعارج ترقی رسانید وضع آراسته و دل آزادی
حاصل کرده بود و قوت خود را از کتابت خصوص مثنوی معنوی کسب می فرمود و السلام
بتقریب مدح حکام و اغنیا از گوشهٔ انزوا متحرک نشدند تا آخر عمر بتفرید و قلندر منشی و آزاده وضع

[۲] در طریقه قادریه مرد مجاز و ممتاز بود دست بیعت از شیخ محمد مراد بیاسی داد و در محله گنده زیره متصل مسکن مدفن

بسر برده چون این شعر آن صاحب کمال بگوش راقم شکسته بال رسید آرزوی ادراک خدمتش بهم رسانید همگی یکبار بدیدار آن معدن اسرار فائز شد شعر اینست **شعر** پامال جفا شدیم واین بود ؛ در عشق تو سرنوشت ما را ؛ تمام غزل باین تقریب مرقوم میشود **غزل** عشق تو چو می سرنوشت ما را ؛ رو کرد سوی کنشت ما را ؛ نی میوه درو نه سایه داریم ؛ دهقان بچه کار کشت ما را ؛ گلدسته مطلبی نه بستیم ؛ بیفائده چرخ رشت ما را ؛ زاهد باشیم بی تو باشد ؛ گر آرزوی بهشت ما را ؛ گر بد گفتی نکو نگفتی ؛ خوبان گفتند زشت ما را ؛ پامال جفا شدیم و این بود ؛ در عشق تو سرنوشت ما را ؛ یارب که بهشت منزلش باد ؛ هر کس بنعمت بهشت ما را ؛ بر آتش سنگ طفل سنگی ؛ آشوب جنون برشت ما را ؛ دیوان محبتیم و مجنون ؛ از خون جگر نوشت ما را ؛ هست از خم باده پشت بر کوه ؛ مشتاق بسان خشت ما را ؛ **ایضاً وله** گردیم سیر گلشن تا ماه و یار هر دو ؛ گشتند بلبل و گل بی اعتبار هر دو ؛ چشم سیاه مستش لعل قدح بدستش ؛ از عاشقان ربودند صبر و قرار هر دو ؛ از خواب ناز برخاست از عشوه جام می سوخت چشمان دل فریبش مست خمار هر دو ؛ زلفین تا بدارش بر گلشن عذارش ؛ خوش حلقه حلقه کرده مانند مار هر دو ؛ آیا بود که روزی این آرزو بر آید ؛ خسپند مست با هم مشتاق و یار هر دو ؛ در فن محاوره از شعرای وقت ممتاز و بینظیر بود در سال هزار و یکصد و چهل و رحلت فرمود **دل دلیرخان** که از مردم پانی پت بود و توسل بمنسوبان جهان شاهی داشت بنظامت کشمیر از تغیر امیر خان رایت اعتبار افراشت مشار الیه هر چند باراده کشمیر روانه شده بود اما در لاهور مکث طویل نمود ابو البرکات خان را نائب کرد بعد چند ماه دل دلیرخان در لاهور قضا نمود از جمله حوادث کلیه که در آن هنگام در کشمیر رو داد اول حادثه سیلابست که اوائل سال چهل و هشت هجری بافراط طغیان نمود و مدتی آب بسیار در صحرا و خانها بیرون شهر ماند و مردم تعجب کشیدند در آخر همان سال شب بیست و دوم شهر ذی قعده زلزله عظمی که نشان قیامت کبری بود بظهور آمد خانهای بسیار در شهر و دیهات افتاد بنیاد هستی عالمی را برباد داد قریب سه ماه این زلزله ظاهر بود اما مثل اوائل شدت نداشت و شبانروزی چند بار لرزه میشد بحدیکه مردم مانوس بآن شدند تاریخ این زلزله را بعض اصحاب طبع از آیه کریمه **ابتلی المؤمنون وزلزلوا زلزالاً شدیداً** اقتباس کردند الحق که از معجزات کلام خالق البریات ست بعد رفع این حادثه مفسده اهل کشمیر با نائب ناظم بمیان آمد تفصیل آن

ملاحظه ۲۸۶ [illegible]

سانحه این ست که ابوالبرکات خان بعد وقوع حادثه باره موله که سابق گذشت محمد جعفر
کنت را با جمعی از برادرانش و مردم خود بتعین دفع کسان محمد هیبت زمیندار مظفرآباد کرده
بود آنها بدست کار ستان بسته کردند و مردم مظفرآباد را که مشهور بقوم بنبو هستند دفع نمودند
چون محمد جعفر وغیره فراخور خدمت سلوک ندیدند بیدلی بهم رسانیدند و از محافظت درباره موله
یکسو ماندند بلکه بتغافل گذرانیدند بمداهنه آنها مردم بنبو باز سر بشورش برداشتند ابوالبرکات
خان منصبداران پادشاهی را قاطبة بدفع غنیم روانه باره موله کرد و پسر صغیر خود را همراه آنها
داد منصبداران بعد چندی بنا بر بعض توهمات و تحریکات بی اجازت برخاسته آمدند چون
اهل شهر هم از بعض اطوار نائب دلگیر بودند همه متفق شده و اشراف و اجلاف یکدل و یکزبان
بخصومت نائب کمر بستند و راه عبور پلها را شکستند غره رجب محاربه جانبین اتفاق افتاد
و شکست بر مردم نائب رو داد و نائب هر جا قدرت یافت آتش کشیده زیاده بر پانزده
بیست هزار خانه در عرض یکروز بهر شب سوخت و آتش عداوت طرفین و مخالفت جانبین
بیشتر افروخت اوائل رجب سنه هزار و یکصد و پنجاه و نه این هنگامه برپا شد تا سه ماه صف آرای
قائم بود اما جنگی نشد دیگر در میان آتش هاے فرایشی بسیار بوقوع آمد و مردم شهر را
بسبب طول مدت سستی راه یافت و محمد جعفر مذکور با برادران خود و جمعی از منصبداران همدست
شده قدرے از مردم پونچه را باعانت خود آورده بتحریک محمد فارق خان پسر امانت خان
که با ابوالبرکات خان باوصف عم زادگی مخالفت داشت چهاردهم محرم سنه هزار و یکصد و
پنجاه قتال فریقین رو داد و چون عوام شهر هم درکار بودند نائب صوبه هزیمت خورده خود را
غنیمت دانست خانه اش را سوختند و اموالش را تاراج نمودند ابوالبرکات خان بلاهور
رفت و نیابت حضور بنام جلیل الدین خان برادر یادگار خان تقرر یافت موما الیه چند
ماه نیابت کرده در عمل او هم بسبب مذکورات غلبه شورش عوام اوائل سال و فتنه و فساد رو داد
ملا ساطع پسر ملا غالب ست عبدالحکیم نام داشت و طالب علمی میکرد چون طبع موزون داشت
میل شعر بر طبعش غالب شده و با لاله ملک شهید که ذکرش گذشت صحبت داشته و اصلاح
شعر خود از و میگرفت بعد حصول قوت و ظهور ترقی نمایان از لاله ملک شهید استعداد و
وجودت طبعش را معلوم کرده خود را در تربیت او نیافته اشاره بخدمت مرزا داراب جویا
فرمود و بامر او در صحبت مرزا آمد و شد می نمود و در اندک زمانی ترقی نمایان کرد و برافران

فائق شد و به پیشاور در اردوی شاه عالم بهادر که در آنوقت ناظم آن ممالک بود
رفت و در اثنای راه با ملا محمد سعید اشرف که از عمده شعرای روزگار بود صحبت داشت
و اصلاح اشعار خود از خدمتش یافت و بعد جلوس پادشاه در اردوی معلی ملکه شعر خصوصاً
قصائد بسیار بهم رسانیده و در دور پادشاه شهید محمد فرخ سیر پیش از پیش رتبه حاصل
کرده باریاب ملازمت پادشاه در حضور پادشاه اشعار خود بعرض میرسانید و آنرا وسیله
تقرب امتیاز و انعامات میگردانید بعد شهادت پادشاه مراجعت به کشمیر فرمود با این همه
کمالات وسعت مشرب و حسن خلق و انبساط عجبی داشت از اشعار آبدارش که همه با چاشنی
ست این چند بیت مرقوم میشود **بلبیت** شراب عشق تا زد اولین جوش ؛ مرا شد نشأ این
از دل فراموش ؛ هفتم زجام عشق مستی دادند ؛ کین بنشستیم نقد هستی دادند ؛ سرمایه هر آنچه
بود دادم از دست ؛ ارزان زمتاع تنگدستی دادند **غزل** بچندین رنگ گشتم از گنه چون
خامهٔ مانی ؛ شدم موی جز این صورت نمی بندد پشیمانی ؛ مکش زندانی خود را مکن دیگر
نگهبانی ؛ که رفت این ناتوان چون گل بتاراج پر افشانی ؛ رعونت بیشتر داری در آغوش
دل تنگم ؛ برنگ غنچه میزیبد ترا این جامه چسپانی ؛ زمن آموز آداب محبت شهر بی
عشقم ؛ اگر فرهاد کهساری و گر مجنون بیابانی ؛ **ولہ ایضاً** در بر شاهدان معنی من ؛
از رقم جامهٔ قلمکارست ؛ **ولہ** درچنین عهد یکه اوضاع جهان نادیدنیست ؛ دیدهٔ تصویر
اگر مارست جای حیرت ست ؛ گر بوصف شمع رخساری رود پروانگی ؛ خامه در پیش معنی
شود صورت نگار آن نگار ؛ سهل مشمر هوشگافی زین ریاضت مانده است ؛ شانه یک
استخوان چون زاهد شب زنده دار ؛ تا زگرد جوهر غم باشد اهل درد را ؛ در بغل سیپارهٔ
دل مصحف خط غبار ؛ دشمنت را در فشار پنجهٔ مژگان غم ؛ باد دل از خون تهی سرمایه
خون افسرده مار ؛ ببزم بادهٔ ادب بیش ازین نمی باشد ؛ تو در کنار منی و من زخود
گرفته کنار ؛ ترا غرور بصورت مرا بمعنی خویش ؛ کمال حسن ترا و مراست حسن کمال ؛
در نثر هم بی نظیر وقت بود در کمال جوش و خروش بزم سخنوری بیست و یکم رمضان
سال هزار و یکصد و چهل و سه هجری رحلت نمود و عالمی را از خویش و بیگانه گرفتار تاسف و تلهف
فرمود بتخصیص راقم حروف که قریب بیست سال بفرط محبت و اتحاد مجلس آرای صحبت و باده پیمای
الفت بود اکثر اشعار آبدار و طرح قافیه های بداهت شعار چه در حضور و غیبت بزم لطف طبع را

راحت افزای حاصل بود قرین درد فراق گذاشت و این تاریخ را راقم حروف عجالۃً بر صفحۂ تحریر نگاشت تاریخ نور ایمان بمرقدش ساطع لمولفہ مہر اوج سخنوری ساطع ٭ از صفا ذہن انورش لامع ٭ رایت عالی فصاحت را ٭ بود رای متین او رافع ٭ صحبتش وقت نکتہ پیرائے ٭ بفقیر و غنی لسبی نافع ٭ از علو فطانتش استاد ٭ بود جویای او زہی طالع ٭ بزم آرای شعر شد یکچند ٭ آن باصناف معرفت جامع ٭ شدہ مفرض موت آخر کار ٭ صفحات بقاش را قاطع ٭ پردۂ جسم ارچہ فانی گشت ٭ روح قدسش شدہ بحق راجع ٭ گفت اعظم بسال تاریخش ٭ نور ایمان بمرقدش ساطع ٭ فخر الدولہ بہادر برادر روشن الدولہ از انتقال دلیر خان از حضور بنظامت مقرر شدہ قاضی خان را نائب خود نمود آخرہای سال بذات خود بہ کشمیر رسید چند ماہ عمل بہ خشونت و درشتی وضعی کرد و اکثری بہبانہ غلہ داری و ہنگامہ آرائی و اجتماع رنجانید در ایام حکومت او محمد فاروق خان مزبور بعلت اجتماع و تہمت غلہ داری از دست کسان ناظم و عوام الناس وقت فرار گرفتار آمدہ بخواری و زاری در عین کشاکش مردم اوباش و بازاری بہلاکت رسید و جمعے دیگر مثل جلیل الدین خان و قاضی خان و غیرہم بحبس و زجرہائے مبتلا گردیدند فخر الدولہ بعد فراغ ازین ترددات در سوپور رفتہ محمد جعفر کنت را با برادران خود کہ از مدت در انجا بجمعیت مستقیم بود منہزم ساخت و بصحرای ناکامی سمت کوہپایہ کہ سرحد زمینداری آنہا بود انداخت چون نالش او بہر جہت بپایۂ شاہی رسید از خدمت معزول شد عنایت اللہ خان مشہور بعطیۃ اللہ خان پسر عنایت اللہ خان مرحوم کہ بعد فوت پدر بخطاب عنایت اللہ خانی یافت خلعت صوبداری کشمیر حاصل نمود و نیابت بعصام الدین خان پسر مشرف خان ملا محمد اشرف صدر و دیوان کہ ذکرش گذشت فرستاد فخر الدولہ کہ ہنوز در کشمیر بود او را بعلت سعی اجتماع مردم قید کردہ و زر بسیار گرفت و قاضی خان را نائب خود ساختہ روانہ ہندوستان شد عصام الدین خان بر قاضی خان غلبہ کردہ دخیل نیابت شد و چند ماہ بہر کیف گذرانید آخر سال پنجاہ و یکم فخر الدولہ کہ در لاہور بود رقمی از نادر شاہ کہ بلاہور رسیدہ بود حاصل کردہ قدرے از مردم کوہستان ہمراہ آوردہ اواسط محرم سال ہزار و یکصد و پنجاہ و دو داخل کشمیر شد و خیلے کر و فر خیالات زیادہ سری نمودہ خواست کہ سکہ و خطبہ نادر شاہ جاری سازد عوام الناس بسیار بغیرت و شورش آمدہ ممانعت نمودند چون چیلہ رز بہ تسلط و تغلب گذرانیدہ مردم را بے جہت بسیار رنجانید و بعد مصالحہ

پادشاه با نادرشاه صوبهٔ کشمیر در ذیل تعلقات پادشاه ماند و عنایت الله خان از دستور سابق
نظامت بحال داشتند خاص و عام شهر از اکابر و اصاغر اتفاق نموده فخر الدوله را از شهر بر آوردند
مشارٌالیه در رفعت چهار با غوای بعض اشرار شهر اطراف شهر را آتش کشیدند و جمعی را که یافت
بقتل رسانید قریب دو ماه از طرفین استادگی بود و عنایت الله خان بکشمیر رسید چون تقریب ذکر
نادرشاه بمیان آمد ضرورست که برای حفظ سر رشته وقایع نگاری شمهٔ از احوال او که از غرایب حالات و
نوادر واقعات است بقلم آید بدین سبب اگرچه شمهٔ از حالات سلاطین گذشتهٔ ایران بجهت مراعات ربط قصه پرداخته
و تاریخ طرازی نوشته شود میشاید بر متتبعان حالات اهل روزگار مخفی نیست در اوائل سنه
نهصد و شش تا هزار و یکصد و سی و دو صد و بیست و چهار سال ده نفر از خاندان سلاطین صفویه
در ایران دیار باستقلال و اقتدار حکمرانی کردند اول آنها شاه اسمعیل صفوی بود و آخر همه شاه سلطان
حسین پسر شاه سلیمان ابن شاه عباس ثانی چون شاه حسین در بند و بست امور ملکی مجوز مداهنه شد و
از عهدهٔ ضبط و ربط امور ملکی نتوانست بر آمد و خلاف طور اسلاف پیش گرفت در اکثر اطراف ایران
اختلال نمایان رو داد که از انجمله اویس نام یکی از سرداران افاغنهٔ غلجیه در هنگامیکه پادشاه کثیر الاحسان
محمد معظم شاه بهادر بامر پادشاه عالمگیر در کابل فرمانروا بودند بجهت ظهور تردداتِ خدمت مورد عنایات
شاهی شده بخطاب علیمردان خانی سرافراز گردید و نظامت صوبهٔ قندهار که همیشه متنازعه فیه
طرفین بود شاه عالم باو دادند مشارٌالیه در ضبط و ربط تعلقات داد بهادری داده اکثر
حدود خراسان را تا هرات متصرف گردیده چون بهادرشاه بسلطنت هند رسیدند علیمردان خان
زیاده بر سابقه مداخلت ممالک ایران نمود و اوائل عهد جهاندارشاه از دنیا رحلت فرمود میر محمود
پسرش بجای او سرگرم شد و زیاده بر پدر را جلال و اقبال یافت و چندی سکه و خطبه بنام پادشاه
هندوستان جاری داشت و عرائض بحضور میفرستاد اواخر عهد فرخ سیر که هر جا فتنه و فساد ظاهر
شد چون اطوار و اوضاع کسان شاه حسین و بی پروائی و بیخبری او متنفر بودند از انجمله اهل
سنت و جماعت که در صفاهان سکونت داشتند از دست کسان شاه بسیار متاذی شده
بمیر محمود مسطور که در هرات بود حقیقت احوال خود و بی پروائی شاه را گذارش کردند و او را بغیرت
آوردند با فوج کثیر از راه جنگل هرات بغتةً بر صفاهان آمد در حالتیکه مردم شاه مست و بیخبر
که از ان بی پروائی در سر افتاده بودند سلطان حسین بهمان حالت جست و خیزی کرده بهم تهیهٔ
افواج نموده چند بار مقاتله افتاد بتقدیر ربانی لشکر شاه مغلوب شد و خودش بپای خود در فوج میر محمود

رفته با و ملاقات نیافته بحبس رسید و مقتول شد و میر محمود بر تخت صفاهان اجلال و اقبال متمکن
گردید این بیت سجع مهرش شد بیت جهانداری بحکم خالق معبود میباشد ۞ غلام چار سرور عنایت
محمود میباشد ۞ لیکن همگی دو سالی فرمانفرما بود زود تر بعالم فنا گذر نمود و اشرف سلطان برادرزاده اش
قائممقام او شد و هشت سال کما بیش در صفاهان و خراسان حکمرانی کرد و درین چند سال که دور افاغنه
بود طرفه هرج و مرجی و تاخت و تاراجی در ایران رو داد و مال مردم بغارت رفت و زن و بچه اسیر شدند
میتوان گفت که بعد واقعات چنگیز و هلاکو چنین حالت در ایران دیار هرگز نگذشته باشد
درین بین اکثر مردم اطراف خروج کردند از انجمله ملک محمد خان از اولاد رستم داستان در مشهد
مقدس متصرف شد و نذر قلی بیگ که از قوم افشار از الوس ترکمان ساکن باورد بود بمشهد
آمده داخل کارکنان ملک محمد خان مزبور شد درهمان حالت شاهزاده میرزا طهماس پسر شاه حسین بعد
مقتول شدن پدر و شاهزاده های دیگر که زیاده بر بیست کس در دور افاغنه بقتل رسیده بودند یافته
با معدودی چند خود را بمشهد مقدس رسانید اهل شهر قدوم شاهزاده را مغتنم دانسته همه با کمال
و انقیاد تمام سلوک نمودند و نذر قلی بیگ مذکور هم از ملک محمد خان جدا شده ملازمت شاهزاده
نموده و متکفل دفع ملک محمد خان گردید چند روز در کمین بوده قابو یافته او را بقتل رسانید و به
خطاب طهماس قلیخان سرافراز شد و سکه و خطبه شاه طهماس را اجاری نمود و اشرف سلطان
افغان را دفع ساخته بندوبست جدید در ایران فرمود چون شاه طهماس بسبب صغر سن
و عدم تجربه و قصور عقل از عهدهٔ ملکداری نتوانست بر آمد حل و عقد سلطنت بر طهماس
قلیخان ماند و در اکثر امور میان او و شاه اختلاف و مخالفت واقع می شد و طهماس قلیخان عرصه
را خالی دیده داعیهٔ سلطنت بخاطر جا داده بمصلحت ملکی شاه بعض تمهیدات طهماس را بقید آورده
طفل دو ساله او را که عباس میرزا نام داشت بسلطنت برداشت و خود متوجه تسخیر بغداد شده مدتی
ممتد محاصره بغداد نمود و یکطرف بغداد را که طرف ایران بود تاراج کرده بتصرف آورد چون لشکر
پادشاه روم بغلبه آمده طرح مصالحه انداخته بصفاهان برگشت ضبط و ربط مقدمات نموده
بجهت صلاح امور خراسان و دفع اشرف سلطان که بعد تسلط شاه طهماس راه فرار اختیار
کرده بخراسان آمده بود متوجه هرات شد پیش از وصول مشار الیه حسین خان افغان اشرف
سلطان را دفع نموده خود در قندهار علم اقتدار بر افراخت طهماس قلیخان که بتدریج بندوبست
و نظم و نسق ممالک ایران از خود پیش برده شاهزاده بر سریر سلطنت نشست دفع بعضی

که موجود بودند نموده ملقب بنادرشاه شده از مهمات ایران و مداخلت دیگران فراغت حاصل
کرده دست متمردان و سرکشان اطراف را کوتاه ساخته بر سر قندهار آمد چون حسین خان با فوجی
فراوان در قلاع محکم که بر سر کوه واقعست متحصن بود مدت محاصره امتداد کرد و هنگامهٔ مقابله بطول
انجامید و قریب سه سال در محاربه و مجادله گذشت آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات نادرشاهی وزیدن گرفت
مگر در آوان محاصرهٔ قندهار استمداد و استعانه از جناب بادشاه هندوستان کرده بودند
و ایلچی را فرستاده بنا بر نفاق امرا انتظامست و اهتمامی نشد بلکه جواب بر خلاف مدعای شاه رفت نادرشاه
بعد فراغ از مهم قندهار باشارهٔ بعض امرای عالیمقدار از راه غزنی در کابل متوجه هندوستان شد
و بدعوی عهود دیگر که همایون بادشاه وقت امداد شاه طهماسپ ماضی پسر شاه اسماعیل بر ذمهٔ خود گرفته
بود باز مردم را روانهٔ حضور نمود چون اینمرتبه هم تدارک اصلاً نشد و صحبت امرای حضور و نفاق آنها
معلوم کرده فرصت را غنیمت دانسته کابل و پشاور را با توابع و لواحق باندک جنبشی تسخیر کرده هر جا
تاخته و سوخته و غارت نموده و بعض جاها قتل عام فرموده بر سر لاهور آمد زکریا خان بهادر صوبه دار
لاهور خلف سیف الدوله عبد الصمد خان مرحوم صلاح در مصالحه مالی دانسته مبلغی خطیر از خود و مردم
شهر و تجار جمع نموده بسرکار شاه رسانیده ملازمت شاه کرد و بقبول خدمت مالی مورد عنایات
شاه شد بالجمله نادرشاه از راه ارادهٔ حضور نمود امرای بادشاه اینوقت در فکر تدارک افتاده امیر الامرا
صمصام الدوله خان دوران بهادر میر بخشی با فوجی عظمی بقصد تقابل نادرشاه روان شده در پانی پت
بعد تلاقی بین الفریقین محاربهٔ عظمی دست داد و جمع کثیری از طرفین کشته شدند اگر اکثر امرای حضور
بالتخصیص برهان الملک با امیر الامرا منحرف نمی بودند و نفاق بمیان نمی آمد و از همدیگر مدد افواج
بادشاهی کمتر نمیرسید کار بر مردم نادرشاه بسیار تنگ شده بود و نزدیک بود که مغلوب شوند بحسب
تقدیر نفاق کثیر موجب ادبار اهل هند شد و کسی از بقایای کشتگان موافقت نمود بلکه مخالفت
بمیان آمد امیر الامرا با رفقای عمدهٔ خود بشهادت رسیدند از انجمله از مردم کشمیر یادگار خان که محرم
و رفیق امیر الامرا بود شهادت یافت بادشاه بعد مغلوبیت لشکر و انحراف امرای خود بدیرهٔ نادرشاه
رفتند نوزدهم ذیقعده سنه هزار و یکصد و پنجاه و یک جنگ بمیان آمده بود و آخر ماه مزبور نادرشاه
بادشاه را همراه گرفته داخل قلعهٔ شاه جهان آباد شد اواسط شهر ذی حجه بنا بر شوخی بعض مردم حکم قتل
عام و سوختن سواد شهر فرمود یک شبانه روز آتش قتل و نهب در اشتعال بود از مردم کشمیر خاص و عام
جمعی بقتل رسیدند بالجمله نادرشاه دو ماه در شاهجهان آباد مانده اکثر تحفه جات و ذخائر و خزائن

راکه از عهد سلاطین گذشته موجود بود گرفته ولکهای از مردم شهر و امراجرمانه تحصیل نموده
با پادشاه مصالحه کوزه هندوسند و کشمیر را بطور ایشان گذاشته پشاور و کابل بدر او لکه خود
آورده اوائل صفر سنه پنجاه و دو از شاهجهان آباد برآمده افاغنه را تنبیه نمود باطراف ملتان رفت
باخدایار خان زمیندار محاربه کرده بعد انفصال آنجا متوجه بممالک ترکستان شد تحریر اینمقدار
بتقریب مراعات سررشته سخن از احوال نادرشاه ضرور بود بر سر اصل سخن رویم پادشاه صوبه
کشمیر را بعنایت الله خان بحال گذاشته مشارالیه ابوالبرکات خانرا که در تبادله بود نایب کرد
عنایت الله خان در هنگامه نادرشاه بعرض و ناموس و مال تصدیعات کشیده بود و مردم کشمیر از دست
فخرالله که خود را وسیله نادرشاه قرار میداد نالیده مانع سکه و خطبه نادرشاه شدند و بمحبت پادشاه
غیر تها بکار برده فخرالدوله را برآوردند برآمدن او در رسیدن ابوالبرکات خان برابر شد ابوالبرکات
خان دو سه ماه بنیابت عنایت الله خان باستقلال کرد عنایت الله خان بجهت واردات
که بر او گذشت فراغتی خواسته بکشمیر آمده اواخر ذیقعده سنه هزار و یکصد و پنجاه و دو در شهر رسید تا چهار
پنج ماه عمل نظامت بحسن سلوک کرده بکامرانی گذرانید و بقدر قدرت در رفاه خلائق و احسان کافه
انام کوشیده و اکثر متمردان را بسزا رسانید و بر نام فقر و درویشی غایت عقیده و اخلاص بجا آورد
آخرالامر بسبب معاملات مالی و حالات امور ملکی و نفاق مردم ملال و نقار در میان ابوالبرکات خان که قصد
مداخلت بلکه تسلط داشت راه یافت و رفته رفته منجر بمحاربه شد یکبار بعد نماز جمعه اطراف مسجد جامع
مقاتله نمودند آنروز و آن زیاده فوج عنایت الله خان راه یافت و ابوالبرکات خان نشاطی حاصل نمود بار
دیگر در عیدگاه مواجهه مردم طرفین شده مردم عنایت الله خان شکست عظمی یافته خودش چندروز
باختفا متردد و سرگردان بود آخرالامر روپوش در شهر شده پسرش خلعت الله که راه سوپور گرفته
بود از پسر عمه همت مظفرآبادی بتجر یک طرفین در سوپور آمده بود استمداد نمود نیم ماه ماه بین
گذشته سلخ شعبان در موضع هاره تلاقی فریقین افتاده اینمرتبه ابوالبرکات خان هزیمت خورده
و راه فرار اختیار نمود عنایت الله خان غره ماه رمضان از مکان اختفا برآمده و باز استقلال
یافته چون راقم این نامه حسرت شمامه بتقریب وساطت روپوش شد بسبب آشنا بمجرمیت متنبه بود
از اطوارش بکمال بزرگ منشی و عدم مناسبت امور ملکی بطرز یکه الحال رسم روزگار است معلوم نموده
و استقلال مزاج که اکثر از راه ورود تفرقات بود اصلا ندیده ابوالبرکات خان راه قصبه پونچه گرفته اهل
روز استقلال عنایت الله خان صورتی گرفته اما سررشته اختیار ملکداری اصلا نیافته بعض اهالی شهر

از منصبداران وغیرہم که بیشتر مصدر بی ادبی نسبت باو شده بودند محرک ابو البرکاتخان شدند
محمد زمان ومحمد ولی زمینداران پوچهه پسران عبد الرزاق چودری که ذکرش گذشت وزیاده بر پدر
اقتدار یافتند اعانت ورفاقت ابو البرکاتخان را ضرور دانسته او را همراه گرفته روانه کشمیر شدند
چون اکثر کس وکوئی عنایت الله خان از راه ناتجربه کاری باعث بر هم زینهار شد جماعه مسطوره
بی مانعی داخل سواد شهر گردیدند خلعت الله خان با مردم خود وقدری منصبداران متوجه محاربه شد
در اطراف هفت چنار تقابل نمودند پی آنکه حربی واقع شود رعب بادی بر کسان خلعت الله خان
افتاده بلکه از جانب بعض جماعه داران هم نفاقی رو داده همه راه گریز گرفتند نوزدهم شهر شوال
هزار ویکصد وپنجاه وسه اینواقعه بظهور آمده ابو البرکاتخان با مردم پوچهه بی تحاشی داخل شهر شدند وعنایت
الله خان بذات خود تا نصف شب کسان آنها جنگ عجب نمود چون سر وسامان چیزی نداشت
از راه خانپور بجانب سوپور بحالت عجبی رفت وبا پسر خود که از هنگامه هفت چنار بسوپور رفته بود
ملحق شد وبلتجی به پسران محبت گر دیده وجاگیر با آنها داده آنها وقت را غنیمت دانسته مشغول
بجمع محصولات شدند ابو البرکاتخان فرصت عمل وحکومت در شهر یافته مشغول حکمرانی شد بالجمله
درین سه ماه عنایت الله خان بسبب مخالفت مردم وناتجربه کاری کس وکوی خود غالب سلوکی مردم
بنمود وتقاضاهای دیگر بسیار تعب وخواری کشید طرفین خواهان صلح بودند بعد اللتیا والتی هفتم صفر
عنایت الله خان که از سوپور بموجب قرار داد مردم پوچهه ووسائط ابو البرکاتخان باراده صلح آمده بودند و
محمد زمان ومحمد ولی خود بظاهر باستقبال رفته آخر روز دوشنبه بدغای مردم پوچهه از دست یار ام کافر
که نوکر عمده آنها بود شهادت رسید سنه هزار ویکصد وپنجاه وچهار ابو البرکاتخان متصرف صوبداری کشمیر گردید
ابو البرکاتخان چند بار بحضور راقم که اوائل واسطه مذکورات مصالحه بود بغلاظ ایمان برائت ذمه خود
از اطلاع وقصد قتل عنایت الله خان می نمود والعلم عند الله الملک المعبود بحسن سیرت ترقب قلب
وتقید نماز در وظائف توفیق جود واحسان وعقیده فقر اکم کسیر از حکام مثل عنایت الله
خان دیده شد قصور در امور دنیاداری که سراسر نفاق ست نیز بجهت همین امور در مزاج او
راه یافته بود بهر حال که بود عاقبتش بخیر گذشت ومظلوم وشهید برفت من نوادر الاحکام
روزی عنایت الله خان در خلوتی براقم حروف مذکور کرد که یکی از خدمه درون حامل ست ومنجمین میگویند
که وجود این مولود وظهور او موجب هلاکت شما وبرهم خوردن مال وجان شماست ودر اسقاط
ولد مزبور از راقم استبشار نمود راقم گفت که نظر بر ظاهر شرع چنین احکام از یقینی قابل عمل نمی

توان دانست واگر مدت حمل از سه اربعین بگذشت علما را اجازت گونه در رفع ولد برضای زوجه دادند از
راه تفرقات فرصت اسقاط بنا فت۔ معًا بظهور آمد از ابتدار سلطنت محمد شاه پادشاه تا زمان شخصی
موسوم بسعد اللہ خان میر آتش و سعد الدین خان میر آتش معزول که خانسامان بود در بهمه رتبه حکومت خود
نیافته تعیین ایالت با سعد الدوله که گاه میر آتش نبوده بود بحسب اتفاق تولد ولد که پسر شد و برهم خوردن
کار عنایت اللہ خان سعد اللہ خان میر آتش حضور اَللّٰھُمَّ اغْفِرْ لَہٗ بعد شهادت عنایت بنظامت
کشمیر سرافراز شد ابوالبرکات خان استقلال تمام یافته در مجلسی که راقم رساله هم حاضر بود بند کرتیم غلیظ
شدید برأت خود از قصد قتل عنایت اللہ خان بلکه از اطلاع آن ظاهر کرد وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰہِ بهر تقدیر
خان مسطور مردم پوچهه را که در هر امر غالب سلوکی میکردند بتدبیر بعد شش ماه بهر تقدیر ازین شهر برآورده
اندک مدتی بگذشت که آن بدبختان بخیال فاسد باز رو بکشمیر کردند یک مرتبه مغلوب شده برگشته مرتبه دیگر
باز عود نمودند و تقابل نمایان کردند اوائل شوال بعذر آنکه اطراف شهر مدتی استقامت کردند و مردم
نائب و اهل شهر هم تقابل داشتند آخر شبی بر سر خانه ابوالبرکات خان بهجوم آمدند قضارا مشارٌ الیه
همان ساعت برای ملاحظه مورچال بندی و زیارت خانقاه معلی برآمده بود خانه را خالی یافته و هرچه بود
تافته کس و کوی درون و بیرون تا هزار محنت جانی بسلامت برده ابوالبرکات خان بمجرد اخبار برگردیده
و مردمش هم رسیده سر راه خانه خود مانده راه برآمد آنها گرفته بعد دو سه روز آنها را بحیله برآورده
گرفتار ساخته شانزدهم شوال هر دو برادر محمد زمان و محمد ولی را با دیارام کافر حربی قاتل نواب شهید
بقتل رسانید و سه چهار روز فرزندان و اقارب و عامه سپاهیان آنها را در چبوتره کوتوالی
از هر جا حاضر کرده گردن زدند زیاده بر چهار صد یا پانصد کس بقتل رسیده باشند این واقعه در آخر سال
هزار و یکصد و پنجاه و پنجم روداد قصاص عنایت اللہ خان باین تدارک بظهور آمد راقم اوراق بحیرت
وثاق چنین تاریخ یافت ؎ تاریخ پی سال قتل و لی زبان ؎ گفتم سزای بدطغیان ؎ ابو
البرکات خان را در برابر این تردد نمایان خطاب بهادری با تحسین فراوان از پیشگاه حضور آمد
و یک چند بی مزاحمت غیری با قتدار و کامرانی گذرانید در همین حالت مرض صعبی بهم رسانید و
ایام تفرقه اش بهر راه پیش آمد بیت درین حدیقه بهار و خزان هم آغوش ست ؎ زمانه جام بدست
و جنازه بر دوش ست ؎ قبل از ظهور امور یکه مسطور میشود اواسط شب ستاره دمدار خونخوار
فتنه ریز بلا انگیز از افق طلوع میکرد و مدتی ظاهر می بود و بتجربه محاسبان حرکات فلکی بلکه بملاحظه
بعض احادیث نبوی امرش زحمت عامه و قیامت نامه آشوب آن بمنصه بروز آمدن گرفت

خروج ببراسد خان

تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه خان مسطور با وصف کمال دانائی و ادعای فطرت رسائی و هنگام
غرض نفسانی اصلاً مراعات ملک رانی ملحوظ نمیداشت و عنان بیطوری و جرأت ملازمان خود را درین
امور بار خامی گذاشت از آنجمله ببراسد نام نبیرهٔ شکراسد بیک سیفخانی را که یکی از ملازمانش بود و مصدر
بعض ترددات بعقیدهٔ او شده بتقریب نهانه داری کامراج استقلال داد و زمام اختیار و اعتبار سپاهها
بدست اختیار بی باکی و بی راهه روی او نهاد ابوالبرکاتخان زاد در ابتدای این امر آسان دانست و سهل انگاری
نمود گویا از مضمون این بیت غافل بود بیت سرچشمه شاید گرفتن بمیل ٭ چو پر شد نشاید گذشتن به پیل
ببراسد مذبور بعلاقه تصرف سوپور با مردم غنیم کوهستان مظفرآباد و پونچه ساخت و دست تعدی و
تطاول در مال و ناموس مردم شهر و پرگنات انداخت و پردهٔ حیا و حجاب را از میان برداشت با وصف این حالت
بصحبت مخالفان ملت افتاد و سررشتهٔ دین داری و حق گذاری را برخلاف اسلاف خود که از خاندان مروت
و صلاح بودند از دست داد و با ولی نعمت خویش در صدد محاربه و قتال شد ابوالبرکاتخان جمعی را از نوکران
بادشاهی و ملازمان خود بسرکردگی مرادیار خان پیشکار صوبه بمدافعه او فرستاد اطراف اندرکوت و شادی
پور ملاقی هم شدند مردم ابوالبرکاتخان بسبب نفاق جمعی که دران فوج بودند دغا خورده بموقف تعرض
شده خود را بطوفان آفت و بلا دادند یعنی جرأت بی محل را بکار برده بنابر غلبه غنیم راه فرار بیافته بشهر آمدن
خواستند اما از تقدیر الهی بمنزل مقصود نرسیدند بلکه جانهای خود را بهلاکت انداختند همه و دریای بهت که
در آنوقت طغیانی داشت مع مرادیار خان و امثال او جمعی از اعیان شهر و منصبداران و ملازمان ابوالبرکات
خان غرق شدند معدودی چند از ان فوج جان بسلامت بردند از وقوع چنین حادثه ببراسد جرأت بیشتر بهمرسانیده
قدم شوخی را پیشتر گذاشت و بسواد شهر آمد و اینمرتبه مردم شهر با ابوالبرکاتخان متفق شده متوجه تنبیه او
شدند و بعد کارزار از طرفین ببراسد خاره امنهزم ساخته از شهر براندند خطار عظیم که از ابوالبرکاتخان درین
وقت آمد اینست که با وصف اظهار خیرخواهان عاقبت بین متعاقب غنیم را گذاشته متوجه تاخت و
سوخت محله زدی بل شد و اکثر بیگناهان آن محله و محلات گرد و نواحی آنرا ناحق رنجانید و چندی
محله در عرض یکروز باین تقریب بباد فنا رفت و غنیم را هفت گریزانید همانروز گویا بظاهر و باطن امر
منعکس شد و تبلیغ خیر طلبان بی غرض فایده نداد ببراسد دست تسلط زیاده بر گذشته دراز کرد صوبه
از اسد یار خان تغیر شده و ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ بصوبداری کشمیر تقرر یافت مردم بهار
و زمینداران ستوار که برای کومک ابوالبرکاتخان آمده بودند از راه شامت نفس و حرص و طمع تاراج و اغواء
افساد کوتاه بینان نفاق امتزاج متفق با ببراسد شدند و علانیه دست بر ناموس و مال و جان مردم کردند

شهر وده پر از مردم غنیم شد عام التشویش تاریخ ست بتوقع محافظت و مصالحه اواخر رمضان سنه
هزار و یکصد و پنجاه و هفت محاربه و مقاتله در شهر بیان آمد از طرفین اکثر جاها آتش کشیدند آخر غنیم غلبه
کرده ابوالبرکاتخان آزار مند بود در خانه خواجه میرزای نقشبندی که از دست معاونان میر احمد فریب
دغا خورده او را با خود موافق میدانست میر الله و کسانش رفته از انجا بر آورده بحویلی قدیمش رسانید با جمع
خود گذاشتند آزرو زار دست مردم کشتوار و کوهستانیان بمو عجب حالتی بر خلائق گذشت و یاد
از رستخیز قیامت انگیز داد مردم از مال و جان و عرض ناموس بالکل مایوس شدند آتش جلال و اشتعال
بود و هر فردی از رهزنان کوهستان که رفقای میر احمد بودند علانیه در خانهای مردم در آمده تصرف موجود
نمودند و مواشی و دواب پرگنه جات را تاخت آورده تقسیم وارثانه فرمودند عجب عجائب اینکه اگر اجیانا احدی
از صحرائیان فرصتی یافته چیزی از گاو میش بکوه و جنگل توانست رسانید در آنجا هم کارش بیک آفتی و بلای
انجامید اوائل سال پنجاه و هشت خان بهادر شیر جنگ بنیابت ناظم و اصلاح این مقدمات بکشمیر رسید و
در عیدگاه نشست اول ابوالبرکاتخان را بعذر گرفته از این شهر بر آورده روانه حضور نمود ثانیا میر احمد را
بتقریب مصالحه و اراده نوکری از کامراج طلبانیده با خود گذاشت بمدارا سلوک نمود چون خود همان آثار
خیره سری و سرکشی او معلوم کرد مجرد ظهور شبهه اندازه او عاقلانه وقت سلام او را گرفتار ساخته بقتل
آورده و سر او را بحضور فرستاد شیر جنگ بهادر در هنگامی یکدو ماهی در کشمیر بسر برده از امور دیگر بتخصیص اصلاح
مقدمات کوهستان تغافل کرده روانه حضور شد ابوالبرکاتخان بحضور رسیده یکدو ماه گذرانیده
دوم ذی قعده در گذشت در حدت فهم و فطانت و سرعت ادراک و حیای چشم و مروت و امتیاز خویش
و بیگانه و سواد انشا و املا و حسن خط از اقران بلکه از اکثر اعیان مستثنی بود اما حرص مال و جاه و خود
خواهی و عاقبت اندیشی وقت عرض همه صفاتش را پوشند عاقبتش در مسافرت و غربت گذشت
خدا ایش بیامرزد و از اسباب بیگجان از ملازمان قدیم این خاندان به نیابت صوبه در کشمیر ماند
در عمل خان مشار الیه واقعات کلیه و وادیکی وقوع شدت قحط و غله که منجر بهلاکت و وبا شد چون
از مدت دو سه سال بسبب شورش ارباب غوایت ضلال اقسام اختلال بحال مزارعان و رعایا
راه یافته بود و اسباب زراعت از دواب حراث که اکثری بتاخت رفت بالکل مفقود علاوه آن
نزول باران موفور بیوقت و فقدان آن وقت ضرور نیز موجب توقف آبادان کاری شد
و غلات رو بکمی آورده و بسبب بدنیتی محتکران و بی رحمی ایشان اگر چیزی موجود هم بود هرگز
در نظر محتاجان جلوه ظهور نمی نمود نایاب مطلق شد شدت عسرت بغایت صعوبت و کربت انجامید

وباد قهر الهی سلسله جنبان آتش غضب پادشاهی گردند و عالمی را از اکابر و اصاغر بخاک
بی آبروی رسانید روپیه را دو سیر برنج هم بدست کسی نیامد با وجودیکه ملبوسات و زیورات
را بخاک بها فروختند کله کله بنابر فقدان غله در آتش جوع سوختند نظم قشر آنچنان قحط
پای ثبات ✤ که نایاب شد نان چو آب حیات ✤ دو صد منزل از دیگ شد آتش دور ✤ فراموش
شد نام نان بر تنور ✤ ز قحط آتش دیگدانها بمرد ✤ چه قحطی که آتش از آن جان نبرد ✤ مرده‌های
قحط زده را اوائل کاه پوشی کرده بخاک می سپردند چون کار بعجز رسید ستر پوشی بحال میت فرموده
بدریا می بردند آب دریا از وفور موتی متغیر بلکه متعفن شد دیگر فرصت یاب انداختن هم نیافتند
و هر جا بیچاره افتاده سگ و گربه و طیر بخوردن آن میت ها پرداختند و مسموع شد که بعضی
جاها مردم دست بگوشت آدم کردند بلکه اطفال خورد خود را بذوق خوردند مغز پنبه دانه و سبزه و هر
جنس نعمتی بود که بدست کدام اقبال مند آمده باشد این چنین حال یک ثلث بهلاکت رسید
و ثلث دیگر راه فرار گرفت و یک ثلث سالم و باقی ماند تعداد اطفالی که بفروخت آمدند و مقدور
قیمت آدم بدو تنکه و سه تنکه رسید و ماش و عدسی و جو حکم دوا گرفت از ابتدای ربیع الاولی
مقدمه قحط بعروج آمدند تا آخر رمضان المبارک شدت و حدت داشت و قهرمان قضا و قدر
رایت قهر و جلال را بغایت می افراشت بعد از مدتی فصل شده ابواب فضل فی الجمله بر روی
خلائق مفتوح گردید دیگر از واقعاتی که درین سال تمام اختلال سراسر ملال بظهور آمد اینست که
خدمت شریف حضرت خواجه علاء الدین نقشبندی معروف بخواجه میرزا که در آن وقت مسند
نشین خانقاه حضرت خواجگان عالیشان بودند بتحریک عوام کالانعام بعض غرضمندان
مفاهت انجام بتقریب نالش گیران فروشی خود را هدف کرده حاجی عتیق اسد قادری از اولاد جناب
حضرت میر میرک ملارنی که از چند سال بعض حرکات نشو و نمای داشت بیش از بیش باعث
اشتعال نائرهٔ شورش شده کسان نائب صوبه متوجه تهدید این جماعه گردید اطراف زینه کدل التقابل
رو داد مردم نائب با اطراف زینه کدل آتش زدند چند محله سوخت و تاخت و خراب شده و روز دیگر
بتقریب مصالحه وعدهٔ معاهده خدمت حضرت خواجه علاء الدین را باعوانش طلبیدند و حاجی عتیق اسد
را که گریخته بود نیز بدست آوردند خواجه معظم الیه را با جمعی از اخوان و اعوان بضمیمه میر بهاء الدین
قادری و خواجه هاشم ده بیدی[14] که اصلا درین هنگامه کاری نداشتند بحضور فرستادند و جان محمد و
عتیق اسد را که در معارضه و در مجادله زبانی داد حرارت و جسارت داده بودند بشهادت رسانیدند و در همین

[14] معروف بخواجه جانی ابن خواجه بادشاه ابن خواجه محمد شریف مرحوم

ایام میر عمر پسر میر صدیق خانه داماد ابو البرکات خان که بشوخ طبعی خودسری بیهوده گردی جای اقامت
در شهر نداشت در موضع ببر در خانه محتشم بیگ کاشغری جد مادری خود می گذرانید از راه عاقبت نافهمی
و بد تدبیری چند اوباش را جمع کرده شبانه نهاندار اسلام آباد گشت و خیال خیره سری بخاطر آورده
از اسباب بیگ خان افواج خود و ملازمان پادشاهی را هجوم تعین کرده طرفه هرج و مرج در سمت
اسلام آباد واقع شد محتشم بیگ با پسران در تعاقب گشته شد و میر عمر نافهم براه کشتوار فرار
نموده باین تقریب هم عالمی بخرابی رسید و مدتی ترددات افواج در میدان باقی ماند بجهات مرقومه
دیگر حادثات معلومه تفرقات کثیره بمردم شهر راه یافت قهر مردم کشمیر تاریخ این سال یافته شد
در سال هزار و یکصد و شصت با وصف موجودات غله قحط فرمایشی بعمل آمد خروار شالی بشش هفت
روپیه رسید در همین حالت یکروزی در اوائل جمادی الاولی باد قهر آلهی وزیدن گرفت و از دو پهر تا
غروب آفتاب بسبب شدت باد و هیجان گرد و غبار غلبهٔ سحاب ظلمت بار عالم تاریکی آورد و غریب
احوالی برروی جهانیان ظهور کرد هنوز هشتاد و تا از ین حالت نگذشته بود که باران غیر موسم بوفور
غیر محصور هفت هشت روز علی الاتصال متراکم شد و طوفان و آفت و بلا قسمی برانگیخت که از مردان
ماضیه عشر عشیر آن کسی را یاد نیست نظم دلم از غیرت آشوب طوفان ✤ شده گریان چو ابر نو
بهاران ✤ برنگی کرد چشم خون فشانی ✤ که گردید نگاهم ارغوانی ✤ ندیدم فرش غیر از چادر آب ✤ بجای
حلقه در بود گرداب ✤ گرفته آب از ماه تا بماهی ✤ جهاز آسمان گشته تباهی ✤ زیاده برسی هزار خانه
خورد و کلان بسبب طغیان به ویرانی آورد و پلهای نفس شهر اکثری برهم خورد و محصولات و
غلات به تباهی رسید و از بقول و اثمار چه توان رسید بطرز بی رحمی و سخت دلی قابو جویان و ذخیره
و خواست خواران مائده احتکار سوزش افزونی نرخ غلات بهانه قلت محصولات بسیار بود اما
قدرت کامله و فضل شامله پروردگار کار فرمائی و بلطف و کرم خلاف کمال و پندار خلائق برکت نمایان
جلوه گر گردید گیرائی بآن درجه بمقتضای آفت بود فحمد الله ثم حمد الله نشکر له ثم نشکر له جمعی از اهل
کمال و اصحاب حال که درین چند سال از دار ملال انتقال فرمودند بقلم می آید خواجه محمد صادق هوی
نقشبندی از خلفای خاندان حضرت خواجه ملا حسین خباز عزیزی ملهم و متشرع و متورع صاحب
باطن و خوش گذران ظاهر بود در رفع بدعات و محدثات غایت جد و جهد می فرمود خواجه
محمد شفیع گگو سهروردی از منسوبان حضرت آخوند ملا طیب مرد موحد و واقف معارف صاحب
حالات برجسته بود متصل مزار خواجه اسمعیل چشتی آسوده مولانا ابو الفتح ابن عارف بن مولانا احمد

در مقبره مله کواه

کافی عالم عامل کامل باوجود بزرگواری در کمال خاکساری واتباع سنت واجتناب از بدعت
عمر مسعود را بسر برده میل بهوا و هوس نفرموده و ترک کل نموده ثمرات فنا از لقای نور افزای
او ظهور داشت اولاً در خدمت شیخ محمد چشتی وثانیاً به ارادت وصحبت شیخ محمد مراد متوی نقشبندی
فائز شده وهمانجا استقامت یافته ور واز همه تافته در غایت احتیاط وتقوی ومتابعت سنت
وحسن سلوک باوضیع وشریف در رفع پندار بود تا بود ونفی آثار وجود در پردهٔ علم یقین وتوحید
گذرانید ششم محرم سنه هزار ویکصد وچهل ونه آن مقبول آفاق بعد فراغ از نماز اشراق با کمال
ذوق شهود رحلت گزین شد رحمة الله علیه بابا محمد مهدی سهروردی از خلفای بابا عبد الله
بود عمری دراز یافته اکثر در خدمت مرشد خود بریاضت گذرانید بعد فوت مرشد خود با ظاهر شرع و
تقوی استقامت ورزیده آشنای بکتاب حاصل نموده متبع آثار سنت واطوار سلف بکمال همت بود
هر جا میرسید مسجدی بنا میکرد باین تقریب تبت هم رفته آزاده وضع دراغب امر معروف بودند
مدتی در بارهٔ موله سکونت داشت وخدمت خلق الله بجامی آورد در تجرید وتفرید از اقران ممتاز
بود آخرها بتحریک راقم حروف بشهر آمد در محلهٔ اندرواری زاویه نشین شد بی تکلف عمری گذرانیده
عمرش قریب بصد بلکه زیاده رسیده غرهٔ شهر ذی قعده سنه هزار ویکصد وپنجاه ویک رحلت فرمود
در همان محلهٔ عیدگاه اسوده عبد الرشید مانتجو از خاندان حضرت خواجه عبد الرحیم مانتجو قادریست
وبهره اندوز علم ظاهری بفیض صحبت مرشد بزرگوار حظ وافر از معانی واسرار هم داشت در غایت
بی تکلفی وبی تعنتی گذرانیده مهذب الاخلاق ومحمود الاسلاف هرگز در بند شیخی نبود بوضع اسلاف
آشنا بوده زیاده بر هشتاد عمر یافت شیخ عبد الله المعروف بابه بابوی دید مری مرد کر
مرتاض بود از خدمت حاجی بهرام کامراجی نظری یافته بلکه چندی در خدمت بابرکتش سعی
طریق ارشیان داشت باستانهٔ حضرت سید احمد قدس سره که پیش رو خانقاه شیخ داود بته مالو
آمد ورفت بسیار میکرد میگویند که بترتیب از روحانیت سید بزرگوار فائز بود وکارهای صوری
ومعنوی را با احتیاط میفرمود وبتجرید وتفرید دنثار، توحید در ترک وریاضت وعدم اختلاط گویا
نمونه قدما بود آثار تصرف کون هم احیاناً داشت از اطوارش بر منصهٔ ظهور می آمد در تشرع وورع
شان عجیبی داشت بابا ابو الفتح کاتلی از بهره اندوزان ارادت وصحبت حضرت میان محمد
امین دار بود عمری در سفر وحضر بخدمت ایشان گذرانیده بعد واقعهٔ رحلت آنجناب بسیاره
زندگانی کرده بتقوی وورع وتوکل وقناعت گذرانیده در مرتب حضور وآگاهی حظی وافر داشت

آزاده وضعے وربط خلقے وتعنتی بلکہ ذات بابرکتش شدہ بود قریب نود سال بہمین سال گذرانیده
خوب بود وخوب گذشت حضرت خواجہ نور الدین محمد آفتاب نقشبندی قدس سرہ
ولد خواجہ نظام الدین ابن حضرت خواجہ شرف الدین ابن حضرت خواجہ معین الدین اتفاق افتاد
ع یکے میرود دیگر آید بجاے ؛ این خواجہ محمود الصفات از بدو شباب توفیق اکتساب کمالات از
ہر باب نموده از علوم دینی بہرہ یاب شدہ تعلیم شغل باطنی وظائف معنویہ واجازت ارشاد طالبان
از جناب حضرت خواجہ احمد یسوی گرفتہ امتیاز کلی از اقران حاصل فرموده وقت سفر والد بزرگوار
زینت بخش خانقاہ حضرات شدہ تاریخ زینت بخش اینست تاریخ شدہ از نور منظر خواجہ ؛ عرصۂ خانقاہ
چون گلشن ؛ ہاتف از بہر سال ارشادش ؛ گفت دل آفتاب این روشن ؛ دیگر روز بروز
استقامت استدامت لوازم طریقۂ علیہ بضبط اوقات وتوفیق طاعات کوشش فرموده کاوش
در ترقیات باطنی روز افزون بود با وصف این حالات شغل کتابت تا آخر عمر شریف مداومت
میفرمود بعینہ از آثار خواجگان عالیشان وتتمہ از انوار ایشان بود شجرۂ این طریقہ بذات کثیر البرکات
پرثمر وسررشتہ این سلسلہ بوجود مسعودش جمعیت آور در ہزار وہشتاد وہشت متولد شد
ششم شعبان در ہزار ویکصد وپنجاہ وشش در سن ہفتاد ودو رحلت نمودند بعد چشم بستنش
چہ چشم زخمہا کہ بران خاندان عالیشان روی نمود وسہ بیت اخیر از اشعاریکہ مشتمل بر تاریخ
آن شہر فضل وکمال یافتہ مرقوم میشود تاریخ رفت آن سالار ملک معرفت ؛ در رکابش صد
ہزاران فوج دل ؛ کشتی چشم جہان پرآبی ست ؛ در غرالش این بود یک موج دل ؛ اعظم از
درجہ کم تاریخ یافت ؛ بود خواجہ آفتاب اوج دل ؛ آفتاب اشد کسوف نیز تاریخیست یافتہ
ملا عبد السلام دت شیخ محمد پارسا صاحب فقر وفاقہ وتارک سوال مستغنی کہ در موضع پاپہن
پرگنہ کوہاموں مدفون ست شیخ محمد فاضل زونیمبری ولد شیخ محمد موسی بن شیخ محمد غازی
خلیفہ عم خود شیخ محمد یعقوب چچہ بلی خلیفہ شیخ محمد پارسا خلیفہ شیخ داؤد خاکی کہ صدر مرقوم شد
تبقوی تمام آراستگی داشت در سنہ ہزار ویکصد وپنجاہ مرتحل شد در محلہ زونیمبر متصل خانہ خود
در مقبرۂ ثانی مدفون ست رحمہ اللہ تعالی رحمۃ واسعۃ خواجہ نور اللہ معروف بہ لوکہ قبیلہ ایست
معروف از مردم کشمیر عزیزی بکمالات صوری ومعنوی آراستہ از علوم عربیہ وشعر وسخن در اقران
بامتیاز تمام برخاستہ وتحصیل اکثر علوم در خدمت ملا ابو الحسن وملا عبد الصبور رادو ملا عزیز
اللہ چہو کردہ وفصوص را در خدمت عرفان مرتبت شاہ ابو البقا گذرانیده واز برکات

صحبتش فوائد تصوف را بسیار اخذ کرده در غلبات حال بهره نامے از مشرب توحید وجودی
درین مشرب قدم بر قدم شاه ممدوح بود و اکثر عمر بآراستگے و حسن معاشرت و استغنا بسر برد
باوجود نسبت قادریه از منسوبان حضرت اخوند ملا نازک نیز فیض طریقه شریفه نقشبندیه یافته و
در سلوک راه باطنی بکمال ذوق و شوق شتافته از نهایت توجهی بمظاهر جمیله هم میفرمود و حظ وافر
از انهم گرفته حاجی محمد صادق در جوانی بارادت حضرت شیخ محمد چشتی فائز شده و منظور نظر
عنایتش گردیده و بعد طی قدرے از منازل سلوک بامر مرشد بزرگوار بحج حرمین شریفین رفته ادای
مناسک حج نموده و در اثنای این سفر بعالی خدمت قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد علی رضا سرهندی
پرسیده بهره اندوز کثیر الانوارش شده بعد مراجعت پیر بزرگوار را در قید حیات یافته شب و
روز براه رضا متابعتش شتافته بعد واقعه آنجناب بقیه عمر را باستقامت و توکل و ثبات
بر شریعت و طریقت گذرانیده در سن شصت و شش سالگی درگذشت در مزار اسلاف خود
آسود دیگر درین حال چند سال عزیزانے که بر روے کار بودند میر محمد سلطان[۱۲] قاضی خلف
قاضی مقیم جامع علوم عقلیه و نقلیه و منقوله از مشرب صوفیه بهره تامی حاصل نموده بسیار
بآراستگی اوضاع و اطوار آثار فنا و نیستی را شعار خود ساخته و اکثر بزرگان کشمیر و هند و ولایت
نظرها یافته و ارادت در خدمت حضرت خواجه عبد الرحیم نقشبندی که از منسوبان حضرت باباشاه
مسافر بود درست در سفر اخیر در شاهجهان آباد درگذشت میر محمد اسمعیل در جوانی ذوق
خدا پرستی یافته و بنظر حضرت مولانا میر محمد شریف رسیده چون از بخارا متحرک شده در پشاور
مدتی مانده بخدمت شاه عباس کوزی که از اکابر اولیا بود سلوک نمود بامر ایشان بکشمیر توجه
فرمود و در اینجا هم از بزرگان وقت استفاده می نمود در سن هشتاد و چند در سنه هزار و یکصد و
پنجاه و سه درگذشت در صحن خود آسود حافظ احمد باره مولی باکبرآباد رفته و از خدمت
میان عنایت الله درویش بهره ور شده بکشمیر آمد استقامت بر طریقه ورزیده صاحب
کشایش شد و مردم بسیار را الفیض معنوی رسانید عمر در کار سلوک و تسلیک گذرانیده
مابین هفتاد و هشتاد سال درگذشت میر قاسم احمد اکدلی عزیزی معمر زیاده بر صد سال
عمر یافته از صحبت داراللن صالح خان جیو و اقران ایشان بود و عمری بآراستگی و توکل بسر برده
شیخ عبد الرحیم کبروی از منسوبان میر محمد مراد پوشه تنکو عزیزی صاحب تفرید و تجرید خادم
عتیق الله بمعنی آشنا عالی همت قریب بهفتاد درگذشت عبد الغنی لنگر از منسوبان هاشم

۱۲ مانجو

عیدگاهی

بابای پلو مرو صاحب ذوق در توحید معرفت سلوک فرموده جمعی را هدایت و راهبری نموده اکثر
بوجد و حال غرق شوق و مغلوب ذوق بوده عمری بتوکل گذرانیده در سن هفتاد و چند رحلت فرموده در
جوار خانه آسود بابا عبد الباقی کبروی خلف بابا محمد صفی صاحب عالی همت و احتیاط ریاضت از اصحاب
غیرت در صغر سن بر سجاده نشست نظری از صحبت با برکت شاه حسین بکلی یافته بهرهٔ تامی از علوم دینی
برداشته بالکل راه تقوی و ورع گرفته در کمال جوانی مسافرت اختیار نموده متوکل بود یکبار شوق زیارت
مرقد منور حضرت امیر کبیر کرده چون طریق مسدود بود از کابل برگشت و راه حرمین محترمین گرفت ادای
حج و زیارت مدینه منوره نموده بعد هفت سال مراجعت فرمود در سن پنجاه رسیده بود که مدت عمرش بسر رسید
در حظیرهٔ حضرت شیخ بابا والی قدس سره جا یافت شیخ محمد قائم تیگوی از منسوبان قاضی شاه دولت عزیزی
عالم و عامل بمعرفت و ریاضت شامل بعد فراغ از تحصیل علوم در سلوک راه حقیقت کمر همت بر بسته
و از قیود رسمی بالکل وارسته تا بود غرق ذوق و شوق بوده هرگز یک لحظه از سوزش معنوی نیاسود و اهل
بینش هم در صلاح و تقوی از برگزیدهای پروردگار بودند در سن پنجاه و هفت سالگی رحلت نمود شیخ
محمد قائم تاریخ وصالش یافته شد در مغل مسجد مدفن یافت از ارادتمندان قدیم حضرت مرشد مرادی در
عنفوان جوانی بجناب آن مقتدای اولوا الالباب رسیده و ترک خانه داری گرفته در رکاب آنحضرت که در سفر
دوم بسرهند میرفتند و مسافرت اختیار فرموده دیگر بقیة العمر سعادت اندوز خدمت و صحبت حضرت مرشد
بود بامر آنحضرت نه باز بتفرید و تجرید بهند رفت بسا بزرگان را که در آنوقت مسند آرای ارشاد بودند
زیارت کرده و منظور نظر همه شد در رسوخ فدویت و عقیدت پیر بزرگوار خود و کمال فنا و نیستی و خاکساری
در رفع قلادهٔ شیخی با وجود اجازت حضرات مثل این عالی همت کم کسی دیده شد قریب نود سال با همین
حال گذرانیده در ماه ذی حجه سال پنجاه و پنج هجری رحلت فرموده روبروی مزار فیض آثار مولانا یوسف
ترکی مدفن یافت شیخ عبد الرشید فرزند برومند حضرت مرشد مرادی قدس سره در آغاز
جوانی بطلب هادی بتقید ریاضات و کسب کمالات نمودند بعد اخذ فوائد طریقه از خدمت والد ماجد
خود بغلبهٔ شوق مسافرت اختیار کرده بملازمت مرشد اعلی شتافتند و آنحضرت را در سرهند یافتند
و داد خدمتگاری و جانفشانی داده و کمال رضای عالی حضرت حاصل فرموده و مراجعت فرمودند همگی
دو سالی گذرانیده بهوای دریافت مرشد آفاق باز متوجه هندوستان شدند اینمرتبه در شاهجهان
آباد سعادت اندوز آن قطب ارشاد گردید زیاده بر دو سال از حضور سراپا نور بهره ور شده در همان
واقعهٔ وصال آن قدوهٔ اهل کمال و داده بامر حضرات اهل بیت نعش مبارک را بسرهند آورده

خدمت تدفین تقدیم رسانیده باز بدهلی در جناب حضرات رفته باجازت ایشان بوطن مالوف معاودت نموده بافاضه وافادهٔ طالبان توجه فرموده باوجود امراض شدید و تفرقات قدیمه و جدیده که بایشان وارد شد بر جادهٔ استقامت ثابت ماندند چون عمر ایشان از حدود پنجاه و چهار متجاوز شد بهمان شدت امراض باراده حج اسلام وطواف روضه سید الانام علیه الصلوة والسلام کمر همت سخت بسته روانه شدند چندی در سرهند و دهلی گذرانیده براه ملتان رفته و حج ادا کرده و جمعی را در ان حدود هم بهدایت رسانیده راجع بهندوستان شدند در شاهجهان آباد امراض غلبه نمود و شب معراج نبوی بیست و هفتم رجب سال هزار و یکصد و پنجاه و پنج رحلت نمودند کان استعداد و شعلهٔ ادراک بود بحسب تقدیر مرض کثیر کرد و آنچه کرد مولوی حاجی محمد اشانی برادر زادهٔ ملا طاهر غنی ست عالم و عامل و فاضل و کامل بود[۱۲] و ارادت معنویه در جناب حضرت مرشد مرادی حاصل نمود و چندی مراتب ضروریه سلوک را طی کرده بعد حفظ اوقات معنویه زیاده بر ده پهر روز بدرس معقولات و منقولات اشتغال می ورزید در قوت اکثر امور معاش احتیاط کلی داشت هنوز عمر شریفش بشصت نارسیده نوای اقامت را در ملک باقی افراشت از علماء روزگار در اکثر اطوار ممتاز و مستثنی بود و وفات ایشان شب شنبه در سلاله میر عبد الوهاب منورآبادی خلف الصدق میر محمد هاشم که ذکرش گذشت عالم فقاهت دستگاه متورع و متشرع بود عمری در شغل قال الله و قال الرسول بسر برده صبیهٔ کلان حضرت مرشدی مرادی در عقد او بود زیاده بر هشتاد عمر یافته در شهور سنه ۱۱۵۳ بصلاح و هشیاری درگذشت ملا زین الدین والد امجد خواجه عبد اللطیف که نبیرهٔ خواجه زین الدین علی که ذکرش گذشت فاضل و کامل و مدقق از فضلای عصر در حدت و دقت و ذکا سخاوت علو شان حسب و نسب ممتاز بود در صلاح و تقوی و قناعت و آراستگی تمام داشت در شعر و انشاگوئی فصاحت از اقران بوده در امور معاش احتیاط کلی داشت صاحب فکر و ذکر بود سن شریفش به پنجاه و دو رسیده بمرض اسهال جگری رحلت نمود در سنه ۱۱۲۵ قریب بیست هزار کس بجنازهٔ ایشان حاضر شده بمزار فائض الانوار جد امجد خود در محلهٔ رانیواری مدفون ست دیگر هم جمعی از مشائخ و فضلا و شعرا فصاحت نشان درین زمان رحلت گزین شدند محمد اشرف[۱۳] یکتا کم گوی در برجسته گوی این شعر از دست شعر درمیان این همه ارباب شعر + شعر اکرم بود و یکتا کم نگفت[۱۴] لطف الله بیگ صهبا و امثال اینها که همه تربیت یافتگان ملا ساطع و محمد رضای مشتاق اند ذکر همه جدا جدا موجب تطویل ست در حقیقت جمعی از اهل کمال که درین نسخه تمام اجمال مرقوم قلم سراسر احتلال شده اند

[۱۲] از ملا محسن فانی تحصیل علوم نموده

[۱۳] عرف کنو نام گیاهی است درشت که هندوزنان ازان لوله‌ها می سازند ملا امان احمد کشمیری ولد خیرالدین بلدمیری نیز از قبیله کنو هاست محمد اشرف

[۱۴] از وی است. حسن بخزیری اگر هست تراد + نان دهد در همه جا دست تراد + یکتا کجا رفت تاریخ وفات اوست

نمی از یمی ست کہ صورت ناز کار گرفت وگرنه در هر قرن از اقران درون شهر و بیرون بوجود ارباب فنون
مشهون بودند هرچه نوشته شد فراخور علوم و اطلاع خود ست در همین مقدار منحصر اشخاص نیست بلکه غایت
کلیه بر تحریر این اعجوبه غیرت تخمیر این بود که جناب سیادت مرتبت و فضائل منزلت میر محمد یوسف معروف
بخواجه پادشاه نقشبندی و کبروی که در شهور سنه هزار و یکصد و چهل و هشت کشمیر را بوجود خود مزین فرمودند
از بعض کلان ولایت هند نقل سلف عقیده کمال از مردم کشمیر فرمودند دیگر دو سه عزیز بدستور اظهار عقیده
هند و ولایت نمودند هرچند جناب خواجه معظم الیه بعد معاینه احوال معدودے چند که در آنوقت از بقایاے
سلف بر روے کار مانده بودند و زیارت گذشتگان استماع حالات ایشان نمودند بکمال عقیده معترف
باهل کمال صوری و معنوی کشمیر شدند و در لاهور در دستان داستان نزد اعزه آنجا ازین مقوله بیان کردند
اما رگ غیرت راقم بحمیت تام بحرکت آمد بر سبیل عجلت در همانوقت در چند ترتیب لبند مشتمل بر احوال اصحاب
کمال بتسوید رسانیده و بجهت مراعات ترتیب تاریخ نگاری و حفظ سر رشته احوال گذاری ضبط حالات
سلاطین و حکام هر زمان ضرور دانسته بخاطر بود که دیگر ذکر عزیزانی که از اهل کمال درین چند سال رحلت
گزین شدند ملحق احوال گذشتگان نموده ختم رساله بر تعداد جمعی که امروز چراغ افروز خانه علم و عمل اند
مثل عالم و عامل شیخ رحمة الله[12] مدقق کامل ملا محمد مقیم[13] و جامع علوم ظاهری و باطنی کامل و مکمل شیخ الاسلام
مولانا عبد السلام معروف بوکیل ظل سبحانی و فقیه و فاضل ملا ابو الوفا مفتی و غیره درویشان این سلسله که در نوبت
مسند آرای ارشاد بودند و حضرت جناب آخون عبد السلام وکیل صاحب علیه الرحمة وفات ایشان هژدهم
ماه شوال سنه گذشته بوقوع آمد پوشیده نماند چون قلم درین محل رسید راقم حروف بمرض صعبے
مبتلا گردیده منجر باشتداد اسباب ضعف شده و فرصت تذکار این اخبار نیافت و اتمام رساله را
برهمین حالت مغتنم دانسته و خصائص این شهر را پیش از ترتیب بقلم آمده بود در ذیل خاتم الحاق نمود
وقت تسوید کتابهائیکه زیر نظر بودند بدین تفصیل ست تاریخ سیلے علی و تاریخ رشیدی از میرزا حیدر
و منتخب التواریخ از حسن بیگ تاریخ حیدر ملک چادوره و ریشی نامه بابا نصیب و درجات سادات
از خواجه اسحاق ناو چود اسرار الابرار از بابا داؤد مشکوتی و تحفة الفقراء و دیگر رساله‌های حضرات مرشدے
مرادی و مآثر عالمگیری از مستعد خان و بکید

سنه ۱۲۵۵ هجری	تاریخ از بعض متاخرین که تا اوسط عهد عالمگیر تصنیف شده اند	سنه ۱۹۳۶ عیسوی

خاتمه در تذکارِ بعض عجائب و غرائب کشمیر و احوال پرگنه جات این خطهٔ دلپذیر

اگرچه در کتب قدیمه عجائب و غرائب کشمیر و احوال بسیار نوشته اند لیکن آنچه بصحت رسید در تحریر رشحی ازان مبادرت می نماید یکی از نوادر الاوقات که وقت تحریر بخاطر این فقیر رسید اینست که لفظ مبارک شرع کشمیر برابر ست الحق که مراعات امور شرع درین شهر بعد ولایت ماوراء النهر نسبت بلاد دیگر بسیار ست و دیگر امن و امان که خاصه این شهر بود محتاج اظهار نیست از حد دشتوار تا قریب پکلی یک کس تنها ره پیه واشرفی گرفته بلا وسواس میرفت دیگر ارزانی غلات که با وصف آن قناعت قسمی که درین شهر بود از بلاد دیگر کمتر یاد میدهند دیگر از طراوت و اماکن و نضارت آب و هوا که مفرح مسافر و مقیم ست کسی تا کجا شرح دهد دیگر از چشمه سارها که جابجا جاریست تا چه مقدار توان نوشت از انجمله در موضع کرشور پرگنه بچهه چشمه ایست نزدیک تا پسر و مار سر که دو حوض بزرگست قریب بتالاب و عمقش را کسی نمیداند و میگویند که در آغاز ماه اردی بهشت که هنگام زراعت ست در زمان سابق مردم با اسباب ساز و سرود در انجا رفته بمبداء چشمه می پرداختند گوسفندی قربان نموده طعامی ترتیب میدادند بعد فراغ از تناول طعام آب از چشمه طلب می نمودند در عین استدعا آب جریان می یافت هر گاه از آب مستغنی می شدند باز بهمان دستور رفته می گفتند که آب کافی ست آن چشمه مختفی میگردید این دو حوض که مذکور شد از عجائب روزگار ست بالای کوه واقعند کم کسی در آنجا می رسید ایضاً بومه مامه پرگنه وینو کوهی ست در آنجا مکانی ست سنگ نار ی نام که اطراف آن تا دو سه میل اصلاً آب نیست بتقدیر خالق قضا و قدر مالک خیر و شر پنجم ماه ثور از بغل آن کوه پنج آسیای آب جاری می شود دیگر باقی در آنجا ممکن نمی باشد و دیگر در همین پرگنه نواحی شهر تالابست هاکر نام در میان آن تالاب جزیره چند واقع ست چراگاه مواشی مردم آنجا هر گاه بآب و کشتی می روند جزائر بدستور کشتیها متحرک یابند دفعهٔ حیوانات خود را از راه خشکی که دو میل مسافت راه دارد با اماکن باز می آرند در پرگنه بانگل طرف باره موله براه پونچهه یلاقی است کوری مرگ نام دارد زیاده بر مقدار بیست و پنج رنگ گل که یکی به دیگری نمی ماند در میان جدول آبی جاریست قریب هفت میل شرعی نهایت خوشی و طرف گلمرگ خوبتر و بیشتر ازین صورت واقعست تحریر اوصاف هر یک جدا جدا کتابی باید و در پرگنه سائر الموضع پائین نزدیک شهاب الدین پوره چنارزاریست بر لب آب اگر هزار کس تمام روز در انجا

بماند نماز شام هر کدام بخانه خود روند علی الصباح پاکیزه مصفا می بینند گویا جاروب زده اند در پرگنه
لار بر سر کوه زنکمو سنگی مجوف نمودارست مقررست که در هر دهم ماه فروردین از هر پستان آن سنگ
آب جاری میشود تا آن سنگ پر آب نمی شود و اگر ده هزار کس از انجا بردارند هیچ کمی نمی کند یک شبانه روز
چنین می باشد بعد آن دوازده ماه خشک و خالی ست دران پرگنه بر سر کوه جوی آب جانب شمال جاریست
او نرگنگ نام دارد اگر احیاناً در موسم نمونه گوشت گاو یا مرغ می پزند برف آنقدر می بارد که سی چهل هزار کس
زیر برف غرق می شوند و دران پرگنه کوهی ست بلند هرمو کهه نام تا هر جا که قلعه در نظرست مار و کژدم
نمی باشد و زیر دامن آن کوه مار و کژدم بسیارست بسبب آنکه نظر نیست بالا رفتن آن کوه امکان نیست
زیرا که مجرد عبور زنبور سرخ آنقدر ظاهر می شوند که رونده را هلاک می سازند[۱۲] و در پرگنه کامراج کوهی ست
بلند و درختها و گیاه آن کوه تمام شیر میباشند بعد هفت سال اگر کسی نیم گز زمین را بکند شعلهٔ آتش
ظاهر میگردد که ازان آتش طعام می باید پخت در پرگنه دیوه سر چشمه ایست پهلو نام دارد که در وقت
بهار مردم از برای امتحان طالع می روند و ظرفهای سفال خود را پر از برنج می کنند و نام خود دران
ظرف می نویسند و در آن چشمه می اندازند و بعد یکساعت همان روز باز آن ظرف ها بر روی آب ظاهر میشوند
صاحب طالع نحس را در طعامش ہما نقسم بر می آید و در پرگنه دچهن پاره در موضع بابل نزدیک سرحد تبت
بر سر کوه غاریست امرناته نام و در آن غار چشمه ایست که از یخ بسته می شود و در نقصان ماه پانزده
روز غائب می شود و پانزده روز دیگر که نور ماه در افزایش ست بکمال می آید و بلندی آن چشمه زیاده
از یک گز ست و بزبان هندی گنگ بهادیو نامند و دوازده ماه بر همین حال می باشد در پرگنه اچهه
در موضع هلهتل درخت عرعر سفید ست که تنا ور جمعی کثیر در زیر آن سایه توانند کرد با این همه بزرگی
اگر یک شاخی را می جنباند تمام شاخ و تنه آن می جنبد و بلرزش می آید شاعری گفته ست[۱۴] تنش از فاقه
بلرزد چو درخت هلهتل ایضاً در کشمیر در اونتی پوره حمامی بود در گلخن آن چراغی روشن می شد
و حمام علی الدوام گرم بود گویند حکیم بوعلی سینا این حکمت کرده بود پیش ازین صد سال کسی برای
معلوم کردن حکمت چراغ را گل کرده بود بار دیگر باز درست نتوانست کرد حکمت قدیم هم برهم
خورد در پرگنه برنگ در موضع ژول کام حوضی ست سنگین بسد براری نام یازده ماه خشک می
باشد و یکماه اول بهار هر روز سه بار آن حوض پر آب میشود هر مرتبه تا دو سه گهری بقدر دو سه
آسیا آب جاری می شود و مشهورست که بانی آن نیز بوعلی سیناست خدمت بابا داؤد خاکی
رحمة الله علیه در تصنیفات خود نقل آورده است که دوله بابا درویشی صالح بود آنجا رفته دید که از حمام

[۱۲] حقیقت الامر آنکه در آن کوه معادن گوگرد موجود است و خاصیت کان گوگرد این است که هیبت ماده را در شکم [illegible] دانند

[illegible]

مردم کفر از هر طبقه بسیار می شود آن سنگ را برهم زده هم بنای مسجد نمود آب آن چشمه از زیر
مسجد در وقت خود جاری می شود اگرچه از غرائب بود لیکن آن درویش بقصد رفع آن بدعت
دور فرمود **ایضًا** در پرگنه ناگام در موضع کویه شور چشمه ایست که وقت زراعت شالی مردم
آنجا گوسفندے بر سر آن چشمه می کشند و طعام بترتیب میدهند خورده فاتحه سلامتی میخوانند
آب از چشمه جاری می شود هرگاه آب درکار نباشد باز بهمان دستور طعامی پخته ساخته فاتحه میخوانند
آب غائب می گردد **ایضًا** در پرگنه دیوه سر در دامنه کوه چشمه ایست واسیک نام وقت بهار جاری
می شود باز تا بهار خشک میگردد و آب در غایت سردی و خوشگوار است **ایضًا** در پرگنه مارتنڈ
در موضع بومه زوه در دامن کوه غاریست مشهور گویند اری یا نام شخصی در جوف آن کوه
کنده و منتهای آنرا کسی نمی بیند از بسکه بسیار تاریکیست عرض آنغار پنج گز و ارتفاع چهار
گز و کسری قریب آن غار مقبرهٔ غفران پناه بابا بام الدین ریشی رحمة الله علیه که ذکرش گذشت
واقعست تمامی آنغار الحال در تصرف لشکر شب پر افتاده است بحدیکه مکث ساعتی موجب تنفر
طبیعت میگردد و اطراف آن دامنه صورت حجرهای که گویا معابد خلوتگاه ریشیان است ظاهر و باقی
ست وحیدر ملک چادوره در تاریخ خود نوشته که روزے بقصد تحقیق در آنغار در آمدم دوازده
نفر چراغها بدست گرفته و یک یک آثار روغن بهر کدامی سپرده و مابین یک تیر پرتاب
مفاصله هر مشعلے بوده چون مسافتے بعید قطع شد در یک گنبدی که ارتفاعش بیست گز بود
و دورش پنجاه گز رسیدیم چهار راه بنظرم در آمد جانب راست راهی چار پنج و جانب چپ راه
بالا رویه در راه پیش طرف مابین می نمود یعنی مائل با اسفل بود درین هر سه راه دیری نتوانستم نمود
اما سنگی در راه مابین رو بجهت امتحان غلطانیده شد تا یک گهری آواز فرو رفتن آن سنگ
در گوش می رسید و از سقف گنبد و غیره آبی می چکید اندک زمین تر شده بود دران حین خبردار
کردند که کمتر روغن مانده باز همانراه برگشته بیرون آمدیم بزرگے دیگر چون چراغی همراه گرفته در
آن غار در آمد بعد از اندک مسافتی طرف چپ دریچه دید چون وا نمود حجرهٔ ظاهر شد که درون
آن فراست و مذکورات دیگر هم ازین قبر و ازین غار معلوم مرقوم ست بنابر تطویل عدم اعتماد
بر همین قدر اکتفا نمود **ایضًا** در همان موضع بالای مٹن مسجدیست گویند بنا کرده حضرت میر محمد همدانی
ست قدس سرهٔ هنوز چوب و چکل قدیم آن مسجد بحالت قریب با آن مسجد احاطه ایست و در
میان احاطه حجرهٔ دیگر است بعقیدهٔ مردم در زیر آن چاه بابل ست که هاروت و ماروت دو ملک

عاصی آنجا آویزانند چنانچه قصهٔ ایشان مشهورست ایضاً نزدیک بهمان مکان عمارات عالیه بوده است
که هر چهار طرفش دیوار ایوان دار سنگین و ستونهای منقش و سنگین بودند گویند بتخانه ساخته پاندوان است
که همیشه در دولت و قوت ضرب المثل بودند عجب نگارخانه بود تا زمان سلطان شهاب الدین
بحال بود در عهد ایشان مدتی آن بتخانه را پر از هیزم کرده سوختند و برهمنها که ساکن آنجا بودند
بدر کردند تا الآن آثار آن در اطراف میانه اش بجا لست و جای ویران و محل عبرتگاه مکان حسرت
بخش و عمارت کهنه قدیم ست ایضاً در موضع عیش مقام غاریست که خدمت بابا زین الدین
رحمة الله علیه در قید حیات در آن غار در آمدند فرمودند که جاے بالای آن غار تیرهٔ من ظاهر
شود مقبره خواهید ساخت ایضاً تالاب اولر از عجائب روزگار ست هر حد آن هفت هفت
کروه است که مقدار تمام دورش بیست و هشت کروه است و اکثر جاها عمقش ندارد گویا نمونه
ایست از دریاے محیط اطراف آن کوهستان واقع شده در چنین تالابی مردم شکار قاز و مرغابی
اکثر مے کنند از انجمله ملاحان در ابان ماه جلالی هزارها جمع شده کشتیها را پر از شاخ و سنگ کرده در
نواحی لنک جانب جنوب در آب غرق می سازند در همان موسم یکسال گذشت اول ماه ابان بر سر
کشتیهاے خود ایستاده میشوند که دیگرے بصد هزار مشقت نام و نشان کشتیها در نمی یابد آن
ملاحان فی الفور کشتیها را از آب بر می آرند پر از ماهی ایضاً در تالاب ڈل در عهد چغتائیه از عمارات
و باغات دلکش موزون بطراوت و لطافت و مقرون عمارات بطرح بسیار شده در هر باغ جوی
سنگین و فواره و آبشار بتخصیص در باغات پادشاهی و باغات امیران که هر یک رشک فردوس برین بود
مردم ایام بهار و گلاب در کشتیها سیر نشین مع جمعی از یاران درین تالاب میزدند و اقسام طعام بر
سبزه ها زیر درختهاے سیر شگوفه و بوته هاے گلاب در اعتدال هوا می خوردند جنّت عدن

تجری من تحتها الانهار و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین

حسب حال ایشان ست این نوع سیر و شکار و تفرح و تنعم غیر از کشمیر جاے دیگر نشان نمی
دهند و سواری کشتی کشمیر بر جمیع سواریها تفوق دارد باینجهت که جمعی از معاشران و دوستان
از هر جنس هر کرا خواهی صحبتے مرغوب ست بزم رباب و یا صحبت کتاب در آن هیر و رفتار کشتی
در کمال آسانی و همواری بی تکلف کتابت کردن میسر است چه جاے امور دیگر فرش کشتی و پوشاک
چیزے بهم رسید که قبل ازین خاصه سلاطین بود و از اسلام آباد تا باره موله که خشکی چهار پنج
منزل در عرض یک شبانه روز براه کشتی از میان نفس شهر بر وند هر چه از حوائج ضرور باشد

از هر جا تواند برداشت **ایضاً** در پرگنه ویرناگ غاریست و در آن غار چشمه ایست که سال دوازده
ماه یخ می بندد و اگر احیاناً دران کسی در آید و پارهٔ ازان یخ بخورد خوشگوار است و چون سرد او در
می آرند سنگ سخت مانند بلور شود و نیز کان یخ خاصهٔ شهر کشمیر است **ایضاً** در پرگنه پهاک جایست
که سال تمام یخ ازانجا بر می آید و هرگز کم نمی شود و خلقے کثیر بران عمل زندگانی بسر می برند و
میخورند و آب دریا که زمستان یخ می بندد با کمال لطافت و صفا گوارائے میباشد و از بلاد دیگر
سیاحان نشان نمی دهند **ایضاً** در کشمیر شکار جره باز بلطافتی معمول است تعلق بدیدن دارد
هنگام شکار در میان کشتیها با یاران و دوستان در یکجای می نشینند و بدست هر کدام که
خواهند باز و جره میدهند و در میان تالاب ولر و چند تالاب دیگر و تهه نار و هکره و بمه سر و خوشحال
سر که مخصوص این کار است سیر کنان باز و جره را بمرغابی می پرانند و باز و جره شکار گرفته در آب
صاف می نشینند تا کشتی میرسد و او را با مرغابی کمی دارند تا سیر ساختن آن بار دیگر می پرانند
بهمان روش اگر صد باز و جره باشند سیر میسر می شوند و گاهی شکار گرفته خود بکشتی صاحب
شکار می آید و در کشتی هم طعام پخته می شود و وقت بهار کنارهای آن تالاب ها پر از گل و گلزارها
باشد و بر سر آن انواع گل با بوان متعدده راحت افزا و عمر داست و عکس آن در آب می نماید طرفه لذت
روحانی میدهد دست و هنگام خزان هم یک قسم فرحی بدل می رسد که دل اهل سیر و بصر و دیدهٔ بصیرت در بهار سبب
درد و عشق میگردد و در خزان باعث فنا و غربت میشود و بعضی اوقات در اکثر جویها در زیر آب سبزه
و گلزار برنگی نمود است که اکثر مدقوقان قدیم المرض بنظارهٔ آن صحت می یابند و بر بالای آن آب
صاف می رود و در شاه آباد که سیرگاه پادشاهان ست چشمهٔ نادر واقعشده چندین جوی آب بهر طرف
میروند منبع اصلی دریای بهت و انهار کلان کشمیر گویا همانست عمقش هیچگاه معلوم کسی نیست
ایضاً در موضع تولهموله سمت لار در زمین خشک صیادان راچوب فرازیست که خاصه ماهی
گیران این دیار است آنرا در سوراخی فرو میبرند از همان سوراخ پنج شش ماهی به پنجه آهن چسپیده
بیرون می آید **ایضاً** در پرگنه اولر چشمه ایست بنول که در سال خشک و قحط آب متوطن آن پرگنه
بالای آن چشمه گریه و زاری می کنند و بزبان خشوع و خضوع استدعای آب مینمایند بمجرد این وقوع
ابرے پدید میشود بارانی دلخواه بفضل ایزدی متقاطر می گردد **ایضاً** در همین پرگنه ٹنگه ونے
بگذشته متصل به تنی پوره چشمه ایست که بعین العفونت شهرت دارد یعنی چشمه گنده بمجرد غوطه زدن
صاحب جرب از زحمت خلاصی میباید بهمان کان گوگرد است و علامات آن نیز اکثر ظاهر شده بعض

آب و قلعه و سواد بخارست رو به که از انست دلالت صریحه بران می کند صاحب قولنج را نیز نافع
ست ایضاً چشمه ایست واقعه در قریه لوکه بون مسمی بکانو بصورت گشاده و بمعنی واحد العین وجه تسمیه
این است که هر قدر ماهی دران چشمه است یک چشم دارد ایضاً در پرگنه شاه آباد چشمه ایست موسوم
به بون که یک نفس آب بسیار ازان چشمه می جوشد و نفس دیگر منقطع میگردد چنانچه در فرو رفتن
یکقطرهٔ آب درنگ آن چشمه یافته میشود در روز و شب و ماه و سال پیوسته بدین منوال ست ایضاً
در بلاق پرگنه دچهن پاره غاریست پیوسته سقف آن غار آبی مترشح می شود و جوهری از یخ
منعقد میگردد موسوم بامرناته است موافق و ال نقصان ماه در تزاید و کمتر می باشد در ایام تحت
الشعاع ازان اثری نمیماند هر ماه و سال همین دستور چنین واقع میشود و هنوز کشمیر و جوگیان و سنیاسان
از هند آخر سرطان بنا بر امکان عبور از انجهت فراغ از برف و سهولت سر راه بر سر آن چشمه میروند سوای
ایام اثری از چرنده و پرنده و شجر و ثمر دران نواحی نیست در میان آن غار یک جفت کبوتر بال و پرواز
گشاده مشاهده می نمایند ناقل این حکایت هنود اند والعهدة علیهم ایضاً در پرگنه مذکور در قریه کهرم
چشمه ایست اگر بالای چشمه فریاد و فغان بظهور آید حبابی ازان ظهور می کنند هر قدر فریاد بیشتر حباب
چشمه بیشتر است ایضاً در قریه پهاک پرگنه بیروه چشمه ایست مسمی نراین ناگ اگر از خارج صدور آهنگی
اتفاق افتد آب چشمه چنان متلاطم میشود که امواج از کنار گذشت بکنار مردم میرسد ایضاً در
در پرگنه دیوه سر ماهین چشمه ایست گرد آن چند چوب بزرگ واقع شده هر گاه سانحه غریبی رو میدهد
آن چشمه به تلاطم می آید آن چوبها بر هم می خورد متوطن آن سرزمین از مشاهده اینحالت استنباط
وقوع حادث می کنند ایضاً در پرگنه کوتهار چشمه ایست مسمی بکجوهر و این چشمه مملو از اقسام ظروف
سفالین ست هر چند مردم می خواهند که ظرف را از چشمه بر آرند صورت نمی بندد هر گاه بسطح رسد بی
اختیار از دست رها شده لخت لخت میگردد تا رسیدن باز به قعر آب بهم می پیوندد ایضاً در
قریه پچهه گام متعلق پرگنه دیوه سر چشمه ایست مسمی بواسک هر وقت که مزارعان بجهت زراعت
محتاج بآب می شوند بی خواست استدعا مقدار ده آسیا آب ازان می جوشد در صورت عدم
ضرورت یکقطرهٔ آب ازان چشمه یافته نمی شود ازین مقدار بعضی عیون معینه بقلم آمد و گرنه اکثر اماکن
خالی از چشمه نیست بتخصیص سمت اسلام آباد که در هر کوچه و خانه و بازار انهار خوشگوار از چشمهای
فیض آثار جریان دارد و ظرف سنگ سفید عجائب و غرائب ست که تعلق دیدن دارد و نیز بالای دیوه سر
مکانی ست بر کوه که آب ازان بدستور چادر آب زیاده از هزار درعه می ریزد و بالای کوه چند مناره متقابل

یکدیگر از یک لخت سنگ واقعست مسمی بکوتهر قیصر که ابداع و اختراع آن از حیطه عقل بشری بیرون ست
ویا بلا واسطه صنع صانع بیچون ست و از ان کوه گذشته حوضیست مشهور بکی سرناگ که تالاب کلانی ست
لختهای برف مثل کوه پارهای بی مبالغه هر کدام زیاده بر صد خروار در میان میگردد وقت بارش و باران
کرا مجال که آنطرف تواند دید و عبور بآن سمت تواند کرد تا آنکه فوجی همراه نباشد صورت ندارد و بهترین
غرائب کشمیر جنس شالی که مخصوص بهمین شهر ست در عرب و عجم بچنین نخفگی و خوش قماشی و نرمی و سبکی و
دیرپایندگی موجود و مخلوق نیست با این اوصاف اکثر اهل عالم از فیض و فائده چه باستعمال و چه شغل
تحویل و تجارت منتفع و متمتع اعجب عجائب اینکه مخترعان بعضی بافندهای اینچنین جنسی در کشمیر قومی ست
صعب تر و عاجز ترین مردم هرگز روی رفاه نمی بینند و همیشه محتاج و متبذل می باشند فاما محالات
متعلقه اینصوبه مخفی نماند که در وقت راجهای و سلاطین کشمیر تصرفات آنها تا کابل و تا لاهور بلکه بسا اوقات
تا دهلی و بیشتر از ان می بود چنانچه اشاره بآن در اوراق گذشته گذشت تصرف و عمل آنها در دهنتور
تبتین و کشتوار و جمون و غیر آن بود بمرور دهور اکثری از تعلقه والیان اینجا بدر رفت الحال در نسخه
پادشاهی پنجاه و پنج محالست که حاصل آنهمه به بست و هشت کرور دراهم ست بدین تفصیل از پرگنات
معموله کشمیر چهل و نه محال از ملک هر دو تبت وغیره شش محال و دوازده محال بلا قید مواضع ست
از جمله دوازده محال حاصل هفت محال بواجبی ضبط نمیشود بگلے وار و دمیال و دهتور و کاشیال
و کملاب کهل پنج محال دیگر اگرچه تعین مواضع ندارد لیکن حاصلش بضبط در نمی آید بانهال و پونچه
و راجور و آدون و نوشهره سی و هفت محال که تعین مواضع دارد مجموعه آن سه هزار و دوصد و هفتاد
قریه است پرگنه ناگام دویست و دو قریه و ماچهاهون هشتاد و نه قریه پرگنه ولر یکصد و بست
و یک قریه است پرگنه پچهه یکصد و چهار قریه پرگنه دهو سی قریه پرگنه آورن بست و هشت
قریه پرگنه اندرکوٹ هشت قریه پرگنه بیروه یکصد و هشتاد و دو قریه پرگنه بانگل بست و سه قریه
پرگنه نپاک شصت و چهار قریه پرگنه باتو شصت و سه قریه پرگنه هٹن یکصد قریه پرگنه پرسپور
سی و دو قریه پرگنه تیله گام چهل و شش قریه پرگنه دیوه سر یکصد و شصت و دو قریه پرگنه دچهن
پاره هشتاد قریه پرگنه دهنسو یکصد و هشت قریه پرگنه کهاور پاره یکصد و دو قریه پرگنه زینه گیر
سی قریه پرگنه شاوره پنجاه و دو قریه پرگنه مارتند یازده قریه پرگنه اسلام آباد یکصد و
شش قریه پرگنه شاه آباد بست و یک قریه پرگنه کوٹهار چهل و یک قریه پرگنه دچهنا و کهاوره
هر دو پنجاه و شش قریه پرگنه کروهن شصت و هشت قریه پرگنه کوبهاهون پنجاه و پنج قریه

پرگنہ کهوئی چهار ده قریه پرگنه کامراج چهار صد و شصت و نه قریه پرگنه محمد آباد سی قریه اکاشش ملک بیرون از پرگنات کشمیر ست تبت بزرگ و تبت خورد و کشتوار و گلگت و می شال و سر شال که در زمان سلاطین خراج هر ملک ضبط می آمد اما بعد فطرت سلاطین که ملک بچکان رفت بمرور از تصرف بدر رفت الا از تبتین و کشتوار که در دور پادشاهان تیموریه نامی از تصرف بتقریب دیور غمال و لوازم آن بحصول میانجامید رشحی ازان در اوراق سابقه گذشت خاتمه

بنام ایزد مرتب شد کماهی
گرامی نامه از فضل الهی

همی کردم بلوح سینه تصویر
شوم زینت ده گلزار کشمیر

مدد از شکر توفیق جستم
سراغ از گوهر تحقیق جستم

ز دیوان حقیقت برده لم راه
باحوال شه و درویش آگاه

مداد عنبر افشان کرد امداد
بتحریر کمال اهل ارشاد

بذکر صاف طبعان خامه من
چو شمع افزود نور نامه من

بود هر صفحه او چون حدیقه
مزین از مضامین دقیقه

همه چون دفتر گل عشرت انگیز
همه چون دسته سنبل دلاویز

بسان سینه دانا صفا بخش
چو چشم مردم بینا ضیا بخش

قلم آسا درین سودا دویدم
بسی رنج از سیه بختی کشیدم

مرا زین قصه پردازی چه حاصل
بجز ذکر جوانمردان واصل

غرض نقشی ست کز ما یاد ماند
الهی تا ابد آباد ماند

باهل نیستی دارم هوای
که هستی را الهی بینم بقائی

مگر صاحبدلی روز بے برحمت
فشاند از مروت دست همت

ز راه صدق بی بوی ریائی
کند بر حال این مسکین دعائی

ز تجدید تحریر این صحیفه
مرتب شد بآئین لطیفه

قلم در فکر تاریخش روان شد
ازین معنی که فیضان رهنما شد

اگر پرسند تاریخش چنان یابند
بگو ترتیب ابواب الجنان یافت ۱۲۹۱

گرامی نامه ام کاری چه فرمود
که زیب و زینت کشمیر افزود

ابواب الجنان

تمام شد

الراقم قاضی نظام الدین خانیاری

فہرست مطالب کتاب تاریخ کشمیر تصنیف خواجہ اعظم دیدہ مری

اعلام بخدمت ناظرین کتاب ہذا

بر ناظرین تاریخ کشمیر اعظمی یعنی واقعات کشمیر مخفی نیست کہ تاریخ واقعات کشمیر در سنہ ۱۱۴۸ ہجری بعہد ابوالفتح محمد شاہ بادشاہ غازی ہنگامیکہ نواب ابراہیم خان در کشمیر آمدہ داد نظامت میداد حوالہ القلم شد تقریباً مدت پنجاہ شصت سال منقضی گردید کہ جناب مولانا مولوی مفتی ہدایت اللہ متو شیخ الاسلام علامۃ الوری ویرا تکمیل تکملہ کرد کہ از ابتدای سنہ ۱۱۴۸ھ تا غایت سنہ ۱۲۰۶ ہجری متضمن بر حالات سلاطین و بزرگان دین یادگار است از بس مقبول۔ بعدہٗ مولینا مولوی محمد نظام الدین محمد شاہ صاحب دارہ پوری فرزند شیخ الاسلام مولینا مولوی محمد قوام الدین صاحب مفتی دارہ پوری موسوم بہ وقایع نظامیہ تکملۂ تاریخ اعظمی سپرد بقلم کرد +

جناب شرافت پناہ میر بدر الدین قادری کادی کدلی در سنہ ۱۲۲۶ھ واقعات کشمیر را بدین صورت اختصار نمود کہ تذکرہ سلاطین و امرا کلیتاً حذف کردہ صرف حالات بزرگان دین در ضبط تحریر آورد و درین جزو زمان راقم الحروف ہم تاریخ مذکور را از ابتدای سنہ ۱۱۴۸ھ تا لغایت سنہ ۱۳۵۵ھ تکملہ کامل در ضبط ترتیب آوردہ کہ دران طرز و طریق خواجہ محمد اعظم دیدہ مری ملحوظ نظر داشتہ شد۔ باید دانست کہ از ابتدای دور محمد شاہ بادشاہ غازی مسلم غیر مسلم چند مورخین مثل میر سعد اللہ خان شاہ آبادی خواجہ امیر الدین پکلیوال مفتی غلام سرور لاہوری پیرزادہ حسن شاہ کھویہامی غلام محی الدین سرای بلی پنڈت ہرگوپال کول پنڈت دیارام کول محمد خلیل مرجانپوری منشی محمد الدین فوق وغیرہ جہت تاریخ نویسی قلم برداشتہ تذکرہ سلاطین و حضرات دین در ضبط تحریر آوردند ہر کسی از آنہا بجد خود استنباط و اقتباس از نسبت تاریخ واقعات کشمیر نمودہ اند مد جستہ اند حوالہ وی مستند تصور دیدہ اند۔ ازانجا کہ تاریخ واقعات کشمیر مصنفہ جناب خواجہ محمد اعظم دیدہ مری بخصوصیات مختصہ از جملہ تاریخنامہ جات کشمیر از حد معروف است و مشہور۔ اگرچہ بنا بر اختلال احوال علی الخصوص بوجہ علالت طبیعت و امتداد مرض صورت اختصار پسندید موقعہ نیافت کہ نظر ثانی

کند طرفه آنکه از تحریر بسیاری از راجگان کشمیر دست برداشت و تذکره حضرات سادات
علما و بزرگان دین اجمالاً بمشوید آورده حواله جات چند کتب تاریخ مثل تاریخ سید علی
متولی همدانی و منتخب التواریخ و تاریخ حیدر ملک چادوره و نور نامه و درجات السادات اسرار الابرار
تحفة الفقراء وغیره ماخذ خود دانسته بلکه بعد از سماع ثقات روایت و معاینه حسبته بجد
الامکان هر قدر که زیر تحریر آورده حواله القلم کرد اهل تحقیق وی را موثق و مستند دانند
غنیمت هزار درجه غنیمت می شناسند مگر بنا بر مرور دهور نسخه جات آن تقریباً
کمیاب نایاب شده اند. در شهور سنه ۱۳۰۳ھ فقیر الله کتب فروش شخصی از باشندگان
لاهور کشمیری الاصل بنا بر حب الوطنی القدیمی جد و جهد کرده بصد مشکل نسخه واقعات کشمیر
بدست آورده طبع کرد. مقام افسوس است که نسخه مطبوعه مذکوره خالی از سهو و سقم
ندیدند بوجه آنکه نقل کامل نسخه صحیحه بدست نیامده بود تذکره بعض حضرات بلکه کارنامه بعض
حکام از اصل کتاب ترک داده دیدند تاهم نسخه مطبوعه مذکوره با وجود آنکه ناقص و غیر
کامل بود درین جزو زمان نایاب گردید اکنون "خواجه غلام محمد صاحب و خواجه نور محمد صاحب
مشهور تاجران کتب مهاراج رنبیر گنجبازار خواستند که تاریخ واقعات کشمیر را زینت
طباعت بر طرز جدید بخشند نسخه مطبوعه مذکوره بدست آوردند حواله بکاتب کردند
چنانچه کاپی طباعت هم بضبط کتابت رسانیدند دران ضمن کاپی های مذکوره بجهت
تصحیح آنها بنظر راقم در آمده نسخه جات قدیمی تاریخ واقعات کشمیر که در کتب خانه
راقم بلکه در کتب خانه های دیگر علمی حضرات موجود دارند بالمقابل زیر نظر آورده ضرورت
اصلاح و تکمیل محسوس شده اند که بر محل خود صورت اصلاح گرفت چنانچه متروک
شده تذکره جات در خاتمة الکتاب بضبط صفحه و سطر در قید تحریر آورده
تلافی مافات نموده شد علاوه بر ان خامه تقریب جو در بعض مقامات بحسب
ضرورت قدری از حاشیه نویسی در خراش آمد که از کتب مستنده و مؤلفه
اقتباساً استنباطاً حواله القلم شد تحریر ۲۰ جمید الاول سنه ۱۳۵۵ هجری

الراقم

(مولوی محمد شاه مفتی سعادت مورخ کشمیر)

بقیه صفحه نمبر ۲۴۲ سطر ۱۶ - تولد آن پادشاه نصفت دستگاه در سال هزار هجریت بسلطان خرم موسوم بود بعد رحلت جهانگیر بادشاه
از منتهائی حدود هند خروج نمود بحسن تدبیر آصف جاه کار برادران ساخته در هزار و سی و هفت
جلوس فرمود مسیح حکیم رکنا کاشی قطعهٔ املا کرده بعرض رسانید و بانعام دوازده هزار روپیه کامیاب
گردید ازان قطعه است ــ پادشاه زمانه شاه جهان ٭ خرم و شاد و کامران باشد ٭ بهر
سال جلوس وگفتم ٭ در جهان بادشاه جهان باشد ٭ برخلاف قرون اسلاف مروج و ضبط و ربط
امور ملکی بجدی بظهور آورد که شاهزادگان عمده هم قدرت انحراف از جادهٔ ادب در حضور
و غیبت نداشتند و با سلاطین هفت اقلیم تخصیص مردم ایران و توران بکمال خویشتن داری
و بزرگ منشی سلوک مرعی داشت و آنهارا بحد خود سر حساب گذاشت که چندی باقتضای سواد
هوس بشری بعض اوقات صرف آراستگی بزم هم میساخت اما هرگز در انصرام امور مملکت و
صلاح و صواب بند و بست سلطنت ذرهٔ باهمال نمی انداخت چون بعرض رسید که ملکوس
اورنگ با جمعی از بلخ آمده چند خانه را از کابل تاخت و سنگی از قبر بابر پادشاه برداشتند و برد
و منازعهٔ شاه ایران بتقریب تصرف قندهار هم در میان بود خود متوجه شده بکابل رفته دارا شکوه
را به قندهار و مرادبخش پسر خود را ببلخ فرستاد چون از هر دو کاری بمدعا صورت نداد پادشاه
عالمگیر اورنگ زیب را تعین نمود بندگان ایشان بعد تسخیر بلخ فتح قندهار هم فرمودند و تسخیر
اکثر ممالک دکهن هم از دست ایشان شد آخرهای عمر بسبب عروض امراض و تصرف دارا شکوه
که از شاهزادها کسی غیر او بحضور نبود در مزاج وهاجش خللی راه یافته عنان اختیار را بدست
او داد ازین جهت هر شاهزاده بغیرت آمده عازم ملازمت پدر عالیمقدار شدند چون شاه
عالمگیر و مرادبخش متفق بودند و دارا شکوه افواج برای ممانعت و مزاحمت ایشان تا زنده
فرستاده سلطان شجاع از نتیجه قدم جرأت نهادن مصلحت ندانسته پیشتر حرفه در
توقف دید شاه جهان بعد فرار دارا شکوه بنهجی که در اوراق آینده باجمال مرقوم میگردد
و در اکبرآباد نظر بند شد بعد جلوس پادشاه عالمگیر قریب هشت سال بهمین منوال میگذرانید
در سال هزار و هفتاد و شش بمرض حبس البول رحلت نمود تاریخ سال تاریخ فوت شاهجهان ٭
رضی الله گفت اشرف خان ٭ ایضاً ز عالم سفر کرد شاهجهان ٭ حکایات دادرسی ضبط
و نسق آن پادشاه عالیشان آن قدر بر السنهٔ افواه مذکور است که عشر عشیری از امثال و

افزان ایشان معلوم نیست مشهور است که در ایام سکون که در قلعهٔ اکبرآباد بتقریبی از فاضلخان
خانسامان که واسطهٔ گذارش مطالب و امور ضروریه در میان ایشان و پادشاه عالمگیر بود
کیفیت وا رسیدن والد امجد خود بامور سلطنت پرسید ظاهرا فاضلخان بعد گذارش اوضاع
واطوار پادشاه عالم مدار ظاهر کرد که هر روز بذات خود چهل پنجاه کس از مستغیثان را پیش
آورده دادرسی میفرمایند شاه جهان دست تاسف بر زانو زده بحسرت فرمود که ملک را خراب
نمود هرگاه پیش پادشاه پنجاه کس بفریاد برسد از وزیر و قاضی و داروغه و کوتوال چه توان
در شمار آورد وقتیکه ما باین امر خطیر مشغول بودیم همیشه یکبار دیوان مظالم مینمودیم میاد
در کوچه و بازار میرفت بعد تجسس زیاده بر دو کس فریادی حاضر نمیشد ازین دست حکایات
بسیار است و خامهٔ حسرت شمامه در صدد اختصار ازین جهت بی اختیار رفته کار ارباب
کمال آن روزگار بی پرداز حضرات صاحب کمال ؛

بقیه صفحه نمبر ۲۴۳ سطر ۱۷ :- که آنچه منقول و مروی متحقق است که نسبت نقشبندیه
از خلفای محبوب العالم حضرت مخدوم سلطان الشیخ حمزه قدس سره یافته بود در رسایل و معلقات
خود ذکر کردند که نسبت سهروردی از حضرت خواجه اسحق قاری حاصل کردم و نسبت
نقشبندیه از حضرت خواجه حسن قاری که ایشان این نسبت را هم از حضرت مخدوم هم
از خلفای احرار حاصل داشتند حاصل کردم و پیش مشایخ محققین هم مشهور است ملاقات
ایشان با خواجه عبد الشهید و اخذ نسبت نقشبندیه از ایشان غیر مثبت است ؛

بقیه صفحه نمبر ۲۴۴ سطر ۲۴ :- خواجه قاسم تاشوانی از خلفای حضرت شاه قاسم حقانی
از تاجر زادهای اینجا بود در جوانی بجذبهٔ شاه حقانی ترک دنیای فانی کرده بدرجهٔ رجال با کمال
فائز شده شاه وقت سفر حرمین مریدان را حوالهٔ تربیت او کرد در حدود سنه رحلت
نمود در محلهٔ تاشوان مدفن یافت بزار و تیبرک بابا یوسف سوقی نیز از خلفای شاه
قاسم حقانی متصل مسکن خود در محلهٔ تاشوان مدفن یافت ؛

بقیه صفحه نمبر ۲۴۶ سطر ۱۷ :- شیخ علی خان جیو ساکن موضع جیوڈاره مرید حضرت
بابا نصیب است در سلسلهٔ سهروردیه بخلافت ایشان ممتاز صاحب خوارق ظاهره و در تربیت
طالبان جذبهٔ کاملهٔ داشت مرقدش در موضع مذکور است سه فرزند داشت که هر سه بتقوی و جذبه
مشهور اند یکی بابا عبد الکریم خانجیو دوم صالح خانجیو سیوم حسن خانجیو ؛ در سنه ۸۳ وفات یافت

ملا حیدر رینیلو قابل لیاقت داشت اوشد چنانچه شجرهٔ انتساب او بنظم در آورده در کتاب سلطانی منظوم مصنفه آخوند ملا بهاء الدین
متو عموزاده علامه مفتی هدایت الله متو مذکور است ؛

بقیهٔ صفحه نمبر ۱۴۶ سطر ۲۴ :- میان محمد حسین از قبیلهٔ کوتوال بوده اوّلاً در خدمت کثیر البرکت شیخ ابو الفقرا رسیده مدتی مانده فرمودند از لضیب بضیب تونیت در تلبه برو و در آنجا رفته کسی را نیافت رجع القهری نموده باز در خدمت بابا شتافته احوال خود عرض داشته فرمودند که اگر آنطرف دریا میرفتی می یافتی مره بعد اجرای سفر گزیده آنطرف دریا در قصبهٔ حاجی پوره یکے از خانوادهٔ جناب شاه تمکین نام بارشاد مسترشدان متعین یافت در انجا بکمالات علیه فائز شد و مامور بترویج گردیده بعد چندی بتشرک بغلام اسمه یحیی مبشر شد و میان محمد یحیی نیز در خدمت والد مربی شد بکمالات طریقت رسید والله اعلم وهو علی ذالک شهید ؛ میان محمد هاشم جانبازی چشتی از مریدان میان محمد یحیی چشتی بود

بقیهٔ صفحه نمبر ۱۴۷ سطر ۳ :- خواجه عبد الله باندهی از نجبای کشمیر بوده است پدر بزرگوار ایشان باعلام جلال الدین محمد اکبر بادشاه در حضور رفته چندی در انجا گذرانیده خدمت قانونگوئی یافته مراجعت بکشمیر بعد نوازشهای بسیار کرده گویند صبیهٔ عفیفهٔ جناب حضرت بابا داؤد خاکی در عقد او بوده و خواجه عبد الله از دست اوست چون جناب مقرب بارگاه ودوده حضرت خواجه خاوند محمود تشریف بکشمیر جنت نظیر آوردند و خواجه مذکور بارادت در خدمت حضرت ایشان مشرف گردیده از اکابر خلفای ایشان شده چون رحلت نمود در جوار مسکن خود متصل مدرسهٔ پادشاهی مدفن یافت رحمة الله علیه رحمةً واسعةً ؛

بقیهٔ صفحه نمبر ۱۶۷ سطر ۱۱ :- ملا سلطان مانجی در خدمت مولانا حیدر چرخی تلمذ فرموده از سحران روزگار شد تمام عمر بافاده گذرانید و بر حرفات دنیوی هرگز مایل نگشت چون رحلت نمود در مزار اسلاف آسود ؛

بقیهٔ صفحه نمبر ۱۶۹ سطر ۲۵ :- حضرت آخوند ملا طیب بتحصیل کمالات ظاهره نموده بدرجهٔ مولویت رسید دست طلب دامنگیرش شده صحبت خدمت شیخ ابو الفقرا بابا نصیب دریافته واز عزیزی دیگر طریقهٔ نقشبندیه گرفته بقلندری دیگر رسید متغیر شده لنگر کشید و مغلوب شد باصالح خان جیو و میر محمد علی قادری و خواجه معین الدین نقشبندی صحبت ها داشته بحال خود آمد جذبه بکمال داشت و تصرفات عالیه و خوارق ازو نقل میکنند شیخ محمد اعظم نواسهٔ ایشانست یاران باصلاح گذاشته چون در حدود سنه هزار و هشتاد و شش ۱۰۸۶ که تاریخ شیخ دین هادی انام بگو ؛ دلالت بر آن دارد رحلت نمود در محلهٔ دباغان بر کنار جوی کته کول

سیادت ایشان از مورخان ثابت نمی کند لیکن راقم الحروف دیوان طبع زاد ایشان را مطالعه نموده سیادت خود ثابت کرده اند والله اعلم بابا اعظم نواسه اوست ۵

متصل مسکن خود مدفن یافت میرزا محمد طاہر پسر کلان امانت خان گنبد عالیشان و خانقاه فیض نشان بنا نموده سال تاریخ این خجسته مکان ٭ روضه طیب انام بگو ٭ مولانا یعقوب نانت ابن مولانا جوہر نانت با وجود کمالات ظاہری و باطنی کہ از خدمت والد ماجد خود کسب نموده بود در خدمت شاه حقانی مرید شد عمر بتقوی گذرانیده در مقبرهٔ والد ماجد خود مدفن یافت ٭ بابا عبد الرحمن بلخی ولد بابا حاجی بلخی داعیهٔ سلوک بهم رسانیده خدمت مشائخ عصر نموده در خدمت شاه حقانی مرید شد بعد فوت در مقبرهٔ بابا حاجی مدفون شد ٭ شاه قطب الدین فرزند شاه حقانی بوده چون ازین عالم رخت بربست در جوار والد ماجد خود مدفون شد ٭ قاضی عبد الرحیم ملا کمال شاگرد برادر خود حکیم دانا و قاضی ابو القاسم ملا جبال بوده و تحصیل علوم فرموده بدرس و افاده مشغول بود چندی مرتکب قضا هم بود چنانچه در اوراق بالا بقلم آمد چون اجل موعودش رسید در محلهٔ جمال الله آسود ٭ شیخ حسن ثمل بیرون قلعه بالا تر از شاعرواری مدفونست رحمه الله رحمةً واسعةً ٭ بقیه صفحه نمبر ۱۸۸ سطر ۷ ٭ میر محمد خوشحال سید صحیح النسب است از سادات رتنی پوره است صاحب حالات و کرامات عجیبه و زبدهٔ خلفای اخوند ملا طیب است و با حضرت حافظ عبد الله فتحکدلی کہ از اکمل بزرگانست و صالح خان جیو صحبت داشته در تربیت طالبان آیتی بود در سنه هزار و یکصد و بیست و چهار ازین عالم رحلت نمود متصل خانهٔ خود در محلهٔ کاوه ڈاره بر کنار جوی مار آسوده رحمة الله علیه ٭ سادات رتنی پوره و ملا رٹه میگویند کہ از اولاد میر میرک بقیه صفحه نمبر ۲۰۵ سطر ۱۶ ٭ خواجه عبد الله منتو از سوداگران این شهر بود بعد دریافت خدمت ارشاد خواجه زاهد بلخی ترک دنیا بالکل نموده در دهی نشست و تا آخر عمر بتوکل و انقطاع و تقید عبادات ظاہر و باطن بود دستی در امور باطنیه هم داشت راقم حروف بزیارت او فائز شده ٭ خاندان متواز اشراف قبایل کشمیر تصور دیده اند علامته الورا بقیه صفحه نمبر ۲۰۸ سطر ۵ ٭ نظم بود فیض دگر دو عالم از خود رمیدنها ٭ بر آ از خویش و جا کن در بهشت آرمیدنها ٭ من دار غیر تو وحشت تو و با غیر من الفت ٭ من و پیوستن با تو تو و از من رمیدنها ٭ من و چون اشک جوشیدن تو و از چشم افگندن ٭ من و خاک رہت گشتن تو و دامن کشیدنها ٭ تو و بوی بهاری اندلبت گلزار شنیدن ٭ من لشنیدنها از کس و ناکس شنیدنها ٭ تو و چون آب در گهواره گل هست آسایش ٭

من وچون موج سرگردان بجر دل طپید نها ٭ من وچون شام در چاه سیه روزی
فرو رفتن ٭ تو وماند صبح از مشرق طالع ومید نها ٭ من وچون بوی گل برگرد رخسار
تو گردیدن ٭ تو وماند رنگ از چهرهٔ گردیده دید نها ٭

بقیه صفحه نمبر ۲۲۵ سطر ۲۵ :- دریغا شیخ کامل بحر عرفان ٭ طراوت بخش بزم
اهل ایقان ٭ بسوی عرصهٔ جنت روان شد ٭ ز هجرش چشم جان گوهرفشان شد ٭ گذشت
از ماه حج چون بیست ونه روز ٭ بیکشنبه شد او فردوس افروز ٭ گرفتاران خورشید جمالش
چو ذره محو نور لایزالش ٭ پی تابوت او افتان وخیزان ٭ چو ابر نوبهاران اشک ریزان ٭
همه از جان وخان ومان بیکسو ٭ همه از سوز دل واحسرتا گو ٭ من از حرمان خود بس لفگارم
بجز مدحتگری کاری ندارم ٭ بمژگان گوهر تاریخ سفتم ٭

بقیه صفحه نمبر ۲۲۶ سطر ۲ :- خلیفهٔ حضرت بابا مجنون زوری مستقیم الاحوال متقی و
متورع عمری بریاضت وقناعت وخانه نشینی وتقید وظایف واوراد گذرانیده متصل مسکن
خود در محلهٔ دیده مرمدفن یافت شیخ محمد قطب بود تاریخیست ٭ ـه

بقیه صفحه نمبر ۲۲۸ سطر ۱۸ :- این چند شعر از وست نظم هرگز نرفت بی اثری از
فغان مرا ٭ همچون جرس اگر همه دل شد زبان مرا ٭ ساقی تمام نشار شرابی بجام کن ٭ کار
شعور ناقص ما را تمام کن ٭ بستم اینهمه بعقل که فرزانه نشویم ٭ وانقدر عقل نداریم دیوانه نشویم ٭
مزن بریکدگر مرغوله های زلف دلکش را ٭ ازین آشفته تر مپسند دلهای مشوش را ٭

بقیه صفحه نمبر ۲۴۳ سطر ۲ :- که ابو البرکات خان را که محل خود میدانست پیشکاری
خود غافل ساخته نیک شبی گرفتار نموده بهندوستان روانه ساخت دست تعدی وتطاول
بمال مردم خصوص بعض اعیان که حق خدمت آنها داشت انداخت وبیرجیمها ونا انصافیها
بکار برد دلهز نقد وجنس هر جا که سراغ یافت بیجا باورد وخورد عالمی را بوجه وبیجهته متضرر
کرد از اینجهة در حضور نالش مردم بسیار رسید نزد پادشاه بحمایت روشن الدوله ظفر خان
بخشی سیوم که واسطه نظامت ومربی او بود موثر نشد لاچار مردم کشمیر که از اطوار او بستوه
آمده بودند اجتماع واتفاق نموده کمر بر دفع او بستند زیاده بر دو ماه بمقابله وقابوجوئی ظرفین
گذشت درین بین روشن الدوله هم در حضور تنبیه غیبی خورده چون روز چهلم از وظیفه خوانی مردم
کشمیر کهترهٔ سوداگران مقید بودند ظفر خان در مسجد جامع دهلی پاپوش کاری سخت از

دست مردم و زیر خورد آنرا از آه و نالهٔ مظلومان دانسته مجوز تغیر آغرخان شد اما پیش از ورود حکم مردم شهر قافیه اش را تنگ کرده او را مغلوب ساخته بودند سیزدهم رمضان سنه چهل و یک بمغلوبیت براه باره موله روانه هندوستان شد ؛

بقیہ صفحہ نمبر ۲۴۶ سطر ۳ ۔ قدوة المتقین و زبدهٔ عشق خدا تمام رحمت بود تاریخ وصال کرامت مثال آنحضرت است قدری از مرثیه که احقر در آن حالت قیامت اثر با آه خشک و چشم تر بطریق ترکیب بند بقلم آورده بود و آن اینست ترکیب بند مرثیه روزیکه آن امام بدار القرار شد ؛ جانهای بیدلان ز فراقش فگار شد ؛ آن شب چگویمت کز چها برسرم گذشت ؛ صد محشرم ز هر بن مو آشکار شد ؛ پیر طریقت از سر ما رفت و دود نیست ؛ گر طفل اشک همدم دوش و کنار شد ؛ ای کاش ریگ تربت او فیض ما شدی ؛ این جسم مضطرب که ز غم بیقرار شد ؛ قندیل دل بمرقدش گرفته جای ؛ نور خیال من همه شمع مزار شد ؛ گر میرسد بگوش اجابت عجب مدار ؛ این اشک من که رشک دُر شاهوار شد ؛ موسی صفت مگر سفر کوه طور کرد ؛ یا چون مسیح جانب گردون عبور کرد ؛ همچون صبا بسرعت ازین خاکدان گذشت ؛ یا روح قدس باز سوی آسمان گذشت ؛ عمری چو او سکونت بیت الحرام کرد ؛ نبود عجب که باز ز آن آستان گذشت ؛ او بود اصل گوهر تابان معرفت ؛ مردانه پاک و صاف ازین بحر و کان گذشت ؛ این آه سینه سوز که با من رفیق بود ؛ از اضطراب دل ز نهم آسمان گذشت ؛ روز فراق او که مبادا نصیب کس یارب تو دیدهٔ که چه بر انس و جان گذشت ؛ زین خاکدان بجانب بیت الحرام قدس ؛ چون نور چشم زود بطی مکان گذشت ؛ یارب که جز تو درد دلم را دوا کند ؛ رحمی ز راه لطف بر احوال ما کند ؛ ای دل ز حال ما بشه اصفیا بگو ؛ وین درد سینه سوز بآن مقتدا بگو ؛ این گریه آبروی دل خاکسار ماست ؛ زین آتش فراق بباد صبا بگو ؛ باد صبا ز غصه دُوَم فسرده شد ؛ احوال زار من بشه اصفیا بگو ؛ امشب شب جدائی پیر طریقت است از حال تن جدا ز غم دل جدا بگو ؛ احوال جانگداز شهیدان عشق را ؛ در حضرت رفیع شه کربلا بگو ؛ تاریخ وصل مرشد عالیجناب ما ؛ ای روح قدس زندهٔ عشق خدا بگو ؛ چند ان گره ز گریه بکارم فتاده است ؛ زین کار بسته باشه مشکلکشا بگو ؛ جوهای اشک سوی بخارا روان کنم ؛ در پیشگاه خواجهٔ عالم فغان کنم ؛ یا شاه نقشبند ببین حال زار ما ؛ رحمی بکن بحالت

پر اضطرار ما ؛ مارا مگر فراق جمال تو بس نبود ؛ کین عقدهٔ دگر زده گردون بکار ما ؛ شد
غرق خون چو لاله مرا مردمک بچشم ؛ باشد شفق نگار شب انتظار ما ؛ جو هاى خون ز اشک
روان شد زبحر دل ؛ هست استخوان سینهٔ من آبشار ما ؛ گر نه بمن حمایت آن مقتدا
رسد ؛ در جنگ نفس دون چه بود اقتدار ما ؛ بادا بمین جاذبهٔ زایران تو ؛ ریگ روان
براه تو هشت غبار ما ؛ اعظم خموش باش چه خوش گفت آنکه گفت ؛ با اختیار حق چه بود
اختیار ما ؛ المستغنی عن الثنا شاه ابو البقا ایشان از حضرات سادات کولابند
نسبش بحضرت امیر کبیر رضی الله عنه منتهی میگردد آبا و امجادش در پکلی اختیار سکونت
کرده بودند شاه ممدوح بنا بر بعض واردات وارد کشمیر شد با حضرات آنوقت چون شیخ محمد
امین دار وغیره صحبتها داشته مدتی در اینجا بود بعد چندی بجهة دریافت مثوبات اخروی
اختیار سفر حرمین فرمود و خدمت بسیاری از اکمل اولیا نمود در علوم خصوصاً تصوف
دستی قوی داشت واکثر مردم از خدمت بابرکتش بهره اندوز فیوض شدند و رسایل
مفیده درین علم بر لوح بقا یادگار گذاشت در سنه هزار و یکصد و سی و شش بوصال
حضرت ذو الجلال فائز شد در محلهٔ بوزه گران متصل مسکن مدفن یافت از خدمت شیخ
عبد الوهاب نقشی خلافت داشت [12] میر ضیاء الدین قادری خلف اکبر میر ابو الفتح قادری
جامع علوم عقلیه و نقلیه و صاحب کمالات از خط و انشا بعد واقعهٔ والد بزرگوار بچند سال
خانقاه نشینی اختیار فرمود انعقاد حلقهای ذکر میفرمود تا آخر عمر بر مسند عبادت و
تقوی استقامت نمود و اواخر سال هزار و یکصد و چهل و دو رحلت کرد در حظیرهٔ حضرت
میر نازک آسود میر ابو القاسم از ابناء حضرت میر احمد قادری عزیزی بفضایل و
اخلاق گزیده و آراسته و بجلایل اطوار و اوضاع حمیده پیراسته عمر مسعود در اکتساب
سعادات و عبادات قریب هشتاد رسانیده در شهور هزار و یکصد و سی و هفت درگذشت
بقیه صفحه نمبر ۲۴۷ سطر ۱۵ ؛ این چند بیت او برای استشهاد اینکه از اهل سنت و
جماعت بود بتحریر می آرد نظم هر که زین چار نباشد بدلش مهر یکی ؛ راندهٔ هر دو جهان باد
چو ابلیس رجیم ؛ احمد مرسل و اولاد وی و اصحابش ؛ دوستدار همه هستم بخداوند قسم ؛ هر که باور نکند
این قسم از حقد و حسد ؛ در سقر باد با غلال سلاسل محکم ؛ خاطر هر که نخواهد دل عشاق تو شاد ؛
باد آشفته تر از زلف پریشانی غم ؛ ملا ساطع پسر ملا غالب است عبد الحکیم نام داشت و طالب

علمی میکرد چون طبع موزون داشت میل شعر بر طبعش غالب شد و با لاله ملک شهید که ذکرش گذشت
صحبت داشته و اصلاح شعر خود ازو میگرفت بعد حصول قوت طبع و ظهور ترقی نمایان از لاله ملک
شهید استعداد و جودت طبعش را معلوم کرده خود را مروتربیه او نیافته اشاره بخدمت
میرزا داراب جویا فرمود بامر او در صحبت میرزا آمد و شد مینمود در اندک زمانی ترقی نمایان
کرد بر اقران فایق شد و به پشاور در اردوی شاه عالم بهادر که در آنوقت ناظم آن
ممالک بود رفت و در اثنای راه با ملا محمد سعید اشرف که عمدهٔ شعرای روزگار بود صحبت
داشت و اصلاح اشعار خود از خدمتش یافت بعد جلوس پادشاه در اردوی معلی ملکه
شعر خصوصاً قصاید بسیار بهم رسانید و در دور پادشاه شهید محمد فرخ سیر پیش از
پیش رتبه حاصل کرده بتوسط صمصام الدوله خاندوران بهادر باریاب ملازمت پادشاه
شد در حضور پادشاه اشعار خود بعرض میرسانید و آنرا وسیلهٔ تقرب و امتیاز و انعامات
میگردانید بعد شهادت پادشاه مراجعت بکشمیر فرمود با اینهمه کمالات وسعت مشرب
و حسن خلق و انبساط عجیبی داشت از اشعار آبدارش که همه بیاضی است اینچند شعر مرقوم
میشود **نظم** شراب عشق نازد اولین جوشش ؛ مرا شد نشأتین از دل فراموش ؛
هفتم نه ز جام عشق مستی دادند ؛ کین نیستیم بنقد هستی دادند ؛ سرمایه هر آنچه بود دادم
از دست ؛ ارزان نه متاع تنگدستی دادند ؛ بچندین رنگ گشتم از کنه چون خامهٔ
مانی ؛ شدم موئی جز این صورت نمی بندد پشیمانی ؛ قفس زندانی خود را مکن دیگر
نگهبانی ؛ که رفت این ناتوان چون گل بتاراج پرافشانی ؛ رعونت بیشتر گشتنت در
آغوش دل تنگم ؛ برنگ غنچه میرسید ترا این جامه چسپانی ؛ زهی آموز آداب محبت
شهری عشقم ؛ اگر فرهاد کهساری و گر مجنون بیابانی ؛ در بر شاهدان معنی من ؛
از رقم خامهٔ قلمکار است ؛ در نثر هم بینظیر وقت بود در کمال جوش و خروش بزم
سخنوری بیست و یکم رمضان سال چهل و سه هجری رحلت نمود و عالمی از خویش
و بیگانه گرفتار تاسف و تلهف فرمود بتخصیص راقم حروف که قریب بیست سال بفرط محبت
و اتحاد مجلس آرائی صحبت و باده پیمائی الفت بذکر اشعار آبدار و طرح قافیه های بدایع ابیات
اشعار چه در حضور و غیبت بزم لطف طبع را راحت افزائی حاصل بود قرین درد فراق
را گذاشت و این تاریخ را راقم حروف عجالةً بر صفحهٔ غیرت نگاشت تاریخ نور ایمان

بمرقدش ساطع : تاریخ لمؤلفه مهر اوج سخنوری ساطع : از صفای ذهن انورش لامع : رایت عالی فصاحت را : بود رای متین او رافع : صحبتش وقت نکته پیرائی : بفقیر و غنی لبی نافع : از علو و فطانتش استاد : بود جویای او زهی طالع : بزم آرای شعر شد یکچند : آن باصناف معرفت جامع : شده مقراض موت آخر کار : صفحات نقاش را قاطع : پردهٔ جسمش ارچه فانی گشت : روح قدسیش شد بحق راجع : گفت اعظم بسال تاریخش : نور ایمان بمرقدش ساطع : میرزا عبد الغنی بیگ قبول تخلص از قوم بهلوچ است طبع موزون داشت بطرز ایهام و نکته سنجی حرف پهلودار میزد در عهد پادشاه بهادر شاه بحضور رفته بارباب مجلس هدایت الله خان نایب وزارت اعلی شده بعد واقعهٔ خان مزبور در شاهجهان آباد متمکن گردید و مجلس طرازی شعر و سخن و دقیقه پردازی این فن را بکمال رسانید مرجع ارباب معنی در وقت خود بود همگی دو بیت او وقت تحریر از خزانهٔ حافظه بمنصهٔ ظهور آمد نظم گره ز کار کسی وا نمی تواند کرد : کسی که در گرو چاچهای حلکار است : تا برقص انداز نازهای سرو رعنا کردهٔ : بستهٔ زنگوله و صد فتنه برپا کردهٔ : پسرش میرزا گرامی هم صاحب سخن بود این دو بیت از وست نظم همیشه حکم کسی در دیار ناچاریست : که خامه اش چو رگ ابر درگهر باریست : هزار داغ فلک خود ز اختران دارد : ترا توقع مرهم ز چرخ زنگاریست و پسر ثانیش ارجمند در تازه گویان منتظم بود رجبیهٔ او شاهد این معنی است ملا دانا محمد امین نام داشت صاحب فکر رسا بود در اوایل عهد فرخ سیری در زمرهٔ منشیان امیر الامرا انخراط داشت این شعر از وست نظم اضطراب اندر سخن عیب است دانا چون هلال : مصرع برجسته باید کو پس از ماهی رسد نظم نمیگردد جدا در ملالت از شراب من : بود چون لاله شب پهلو نشین آفتاب من : چو طفل غنچه است از زانوی اندیشهٔ مکتب : بود از لخت لخت دل ورقهای کتاب من : ز شوق روی تو خورشید خانه بدوش است : فلک بذوق وصالت تمام آغوش است : لباس فقر بر اندام من بود زیبا : مرا همیشه چو طاوس خانه بردوش است : میر محمد سعید معروف فرزند برومند قاضی محمد محسن اندرواریست که ذکرش گذشت بفنون هنروری آراسته و از حسن خط و انشا حظ وافر حاصل نمود با وصف آن راهی بصلاح هم داشت

و منظور نظر قبول حضرت میان محمد امین دار ہم شدہ نسخہ در احوال بعض مشایخ
تحریر آوردہ و در انجاز کار ایشان ہم بسط کردہ خوش گذران و مہذب بود شعرش
بطرز قدیم است این دو بیت از زادہای طبعش ترقیم یافت نظم چرخ از جگرم ربود
داغی ؛ افروخت ببزم خود چراغی ؛ از دولت داغ عشق کافیست ؛ خاکستر من
بطرح باغی ؛ معروف و درین بہار توبہ ؛ دیوانہ ہرزہ گردہ داغی ؛ شاہ رضای
چشم مردی وارستہ آزادہ وضع بود اوایل شعر صوفیانہ میگفت رفتہ رفتہ بتلاش
مضمون یابی و معنی سنجی ہم کار رسانیدہ در بدیہہ گوئی دست عجیبی داشت دیگر ہم ارباب
سخن درینوقت بودند کہ ذکر ہمہ موجب تطویل رسالہ است ؛ شمسی کاک سہروردی
شیخ شمس الدین کاک نام مبارک اوست در خدمت شیخ باباداؤد خاکی حاضر شد کسب فضایل
نمود در مقام تہید بمقام سونتہ بوگ سکونت پذیر شد وضع ریشیانہ پسند بود در سنہ ۲۱ھ
بقضا پیوست ؛ میر ابراہیم ریشی تہیدی فرزند سید حاجی محمد یکی از خلفای اوست کہ بوجہ
تعلق دامادی قائم بمقام وی شد و زمینات و جاگیرات سید بابا غلام الدین ریشی را
نگرانی میکرد در ۱۰۶۰ھ وفات یافت در موضع تہید بمعہ فرزندان خود آرمید ؛ ملا
عبد الحکیم متو از طبقہ علمای کشمیر بود در عنفوان شباب توفیق تحصیل علم یافت بمدت
ملا عبد الشکور بدخشی شتافت در اندک زمانے سر آمد علمای دہر شد مشرف بشرف
صحبت حضرت خواجہ خضر متصل بکنج غربی مسجد جامع گشت آنجناب زبان مبارک خود
در دہانش انداخت ازین جہت خاطر مبارک او سرچشمہ علوم شد در حسن تقریر لطافتی
زاید الوصف یافت آمد و رفت با میرزا اکمل الدین کامل بیگ خان بدخشی و شاہ جمال الدین
قلندر رسید اتفاقا روزے در اثنای درس حاشیہ خیالی جایی محتاج تامل شد رجوع بروحانیت
مصنف نمود اندکے تامل کرد سر برداشت فرمود مصنف این کتاب باین شکل و شمایل حاضر آمدہ
باین تقریر حل مشکل نمود از طرف بادشاہ اورا یازدہ روپیہ روزینہ مقرر کردہ بودند
اصلا منظور نفرمود آخر عمر در دہلی رفت بعلت سرسام انتقال نمود در انجا بمزار خواجہ
باقی باللہ آسود ؛ مولوی ہدایت اللہ نبیرۂ اوست کہ در خدمت والد ماجد خود ملا کرم اللہ و آخوند
ملا سلیمان کلو تلمذ نمود در خانہ خود بمقام محلہ پاندان متصل مسجد جامع نشستہ خلق خدارا تعلیم تدریس نمود
بر منصب شیخ الاسلامی فتوانویسی اعتبار کلی حاصل ساخت تحقیقات شایستہ بکار برد تکملہ تاریخ اعظمی در

سید نعمت اللہ ہمدانی سید جمال الدین حافظ والد ماجد اوست زبدۂ
افراد رجال و پیشوای ارباب حال بود عمر عزیز خود را در افادۂ خلق گذرانید در مقبرہ جد
بزرگوار خود سید تاج الدین ہمدانی بمقام شہاب الدین پورہ ضلع نوشہرہ آرمید و دو فرزند
از وی دارند یکے سید شمس الدین ابنہ سید علی مصنف تاریخ کشمیر و متولی خانقاہ معلی
دیگرے سید میان میر کہ جد سید ابراہیم ریشی تہبدی بود ٭

میر نظام الدین منور آبادی از سادات والا صفات بود در محلۂ منور آباد
سکونت میکرد در ریاضت و عبادت ممتاز بود سید عبد الوہاب منور آبادی پدر
بزرگوار اوست کہ تذکرہ اش بلکہ تذکرہ والد ماجدش میر محمد ہاشم منور آبادی در سطور
سابقہ گذشت میر نظام الدین در سال سنہ ۱۰۵۹ھ پیدا شد بعمر ہفتاد و پنجسال
در شہور سنہ ۱۱۳۴ھ وفات یافت در مقبرہ جد بزرگوار خود سید حسین خوارزمی منور آبادی
مدفون شد ٭

تاریخ واقعات کشمیر تمام شد

تذکرۂ خواجہ محمد اعظم دیدہ مری مصنف تاریخ واقعات کشمیر

شرافت پناہ ریاست دستگاہ خواجہ محمد اعظم دیدہ مری از جملہ مشاہیر کشمیر بود در
محلہ دیدہ مراز محلہ جات سرینگر پائین تر از صفاکدل بر لب رباب بہت نشو و نما یافت
نسبش با خواجہ محمد اسحاق ملک التجار میرسد عشیرہ او بخاندان دیدہ مرد ہا شہرت
دارد با خاندان شیخ یعقوب صرفی گنائی مخدوم بابا عثمان اوچپ گنائی خواجہ حبیب اللہ
گانی بابا عبد النبی خانقاہی تعلق قرابت پیدا کرد خواجہ محمد اسحاق سردایرہ اعیان
دوران حاضر بخدمت بابا عثمان قادری چچہ بلی شد روحانی تربیت یافت خواجہ محمد حسین
فرزندش باوجود آنکہ از علم ظاہری ناآشنا بود مگر مشرف بخدمت خواجہ عبد الرزاق
برو فرزند خواجہ ممہ بزاز باشندۂ محلہ بلچہر متصل عالیکدل شد صدقاً و یقیناً نقش
قید نقش بر لوح سینۂ خود نگاشت فرزند ارجمند او خواجہ خیر الدین در سنہ ۱۱۸۰ھ از شبستان
ام ور برم وجود آمد صغیر السن بود کہ لکنت زبان بحدی داشت حتی کہ تکلمش بغایت

سید نعمت اللہ ہمدانی و میر نظام الدین منور آبادی در تواریخ و داؤ مندرج دارند در کتاب بلبل الصوب ملحقات درج کردہ

متعذر میشد بخدمت لاله بابای ریشی ساکن دوکره (موضع) آمده قدری از بقیه طعامش
خورد فوراً الکنت زایل گشت در بدایت شعور نسبت آگاهی پیدا کرد کتب بسیار زده (پاره)
ذایقه علوم چشید بمقام ارجمند رسید بر دوکان تجارت پشمینه فروشی نشست.
محمل مسافرت بر بست سیر و سیاحت بحر و بر کرد خود را در دار الحکومت بلده دهلی رسانید
جبین حاضرباشی در دربار دُربار اورنگ زیب عالمگیر شاه مالید عالمگیر شاه حذاقت و
لطافت طبیعت سلیقه دیانت داری او دیده خصوصیت دربارداری بخشید مورد عنایات
بیغایات گردید خیر الزمان خان خطاب ستطابش داد آمدنی چند دهات بطور جاگیر بوی سپرد
چون تشریف بکشمیر واپس آورد جهت ادای شکر یه این عنایت الهی که بواسطه ظل سبحانی
رسید مسجدی مضبوط مشتمل بر حمام گرم متصل دولت خانه خود بمقام ملک یار من محلات فتحکدل
تعمیر کنانید همواره بصحبت فیضدرجت لاله بابو همدانی ساکن موضع پانپوره سعادت
باطنی روحانی اندوخت در حالت حیات خود احاطه مزار وسیع در حدود قبرستان ملکو
بمقام واله گری محله بیرون مقبره متبرکه قطب العالم شیخ بهاء الدین گنج بخش آباد است در سنه ۱۱۶۵ھ
وفات یافت در همان مزار پرانوار که الحال به مزار دیده مروها مشهور است مدفون شد تاریخ
وفات او بر لوح مزارش منقوش است ~ چو خان ملک خوی هفتاد و شش سال شد
مظهر وصل حق بی تناهی ؛ به خلقش مزین ریاض بهشت است ؛ بذاتش مروت خرامان
کماهی ؛ معینش بود حضرت پاک عزت ؛ شفیعش بمحشر رسالت پناهی ؛ رقم کرد اعظم
به سال وصالش ؛ که خیر الزمان محو وصل الهی ؛ (۱۱۶۵ھ) دو فرزند از وی دارند یکی خواجه محمد اعظم
دیگری خواجه نعمت الله. خواجه نعمت الله تجارت پیشه شد در سنه ۱۱۸۰ھ بقضا پیوست
خواجه حمید الله فرزندش بجای پدر نشست در محله ملک یار بر لب دریای بهت سکونت
پذیرفت طریقه قادریه از حضور میان گل محمد کنگال و خلیفه اش صاحبزاده میان محمد رفیق کنگال
فتحکدلی اخذ کرد محترم زیست محمد خان عطار الله دو فرزند از وی دارند ؛
خواجه محمد اعظم در سنه ۱۱۳۰ھ بعهد اورنگ زیب عالمگیر شاه هنگامیکه ابو نصر خان در کشمیر
آمده فرایض نظامت ادا میکرد قدم در دایره وجود نهاده صغیر السن بود که کمر همت
جهت تحصیل فضایل انسانی چست بر بست در مدرسه اخوند ملا عبد الله شهید سعید
باشنده محله بلبلمیر (یکی از شاگردان اخوند ملا محسن کشو) آرمید سالها گذرانید روش

مطالعه و مذاکره از دست نداد علم ادب و دینیات منطق و شمه وغیره از ملا ابوالحسن کاوه
ڈاری ولد قاضی محمد فایق بخوبی آموخت در مدرسهٔ ملا عبدالرزاق گوجواری آمد رفت
داشت زانوی تلمذ ته کرد میل خاطرش بشعرگوئی افتاد اصلاح شعر و سخن از میرزا
نورالدین شارق گرفت چراغ خاطر عاطر از انفاس قدسیه میرزا محمد رضا بے مشتاق ساکن
نوشهره و ملا عبدالحکیم ساطع افروخت منسلک و زمرهٔ شعرا شد جذبات شباب خود دار
در کمال خروش و هیجان بود که ناگاه جذبهٔ روحانی باطنی در پیش آمده رجوع بحق حقیقت
شناسی نمود اشتغال به تهذیب الاخلاق ورزید از مشایخان عظام حاضر شده برخورد
در سنه ۱۱۱۹ه وقتیکه عمر عزیزش از هفده سالگی متجاوز نبود شرف خدمت قدوة
السالکین شیخ محمد مراد ٹنگ فرزند ملا محمد طاهر نقشبندی دریافت نسبت عزیزان حاصل
کرد منازل سلوک بانجام رسانید مطابق بمشاغل حضرات مجددی شغل گرفت خلعت ارشاد
در بر نمود مدت دوازده سال در سلک ملازمتش منخرط ماند عرصه پنجاه در صحبت میرزا
اکمل الدین محمد کامل بیگ خان بدخشی بسر برد نه سال بملازمت شیخ محمد مراد متوگذرانید
می عرفان چشید در سنه ۱۱۲۳ بحضور سیادت پناه قاضی دولت شاه بخاری بسوی خرامید
دامن از غبار خود پرستی برچید در سنه ۱۱۳۰ پایه بلند از جناب سید میر محمد هاشم قادری
گوجواری (که مدفنش در مقام باچهه دروازه متصل قلعه شاهی در عین باغات سرکاری واقع
است) دریافت مقام ارجمند از معارف لطائف ربانی حاصل نمود در سنه ۱۱۳۲ احرام
بملاقات حاجی عبیدالله بلخی بربست نکات سلوک رموز تصوف شنید در سنه ۱۱۳۸ اتفاق
ملاقات با خلیفه عبیدالله بخاری فاروقی افتاد مورد الطاف روحانی شد در حلقهٔ
صحبت بابا قائم پهپواری مخدوم العرفا شیخ محمد علی رضا دهلوی سرهندی و عبدالرحیم قادری
زینه کدلی و شیخ عبداللطیف کهوسه و خواجه محمد زاهد بلخی وغیره در آمده قوت روحانی بهم
رسانید باوجود تعلقات دنیا در جود و سخا صدق و صفایی همتا بود و طبعی موزون داشت
در نظم و نثر دُرهای بے بهامی سفت و اشعار آبدار می گفت تصنیفات او بر صفحهٔ
روزگار یادگار روزگار اند عجیب تر آنکه سال تصنیف هر کتاب از نام او راست بر آورده در
سنه ۱۱۳۵ فیض مراد در حالات شیخ محمد مراد ٹنگ بضبط تحریر آورد که مشتملست بر مو...
...نج تاریخ موزون منثور عربی فارسی با نقطه بی نقطه در ینجا بریک تاریخ رجا...

رفت ؎ گفت تاریخ وصل او اعظم ٭ وارث کامل رسول اللّٰہ ٭ شیخ محمد رضا دہلوی
درینجا آمده اشاعت طریقه شریفه مجددیه کرد که در رساله فوائد الرضا مصنفه خواجه محمد اعظم صورت
ضبط وربط گرفت فوائد الرضا نام و تاریخ اوست ۱۱۳۵ھ خلیفه عبید اللہ بخاری فاروقی
فرزند شیخ محمد الیاس فاروقی عمری چون رحلت نمود رساله فراقنامه را بر نام او ترتیب داد چند مرثیه
های درد آمیز ترکیب بند سپرد قلم کرد ازانجمله این ترکیب بند پسند تر آمد ؎ یا شاه نقشبند
ببین حال زار ما ٭ رحمی بکن بحالت پر اضطرار ما ٭ ما را اگر فراق جمال تو بنود ٭ کین عقده
دگر زده گردون بکار ما ٭ شد غرق خون ز اشک روان زجر دل ٭ هست استخوان سینهٔ ما
آبشار ما ٭ گر نه بمن حمایت آن مقتدا رسد ٭ در چنگ نفس دون چه بود اقتدار ما ٭ یادا
بهمین جاذبه زایران تو ٭ ریگ روان براه تو مشت غبار ما ٭ اعظم خموش باش که خوش گفت
هر که گفت ٭ با اختیار حق چه بود اختیار ما ٭ در سنه ۱۱۳۶ قواعد المشائخ بجمع آورد و شان
از آداب پیری مریدی داد رساله اثبات الجهر متضمن بر بسط دلایل و فوائد ذکر جهر مطابق بطریقه
یسویه مرتب گذرانید تصنیف او در سنه ۱۱۵۸ دست بهم داد۔ در سنه ۱۱۲۶ تجربة الطالبین تصنیف
کرد اشجار الخلد در سنه ۱۱۴۰ بسلک ترتیب آورد که نام او بر تاریخ تصنیف وی اطلاع میدهد
ثمرة الاشجار در سنه ۱۱۴۰ بضبط تحریر آورد کبریت احمر مجموعه محبوب سبحانی جناب شیخ سید عبد القادر
جیلانی را ببسط هرچه تمامتر فارسی شرح کرده است وسائل الاعظم سنه ۱۱۴۹ نام و تاریخ تصنیف او
پسندید و در سنه ۱۱۴۸ دست در تحریر واقعات کشمیر تاریخ اعظمی داد عرصه ده سال بوجه آنکه
عوایق موانع جسمانی درمیان آمدند منقضی شد اتفاق اختتام آن افتاد تاریخ افتتاح و
اختتام بدین نمط مذکور شد ؎ شد سال واردات کشمیر ٭ با نام کتاب واقعات کشمیر ٭ ایضاً
اگر پرسند تاریخش چسان یافت ٭ بگو ترتیب بو الجنان یافت ٭ قصاید غزلیات قطعات تاریخ
مناقب اولیا که از حد مقبول اند شاهد کمالات عالیات او دارند میر کمال الدین اندرابی از سادات
ملا رحمة‌اللہ شیخ محمود تاربلی خلف الصدق آخوند ملا رحمت اللہ مدرس تاره بلی وغیره از نظر یافتگان
اوست در سنه ۱۱۷۹ دهم محرم وفات یافت در مزار دیده مرو ها همدو شیخ الدخو د مدفون شد مولینا
العلامه مولوی هدایت اللّٰہ مفتی ولد مولوی کرم اللّٰہ متو در تکملة التواریخ می نگارد که خواجه محمد
ابن هید بعلت ضعف گرده بیمار شد هنگام نزع رسید شخصی بعیادتش آمد از حکیم پرسید که خواجه را چه علت
باشد گفت ضعف گرده خواجه فرمود همین لفظ بشمار بد که تاریخ وفات من است ؎ اگر پرسند
٭ بگو سال وصالش ضعف گرده ٭ ایضاً خیل ملایک بر سم دعا ٭ خدایش بیامر

تذکرۂ ساداتِ منور آبادی

اما بعد — ذکر جناب میر سید محمد ہاشم قادری و خوارزمی منور آبادی راکہ مسلسل نسبۂ نسب از
اولادان جناب محبوب سبحانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہم برادر زادہ سید محمد حسین خوارزمی منور آبادی
معروف بہ منوارہ مشہور بہ نسب خاندان سید محمد منور است واضح آنکہ جناب سیادت مآب میر سید محمد ہاشم
خوارزمی سیر و سیاحت نمودند و گوشہ نشین ہم بودند و ارشاد اذکارات سلسلۂ قادریہ از عمو صاحب خود
گرفتند چندگاہ در حدود کامراج در پرگنہ ہا یہامہ در موضع سولہ کوٹ و در پرگنہ لار در موضع ینگر و گوشہ
نشین بودند واضح آنکہ جناب سیادت مآب بروز شنبہ نہم ماہ صفر المظفر سنہ ۱۰۱۴ ہجری تولد شدند اول
ماہ محرم سنہ ۱۰۹۷ ہجری از دار فانی بدار جاودانی رحلت نمودند عمر شریف ہشتاد و سہ سال گذرانیدہ
میر سید محمد ہاشم رخت بردہ از جہان چون شتابان رفت سوئی ہمرہان ؛ سال تاریخش بجستم گفت
ہاتف گوشدار ؛ بالیقین شد سوئی سدرہ آن جنیب لامکان ؛ در مزار فیض انوار حضرت سید
آسودہ اند و فرزند دلبند آنصاحب میر سید عبدالوہاب قا...
ولادت او ہفتم ماہ ذی الحجہ در سال سنہ ہجری یکہزار و ...
محرم الحرام سنہ ہجری یکہزار و یکصد و نو...
خاص تشریف پنہان رخ...
و نیز ہاتفی گفتا بمن این ع
سید مدفون است و فرزند ...
بیوم دوشنبہ در سال...
ہفتدہم ماہ شوال...
ارجمند آن...
میدارد د...

سید عتیق اللہ صاحب در ولادت سید جلال الدین که فرزند کلان سید جمال الدین است بروز سه
شنبه دوازدهم ربیع الاول در سنه ۱۱۷۵ھ و عمر شریف نود و پنج سال یافته و تمام عمر شریف شوق و ذوق
الٰهی بسر برده بلکه سالک مجذوب صاحب استغراق لجهٔ شهود بودند بروز چهار شنبه نهم ربیع الثانی در سال
سنه ۱۲۷۰ھ ازین دار فانی بدار جاودانی کوس رحلت نموده در صحن زیارت گاه سید بلادروحی واقع
کشمیر آسوده شد و از سید جلال الدین صاحب سه فرزندان اند یکی سید نصر الدین دوم سید بهاء الدین
سیوم سید احمد صاحب تولدی سید نصر الدین که فرزند کلان سید جلال الدین است هژدهم ربیع الثانی بروز
شنبه در سال سنه ۱۱۴۹ھ عمر شریف نود و پنج سال بود در سال سنه ۱۲۴۴ھ بروز چهار شنبه رحلت
نمود در صحن زیارتگاه خواجه عالیشان خواجه خاوند محمود نقشبندی رحمة الله علیه دفن شد کیفیت
آن و این است که در سال سنه ۱۱۶۳ از محلهٔ منور آباد که مسکن گاه اجدادانش بود و از انجا انجا وزد در پرگنه
بانگل در قریهٔ چچی پوره سکونت پذیر معه اهل و عیال شد آخر الامر در شهر کشمیر در محلهٔ راجوی کدل در
... مریدی بجه ... دعوت رفتند آخر الامر همانجا رو بعلالت در پیش آمد در خانه مرید مذکوره رحلت نمود
... اند یکی سید محمد شاه صاحب و دوم سید اسد الله صاحب
... کلان سید نصر الدین است ... هفتاد سال بود
... و تمام عمر در یاد الٰهی مشتغل بود
... نموده به سمت ...
... در زانو ضع گر ند خورد اولاد
... سال بود در سال سنه ۱۲۸۱
... که همانجا دفنگاهش
... الدین صاحب است
... پرگنه بانگل
... جلال الدین